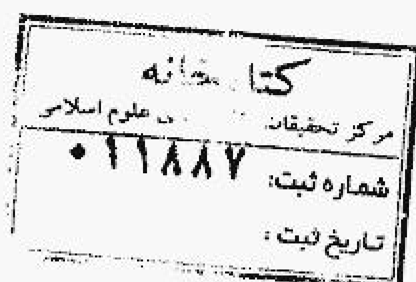






مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت

نام کتاب : الغدیر جلد ۱۰

مؤلف : علامه ومحقق بزرگ عبدالحسین امینی نجفی

ترجمه : زین العابدین قربانی

سال نشر : ۱۳۷۰

تیراژ : ۳۰۰۰

چاپ از : اسوه

مرکزپخش : تهران خیابان سمیه بین مفتح وفرصت

تلفن: ۸۲۱۱۵۹ ص.پ:۱۳۶۱-۱۵۸۱۵

فاکس: ۸۲۱۳۷۰ (۰۲۱) تلکس: ۲۱۲۰۸۰ BSAT





علامهٔ فقید شیعه آیةالله مجاهد :
مرحوم شیخ عبدالحسین امینی نجفی

الغدیر

مترجم
زین العابدین قربانی

جلد دهم

وِلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي

فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

پیشگفتار:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

یکی از عوامل پیدایش وبقاء مذاهب و فرقه‌های گوناگون درطول تاریخ، بی‌شك جهالت ونا آشنائی مردم باحقائق است. چه آنکه اگر حقائق پوست کنده و بدون رتوش به آنان تفهیم می‌شد، ازآنجا که راه راست درشرائط زمانی ومکانی واحد، واحداست، جز افراد معاند وبدنیت، همان یك راه وطریق واحد (مذهب) را می‌پیمودند وطبعاً این همه مذاهب مختلف وجنگ وجدال‌هائی که ازاین رهگذرپدید می‌آید ازبین می‌رفت.

اینکه می‌بینیم بعد ازحضرت موسی پیروانش به‌هفتادویك فرقه، وبعدازحضرت عیسی پیروانش به‌هفتادودوفرقه، وبعد از حضرت محمد (ص) پیروانش به‌هفتادوسه فرقه تقسیم شدند[1] عامل مهم آن همان نرسیدن به‌حق وطریقهٔ درست‌بوده‌است که شاعر ما درهمین‌زمینه می گوید:

جنگ هفتاد و دوملت همه‌را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت‌ره‌افسانه‌زدند!!

بگذریم ازیك عده خاصی که مهر که گردان قضایاو دست اندرکار حوادثند

۱ــ رسول خدا فرمود : و ان امة موسی افترقت بعده علی احدی و سبعین فرقة ، فرقة منها ناجیة وسبعون فی‌النار، و افترقت امة عیسی بعده علی‌اثنین وسبعین‌فرقة، فرقة منها ناجیةواحدی وسبعون فی‌النار،وان من‌امتی‌ستفترق‌بعدی علی‌ثلثة وسبعین فرقة،فرقة منها ناجیة واثنان‌وسبعون فی‌النار، سفینةالبحار ج۲ ص۳۶۰.

و روی مقاصد شوم و هوس‌های شیطانی حق و باطلی را بهم می‌آمیزند و آئین و فرقهٔ جدیدی را پایه‌ریزی می‌کنند. اما نوع مردم از «نیم‌کاسه‌های زیر کاسه‌ها» بی‌اطلاعند، و همه را مثل خود خوش‌نیت می‌دانند و روی خلوص و صفا بـه آن مرام‌های باطل می‌گروند و به‌آن مذاهب پایبند می‌شوند، تنها افراد انگشت شماری هستند که می‌توانند با واقع‌بینی، حق را از باطل بازشناخته فریب دغل‌کاری و تحریف را نخورند.

علـی علیه‌السلام، در خطبه پنجـاه نهج‌البلاغـه، ایـن حقیقت را در یک سطح وسیعتری چنین بیان می‌فرمایند: «همواره منشأ پیدایش فتنه‌ها، پیروی از خواهش‌های نفس و احکام صادرهٔ بر خلاف کتاب خدااست (= راه حق) که در نتیجه، گروهی ساده‌دل، از گروهی مغرض پیروی می‌کنند (و به راه باطل می‌روند)، پس اگر باطل با حق درهم نمی‌شد، راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی‌گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی‌شد، زبان دشمنان از آن کوتاه می‌گردید، اما قسمتی از این و قسمتی از آن، گرفته و باهم ممزوج شده، اینجاست که شیطان بـر دوستانش تسلط پیدا می‌کند (و آنها را به راه باطل می‌کشاند) و در این میان، تنها کسانیکه لطف خدا شامل حالشان شده، از این مهلکه نجات می‌یابند.»[1]

بعد از پیامبر اکرم

با آنکه پیامبر اکرم، در زمان حیاتش از هر فرصتی برای تعیین جـانشین خود استفاده می‌فرمود و علی علیه‌السلام را به‌عنوان خلیفهٔ بلافصل خویش معرفـی می‌نمود، با این‌حال، بعد از وفات آن‌حضرت، کسانی که از خـواهش‌هـای نفسانی پیروی می‌کردند، بدون توجه به آن‌همه نصوص[2]، دست‌اندر کار خلیفه تراشی در سقیفهٔ بنی‌ساعده شدند. و حق مسلم علی را غصب کردند. و بدنبال آن، گروهی سودجو و ابن‌الوقت، برای انحراف افکار عمومی و تحریف حقائق، شروع به جعل احادیث به نفع وضع موجود نمودند و احادیث زیادی دربارهٔ خـلافت خلفاء و فضائلشان،

۱ــ نهج‌البلاغه.

۲ــ کتابهای: غایة‌المرام ــ المراجعات ــ عبقات ــ دلائل‌الصدق و غیره مراجعه شود.

ساختند و چنان وانمود کردند که گویا خدا و پیغمبر و حتی علی جزوضعی را که بعد از وفات پیامبراکرم پیش آمده نمی‌خواستند !!

دراین میان، کسانی که بیرون گودند و از دورمی‌خواهند در بارهٔ حوادث بعدازرسول خداقضاوت کنند، دربرابر خود، احادیث گونه‌گون ومتناقضی می‌یابند که هم خلافت و فضائل علی را تثبیت می کند و هم خلافت و فضائل خلفاء به اصطلاح راشدین و معاویه و بنی‌امیه و بنی عباس را ، بدیهی است که این افراد یا طبعاً به اکثریت خواهند پیوست و یا همچنان سرگردان خواهندماند.

اینجا است که نقش عالمان متعهد و نویسندگان مسئول آشکار می‌شود، آنان موظفند ازباب «اذاظهرت البدع فللعالم ان یظهر علمه و الافعلیه لعنة‌الله »دست اندر کار نشر حق ودفع باطل گردند.

علامهٔ امینی رحمة‌الله علیه ، وقتیکه دیدند : جمعی معاند و سودجو،مسألهٔ خلافت رااز وضع طبیعیش منحرف کرده شترخلافت را در خانهٔ دیگران خوابانده‌اند و برای موجه جلوه دادن این امر ، و انحراف افکار عمومی ، روایات و احادیث ساختگی زیادی در مورد حقانیت خلفاء ، حتی به نام علی وضع کردند ، اقدام به تألیف کتاب نفیس « الغدیر » فرمودند.

وی دراین کتاب ، صرف‌نظراز اینکه ، حقیقت «ولایت» و«امامت» را ازلحاظ کتاب وسنت ونظرات دانشمندان منصف ، مورد بررسی قرار داده وازاین رهگذر، خلافت بلافصل علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را اثبات نمودند ، معرکه گردانان قضایا و کسانی که روی سوء نیت ، احادیث جعلی بـه نفع وضع موجود ، ساخته و یا تهمت‌های ناروا به پیروان راستین علی زده‌اند معرفی فرموده‌اند.

ازباب نمونه : او درهمین کتاب (جلد دهم) دربرابر کسانی که به‌شیعه تهمت حدیث سازی زده‌اند ، تحت عنوان « کند و کاوی در حدیث وچگونگی احادیث مجعوله» بحث جالب وجامع‌الاطرافی نموده ودرحدود هفتصد نفرازرواتاهل سنت را میشمرند که کذاب وحدیث ساز بوده‌اند وتنها از ۴۳ نفرآنها،درحدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می‌نمایند.

به علاوه، درحدود صد حدیث دروغ ازطریق عامه، نقل می کنند که درآنها، نه تنها خلافت وفضائل خلفا ، به‌اصطلاح راشدین تأیید شده ، بلکه ازمقام ارجمند معاویه ، یزید ، منصور دوانیقی ودیگر خلفاء بنی‌امیه وبنی‌عباس نیز تجلیل شایسته شده است !!!

امینی با این کاربی‌نظیرش، به‌همهٔ نویسندگان‌مسئول‌ومتعهداین درس رادادند که هیچ گاه نباید دربرابرتحریف حقائق وانحراف افکارعمومی ساکت‌نشست .

اگر بینی که نابینا وچاه است　　　　اگرخاموش بنشینی گناه است

وباید حرف حق را چنانکه پیامبر اکرم فرموده است: «**قل الحق ولو علیك**» گفت **ولو بلغ‌ما بلغ**.

امید است که خفتگان بیدار شده راه سلف صالح را سر مشق خویش قرار دهند «الیس الصبح بقریب ؟»

زین‌العابدین قربانی

تهران ــ خیابان تاج ــ ۲۲ آذر۱۳۵۳شمسی
مطابق با بیست وهشتم‌ذیقعدةالحرام۱۳۹۴قمری

۷ـ کند و کاوی در حدیث
و
چگونگی احادیث مجعوله[1]

سر وصدا پیرامون احادیث شیعه ، از کسانی که هرچه بدهانشان می آید می گویند ، زیاد شده و هر کدام راه فاسدی را بر گزیده و هر غلطی را نشخوار می کنند !! .

این یکی، آنهارا نامه‌های ساختگی منسوب به امام غائب می انگارد[2]، ودیگری آنها را دروغ‌های منسوب به امام باقر و صادق می پندارد[3] نه این یکی از نتیجهٔ افترایش باکی دارد ونه آن دیگری برای کشف دروغ وبدی‌هایش اهمیت قائل است، ودر آخر آنان کذاب تنگ نظرقرار دارد که شدیداً آنها را انکار کرده ، ومبالغه در تکذیب آنها نموده و گفتار عجیب وغریب آورده است ؛ بدانید که او «عبدالله قصیمی» است که در «الصراع»[4] جلد ۱ صفحهٔ ۸۵ گفته است :

«حقاً دروغسازان در رجال شیعه ومردم هوا پرست بخاطر رسیدن به دنیاو تقرب به اهل آن ویا کینه ودشمنی با حدیث وسنت وطرفدارانش ، در میان آنان

---

۱ ــ هفتمین موضوعی که از ناحیه برخی از اهل سنت ، مورد انتقاد و انکار قرار گرفته و درجلد نهم ودهم این کتاب (جلد پنجم عربی) بررسی‌شده ، جعل ووضع حدیث ازناحیه شیعه وانکار آن از ناحیه اهل سنت است !!

۲ ــ به جلد دوم عربی این کتاب ص ۲۷۷ ــ ۲۸۵ مراجعه شود.

۳ ــ این مطلب رابررسی گر، دربسیاری ازکتب آنان چه درگذشته وچه درحال ،می یابد.

۴ ــ دربارهٔ این کتاب درجلد سوم ص ۲۸۸ ــ ۳۰۹ بحث شده است .

زیادند، ولی علماء اهل سنت ماهیت آنان را به عالیترین وجه آشکار نموده‌اند !!!»

تا اینکه می گوید: «ودرمیان رجال اهل سنت، کسیی که متهم به دروغسازی به خاطر دنیا وتقرب به اهل آن و کمك کردن به مقاصد شوم وعقائد باطـل باشد، وجود ندارد، بلی گاهی درمیانشان، افرادی که حافظهٔ خوبی نداشته و یا فراموشی زیاد داشته ویا فریب فریبکاران را خورده باشند وجود دارند که رجال تراجـم و جرح وتعدیل، این گونه افراد رامعرفی کرده وشناسانده‌اند !!!»

پاسخ به این پندار

شاید پژوهشگر گمان کند که دراین ادعاهای بی‌اساس بوئی ازراستی ویا نمونه‌ای از درستی است غافل از اینکه قلم‌های مزدور، چیزی جز تهمت ودروغ ندارند، ومدار پیشرفت بسیاری ازملل نیزهم‌اکنون روی دروغ و نیرنگ و دغل است ومحور سیاست دنیا در جهات ششگانه همان دروغ و تهمت وافتراء و وارونه جلوه دادن حقائق است و بسیاری ازتبلیغات دربارهٔ نیازمندی‌های زندگی وآراء وعقائد، روی منافع شخصی و گفتار بی‌اساس پیچیده به‌انواع خدعه ونیرنگ است.

ودر آنجا، درمیان مردم، افرادی پرا کنده‌اند که‌حاجاتشان از زر وزیور دنیا جز از راه دروغ‌پردازی ومزخرف گوئی و کور و کر نگاهداشتن مردم‌وسوق دادنشان به‌راه‌های غلط ونادرست تأمین نمی‌شود.

واگرخدا، بندگانش را چنین تهدیدنکرده بود: **ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید**: «سخن نمی گوید مگر اینکه رقیب وعتیدی پیشش هستند»[۱] و درقرآنش عذاب را برهر دروغگوی تهمت زنندهٔ گناهکار وعده نداده بود، هیچ گاه اینان بیش‌ازاین نمی‌توانستند دروغ بگویند و یاچیزی را که نیاورده‌اند بیاورند.

پس هرکدام ازآنها از «خرافه» و «جهینه» دروغگوترند[۲].

---

۱ ــ ق آیهٔ ۵.

۲ ــ دو نفر از دروغگویان تاریخند کـه ضرب‌المثل قرار گرفته‌اند (شرح قاموس ذیل مادهٔ‌خرف وجهن).

بنابراین برماست که خوانندهٔ محترم را ازحقیقت امر آگاه کنیم و پرده را از راز آنچه که او در بارهٔ رجال حدیث قومش ادعا کرده ازاینکه : متهم به‌وضع وکذب ... درمیان آنها پیدا نمی‌شود برداریم .

پس جمعی‌از کسانی را که به‌عنوان کذاب ودروغساز شناخته شده‌اند ،تاچه رسد آنها که متهم هستند ، دراینجا می‌آوریم ودربرابر پژوهشگر قسمتی از موضوعاتی که جز به‌خاطر طمع به دنیا و تقرب به‌اهلش و یا کمك به‌پیروان عقائد باطله ساخته نشده قرارمی‌دهیم وحساب آنچه را که این دست‌های پلیدخیانت گر به‌نام پیامبر اکرم وسنتش ساخته‌اند ، می‌رسیم تاحقیقت پیشش آشکار گردد وجای سخن برایش باقی نماند ، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف وگمراه گردد .




مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سلسلهٔ دروغگویان وحدیث سازان

حرف الف

۱ـ ابان (اباء) بن جعفر ابوسعید بصری کذاب‌است به‌نام پیامبر اکرم حدیث ساخته و بیش‌از سیصد حدیث به نام ابوحنیفه که هرگز آنها را نگفته بوده جعل کرده است[1].

۲ـ ابان بن‌فیروزابی‌عیاش، غلام عبدالقیس ابواسماعیل بصری، متوفی‌درسال ۱۳۸ هـ .

شعبه گفته است : جامه‌ولباسم درمیان فقرا ، صدقه باشد اگر ابن ابی‌عیاش درحدیث دروغگو نباشد.

ونیز گفته است : از او نمی‌شود چشم پوشی کرد ، زیرا که او بررسول خدا دروغ گفته است .

واحمد پیشوای حنبلی‌ها به‌یحیی بن معین که از ابان نسخه‌ای می‌نوشته ، گفته است : تواین رامی‌نویسی درحالی که میدانی ابان کذاب است ؟!

ونیز شعبه گفته است : اگرمردی زنا بکند ، بهتراست که ازابان‌روایت‌کند. ونیز گفته است : اگراز بول الاغ بنوشم بهتراست که بگویم : ابان به من‌حدیث کرده است . شایداو از انس بیش‌از هزاروپانصد حدیث نقل‌کرده که برای بسیاری

---

۱ ــ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰ ـ تذکرة الموضوعات ص ۱۲۰ ـ اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۱۳ .

ازآنها اصلی نیست[1].

۳ - ابراهیم بن ابی حیة زیاد دروغگو است[2].

۴ - ابراهیم بن ابی اللیث ، متوفی درسال ۲۳۴ هـ مصاحب اشجعی، دروغگو، حدیث ساز ومتروك الحدیث است[3].

۵ - ابراهیم بن ابی یحیی ابو اسحاق مدنی ، متوفی درسال ۱۸۴هـ کذاب و دروغ ساز است .

نسائی اورا از دروغگویان وحدیث سازان معروف نسبت بهرسول خدابشمار آورده است[4].

۶ - ابراهیم بن احمد حرانی ضریر ، حدیث میساخته است[5]

۷ - ابراهیم بن احمد عجلی ، متوفی درسال ۳۳۱ هـ از کسانی بوده که حدیث میساخته وابن جوزی گفته است که : او حدیثهائی ساخته و مفتضح شده است[6].

۸ - ابراهیم بن اسحاق بن عیسی بغدادی کذاب است[7].

۹ - ابراهیم بن البراء انصاری ، متوفی درسال ۲۲۴ یا ۲۲۵ هـ . نوهٔ انس بن مالك کذاب است ازثقات روایات موضوعه را آورده که روانیست نقل آنها ، مگر به عنوان عیب گرفتن آنها.ابن عدی گفته است : احادیث اوساختگی است[8].

۱۰ - ابراهیم بن بکر شیبانی ابواسحاق اعور نزیل بغداد ، احادیثش ساختگی است وحدیث سرقت می کرده است[9].

---

۱ - تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۹۹ .
۲ - تذکرة الموضوعات ص ۳۰.
۳ - تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۹۶ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۷.
۴ - تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۶۸ - خلاصة التهذیب ص ۱۸.
۵ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰.
۶ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰ - لسان المیزان ج ۱ ص ۲۸.
۷ - تذکرة الموضوعات ص ۷۸.
۸ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۲ - ۲۶ - تذکرة الموضوعات ص ۸۷.
۹ - تاریخ بغداد ج ۶ ص ۴۶ - لسان المیزان ج ۱ ص ۴۰.

۱۱ - ابراهیم بن‌الحرات السمات، معاصر ترمذی کذاب است خودش گفته است : چه بسا احادیثی ساخته‌ام[۱].

۱۲ - ابراهیم بن زکریا ابواسحاق عجلی بصری حدیثش مورد انکار است چیزهای نادرست روایت کرده وازمالك احادیث ساختگی آورده است[۲].

۱۳ - ابراهیم بن‌صرمة انصاری ، کذاب خبیثی‌است که‌برخدا ورسولش‌دروغ گفته است[۳].

۱۴ - ابراهیم بن عبدالله‌بن‌خالد مصیصی ، مردی دروغگو وحدیث دزد است احادیثش ساختگی است[۴].

۱۵ - ابراهیم بن عبدالله السفرقع ، متوفی درسال ۳۶۱ ه کذاب و حدیث - سازاست[۵].

۱۶ - ابراهیم بن عبدالله مخزومی، متوفی‌درسال ۳۰۴ه مورد اعتماد نیست. از افراد مورد اطمینان احادیث ساختگی نقل کرده است[۶].

۱۷ - ابراهیم بن‌عبدالله بن همام صنعائی ، کذاب وحدیث ساز است[۷].

۱۸ - ابراهیم بن علی الآمدی ، متوفی درسال ۵۷۵ ه در حکایاتش دروغ میگوید وفقیه فاضلی‌است[۸].

۱۹ - ابراهیم بن‌فضل اصفهانی ابومنصور البآر ، متوفی درسال ۵۳۰ ه یکی ازحفاظ و کذاب است او دربازار اصفهان توقف میکرد واز حفظ سندها را نقل

---

۱ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۶.
۲ - میزان الاعتدال ج ۱ ص۱۶.
۳ - تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۰۲ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۹.
۴ - میزان الاعتدال ج ۱ ص۲۰.
۵ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۱. لسان المیزان ج ۱ ص ۷۴.
۶ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۰.
۷ - میزان‌الاعتدال ج۱ ص ۲۱ - تذکرة الموضوعات ص۱۱۳ - لسان‌المیزان ج ۲ ص۱۹۰.
۸ - میزان الاعتدال ج ۱ ص۲۴ - لسان المیزان ج ۱ ص۸۶.

می کرد ودرعین حال حدیث می ساخته است.

معمر گفته است : اورا در بازار دیدم که مطالب نادرست راباسندهای صحیح نقل می کرد وقتیکه خوب دراو دقیق شدم دیدم که گویا شیطان به شکل او آشکار شده است[۱].

۲۰- ابراهیم بن مجشر ابواسحاق بغدادی، متوفی در سال ۲۵۴ هـ فضل بن سهل اورا تکذیب کرده است . وابن عدی گفته است : حدیث دزدی میکرده است[۲].

۲۱ - ابراهیم بن محمد عکاشی آدم کذابی بوده است[۳].

۲۲- ابراهیم بن منقوش زبیدی که ازدی گفته است : او حدیث می ساخته است[۴].

۲۳ - ابراهیم مهاجر مدنی کذاب است[۵].

۲۴ - ابراهیم بن مهدی ابلی ابواسحاق بصری ، متوفی درسال ۲۰۸ هـ ازدی گفته است که اومشهور به وضع حدیث است[۶].

۲۵ - ابراهیم بن نافع جلاب بصری کذاب است[۷].

۲۶- ابراهیم بن هدبة ابوهدبة بصری، کذاب خبیثی است که چیزهای نادرست را نقل کرده وبه انس روایت‌هائی به دروغ نسبت داده است . دربصره به عروسی‌ها دعوت می‌شده ورقص می کرده وشراب می خورده و تا سال دویست زنده بوده است[۸].

۲۷ - ابراهیم بن هراسة شیبانی کوفی ، مورد اعتماد نیست وحدیثش نوشته

---

۱ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵- شذرات الذهب جلد۴ ص ۹۵ - لسان المیزان ج ۱ ص۸۹

۲ - تاریخ بغداد ج ۶ ص۱۸۵.

۳ - میزان الاعتدال ج۱ ص ۲۹.

۴ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۱ - اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۶۵ .

۵ - تذکرة الموضوعات ص ۱۸.

۶- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۲ - خلاصة التهذیب ص ۲۹ - تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۷۰

۷ - تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۷۵ - لسان المیزان ج ۱ ص ۱۱۷.

۸ - تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۰۱ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۳ - تذکرة الموضوعات ص ۶۹ - ۷۳ - اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۵۸ - ۱۰۲ - ۲۲۳ - ۲۴۵ - لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۰.

نمی‌شده ومتروك الحدیث و کذاب است[۱].

۲۸ - ابراهیم بن هشام غسانی ، متوفی‌درسال ۲۳۷ھ کذاب است[۲].

۲۹- ابراهیم بن یحیی بن زهیر مصری ، دروغ می گفته وسندهای احادیث‌را بهم مخلوط می کرده‌است[۳].

۳۰ - ابردبن اشرش ، کذاب و حدیث ساز است[۴].

۳۱ - احمد بن ابراهیم مزنی ، حدیث می‌ساخته و کنار ساحل‌می گردیده و برایش نسخهٔ ساختگی است[۵].

۳۲- احمدبن‌ابراهیم‌بن‌موسی، کذاب است. جائز نیست از اوروایت کردن[۶].

۳۳- احمد بن‌ابی‌عمران‌جرجانی،متوفی‌درسال ۳۶۰ھ حدیث‌می‌ساخته‌است[۷].

۳۴ - احمد بن ابی یحیی انماطی ، کذاب است . او احادیث نادرستی‌ازثقات روایت کرده است[۸].

۳۵ - احمد بن احمدابوالعباس بغدادی حنبلی ، متوفی‌درسال ۶۱۵ ھ حافظ احادیث زیاد است . ابن اخضر اورا تکذیب کرده است[۹].

۳۶ - احمد بن اسماعیل ابوخذافة سهمی ، متوفی در سال ۲۵۹ ھ مصاحب مالك بن‌انس کذاب‌است. هرچه که برایش‌بگوئی‌می گوید، ازمالك وغیره چیزهای نادرستی نقل کرده‌است[۱۰].

---

۱ - لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۱

۲ - تاریخ شام ج ۲ ص ۳۰۷ - لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۲

۳ - لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۴

۴ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۶ - اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۲۹

۵ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۸ - تذکرة الموضوعات ص ۳۶

۶ - تذکرة الموضوعات ص ۵۵

۷ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۸.

۸- میزان الاعتدال‌ج ۱ ص۷۶.

۹ - شذرات الذهب ج ۵ ص ۶۲ .

۱۰ - تاریخ بغداد ج ۴ ص۲۳-میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۳۹ - تهذیب التهذیب ج ۱ ص۱۶.

۳۷ - احمد بن بکر بالسی ابوسعیدابن‌بکرویه، حدیث‌می‌ساخته است[۱].

۳۸ - احمد بن ثابت رازی فرخویه ، شکی ندارند که او کذاب است[۲].

۳۹ - احمد بن جعفر بن عبدالله سمسار ، یکی ازمشایخ حافظ ابی نعیم ، مشهور به حدیث سازی است[۳].

۴۰- احمد بن جعفر بن عبدالله بن یونس ، مشهور به حدیث سازی است و کسی نیست[۴].

۴۱ - احمد بن‌حامد سمرقندی ، دروغ‌می گفت واز کسی که در کش نکرده بود ، حدیث‌می کرد ودرسال ۳۶۰ هـ مرده است[۵].

۴۲ - احمد بن حسن بن ابان مصری که از بزرگان شیوخ طبرانی است ، آدم کذاب و دروغ پردازی بود وبه نام افرادمورد اعتماد حدیث می‌ساخته است[۶].

۴۳-احمد بن‌حسن‌بن‌قاسم کوفی،متوفی درسال۲۶۲هـ کذاب‌است،او به‌نام‌ثقات حدیث‌می‌ساخته‌است[۷].

۴۴- احمدبن حسین‌بن اقبال مقدسی ابوبکر صائد ، متوفی درسال ۵۳۲ هـ کذاب است وقتی که دروغگوئیش آشکار شد ، مردم اورا ترک کردند[۸] .

۴۵- احمدبن حسین ابوالحسین‌بن سماك ، واعظ ، متوفی در سال ۴۲۴ هـ . ابوالفتح مصری گفته‌است : در بغداد برای‌مشایخی که گفته می‌شد دروغگویند چیزی ننوشتم ، مگر برای چهارنفر که یکی از آنها ابوالحسین‌بن سماك بوده که

۱ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۰ .

۲ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۴۳.

۳ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۱ - شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۷۲

۴ - میزان الاعتدال ج ۱ ص۴۱.

۵ - میزان الاعتدال ج ۱ ص۴۲.

۶ - میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲ - تذکرة الموضوعات ص ۶۵ -- ۱۰۸- اللئالی‌المصنوعة ج ۱ ص ۲۹۵

۷ - میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۴۲- تذکرة الموضوعات ص۹ - ۱۱۴ - المنتظم‌ج ۵ ص۳۴.

۸- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲ - لسان‌المیزان ج ۱ ص۱۵۸

ابن‌ابی‌الفوارس ، او را دروغگو می‌دانسته است [۱] .

۴۶ ـ احمدبن‌خلیل نوفلی قومسی ، متوفی درسال ۳۱۰ هـ کذاب است واز کسانی که خلق نشده‌اند روایت می کند [۲] .

۴۷ـ احمدبن‌داود، پسر خواهر عبدالرزاق، ازدروغگوترین افراداست‌وعموم احادیثش نادرست است [۳] .

۴۸ ـ احمدبن‌داودبن عبدالغفار حرانی ، کذاب وحدیث‌ساز است [۴] .

۴۹ ـ احمدبن‌سلیمان قرشی ، متروك الحدیث و کذاب است [۵] .

۵۰ـ احمدبن‌سلیمان (ابی‌سلیمان) ابوجعفرقواریری بغدادی که ابوالفتح حافظ درباره‌اش گفته است : کذاب‌است به‌حمادبن سلمة دروغ نسبت می‌داده‌است . وخطیب گفته است : دروغ این‌شیخ آشکار است ، ونمی‌شود روایتش را ازراه‌عروض سهو وخیال واشتباه تصحیح و تعدیل کرد .

آنگاه شواهدی بردروغگوئیش می آورد ومی گوید: ودر بعضی ازچیزهائی که ذکر کردیم دلالت‌کافی‌ای بربیان حال ودروغ آشکارش می‌باشد [۶] .

۵۱ ـ احمدبن صالح ابوجعفر شمومی مصری ، نزیل مکه ، کذاب وحدیث ساز وگزاف گو است [۷] .

۵۲ ـ احمدبن طاهربن حرملهٔ مصری ، متوفی درسال ۲۹۲ هـ کذاب‌است . از جدش ، از شافعی ، حکایات دروغی روایت کرده است . او دروغگوترین مردم است . درحدیث رسول خدا ، هنگام روایت دروغ می گفته وازمردم که چیزی‌نقل

---

۱ ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص۱۱۱ ـ المنتظم ج ۸ص ۷۶ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۱۶۷.

۲ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۱۶۷ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۴۵ .

۴ ـ تذکرة‌الموضوعـات ج ۲ ص ۳۰ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۴۵ ـ اللئالی‌المصنوعة ج ۲ ص ۲۲ـ۱۷۴ .

۵ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۸ ـ اللئالی‌المصنوعة ج ۲ ص۷۴ .

۶ ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۷۴ ـ ۱۷۷ .

۷ ـ تهذیب‌التهذیب ج ۱ ص۴۲ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۱۸۶ .

می کرده آمیختهٔ با دروغ بوده است[۱].

۵۳ ـ احمدبن عبدالجبار کوفی، متوفی درسال ۲۷۱ یا ۲۷۲ کذاب است[۲].

۵۴ ـ احمدبن عبدالرحمن بن الجارودالرقی کذاب وحدیث‌ساز است[۳].

۵۵ ـ احمدبن‌عبدالله‌الشاشی کذاب است[۴].

۶۶ ـ احمدبن عبدالله هیثمی مؤدب ابوجعفر، متوفی در سال ۲۷۱ حدیث می‌ساخته است[۵].

۵۷ ـ احمدبن‌عبدالله‌شیبانی، ابوعلی جویباری کذاب وحدیث سازاست.

بیهقی گفته است: من کاملا اورا می‌شناسم که به‌نام رسول خدا، حدیث می‌ساخته وبیش ازهزار حدیث به‌نام آن حضرت ساخته است واز حاکم شنیدم که می گفت: این‌مرد، کذاب وخبیث است. احادیث زیادی‌در فضائل عمرهاساخته و به‌هیچوجه جائز نیست ازاو روایت کردن.

سیوطی گفته است: اوهزاران حدیث به‌نفع کرامتیه ساخته‌است وابن‌حبان گفته است: از دروغگویان است واز ائمه هزاران حدیثی که آنها نگفته بودند روایت کرده است. وحافظ سری گفته است: اوومحمدبن تمیم ومحمدبن عکاشه، ده هزار حدیث ساخته‌اند[۶].

۵۸ـ احمدبن‌عبدالله ابوبکر ضریر، خطیب در تاریخ بغداد، جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۲ با اسنادش از انس از رسول‌خدا آورده‌است که: جبرئیل پیشم آمد درحالی

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۵۰ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۱۸۹.

۲ ـ تهذیب‌التهذیب ج ۱ ص۵۱ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۵۳.

۳ ـ تاریخ‌بغداد ج ۲ ص۲۴۷ ـ میزان‌الاعتدال ج۱ ص۵۵ـ اللئالی‌المصنوعة ج۲ص۱۷۲

۴ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص۵۲.

۵ ـ تاریخ بغداد ج ۴ص ۲۲۰ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص۵۱.

۶ ـ تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۹۵ ـ التذکار ص ۱۵۵ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص۵۱ـ تذکرة‌الموضوعات ص۳۸ ـ اسنی‌المطالب ص ۲۱۳ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۱۹۳ ج۵ ص۱۸۸ ـ اللئالی‌المصنوعه ج ۱ ص۲۱.

که قبا و کفش سیاهی پوشیده و کمربندی بسته داشت و گفت: «ای‌محمد این طرز لباس پوشیدن پسرعموهایت بعداز تو می باشد» آنگاه گفته‌است: این حدیث دروغ است تمام اسناد آن ثقة هستند مگر ضریر و این دروغ ازناحیهٔ اوست.

۵۹ ـ احمدبن عبدالله‌بن محمد ابوالحسن بکری، کذاب و دروغ‌سازاست و داستان‌هائی که هرگز وجود نداشته بافته است، چقدر او نادان و بی‌حیا، بوده‌است[۱].

۶۰ ـ احمدبن‌عبدالله ابو عبدالرحمن فاریانائی، حدیث‌ساز مشهوری بوده است[۲].

۶۱ـ احمدبن عبدالله ابوالعزبن کادش، متوفی در سال ۵۵۶ هـ از کسانی است که‌به کذب و دروغسازی شهرت دارد. به گفتهٔ امثال او احتجاج نمی‌شود کرد و بزرگان‌دربارهٔ‌او مطالبی گفته‌اند. ابن‌عساکر گفته‌است که:ابوالعز برایم گفته است: شنیدم که مردی درحق علی حدیثی‌ساخته و لذا من‌هم‌درحق ابوبکر حدیثی ساختم، ترا بخدا آیا کاربدی کردم؟![۳]

۶۲ـ احمدبن عصمت نیشابوری، متهم‌به وضع و دروغ و هلاك شونده‌است. حدیث ساختگی روایت کرده که‌همان آفت اوست[۴].

امینی‌می‌گوید : خبرساختگیش درضمن اخبار موضوعه خواهدآمد.

۶۳ـ احمدبن‌علی‌بن‌احمدبن‌صبیح، زیاد دروغ‌می گفته و درحدود سال‌های ۵۲۰ هـ می‌زیسته‌است[۵].

۶۴ـ احمدبن علی‌بن‌حسن‌بن‌شقیق ابوبکر مروزی، حدیث می‌ساخته است[۶].

۶۵ـ احمدبن‌علی‌بن‌حسن‌بن‌منصوراسدآبادی مقری، وارد دمشق‌شد و درآن

۱ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۵۳.
۲ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص۱۹۴ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۳۵۹ـ ج۲ص۴۴ .
۳ـ لسان‌المیزان ج۱ص۲۱۸.
۴ـ میزان‌الاعتدال ج۱ص۵۶.
۵ـ اللئالی ج۱ص۱۲۹.
۶ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۵۸ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص۲۳۴.

حدیث گفت، او شیخ دروغگوئی بود. آنچه را که نشنیده بود ادعامی کرد.

۶۶ ـ احمدبن علی بن سلمان (سلیمان) مروزی، متروک وحدیث ساز است[۱].

۶۷ ـ احمدبن عیسی عسکری، متوفی درسال ۲۴۳ هـ کذاب است[۲].

۶۸ ـ احمدبن عیسی لخمی، متوفی در سال ۲۷۳ هـ که ابن طاهراو را کذاب دانسته است[۳].

۶۹ ـ احمدبن عیسی هاشمی، کذاب است[۴].

۷۰ ـ احمدبن عیسی خشاب تنیسی، متوفی درسال ۲۹۳ هـ کذاب و حدیث ساز است. با احادیث ساختگی حدیث می کرده است[۵].

۷۱ ـ احمدبن فرج ابوعتبهٔ حجازی، متوفی درسال ۲۷۱ هـ کذاب و گفتارش غیر مسموع است[۶].

۷۲ ـ احمدبن محمدبن محمدابوالفتوح غزالی طوسی واعظ مشهور، متوفی درسال ۵۲۰ هـ برادر حجةالاسلام ابی حامد غزالی، حدیث می ساخته و بیشتر گفتارش آمیخته با دروغ و احادیث ساختگی بوده و نسبت به شیطان تعصب داشته ومعذورش می داشته است[۷].

۷۳ ـ احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین ابوجعفر مصری، متوفی درسال ۲۹۲ هـ از حفاظ حدیث بوده، ولی دروغ می گفته و نسبت به شیوخش احادیث دروغ نسبت می داده است، او با ضعف ومعرفت کمی که داشته حدیثش نوشته می شده است. ابن عدی گفته است: او را تکذیب کرده وچیزهائی را بر او انکار نموده اند

۱ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۰۲.

۲ـ تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۶۵.

۳ـ تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۶۶.

۴ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۰.

۵ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۹ـ لسان المیزان ج ۱ ص ۲۴۱ ـ تذکرة الموضوعات ص ۳۹ـ شذرات الذهب ج ۲ ص ۲۶۶.

۶ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۴۱.

۷ـ المنتظم ج ۹ ص ۲۶۰ـ البدایة و النهایة ج ۱۲ ص ۱۹۶ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۱.

و خانوادهٔ «رشدین» از احمدتا «رشدین» به ضعف درحدیث اختصاص یافته‌اند[1].

۷۴ ـ احمد بن محمد بن‌حرب‌لخمی‌جرجانی، تعمد در کذب وحدیث سازی داشته است[2].

۷۵ـ احمدبن‌محمد بن‌حسن‌مقری،متوفی‌درسال ۳۸۰ه کذاب‌است ودرحدیث مورد اعتماد نیست ، اما تظاهر به عبادت وشایستگی می کرده‌است[3].

۷۶ ـ احمد بن‌محمد بن‌الصلت بن‌المغلس ابوالعباس حمانی ، متوفی درسال ۳۰۲ یا ۳۰۸ ه حدیث ساز است . ودر میان دروغگویان کم حیاتراز او نیست و درمناقب ابی‌حنیفة احادیث باطله‌ای نوشته که همهٔ آنها ، ساختگی است وازثقات اخباری رانقل کرده که همهٔ آنها دروغ است[4].

۷۷ـ احمد بن‌محمدبن‌علی ابوعبدالله صیرفی‌معروف به‌ابن الآبنوسی، متوفی درسال ۳۹۴ ه ازکسانی است که تعمد در کذب داشته است[5].

۷۸ ـ احمد بن محمد بن علی بن حسن بن شقیق مروزی ، حدیث ساز بوده است[6].

۷۹ ـ احمد بن محمد بن عمر ابوسهل حنفی یمامی ، نزیل بغداد ، کذاب وحدیث ساز ومتروك الحدیث است. المطرز گفته است: ازاو پانصد حدیث که‌پیش مردم اثری ازآنها نبوده نوشته‌ام[7].

۱ـ تاریخ شام ج ۱ص۴۵۵ ـ میزان‌الاعتدال ج۱ص۶۳ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص۲۵۸.
۲ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳ ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۳
۳ ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۴۲۹ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳ .
۴ ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۰۷ و ج ۵ ص ۳۴ ـ المنتظم ج ۶ ص ۱۵۷ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۶ ـ البدایة والنهایه ج ۱۱ ص ۱۳۱ ـ تاریخ شام ج ۲ ص ۵۶ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۲۶۹ ـ اللئالی المصنوعةج ۲ ـ ص ۴۲ ـ ۱۴۲.
۵ ـتاریخ بغداد ج ۵ ص۷۰.
۶ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۹ ـ لسان المیزان ج ۱ص ۲۸۷ ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۲۹ .
۷ ـ تاریخ بغداد ج ۵ ص ۶۶ ـ تاریخ شام ج۲ ص۶۹ ـ میزان الاعتدال. اللئالی‌المصنوعة ج ۱ ص ۲۴۷ ـ ج۲ ص ۲۶.

۸۰ ـ احمد بن‌محمدبن‌عمرو ابو بشر کندی مروزی، نزیل بغداد، متوفی‌در سال ۳۲۳ هـ فقیه خوبی‌درسنت‌ودر رد براهل بدعت‌ها ومحدث شیرین زبانی بوده، اما ازپدرش‌ازجدش و از دیگران حدیث می‌ساخته و دروغ می گفته و به نام افراد مورد اعتمادحدیث‌جعل‌می کرده وبرایش ازنسخه‌های‌ساخته‌شده بهرهٔ زیادی‌است[1].

ابن حبان گفته است: اواز کسانی است که متن‌ها می‌ساخته‌وسندها را زیرو بالا می کرده ولذا سزاوار است که حدیثش ترك شود و شاید اوبیش‌از ده هـزار حدیث به نام ثقات پائین بالا کرده که من‌ازآنها بیش‌از سه هزار حدیث که شکی درپائین بالا کردن آنها ندارم، نوشته‌ام.

ودار قطنی گفته است: اوحدیث ساز، شیرین زبان وحافظ بوده است[2] ودر شذرات الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۲۹۸ آمـده است که: او با آنکه محـدث و امام و پاسخگوی اهل بدعت‌ها بوده یکی‌از حدیث سازان است.

۸۱ ـ احمد بن محمد بن غالب باهلی ابوعبدالله، متوفی، درسال ۲۷۵ هـ غلام خلیل از بزرگان زهاد دربغداد و کذاب و دروغ ساز بوده است!!.

حافظ ابن عدی گفته است: از ابی عبدالله نهاوندی درحران در مجلس ابی عروبة شنیدم که می گفت: به غلام خلیل گفتم: این‌چه احادیث رقیقی‌است که‌شما حدیث‌می کنید؟ گفت: اینها را به خاطر نرم کردن دل‌های مردم ساخته‌ام!!

ابو داود سجستانی، دروغ کسی را مانند: کدیمی وغلام خلیل آشکارنکرده است. او درباره احادیثی که کدیمی نقل کرده گفته است: آنها دروغند و دربارهٔ غلام خلیل گفته است: صاحب‌الزنج دجال بصره بوده‌ومی‌ترسم که غلام خلیل دجال بغداد باشد. آنگاه گفته‌است: احادیثش برمن عرضه شد چهارصد حدیثش‌ازلحاظ سند ومتن دروغ بوده است[3].

---

۱ ـ تاریخ بغداد ج ۵ ص ۷۴

۲ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۰ ـ طبقات الحفاظ ج ۳ ص ۲۳.

۳ ـ تاریخ بغداد ج ۵ ص ۷۵ ـ المنتظم ج ۵ ص ۹۵ ـ لسان المیزان ج ۱ ص ۲۷۳ ـ اللئالی ج ۱ ص ۲۰۰ ج۲ ص ۱۰۹.

امینی می‌گوید: جای بسی شگفتی است، مردی که سیره وشرح‌حالش چنین است بامرگش بازارهای «مدینة السلام» بسته وجنازه‌اش به‌بصره حمل و درآن‌جا دفن گردید وقبه وبارگاهی روی‌آن بنا کردند، چنانکه در تاریخ بغداد والمنتظم ابن‌جوزی آمده است.

۸۲ ـ احمدبن محمدبن فضل قیسی، حدیث‌ساز بوده است.

ابن‌حبان گفته‌است: به‌قریه‌اش رفتم درحدود پانصد حدیث از او نوشتم که همهٔ آنها ساخته شده بود.

تا اینکه می‌گوید: و شاید این شیخ، بنام پیشوایان پسندیده بیش از سه هزار حدیث ساخته‌است[1].

۸۳ ـ احمدبن‌محمدبن مالك، حدیث‌ساز بوده است[2].

۸۴ ـ احمدبن‌محمدبن مصعب، یکی از سازندگان حدیث بوده است[3].

۸۵ ـ احمدبن محمدبن هارون ابوجعفر برقی، کذاب و جعال در حدیث بوده است[4].

۸۶ ـ احمدبن مروان دینوری مالکی، متوفی درسال ۳۳۳ هـ دار قطنی در «غرائب مالك» گفته‌است: اوحدیث ساز بوده است[5].

۸۷ ـ احمدبن‌منصور ابوالسعادات ملحد و کذاب‌است وازجملهٔ‌ساخته‌هایش حدیثی است که درآن می‌گوید: در برابر خدا لوحی است که درآن اسم‌های کسانی است که صورت ورؤیت و کیفیت (خدا) را اثبات می کنند و فرشتگان نیز بوجود آنها مباهات می‌نمایند[6].

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۷۰ ـ تذکرةالموضوعات ص ۴۱-۴۵-۶۷-۷۰.

۲ ـ تذکرةالموضوعات ص۴۷.

۳ ـ تاریخ شام ج ۵ ص۱۵۴.

۴ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۷۱.

۵ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۳۰۹.

۶ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۷۵ ـ اللئالی‌المصنوعة ج ۱ ص ۱۴.

۸۸ ـ احمدبن موسی ابوالحسن بن ابی عمران جرجانی فرضی ، متوفی بعدازسال ۳۶۸ ﻫ یکی ازحفاظ و کذاب وحدیث‌ساز بوده سندها را بامتن‌ها ترکیب می‌کرده روایات نادرست را ازشیوخ گمنام وناشناخته که‌از آنها پیروی نمی‌شود نقل کرده است واز این‌رو اورا تکذیب کرده‌اند[1].

۸۹ ـ احمدبن یعقوب بن عبدالجبار اموی مروانی جرجانی، متوفی درسال ۳۶۷ﻫ حدیث ساز بوده و احادیث موضوعه که نقل آنها جائز نیست روایت کرده است[2].

۹۰ ـ اسباط ابوالیسع بصری که‌یحیی‌بن معین او را تکذیب کرده‌است[3].

۹۱ ـ اسحاق‌بن ابراهیم طبری ، کذاب است از او چیزی نوشته نمی‌شود ، از ثقات روایات ساختگی نقل‌کرده است[4].

۹۲ ـ اسحق‌بن ابراهیم واسطی ، مؤدب ، که‌ابن عدی وازدی او راتکذیب کرده‌اند[5].

۹۳ ـ اسحاق‌بن ادریس اسواری بصری ابو یعقوب ، کذاب وحدیث ساز است مردم اورا ترك کرده‌اند[6].

۹۴ ـ اسحاق‌بن بشر بخاری ابوحذیفة ، متوفی در سال ۲۰۶ ﻫ اتفاق دارند که‌او کذاب وحدیث سازبوده روانیست‌حدیث اورانقل کردن‌مگر برسبیل‌تعجب[7].

۹۵ ـ اسحاق‌بن بشربن‌مقاتل کاهلی ابویعقوب ، متوفی درسال ۲۲۸ ﻫ کذاب‌و حدیث سازبوده است[8].

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۷۵ ـ شذرات الذهب ج ۳ ص۶۷ .
۲ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۷۷ ـ اسنی‌المطالب ص ۸۴ .
۳ ـ تهذیب‌التهذیب ج ۱ ص۲۱۲ .
۴ ـ تذکرة‌الموضوعات ص ۹۵ ـ ۱۰۳ ـ اللئالی‌المصنوعة‌ج ۲ص ۷۶.
۵ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۸۵ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۳۴۸ .
۶ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۸۶ .
۷ ـ تاریخ بغداد ج ۶ ص۳۲۷ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۸۶ .
۸ ـ تاریخ‌بغداد ج ۶ص۳۲۹ ـ میزان ج ۱ ص۸۷ ـ تذکرة الموضوعات ص۳۳ ـ۳۹ـ ۷۶ ـ ۱۲۰ ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۹۱ ـ ۱۵۳ .

و درجلد دوم « اللئالی المصنوعة » صفحهٔ ۷۲ ـ ۷۳ ـ ۹۰ گفته است که او به‌اتفاق ، کذاب و حدیث‌ساز است .

۹۶ ـ اسحاق‌بن عبدالله اموی ، غلام آل‌عثمان‌بن عفان ، متوفی درسال ۱۴۳ه کذاب است وفراموشی درحفظ ونقل حدیث دارد ، سندها را پائین و بالا می کند وبرای مراسیل سند درست‌می کندوسلسلهٔ سند را به‌پیامبر اکرم می‌رساند[1] .

۹۷ـ اسحاق‌بن‌محمشاذ، کذاب‌است‌وبه‌نفع مذهب« کرامیة »حدیث‌می‌ساخته و کتابی در بارهٔ فضائل محمد بن کرام (رهبر کرامیة) نوشته است که همه‌اش دروغ وساختگی است[2] .

۹۸ ـ اسحاق‌بن ناصح ، ازدروغگوترین افراد است ،بارأی ابی‌حنیفةازپیامبر اکرم وابن‌سیرین حدیث‌می کرده است[3] .

۹۹ ـ اسحاق‌بن نجیح‌ملطی ازدی دجال ودروغگوترین مردم ، دشمن خدا و مرد پلید و حدیث ساز بوده است[4] .

۱۰۰ ـ اسحاق‌بن وهب‌طهرمسی ، کذاب و متروك الحدیث است و آشکارا حدیث می‌ساخته است[5] .

۱۰۱ ـ اسدبن عمرو ابوالمنذر جبلی ، قاضی ومصاحب‌ابی حنیفه ، متوفی در سال ۱۹۰ ه کذاب است ، اعتباری به حرفش نیست او طبق مذهب ابی حنیفه حدیث‌می‌ساخته، ولی‌حدیثش با باد پیش آنان یکسان‌است[6] .

---

۱ ـ تاریخ شام ج ۲ ص۴۲۳ ـ ۴۲۵ ـ تهذیب‌التهذیب ج ۱ص ۲۴۱ .

۲ ـ اللئالی‌المصنوعة ج ۱ ص۲۳۸ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۹۴ .

۴ ـ تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۲۴ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۹۲ ـ تذکرة الموضوعات ص ۸۴ـ تهذیب‌التهذیب ج ۱ ص ۲۵۳ـ اللئالی‌المصنوعة ج ۱ص ۵۵ ـ ۱۰۳ـ۱۷۵ ـ خلاصة‌التهذیب ص ۲۶ .

۵ ـ میزان‌الاعتدال‌ج۱ ص ۹۵ ـ تذکرةالموضوعات‌ص۵۳ ـ ۷۱ ـ اللئالی‌المصنوعة‌ج۱ ص۱۰۶ ـ ج ۲ ص ۹۹ ـ ۱۱۴ .

۶ ـ تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۷ ـ میزان‌الاعتدال ج۱ ص ۹۶ ـ لسان‌المیزان‌ج۱ص۳۸۴.

۱۰۲ ـ اسماعیل‌بن ابان ابواسحاق‌غنوی کوفی ، متوفی‌درسال۲۱۰ هـ کذاب وحدیث ساز است[۱] .

۱۰۳ ـ اسماعیل‌بن ابی اویس عبدالله‌مدنی ، متوفی در سال ۲۲۶ هـ کذاب وحدیث‌دزد است[۲] .

۱۰۴ ـ اسماعیل‌بن ابی‌زیاد شامی ، کذاب و متروك‌الحدیث وحدیث ساز است[۳] .

۱۰۵ ـ اسماعیل‌بن اسحاق جرجانی ، حدیث ساز بوده است[۴] .

۱۰۶ ـ اسماعیل‌بن بلال عثمانی دمیاطی ، متوفی‌در سال ۴۶۶ هـ کذاب بوده است[۵] .

۱۰۷ ـ اسماعیل‌بن زریق بصری ، کذاب است[۶] .

۱۰۸ ـ اسماعیل‌بن شروس ابوالمقدام‌صنعانی ، حدیث‌ساز بوده است[۷] .

۱۰۹ ـ اسماعیل‌بن علی مثنی واعظ استرآبادی ، متوفی‌درسال۴۴۸هـ کذاب پسر کذاب داستان‌های دروغ می گفته، متون ساختگی‌را با اسانید صحیحه ترکیب می کرده است[۸] .

۱۱۰ ـ اسماعیل‌بن‌محمدبن‌یوسف‌ابوهارون فلسطینی ، ازخانوادهٔ جبرئیل ، کذاب وحدیث دزد است که به گفته‌هایش احتجاج نمی‌توان کرد[۹] .

---

۱ ـ تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۴۱ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹ ـ تذکرة الموضوعات ص ۱۱۶ ـ تهذیب‌ج۱ص۲۷۱ ـ اللئالی المصنوعة ج۱ ص۲۲۶ ـ خلاصة‌التهذیب‌ص۲۷.
۲ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۲ .
۳ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۷ ـ اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۷۷ ـ ۱۷۹ ـ ۲۳۹.
۴ ـ میزان‌الاعتدال ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۳۹۳ .
۵ ـ لسان‌المیزان ج ۱ص ۳۹۶ .
۶ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۶ .
۷ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۹ .
۸ ـ لسان‌المیزان ج ۱ ص ۴۲۳ .
۹ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص ۱۱۲ ـ تذکرة الموضوعات ص ۳۹ ـ ۵۸ ـ ۱۰۷ ـ اللئالی المصنوعة ج۱ ص ۱۵۲ .

۱۱۱ ـ اسماعیل‌بن محمدابن‌مسلمةابوعثمان اصفهانی واعظ محتسب، که ابن‌ناصر درباره‌اش گفته است: حدیث ساخته ودروغ وراست به‌هم آمیخته‌است[1].

۱۱۲ـ اسماعیل‌بن مسلم سکونی الیشکری، حدیث می‌ساخته است[2].

۱۱۳ـ اسماعیل‌بن یحیی شیبانی شعیری، کذاب است[3].

۱۱۴ـ اسماعیل‌بن یحیی‌التیمی، نوه ابی‌بکر صدیق، کذاب است و روایت از او روانیست، او رکنی از ارکان دروغ و حدیث‌ساز است، عموم چیزهائی که روایت کرده نادرست است او بر مالك و ثوری‌و دیگران روایات‌دروغ نسبت داده و از افراد مورد اعتماد چیزهائی که مورد قبول نبوده روایت کرده‌است[4].

۱۱۵ـاسیدبن زیدبن‌نجیح ابومحمد جمال، متوفی در سال‌های‌قبل از۲۲۰ﻫ کذاب و متروك‌الحدیث است. او حدیث‌های دروغ می‌ساخته و عموم چیزهائیکه روایت کرده، مورد پیروی قرار نگرفته‌است[5].

۱۱۶ـ اشعث‌بن‌سعید بصری ابوالربیع سمان، مورد اطمینان نیست. ضعیف و متروك‌الحدیث است. هشیم گفته‌است: او دروغ می گفته‌است[6].

۱۱۷ ـ اصبغ‌بن‌خلیل قرطبی مالکی، متوفی درسال ۲۷۲ﻫ حدیثی در ترك

۱ ـ شذرات‌الذهب ج ۴ ص ۲۳ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۶ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۳۳۳ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۴ .

۳ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۳۳۶ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحهٔ ۲۴۹ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۲۰۹ ـ میزان الاعتدال‌جلد۱ صفحهٔ ۱۱۷ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۴۴۲ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۱۰۱ـ ۱۰۶ ـ ۱۳۳ و جلد ۹ صفحهٔ ۴۴ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۸۹ ـ ۱۰۷ـ۱۱۱ و جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۳ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۴۸ ـ نصب‌الرایة جلد ۱ صفحهٔ ۹۲ ـ مجمع الزوائد جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۹ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۳۲ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۸ .

۶ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۳۵۱.

بالابردن دست‌ها ساخته و مردم بردروغش آگاه گردیدند. از احمدبـن خالد نقل شده که: او تصمیم بر کذب بـر رسول خدا نداشته،تنها نظرش این بوده که: مذهبش را تأیید کند.(در این توجیه دقت کن آنگاه بخند و یا گریه کن)[۱].

۱۱۸ـ اصرم بن حوشب ابوهشام ، که جوزی در سال ۲۰۲هـ ازاو مطالبی نوشته است، کذاب و خبیث و دروغپرداز بر افراد مورد اعتماد است[۲].

۱۱۹ـ ایوب بن خوط ابوامیهٔ بصری حبطی، متروک الحدیث است[۳].

۱۲۰ ـ ایوب بن سیار زهری مدنی، که نسائی در بـاره‌اش گفته است: او از دروغگویان است و ابن حبان گفته است: سندها رازیر وبالا می‌کرده وبرای مراسیل سند درست می‌کرده است[۴].

۱۲۱ـ ایوب بن محمد ابومیمون الصوری، کذاب است[۵].

۱۲۲ ـ ایوب بن مدرك ابوعمرو حنفی یمامی ، کذاب است و اعتنائی به او نمی‌شود.از مکحول نسخهٔ موضوعه‌ای را روایت کرده‌است[۶].

حرف باء

۱۲۳ ـ باذام ابوصالح تابعی ، کذاب و متروك الحدیث است . از کلبی نقل شده که ابوصالح گفته است: هرچه که برایت حدیث کردم، دروغ بوده‌است[۷].

---

۱ ـ لسان المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۴۵۹ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۳۱ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۶ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۰ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۳۰۶ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۹۸ جلد ۲ صفحهٔ ۶ ـ ۴۷ ـ ۵۲ .

۳ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۴۰۲ ـ لسان المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۹ .

۴ ـ لسان المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۴۸۲ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۳۶ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۶ ـ تاریخ شام جلد ۳ صفحهٔ ۱۱۱ ـ لسان المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۴۸۸ .

۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۳۸ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۶ .

۱۲۴ ـ بر که‌بن محمدحلبی کذاب و حدیث‌دزد و حدیث‌ساز است[1].

۱۲۵ ـ بریه‌بن‌محمدبن بریه ابوالقاسم‌البیع، کذاب ودروغ ساز است. روایات عوضی نقل می کند. دارای کتابی‌است که احادیثش ساختگی و نادرست و ازلحاظ متن جداً ناپسنداست[2].

۱۲۶ ـ بشربن‌ابراهیم ابوسعید قرشی انصاری دمشقی ساکن بصره‌از کسانی است که به نام‌ثقات حدیث‌می‌ساخته و احادیث موضوعه‌ای آورده که مورد پیروی قرار نگرفته است[3].

۱۲۷ ـ بشر (بشار)بن ابراهیم بصری، ابو عمرو مفلوج، کذاب و حدیث‌ساز بر ثقات است[4].

۱۲۸ ـ بشربن حسین اصفهانی، کذاب است. و بر زبیر دروغ بسته و دارای نسخهٔ موضوعه‌ای است که حدود صدوپنجاه حدیث‌دارد[5].

۱۲۹ ـ بشربن رافع حارثی ، پسر عم ابی هریره، حدیث‌ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی می‌ساخته که حتی کسانی که‌حدیث شناسی کارآنها بوده، تشخیص می‌دادند که آنها ساختگی است و گویا که او تعهد در این‌کارداشته است. و ابن حبان گفته است : اوچیزهائی عمداً می‌ساخته است[6].

۱۳۰ـ بشربن عبیدالدارسی کذاب است[7].

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۱ ـ نصب‌الرایة جلد ۱ صفحهٔ ۷۸ ـ اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحهٔ ۴ ـ ۲۰۹ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۱۳۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۲ .

۳ ـ تاریخ شام جلد ۳ صفحهٔ ۲۲۷ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۱۷ ـ نصب الرایة جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۸ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۵۶ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۵ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۶۱ ـ ۷۲ ـ ۷۳ ـ ۷۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۷ ـ ۲۰۳ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۷ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۵۹ .

۶ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱صفحهٔ۴۴۸ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ۲۳۶ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۱۸ .

۷ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۱۳۷ .

۱۳۱- بشربن عون‌شامی ، پیش او نسخه‌ای بوده که در حدود صدحدیث ساختگی درآن بوده است[۱].

۱۳۲- بشربن نمیربصری،متوفی درسال ۲۳۸هـ رکنی از ارکان دروغ‌و کذاب و حدیث‌ساز بوده و عموم چیزهائی که روایت کرده، قابل پیروی نیست[۲].

۱۳۳ - بکربن زیاد باهلی، دجال و حدیث‌ساز است[۳].

۱۳۴- بکربن‌عبدالله شردود صنعائی، کذاب است : سندها را پائین‌وبالامی‌- کرده و مراسیل را بالا می‌برده و برای آنها سند درست‌می کرده‌است[۴].

۱۳۵ - بکربن مختار صائغ، کذاب‌است روایت از او روا نیست[۵].

۱۳۶- بندار‌بن‌عمر‌بن محمد ابوسعید‌تمیمی رویانی، نزیل‌دمشق کذاب‌است[۶]

۱۳۷- پهلوان‌بن شهرمزان ابوالبشر یزدی، متوفی درقرن‌ششم کذاب‌است[۷].

حرف‌جیم

۱۳۸ - جابربن‌عبدالله یمامی‌عقیلی، کذاب و نادان و نفهم است. ابن‌شاذویه گفته‌است: در بخارا سه نفراز دروغگویان را دیدم که عبارت بودنداز : محمدبن تمیم، حسن‌بن شبل و جابریمامی[۸].

۱۳۹- جارودبن یزید ابوعلی عامری، متوفی درسال ۲۵۳هـ کذاب و متروك

۱ - میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۹ - تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۱۲-مجمع‌الزوائد جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۸ .

۲ - تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۴۶۱- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۱ - اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۶ .

۳ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۰ - اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۷ .

۴ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۱ .

۵ - تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۵ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۲ .

۶ - تاریخ شام جلد ۳ صفحهٔ ۲۹۶ .

۷ - لسان‌المیزان جلد ۲ صفحهٔ ۶۵ .

۸ - لسان المیزان‌جلد ۲صفحهٔ ۸۷ - الاصابة جلد۱ صفحه ۱۵۵ - اللئالی المصنوعة‌جلد۱ صفحهٔ ۴۵۳ .

الحدیث است، دروغ می گفته و حدیث‌ساز بوده است[1].

۱۴۰ ـ جبارة‌بن‌المغلس ابو محمد حمانی، متوفی در سال ۲۴۱ هـ که یحیی گفته‌است: او کذاب‌است[2].

۱۴۱ ـ جراح‌بن‌منهال ابوالعطوف‌الجزری، درسال ۱۶۸ هـ حدیثش نادرست و متروك‌است. او درحدیث دروغ می گفته و شراب می‌خورده است[3].

۱۴۲ـ جریر بن ایوب بجلی کوفی، که ابونعیم گفته است: او حدیث‌ساز بوده است[4].

۱۴۳ ـ جریربن زیاد طائی کذاب‌است[5].

۱۴۴ ـ جعفربن ابان، حدیث‌می ساخته‌است[6].

۱۴۵ ـ جعفربن زبیر حنفی‌دمشقی بصری، متوفی بعد از سال ۱۴۰ هـ که «شعبة» اورا تکذیب کرده و «غندر» گفته است: شعبه رادیدم سوار بر الاغی‌بود وبه‌من گفت: می‌روم تا علیه جعفربن زبیر که چهارصد حدیث به‌نام رسول خدا ساخته است، اقدام نمایم، ولی او درعبادت کوشا بوده است[7].

۱۴۶ـ جعفربن‌عبدالواحدهاشمی‌عباسی،متوفی‌درسال۲۵۸هـ از حفاظ‌حدیث‌و کـذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده و احادیثی روایت می کرده که اصلی نداشته است[8].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۷۸ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۹۰.

۲ ـ اسنی المطالب صفحه ۲۳۲ ـ خلاصة التهذیب صفحه ۵۵.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۸۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۹۹.

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۱۰۱.

۵ ـ نصب الرایة جلد۱ صفحه۱۸۱.

۶ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۳.

۷ ـ میزان الاعتدال جلد صفحه ۱۸۸ ـ تهذیب‌التهذیب جلد۲ صفحه ۹۰ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۴۸ ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحه ۶ و جلد ۲ صفحه ۱۰۲ ـ ۲۴۲ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۵۳.

۸ ـ تـاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۱۷۵ ـ المنتظم جـلد ۵ صفحه ۱۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۹۱ ـ اللئالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۲۱۳ و جلد ۲ صفحهٔ ۱۰ ـ ۱۹۰.

۱۴۷ ـ جعفربن علی‌بن سهل ، حافظ ابومحمد دوری دقاق ، متوفی در سال ۳۳۰هـ، کذاب وفاسق است[1] .

۱۴۸ ـ جعفربن محمدبن علی ، که‌حافظ ابن عدی از او روایت می کندو درحقش گفته است : اوحدیث ساز است[2] .

۱۴۹ ـ جعفربن‌محمدبن فضل ابوالقاسم دقاق مصری، شهیر به‌ابن‌المارستانی، متوفی درسال ۲۸۷ هـ که دار قطنی و صوبری اورا تکذیب کرده‌اند[3] .

حرف حاء

۱۵۰ـحارث‌بن عبدالرحمن‌بن سعد مثنی دمشقی، غلام مروان‌بن حکم ، یا غلام ابی‌الجلال کذاب است[4] .

۱۵۱ ـ حامدبن‌آدم مروزی ، کذاب است واز کسانی‌است که‌مشهور به‌وضع حدیث است[5] .

۱۵۲ـ حباب‌بن حبلهٔ دقاق ، کذاب است[6] .

۱۵۳ـ حبیب‌بن‌ابی‌حبیب ابومحمد مصری ،متوفی‌در ۲۱۸ هـ کاتب‌مالك‌بوده، ولی حدیث ساز وازدروغگوترین افراد است وحدیث‌هایش همه ساختگی‌است[7] .

۱۵۴ ـ حبیب‌بن ابی حبیب خرططی مروزی ، کذاب و به نام ثقات حدیث

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۲۲۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۹۱ .

۲ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۰ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۲۳۴ ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۱۹۱ ـ لسان‌المیزان جلد۲ صفحهٔ ۱۲۴ .

۴ ـ تاریخ شام جلد ۳ صفحه ۲۲۲ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۸ ـ مجمع‌الزوائدجلد۱ صفحهٔ ۳۷ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۸ .

۷ ـ تهذیب‌جلد ۲ صفحه ۱۸۱ ـ میزان الاعتدال جلد۱ صفحه ۲۱۰ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۹۰ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۲۱۶ ـ اللئالی المصنوعةجلد ۱ صفحه ۸ ـ ۲۳۰ـخلاصة التهذیب صفحه۶۰ ـ مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۷۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه۳۹۶.

می‌ساخته است [۱]

۱۵۵ ـ حبیب‌بن‌جحدر، که احمد ویحیی اورا تکذیب کرده‌اند[۲].

۱۵۶ ـ حرب‌بن میمون عبدی ابوعبدالرحمن بصری مجتهد وعابد، ولی‌از دروغگوترین افراد است ودرسال صدوهشتاد وچند فوت کرده است[۳].

۱۵۷ ـ حسان‌بن غالب مصری، اخبار را دگرگون‌می کرده وازافرادمورد اعتماد مطالبی را روایت می‌نموده که جزبرسبیل اعتبار نقل آنها روا نیست. اواز مالك احادیث ساختگی نقل کرده است[۴].

۱۵۸ ـ حسن‌بن‌حسین‌بن عاصم همنجانی، که محمدبن ایوب گفته است: ما وعلی‌بن شهاب شکی درباره اینکه او کذاب است، نداریم[۵].

۱۵۹ ـ حسن‌بن دینار ابوسعیدتمیمی، کذاب است ومورد اعتمادنیست[۶]

۱۶۰ ـ حسن‌بن‌زیاد ابوعلی لؤلؤی، کوفی، متوفی‌درسال۲۰۴ هـ که یکی ازفقها، اصحاب ابی‌حنیفة بوده کذاب وخبیث و متروك‌الحدیث وغیر مورد اعتماد وغیر مأمون است[۷] وابن کثیردر نهایة ج جلد۵ صفحهٔ ۳۵۴ گفته است: بسیاری از ائمه او را ترك کرده وتصریح به‌دروغگوئیش نموده‌اند.

۱۶۱ ـ حسن‌بن شبل کرمینی بخاری، شیخ کذاب وازجملهٔ کسانی است که حدیث می‌ساخته است[۸].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۰۹ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۱۸۲ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۴.

۲ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۱۶۹.

۳ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۲۲۷ ـ خلاصة التهذیب صفحه ۶۳.

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۳.

۵ ـ لسان المیزان جلد۲ صفحه ۲۰۰.

۶ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۲۷۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۲۰۵ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۷۳.

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۱۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۹.

۱۶۲ ـ حسن بن عثمان ، ابوسعید تستری ، کذاب وحدیث‌ساز است[1] .

۱۶۳ ـ حسن بن طیب بلخی ، متوفی درسال ۳۰۷ هـ خبری را که نشنیده بوده حدیث می کرده است .

از « مطین » نقل شده که گفته است : او کذاب وحدیث دزد بوده است[2] .

۱۶۴ ـ حسن بن علی اهوازی ابوعلی ، متوفی در سال ۴۴۶ هـ در حدیث و قرائت کذاب است او از دروغگوترین افراد است . کتابی تصنیف کرده در آن احادیث ساختگی وچیزهای فضیحت‌آور نقل کرده است[3] .

۱۶۵ ـ حسن بن علی ابوعلی نخعی ، معروف به ابی‌الاشنان ، که ابن عدی گفته است : اورا در بغداد دیدم که دروغهای فاحش می گفت و از مردمی که ندیده بود ، حدیث می کرد واحادیثی را که اختصاص به‌قومی داشته ، بدیگران می‌چسبانده است[4] .

۱۶۶ ـ حسن بن علی بن زکریا ابوسعید عدوی بصری، متوفی درسال ۳۱۷ یا ۳۱۸ ویا ۳۱۹ هـ شیخ کم حیا و کذاب و تهمت زننده است وبه‌نام رسول خدا حدیث می‌ساخته ودزدی حدیث می کرده وآن را به‌دیگران نسبت می‌داده واز مردمی که نمی‌شناخته ، حدیث می کرده و بررسول خدا دروغ نسبت می‌داده است .ابن حبان گفته است : شاید اوازثقات بیش ازهزار حدیث ساختگی نقل کرده‌است[5] .

۱۶۷ ـ حسن بن علی بن عیسی ازدی معانی ، حدیث ساز است . از مالك

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۲۲۰ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲، صفحه ۱۹۳ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۳ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۷ ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحه ۱۵ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۷۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۶ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۸۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۶ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۳ صفحه ۳۲ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۸۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۵۹ ـ ۲۲۶ .

احادیث موضوعه روایت کرده است[1].

۱۶۸ ـ حسن بن عمارة بن‌مضرب، ابومحمد کوفی، متوفی در سال ۱۵۳ه فقیه بزرگ و کذاب و متروك الحدیث و حدیث سازبوده است. شعبه گفته است: هر کس می‌خواهد به دروغگوترین افراد بنگرد، به حسن بن عمارة نگاه کند[2]

۱۶۹ ـ حسن بن عمروبن سیف‌عبدی، کذاب و متروك الحدیث است[3].

۱۷۰ ـ حسن بن‌غالب ابوعلی تمیمی، معروف به ابن مبارك مقری، متوفی درسال ۴۵۸ه که سمرقندی گفته است: او کذاب است[4].

۱۷۱ ـ حسن بن غفیرمصری عطار، کذاب وحدیث سازاست[5].

۱۷۲ ـ حسن بن محمد ابوعلی کرمانی شرقی، متوفی درسال ۴۹۵ ه در راه طلب حدیث مسافرت کرده وهمت درجمع آن داشته و از افراد زیادی حدیث شنیده و در او عبادت ودین وزهد بوده ونماز شب می‌خواند، لیکن چیزهائی را که نشنیده نیز روایت کرده، درنتیجه شنیده‌هایش را فاسد کرده است و مؤتمن ابونصر، درباره‌اش می گفت: او کذاب است[6].

۱۷۳ ـ حسن بن یزید مؤذن بغدادی، حدیثش مورد انکار است سندها را دگرگون می کرده و از افرادمورد اعتماد چیزهائی نقل می کرده که شبیه به احادیث اهل صدق نبوده است[7].

۱۷۴ ـ حسن بن واصل کذاب است. وگفته شده که فرزند پول است[8].

---

۱ ـ تاریخ شام جلد ۴ صفحه ۲۳۰

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۴۹ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۹ ـ ارشادالساری جلد ۶ صفحه ۷۳

۳ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۳۱۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۹

۴ ـ المنتظم جلد ۸ صفحه ۲۴۳ ـ البدایة و النهایة جلد ۱۲ صفحة ۹۴

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۴۰

۶ ـ المنتظم جلد ۹ صفحة ۱۳۲

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحة ۴۵۲

۸ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحة ۴۵.

۱۷۵ ـ حسین بن ابراهیم کذاب و دجال وحدیث ساز است ، او احادیث نمازهای شبها وروزها را ساخته‌است [۱] .

۱۷۶ ـ حسین بن ابی السری «متوکل» عسقلانی، متوفی درسال ۲۴۰هـ کذاب است [۲] .

۱۷۷ ـ حسین بن حمید بن ربیع کوفی خزار متوفی در سال ۲۸۲هـ کذاب پسر کذاب پسر کذاب است [۳] .

۱۷۸ ـ حسین بن داود ابوعلی بلخی ، متوفی درسال ۲۸۲هـ حدیث سازاست ومورد اعتماد نیست . حدیثش ساختگی است . او از یزیدبن هارون از حمیدبن انس نسخه‌ای را روایت کرده که اکثرش ساختگی است [۴] .

۱۷۹ ـ حسین بن عبدالله بن ضمیرة حمیری ، کذاب و متروك الحدیث است. گفتارش ارزش ندارد . وباهیچ غیرثقة وغیرمأمونی برابر نیست [۵] .

۱۸۰ ـ حسین بن عبیدالله (عبدالله) عجلی ابوعلی ، به تمام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است [۶] .

۱۸۱ ـ حسین بن علوان بن قدامة ابوعلی ، دربغداد سنة ۲۰۰هـ حدیث می گفته ، اما کذاب وخبیث وحدیث ساز بوده است [۷] .

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۴۸ ـ اسنی المطالب صفحة ۲۱۷.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۵۱ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحة ۳۶۵ ـ خلاصة التهذیب صفحة ۷۲

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحة ۳۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحة ۲۸۰

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحة ۴۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۵۰ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحة ۱۸۷

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۵۲

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۵۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحة ۵۶ ـ نصب الرایة جلد ۱ صفحة ۱۴۳ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحة ۲۰۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحة ۱۶۴

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحة ۶۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحة ۲۵۲ ـ تذکرة الموضوعات صفحة ۶۳ ـ ۱۰۲ ـ ۱۱۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحة ۱۰۹ و جلد ۲ صفحة ۵۰ـ ۶۵ ـ ۱۱۹.

۱۸۲ ـ حسین بن فرج خیاط ، کذاب وحدیث دزد بوده است[1]

۱۸۳ ـ حسین بن قیس، ملقب به حنش کذاب است . احادیثش جداً نادرست است ونباید حدیثش نوشته شود[2] .

۱۸۴ ـ حسین بن محمد ابوعبدالله خالع بغدادی ، متوفی درسال ۴۲۲ هـ که ابوالفتح صواف مصری گفته است : من دربغداد از کسانی که گفته می‌شد دروغگو هستند ، چیزی ننوشته‌ام مگر ازچهار نفر که یکی‌ازآنها عبدالله خالع بوده است[3] .

۱۸۵ ـ حسین بن محمد بزری ، متوفی در سال ۴۲۳هـ کذاب است . و یکی از مشایخ دروغگوی بغداد بوده است[4] .

۱۸۶ ـ حصن بن‌عمر ابوعمر احمسی‌کوفی ، کذاب منکرالحدیث و گفتارش پوچ است[5] .

۱۸۷ ـ حفص بن سلیمان ابوعمراسدی بزار ، متوفی درسال ۱۸۰ هـ و گفته شده نزدیك به ۱۹۰ هـ فوت کرده است . او حفص‌بن ابی‌داود قاری ، نزیل بغداد است که کذاب ومتروك الحدیث وحدیث ساز وباطل گواست[6] . وابوحاتم گفته است: او متروك الحدیث است گفتارش قابل تصدیق نیست . و ابی عدی گفته است : حدیثهایش محفوظ نیست وابن حبان گفته است : سندها را دگرگون می کرده و مراسیل را بالا می‌برده وبرای‌آنها سند درست می کرده است[7] .

۱۸۸ ـ حفص بن عمرالرفا که ابوحاتم گفته است : او کذاب و نسیان در حدیث داشته است . ازشعبه حدیثی روایت کرده که دروغ بوده است[8] .

---

۱ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۵ .
۲ ـ تذکرة الموضوعات ص ۹۰ ـ اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۱۳ـمیزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۵ .
۳ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۰۶ .
۴ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۰۸ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۶
۵ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۶۴ .
۶ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۸۸ .
۷ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۱ . مجمع الزوائد ج ۱ ص ۳۲۷ .
۸ ـ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۷ .

۱۸۹ ـ حفص بن عمربن دینار ایلی که ابوحاتم درباره‌اش گفته است: شیخ کذابی است وعقیلی گفته است: از ائمه روایت‌های نادرست نقل‌می کرده و «ساوجی» گفته: او دروغگو بوده است[۱].

۱۹۰ ـ حفص بن عمر رازی، دروغگو بوده است[۲].

۱۹۱ ـ حفص بن عمرحبطی رملی، نزیل بغداد، مورد اعتماد نبوده،احادیثش مأمون از دروغ نیست[۳]. وازدی گفته است: اومتروك الحديث است.وابن عدی گفته است: جزچند حدیث الباقی احادیثش مورد اعتماد ومحفوظ نیست او از مشایخ به‌نادرست حدیث نقل می کرده است[۴].

۱۹۲ ـ حفص بن عمرقاضی حلب، کذاب وحدیث ساز بوده است. ابوحیان گفته است: او از ثقات احادیث ساختگی روایت می کرده که نمی‌شودطبق آنها عمل کرد[۵].

۱۹۳ ـ حفیدة بن کثیر بن عبدالله، کذاب است. شافعی گفته است: اورکنی از ارکان دروغ است[۶].

۱۹۴ ـ حکم بن عبدالله ابوسلمة، کذاب و حدیث ساز است. از طریق زهری از ابن مسیب حدود پنجاه حدیثی که اصل نداشته روایت کرده است[۷].

۱۹۵ ـ حکم بن‌عبدالله ابوعبدالله ایلی، غلام حارث بن حکم‌بن ابی العاص،

---

۱ ـ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۵.
۲ ـ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۸.
۳ ـ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۰۱.
۴ ـ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۶.
۵ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۴ ـ تذکرة الموضوعات ص ۱۰۳ ـ اللئالی المصنوعة ج۱ ص ۱۲۹.
۶ ـ حاشیة سندی برسنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۴۸.
۷ ـ تاریخ شام ج۴ ص۳۹۲ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۲۶۸ ـ اللئالی المصنوعة ج۱ص۲۰۹ مجمع‌الزوائد ج ۱ ص ۱۳۶.

کذاب و دروغ ساز است . احمد گفته است : تمام احادیثش ساختگی است[۱] .

۱۹۶ ـ حکم‌بن عبدالله ابوالمطیع بلخی فقیه ، مصاحب ابی‌حنیفه، کذاب و حدیث ساز است.وابن عدی گفته است : ضعف او در حدیث آشکار است ، عموم چیزهائی که روایت می‌کند قابل اعتماد و عمل نیست. اودر سال ۱۹۹ هـ فوت کرده است[۲] .

۱۹۷ ـ حکم بن مصقلة ، که ازدی گفته است : او کذاب است[۳] .

۱۹۸ ـ حمادبن عمرونصیبی ، کذاب وحدیث‌ساز است وبه‌نام ثقات‌احادیثی وضع می کرده که جز برای تعجب ، نوشتن آنها روا نبود . یحیی‌بن معین گفته است : او از افرادی است که معروف به دروغ وحدیث‌سازی است[۴] .

۱۹۹ ـ حمادبن ابی‌حنیفة امام‌حنفی‌ها (نعمان‌بن ثابت کوفی)که جریر او را تکذیب کرده وبه‌قتیبه گفت : به‌اوبگو : ترا با حدیث‌چه‌کار ؟ روش تودعوی و دشمنی است . وابن‌عدی گفته است : برای او روایت درستی نمی‌شناسم[۵] .

۲۰۰ ـ حمادبن ابی یعلی‌دیلمی کوفی ، شهیربه‌حمادالرّوایة ، متوفی درسال ۱۵۵ هـ که مشهور به‌دروغ در روایت و شعر بوده ، اشعاری می‌ساخته و آنها را به‌پیشینیان نسبت می‌داده تاجائی که گفته‌اند که اوشعر را فاسد کرده است[۶] .

۲۰۱ ـ حماد مکی ، ازدروغگویان بوده است[۷] .

۲۰۲ ـحمزة بن حمزه جزری ، کذابی حدیث ساز بوده ، حدیثش پشیزی

---

۱ ـ تاریخ شام ج ۴ ص ۳۹۵ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۸

۲ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۲۰

۳ ـ لسان المیزان ج ۲ ص ۳۳۹ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۸صفحه ۱۵۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۰ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۹ صفحه ۳۱۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۱ .

۵ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۴۶ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۲ .

۷ ـ تحذیر الخواص صفحه ۴۵ .

ارزش نداشته ، تمام روایت شده‌هایش ساختگی بوده است [1] .

۲۰۳ـ حمزة‌بن‌حسین دلال ، متوفی در سال ۴۲۸ هـ ، کذاب است [2] .

۲۰۴ـ حمیدبن‌ربیع ابوالحسن لخمی خزاز کوفی ، متوفی‌درسال ۳۵۸ هـ .

یحیی‌بن معین در باره‌اش گفته است : دروغگویان زمان ما چهـارنفرند : حسین‌بن‌عبدالاول ، ابوهشام رفاعی ، حمیدبن ربیع و قاسم‌بن ابی‌شیبة .

آنگاه گفته است : او کذاب ، خبیث ، غیـرثقة و غیر مأمون از دروغ و اشتباه است .

وابن عدی گفته است : او حدیث می‌دزدیده و روایات بی سند را سنددار می کرده است [3] .

۲۰۵ ـ حمیدبن علی‌بن هارون‌قیسی ، که‌حا کم گفته است : او کذاب وخبیث است . در بصره بعد از سیصد سال از عبدالواحدبن غیاث و شاذکونی ، احـادیث موضوعه حدیث کرده است . ونقاش نیز ، نظیراین گفته است [4] .

حرف خاء

۲۰۶ ـ خارجة‌بن مصعب‌ابوالحجاج ضبعی خراسانی سرخسی ، متوفی‌درسال ۱۶۸ هـ ، کذاب است، و مورد اعتماد نیست. مردم از حدیثش پرهیزمی کردند واز این‌رو آن‌را ترك کرده‌اند .

وابومعمر هذلی گفته است : از آنجا حدیث خارجه متروك شد که اصحاب رأی به‌سوی مسائلی از مسائل ابی‌حنیفه توجه خاص نمودند وبرای آنها سندهائی ازیزیدبن‌ابی‌زیاد، از مجاهد ، ازابن‌عباس ساخته وآنهارا درکتب خود قرارداده‌اند

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۴ ـ تهذیب التهذیب جلد ۳ صفحه ۲۹ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۳۹ .

۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۹ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحة ۱۶۲ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۷ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۶۴ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۷۱ .

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۳۶۶ .

وخارجه آنها را حدیث می کرده است [۱].

۲۰۷ ـ خالدبن آدم، کذاب است [۲].

۲۰۸ ـ خالدبن ابن اسماعیل ابوالولید مخزومی مدنی، متروك الحدیث است، به‌حدیثش احتجاج نمی‌شود کرد و او به نام ثقات، حدیث می‌ساخته است [۳].

۲۰۹ ـ خالدبن عبدالرحمن‌الاسد، کذابی حدیث‌سازو حدیث‌دزداست [۴].

۲۱۰ ـ خالدبن عبدالملك‌بن حارث‌بن حکم‌بن ابی‌العاص، کذاب است. او ازناحیهٔ هشام درسال ۱۱۳ ادارهٔ ولایت مدینه را به‌عهده گرفت، وهفت سال‌در آن سمت باقی ماند، و روی منبر رسول خدا به‌علی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه، جسارت می کرد و می گفت: (خدا داناتر است) رسول خدا علی را بکار گمارد در حالی که می‌دانست او چنین وچنان است، ولکن فاطمه با اودراین باره سخن گفت [۵].

۲۱۱ ـ خالدبن عمرو ابوسعید اموی کوفی، از فرزندان سعیدبن عاص، کذاب وحدیث ساز بوده، احادیث نادرست و ساختگی ازشعبه ودیگران روایت کرده است [۶].

۲۱۲ ـ خالدبن قاسم مدائنی، ابوالهیثم، متوفی درسال ۲۱۱ هـ اتفاقی‌است که او کذاب است. ابویحیی گفته است: او کذاب است‌چیزی راکه‌نشنیده بوده ادعا می کرده ومن ازاوهزاران حدیث نوشته‌ام واواحادیثی راکه درمصر نبوده واز لیث حدیث نشده بود، روایت می کرده و چه بسا احادیثی را از جانب خودش

۱ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۲۶.

۲ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۶۴.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۲ ـ اللئالی المصنوعه جلد۲ صفحهٔ ۳ ـ ۸.

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۷

۵ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۸۲.

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۲۹۹ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۸ ـ تهذیب‌جلد۳ صفحه ۱۰۹.

می‌ساخته است [۱].

۲۱۳ ـ خالدبن نجیح مصری ، متوفی در سال ۲۵۴ هـ ، ابوحاتم در باره‌اش گفته است : او کذاب و حدیث‌ساز بوده است [۲].

۲۱۴ـ خالدبن یزیدمکی ابوالهیثم عمری، متوفی درسال ۲۲۹ هـ ، کذاب است واز افراد مورداعتمادروایت جعلی نقل می کرده‌است [۳].

۲۱۵ـ خراش بن عبدالله، کذاب و از درجهٔ اعتبارساقط است وروا نیست احادیثش نوشته‌شود جز بعنوان اعتبار وپند گرفتن [۴].

۲۱۶ـ خصیب بن جحدر متوفی در سال ۱۳۲ هـ ، کذاب است ونباید حدیثش نوشته‌شود [۵].

۲۱۷ـ خلیل بن زکریا شیبانی بصری، کذاب است واحادیث نادرست نقل می کند [۶].

حرف دال

۲۱۸ـ داودبن ابراهیم ،قاضی قزوین ،متروک الحدیث ودروغگوست [۷].

۲۱۹ـ داودبن زبرقان ابوعمرورقاشی بصری، نزیل بغداد، متوفی درحدود صدو هشتادوچند هجری، کذاب ومتروک الحدیث است .وعموم چیزهائیکه روایت می کند موردتوجه وعمل قرار نمی گیرد [۸].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۰۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۹ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۲۳۲ ـ اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۱۵۰ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۰۲ .

۳ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۰۳ـ مجمع‌الزوائد جلد۱ صفحه ۲۴۹ وجلد۹ صفحه۵۳ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۵۲ـ۱۱۶.

۴ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحه۳۰۵.

۵ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحه۳۰۶ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحه۱۹۷ وجلد۲ صفحه۱۷۳

۶ـ تهذیب التهذیب جلد۳ صفحهٔ۱۶۶ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۹۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۳۱۳ ـ مجمع‌الزوائد جلد۱ صفحهٔ ۳۰.

۷ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ۳۱۶ـ اللئالی المصنوعة جلد۲ صفحهٔ۱۵۹.

۸ـ تاریخ بغداد جلد۸ صفحهٔ ۳۵۸ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحهٔ ۲۰۰ـ میزان الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۳۱۸ .

۲۲۰ـ داودبن سلیمان، ابوسلیمان جرجانی که مقیم بغداد بوده، کذاب است [۱].

۲۲۱ـ داودبن عبدالجبار ابوسلیمان مؤذن، نزیل بغداد، کذاب و منکر الحدیث است، شایسته نیست که حدیثش نوشته شود [۲].

۲۲۲ـ داودبن عفان که از اصحاب انس بن مالك بوده حدیث می‌ساخته و درخراسان می گردیده و به‌نام انس جعل حدیث می کرده و کتابی بااحادیث موضوعه ازاو نوشته‌است [۳].

۲۲۳ـ داودبن عمر نخعی، کذاب‌است [۴].

۲۲۴ـ داودبن محبر، ابوسلیمان بصری نزیل بغداد، متوفی در سال ۲۰۶ ه کذاب‌است وبه‌نام ثقات‌حدیث می‌ساخته‌ودر این‌روایات نادرست است و متروك الحدیث‌است. واگربرای‌او غیر از وضع «کتاب‌عقل» عیب دیگری نباشد، همان برای‌آنچه که گفته‌شد کافی خواهدبود [۵].

۲۲۵ـ دینار بن عبدالله ابومکیش حبشی کذاب‌است. دارای‌نسخه‌طولانی‌است که‌درآن دویست وچهل‌حدیث‌در کمال‌وقاحت ازانس‌بن مالك آورده است‌و از او روایات‌ساختگی نقل کرده‌است. ذهبی ازابن عدی حدیثی ازاحادیث دینار بطریق محمدبن احمد قفاص ذکر کرده، آنگاه گفته است که: ابن‌عدی از قول قفاص گفته‌است : من‌ازدینار دویست‌وپنجاه‌حدیث‌حفظ کرده‌ام.

سپس می گوید: اگرازاین نوع‌باشد می‌تواند ازاو بیست هزار حدیث که همه‌دروغ‌باشد روایت کند. حاکم گفته‌است :اوازانس ،قریب صدحدیث ساختگی

۱ـ تاریخ بغدادجلد ۸ صفحهٔ ۳۶۶ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۲

۲ـ تاریخ بغداد جلد۸صفحهٔ ۳۵۶ میزان‌الاعتدال‌جلد۱صفحهٔ ۳۱۹.

۳ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۳۲۱ـ تذکرةالموضوعات‌صفحه ۱۷ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد۱صفحه۱۲وجلد ۲ صفحه ۱۰۹.

۴ـ میزان‌الاعتدال‌جلد۱صفحه۳۲۲.

۵ـ تاریخ بغداد جلد۸صفحه۳۶۰ـ البدایةوالنهایةجلد۹ صفحه۲۲۹تهذیب‌التهذیب جلد۳ صفحه ۲۰۱ ـ اللئالی‌المصنوعةجلد۱صفحه ۱۲۷ ـ۲۲۱ وجلد۲صفحه۲۲۲.

نقل کرده‌است[1] .

حرف راء و زاء

۲۲۶ـ ربیع بن بدر، کذاب است[2] .

۲۲۷ـ ربیع بن محمود ماردینی متوفی درسال ۶۵۲ هـ دجال و مفتری است با آنکه درسال ۵۹۹ می زیسته ادعای مصاحبت با رسول خدا وعمر طولانی کرده است[3] .

۲۲۸ ـ رتن هندی، شیخ دجال و کذابی که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته درصورتی که دروغ می گفته و گفته شده که او درسال ۶۳۲ هـ فوت کرده است[4] .

۲۲۹ـ روح بن مسافر ابو بشر بصری، حدیث ساز بوده از اعمش صدها حدیثهای ساختگی روایت کرده‌است[5] .

۲۳۰ ـ زکریا بن درید (در اسنی المطالب صفحه ۲۱۳ زویل آمده) کندی کذاب بوده وبه نام حمید الطویل الطویل روایت می ساخته ودارای نسخه‌ای است که ساختگی است ونقل کردن ازآن روا نیست[6] .

۲۳۱ـ زکریا بن زیاد، دجال وحدیث ساز است[7] .

۲۳۲ـ زکریا بن یحیی مصری ابو یحیی وکار، متوفی در سال ۲۵۴ هـ ازدروغگویان بزرگ وحدیث ساز است ولی فقیه صاحب درسی بوده‌است وگفته شده: ازشایستگان وعابدان وفقیهان بوده‌است[8] .

۱ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۲۹ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۵۷.

۲ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۲.

۳ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۳۵ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۴۷.

۴ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۳۶ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۵۰

۵ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۶۸.

۶ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۵ وجلد ۱ صفحه ۳۴۸ـ تذکرة الموضوعات جلد ۵ صفحه ۸۶ـ اسنی المطالب صفحه ۱۲۳ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۹۱ـ ۲۰۷.

۷ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۶۸.

۸ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۵۱ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۳۱ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۱۱.

۲۳۳- زیدبن حسن بن زیدحسینی، متوفی درسال ۴۹۱ یا۴۹۲هـ، کذاب وحدیث سازودجال است، اودر حدود چهل حدیث درباره ایام «طرادالزبینی» ساخته است[۱].

۲۳۴- زیدبن رفاعةابوالخیر، کذاب است، و طبق فلسفه‌ای که داشته حدیث می‌ساخته ودراینکار معروفیتی داشته است وبرای‌اوچهل حدیث ساختگی است که ابن ودعان آن‌هارا سرقت کرده وهمهٔ آنها راطبق سندهای صحیح و مشهور بین اهل حدیث شایع کرده است[۲].

۲۳۵-زیادبن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب وحدیث ساز وسست حدیث است[۳].

حرف سین

۲۳۶ ـ سالم بن عبدالاعلی، حدیث‌ساز بوده است[۴].

۲۳۷ ـ سری بن عاصم ابوعاصم همدانی، کذاب وحدیث ساز وحدیث دزد بوده که روایات بی‌سند را، با سند می کرده است و احتجاج با آن جائز نیست[۵].

۲۳۸ ـ سعیدبن سلام ابوالحسن عطار بصری، کذاب است. گفته شده که حدیث ساز است و پیش اهل حدیث جداً بدنام می باشد. و در مکه به چیزهای باطل حدیث می کرده است[۶].

۲۳۹ ـ سعیدبن سنان ابومهدی، کذاب است. گفته شده که درسال۱۶۸هـ

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۶۱ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۵۰۵.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد۸ صفحه ۴۵۰ و جلد۹ صفحه ۴۴۴ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحه ۳۶۳ ـ۳۶۴ـتاریخ بغدادجلد۱ صفحه۲۷۳ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحه۲۳ـ لسان‌المیزان جلد ۲صفحه۵۰۶.

۳ـمیزان‌الاعتدال جلد۱ صفحه ۳۵۹ ـ اللئالی جلد۲ صفحه ۵۷-۹۳.

۴ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۶۲ ـ نصب الرایة جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۸

۵ ـ البدایة جلد ۵ صفحهٔ ۳۵۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۰ ـ اللئالی المصنوعة جلد۲ صفحهٔ ۸۰

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۸۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۳۸۲ ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۳۹ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد۲ صفحهٔ ۴۳ ـ ۹۱ ـ ۱۳۹ ـ کشف‌الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۳.

فوت کرده است [۱].

۲۴۰ ـ سعیدبن‌عنبسهٔ رازی ، کذاب است و راست نمی گوید [۲].

۲۴۱ ـ سعیدبن‌موسی ازدی حدیث ساز بوده است [۳].

۲۴۲ ـ سکین‌بن‌سراج (ابی سراج) ، کذاب است [۴].

۲۴۳ ـ سلم‌بن‌ابراهیم وراق بصری ، کذاب است [۵].

۲۴۴ ـ سلمهٔ‌بن‌حفص سعدی ، حدیث‌ساز بوده است [۶].

۲۴۵ ـ سلام‌بن‌سلم (مسلم وسلیم) طویل ابوعبدالله تمیمی ، حدیث ساز و دروغگو و متروك الحدیث بوده و پیش او روایات نادرست بوده و در سال ۱۷۷ هـ فوت کرده است [۷].

۲۴۶ ـ سلیم بن مسلم حدیث‌ساز ، جهمی ، خبیث و متروك الحدیث است و حدیثش با پشیزی برابری نمی کند [۸].

۲۴۷ ـ سلیمان‌بن احمد ابومحمد جرشی شامی ، کذاب و متروك الحدیث وحدیث‌دزد است [۹].

۲۴۸ ـ سلیمان‌بن احمد واسطی حافظ . که یحیی او را تکذیب کرده وابن عدی گفته است : او پیشم حدیث دزد است و برای او دراین‌کار افرادی است [۱۰].

۲۴۹ ـ سلیمان‌بن احمد ملطی مصری متأخر ، که دارقطنی او را تکذیب

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۳۸۲ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۲۰۶ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۳۸۹ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۶۰ .

۳ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۰ .

۴ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۹۶ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۱۴۵ ـ تهذیب جلد ۴ صفحهٔ ۱۲۷ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۰۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۲۳۰ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۱۹۷ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۵۸ .

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۲۷ .

۹ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۵۰ ـ تاریخ شام جلد ۶ صفحهٔ ۲۴۲ .

۱۰ ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۴۰۸ .

کرده است[۱].

۲۵۰ ـ سلیمان‌بن احمد سرقسطی، بغدادی‌متوفی‌درسال۴۸۹ه کذاب‌است[۲].

۲۵۱ ـ سلیمان‌بن بشار، از کسانی است که به نام افرادمورد اعتماداحادیث زیادی ساخته است[۳].

۲۵۲ ـ سلیمان‌بن داود بصری ابوایوب، معروف به شاذکونی، متوفی‌درسال ۲۳۴ه یکی از حفاظ کذاب وخبیث است و به مقتضای وقت و زمان حدیث می ساخته است وگفته شده که او اهل مسکر و در گفتار بی حیا بوده است[۴].

۲۵۳ ـ سلیمان‌بن زید محاربی، ابوآدم کوفی، که ابن معین اورا تکذیب کرده است[۵].

۲۵۴ ـ سلیمان بن سلمهٔ جبائری (در تاریخ ابن عساکر آمده، خبائری حمصی) دروغ می گفته وحدیث می‌ساخته است[۶].

۲۵۵ ـ سلیمان‌بن عبدالحمید ابوایوب بهرانی حمصی، کذاب است ومورد اعتماد نیست[۷].

۲۵۶ ـ سلیمان بن عمرو ابوداود نخعی، دروغگوترین افراد نسبت به‌رسول خدا ومعروف به حدیث سازی بوده گرچه در ظاهرآدم صالحی بود اما حدیث ساز بوده است. خطیب گفته است: دربغداد افرادی بودند که دروغ میگفتند و حدیث میساختند وازآن جمله ابوداود نخعی بود.

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۰۸.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۰۹ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۹۹.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۰ ـ تذکرة الموضوعات جلد ۶ صفحهٔ ۳۱.

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۷ ـ طبقات الحفاظ جلد ۲ صفحهٔ ۶۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۴.

۵ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۱۲۸.

۶ ـ تاریخ شام جلد ۶ صفحهٔ ۲۷۶ ـ میزان الاعتدال صفحهٔ ۴۱۶ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۰ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۸۵.

۷ ـ تاریخ شام جلد ۶ صفحهٔ ۲۸۰.

و حاکم گفته است : من شکی در حدیث سازیش با همه عبادت و ظاهر ـ الصلاحیش ندارم. ودیگری گفته‌است: او درعین‌حال،ازهمه‌مردم شب‌زنده دارتر و روزه دارتر بوده است[1].

۲۵۷ ـ سلیمان بن عیسی السجزی، کذاب و حدیث ساز بوده است و بیش‌از بیست حدیث ساخته است[2].

۲۵۸ ـ سهل بن صقین[3] ابوالحسن خلاطی بصری حدیث میساخته است[4].

۲۵۹ ـ سهل بن عامر بجلی حدیثهای باطل روایت می کرده‌و حدیث دروغ میساخته است[5].

۲۶۰ ـ سهل بن عمار نیشابوری که حاکم او را تکذیب کرده و ابواسحاق فقیه گفته است : بخدا قسم ! سهل بر نافع دروغ گفته و ابراهیم سعدی گفته است : او با کذب به‌من تقرب می‌جسته است[6].

۲۶۱ ـ سهل بن قرین بصری که ازدی اورا تکذیب کرده است[7].

۲۶۲ ـ سیف بن عمر تمیمی برجمی ؛ وضاع و ناکس است و عموم حدیثهایش نادرست ومتهم به زندقه است[8].

۲۶۳ـ سیف‌بن محمد ثوری پسرخواهرسفیان ثوری کذاب‌وخبیث وحدیث‌

---

۱ ـ تاریخ بغداد ج ۹ ص ۱۵ ـ نصب الرایة ج ۱ ص۱۹۱ ـ میزان‌الاعتدال ج ۱ ص۴۲۰ اسنی‌المطالب ص ۴۱ ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۶۰ و ج ۲ ص ۳۶ ـ ۱۲۲ .

۲ ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۶۰ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲۰ ـ اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۶۶ ـ ۱۰۱ و ج ۲ ص ۸۰ ـ اسنی المطالب‌ص ۲۷۴.

۳ ـ درمیزان الاعتدال صقین و در لسان المیزان صفین ودرغیر اینها سقین‌آمده‌است.

۴ ـ خلاصة التهذیب ص ۱۳۳ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۳۰ ـ اللئالی المصنوعةج ۱ ص ۱۶۰.

۵ ـ لسان المیزانج ۳ ص ۱۱۹.

۶ ـ اسنی المطالب ص ۱۰۵ ـ میزان الاعتدال ج۱ ص ۴۳۰.

۷ ـ میزان الاعتدال ج ۱ ص۴۳۱ ـ اسنی‌المطالب ص۲۶۱ ـ اللئالی المصنوعة ج ص۸۲.

۸ ـ تهذیب التهذیب ج۴ ص۲۹۶.

ساز است که نباید حدیثش را نوشت[1] و در مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۲۱۹ و اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحه ۶۷ - ۱۰۱- ۱۲۹ و جلد ۲ صفحهٔ ۲۰۹ - ۲۱۷ و خلاصة التهذیب صفحهٔ ۱۳۶ آمده است که: او به اتفاق کذاب است.

حرف شین

۲۶۴- شاد بن شیر بامیان[2]، حدیث می‌ساخته‌است[3].

۲۶۵- شاه بن بشر خراسانی که ابن حبان گفته‌است: او حدیث می‌ساخته‌است[4].

۲۶۶- شاه بن فرج ابوبکر حدیث‌ساز بوده‌است[5].

۲۶۷- شعیب بن عمرو الطحان که ازدی گفته او کذاب است[6].

۲۶۸- شیخ بن ابی خالد بصری، حدیث می‌ساخته و گفته‌است: چهارصد حدیث ساختم و آنهارا در برنامه‌های زندگی روزمرهٔ مردم داخل کردم ولی حالا نمی‌دانم که چه کنم!؟[7].

حرف صاد و ضاد

۲۶۹- ابوالعلاء صاعد بن حسن ربعی بغدادی لغوی، صاحب کتاب «الفصوص» وارد اندلس شد و کتابها تألیف نمود و در سال ۴۱۷ هـ فوت کرد. او در مطالبی که نقل می‌کرده متهم به دروغ بوده و لذا مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که برای منصور بن عامر دروغش آشکار گردید کتاب فصوصش را به دریا افکند،

۱ - تاریخ بغداد ج ۱ ص ۳۵ ج ۹ ص ۲۶۶ ج ۱۲ ص ۲۵۳ - تذکرة الموضوعات ص ۱۰۲-۱۱۲- تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۲۹۴.

۲- در کتب رجال دربارهٔ این اسم واسامی‌ای که بعداً ذکر میشود اختلافهای زیادی به چشم میخورد.

۳- تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۳.

۴- میزان الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۴۴۰ - اللئالی المصنوعه جلد ۴ صفحهٔ ۲۲۴.

۵- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۹.

۶ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۴۸.

۷ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۵۲ - تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۶۴ - ۱۱۳ - تحذیر الخواص صفحهٔ ۵۶.

زیرا به او گفته بودند: آنچه که در آن کتاب است دروغ و بی اساس است[۱].

۲۷۰ـ صالح بن احمد بن ابی مقاتل قیراطی هروی، متوفی در سال ۳۱۶ هـ ، کذاب و دجال است. و چیزی را که نشنیده بوده حدیث می کرده و حدیث می‌دزدیده است.

ابوحاتم محمد بن حسان بستی گفته است: او حدیث می‌دزدیده و آن را دگرگون می کرده است و شاید او بیش از ده‌هزار حدیث، پائین و بالا کرده و آنها را از شیوخ در ابواب مختلف آورده که به‌هیچوجه قابل عمل و احتجاج نیستند[۲].

۲۷۱ـ صالح بن بشیر ابو بشر مری بصری، متوفی در سال ۱۷۲ یا ۱۷۶ هـ ، داستانسرا و کذاب و متروك الحدیث است[۳].

۲۷۲ـ صالح بن حسان بصری کذاب است[۴].

۲۷۳ـ صبیح (در تاریخ بغداد صبیج آمده است) ابن سعید بغدادی خلدی، کذاب و خبیث و ناکس است[۵].

۲۷۴ـ صخر بن محمد منقری مروزی حاجبی که در حدود سال‌های صد و سی می‌زیسته ، کذاب و حدیث‌ساز است. و تمام روایاتش ساختگی است و از ثقات مطالب نادرست آورده و از مالك و لیث و ابن لهیعه احادیث ساختگی روایت کرده است[۶].

۲۷۵ـ صقر بن عبدالرحمن ابو بهز کوفی از دروغگوترین مردم بوده و حدیث می‌ساخته است[۷].

---

۱ ـ وفیات الاعیان جلد ۱ صفحهٔ ۲۸۷ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۲۱ ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۷ ـ بغیة الوعاة صفحهٔ ۲۶۸.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۳۲۹ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۵۳.

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۳۰۸.

۴ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷.

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۳۳۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۶۳.

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۶۴ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۲۸ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۷۸.

۷ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۳۴۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۶۷ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۳۹.

۲۷۶ـ صلة بن سلیمان، ابوزید عطار، نزیل بغداد، کذاب ومتروك الحدیث و غیرمورد اطمینان‌است[۱].

۲۷۷ـ ضحاك بن حمزه منبجی، حدیث‌می‌ساخته‌و تمام حدیثهایش یااز لحاظ متن و یااز لحاظ سند نادرست است[۲].

حرف طاء و ظاء

۲۷۸ـ طاهربن فضل حلبی او به‌نام افراد مورد اعتماد حدیث می‌ساخته و احادیثش را جز به‌عنوان تعجب نباید نوشت[۳].

۲۷۹ـ طلحة بن زید ـ درلئالی سیوطی یزیدآمده که‌فکرمی کنند تصحیف شده باشد ـ ابومسکین الرقی حدیثش جداً نادرست است و نمی‌شود با خبرش احتجاج کرد او بدحدیث و حدیث‌ساز بوده‌است[۴].

۲۸۰ـ ظبیان بن محمد حمصی، کذاب است و نمی‌شود با حدیثش احتجاج کرد[۵].

حرف عین

۲۸۱ـ عاصم بن سلیمان ابوشعیب تمیمی بصری، کذاب و متروك الحدیث و حدیث سازاست[۶].

۲۸۲ـ عاصم بن طلحه، که ازدی گفته‌است: او مجهول و کذاب‌است[۷].

۲۸۳ـ عامربن ابی‌عامر، کذاب و حدیث‌ساز بوده‌است[۸].

۲۸۴ـ عامربن صالح نوهٔ زبیربن عوام ابوالحارث اسدی مدینی، نزیل بغداد، متوفی

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد۹ صفحهٔ ۳۲۷.

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۰.

۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۵.

۴ ـ تاریخ شام جلد ۷ صفحهٔ ۶۵ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸۱ وگفتار جرج حفاظ دراین‌باره بعداً درجزء نهم‌خواهدآمد.

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۸۱.

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲ ـ لسان‌المیزان‌جلد ۳ ص ۲۱۸.

۷ ـ میزان‌الاعتدال‌جلد۲ صفحهٔ ۲ـ لسان‌المیزان‌جلد ۳ صفحهٔ ۲۲۰.

۸ ـ تذکرة‌الموضوعات‌صفحهٔ ۷۲.

درخلافت رشید، کذاب وخبیث ودشمن خدا و غیر مورد اعتماد است. و ابن‌معین وابن حبان‌وابن عدی اورا تکذیب کرده‌اند[۱].

۲۸۵ ـ عبادبن‌جویریهٔ بصری، کذاب، تهمت زننده، متروك‌الحدیث‌و نا کس است[۲].

۲۸۶ ـ عبادبن صهیب، موصوف به‌وضع و متروك‌الحدیث‌است. کدیمی گفته است: ازعلی بن‌المدینی‌شنیدم که‌می گفت: ازحدیثم صدهزار حدیث را ترك کردم که نصف آنها ازعبادبن صهیب بود وخطیب از«المدینی» نقل کرده که گفته است‌از صدهزار حدیثم صرفنظر کردم که در آنها سی هزار از عبادبن صهیب بود[۳].

۲۸۷ ـ عباس‌بن بکارضبی‌بصری، کذاب‌است[۴].

۲۸۸ ـ عباس‌بن‌ضحاك بلخی، دجال و حدیث‌سازاست[۵].

۲۸۹ ـ عباس‌بن‌عبدالله‌بن احمدابوالفضل‌مری‌فقیه‌شافعی که‌درسال۳۲۵ه زیست می کرده، کذاب و تهمت‌زننده‌است. او راستگو‌ومورد اعتماد و مأمون نبوده‌است[۶].

۲۹۰ ـ عباس‌بن فضل‌عبدی‌ازرق بصری، نزیل بغداد، کذاب وخبیث‌است[۷].

۲۹۱ ـ عباس‌بن‌محمد عدوی، حدیث می‌ساخته‌است[۸].

۲۹۲ ـ عباس‌بن محمد مرادی، احادیث دروغی‌ازمالك‌روایت کرده‌است[۹].

۲۹۳ ـ عبدالاعلی بن‌ابی‌المساورابومسعودجزار، کذاب وحدیثش نادرست و

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۲۳۶ ـ خلاصةالتهذیب صفحهٔ۱۵۶.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۹ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ۱۰.

۳ ـ تاریخ‌بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۴۶۳ ـ میزان‌الاعتدال‌جلد۲صفحهٔ ۱۰ ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ۴۶ ـ ۱۱۵.

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۸ ـ اللئالی المصنوعةجلد۱ صفحهٔ۲۰۲.

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۸ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ۹۵.

۶ ـ تاریخ شام جلد ۷ صفحهٔ۲۲۵.

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۳۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰.

۸ ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ۷۱.

۹ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۰.

غیرقابل احتجاج‌است[1].

۲۹۴ـ عبدالباقی بن‌احمدابوالحسن،متوفی درسال ۴۸۵هـ،که ابن‌صابر گفته است :او کذاب‌است[2].

۲۹۵ـ عبدالرحمن‌بن حماد طلحی ، که پیشش نسخهٔ موضوعه و ساختگی بوده‌است[3].

۲۹۶ـ عبدالرحمن‌بن‌داود ،ابوالبرکات الزرزور، که‌درسال۶۰۸هـ می‌زیسته کذاب‌است .برای‌اواربعینی دربارهٔ قضاءحوائج است که‌تمام‌آن‌ساختگی است،ولی برای‌آن سندهائی ازطرق بخاری وابوداود وغیراینهاساخته‌است[4].

۲۹۷ـ عبدالرحمن بن‌عبدالله بن‌عمرعدوی عمری ،نوهٔ عمربن خطاب متوفی درسال۱۸۶هـ، کذاب‌ودگرگون کنندهٔ احادیث‌و متروك الحدیث بوده و حدیثش نادرست ودورازحقیقت‌است[5].

۲۹۸ـ عبدالرحمن بن عفان،ابوبکر الصوفی، کذاب‌ودروغ‌پرداز است[6].

۲۹۹ـ عبدالرحمن‌بن‌عبدالله بن‌عمر بن‌حفص عمری ، کذاب، متروك الحدیث واحادیثش غیرقابل احتجاج است[7].

۳۰۰ـ عبدالرحمن‌بن‌عمروبن جبلة ، کذاب‌وحدیث‌سازاست[8].

۳۰۱ـ عبدالرحمن‌بن قطامی‌بصری، کذاب‌است[9].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۹۶ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ۳۹.

۲ ـ لسان المیزان جلد ۳ صفحهٔ۳۸۳.

۳ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۵۱ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ۱۰۲.

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۳۱ ـ تهذیب‌التهذیب جلد۶صفحهٔ ۲۱۳.

۶ ـ تاریخ بغدادجلد ۱۰صفحهٔ ۲۶۴ ـمیزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۳ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۵.

۷ ـ نصب‌الرایة جلد ۱ صفحه۶۰.

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۷ وجلد۲ صفحه ۱۱۳.

۹ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۲ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۹۹.

۳۰۲ـ عبدالرحمن بن قیس ابومعاویة ضبی زعفرانی بصری، نزیل بغداد کذاب وحدیث‌ساز است[1].

۳۰۳ـ عبدالرحمن بن مالك بن مغول، کذاب، تهمت زننده و حدیث‌ساز بوده و کسی در آن شك ندارد[2].

۳۰۴ ـ عبدالرحمن بن محمد بلخی که، بنام قتیبة حدیث‌ساخته است[3].

۳۰۵ ـ عبدالرحمن بن محمد بن علویة ابوبکر ابهری قاضی، متوفی در سال ۳۴۲ ﻫ دروغگوئی است که سندها را بامتون ترکیب می کرده، برایش احادیثی است که همهٔ آنها ساختگی است و حمل آنها به‌عهدهٔ اوست[4].

۳۰۶ ـ عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن هندویة که حافظ ابن ناصر او را تکذیب کرده ودرسال ۵۳۷ ﻫ وفات کرده‌است[5].

۳۰۷ ـ عبدالرحمن بن مرزوق طرطوسی، احادیثی جعل می کرده که جز برسبیل مذمت شایستگی برای نقل ندارد[6].

۳۰۸ـ عبدالرحمن بن یزید دمشقی دروغگو ومتروك الحدیث است[7].

۳۰۹ـ عبدالرحیم (در تاریخ ابن عساکر عبدالرحمن آمده که تصحیف شده‌است) ابن حبیب فاریابی که به‌نام ثقات حدیث می‌ساخته وشاید بیش از پانصد حدیث به نام

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۵۱ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۱۹۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۴.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۳۶ و جلد ۹ صفحهٔ ۲۲۱ ـ مجمع الزوائد جلد ۹ صفحهٔ ۵۱ ومیزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۵ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۳۳۲.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۶ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۵۶ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۳۳ .

۴ ـ لسان المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۴۳۰ .

۵ ـ لسان المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۴۳۲ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۷ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۱ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۷ .

۷ ـ تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۲۹۷ .

رسول‌خدا ساخته،چنانکه حافظ ابوحاتم گفته است[1].

۳۱۰ـ عبدالرحیم بن زید بصری، کذاب وخبیث است[2].

۳۱۱ـ عبدالرحیم بن‌منیب بغدادی ،حدیث می‌ساخته‌است[3].

۳۱۲ـ عبدالرحیم بن‌هارون واسطی ،نزیل بغداد، کذاب و متروك الحدیث است[4].

۳۱۳ـ عبدالعزیزبن‌ابان، از فرزندان‌سعد بن العاص اموی ابوخالد قرشی، متوفی‌درسال۲۰۷ هـ کذاب وخبیث‌وحدیث‌ساز است که با احادیث موضوعه روایت می کرده‌است[5].

۳۱۴ـ عبدالعزیزبن ابی‌زواد (درلئالی‌سیوطی‌ابی‌الرجاء ودرتاریخ‌ابن‌عساکر ابن‌ابی‌داود آمده‌است) کذاب‌است. پیش اونسخه‌موضوعه وساختگی‌است[6].

۳۱۵ ـعبدالعزیزبن حارث ابوالحسن‌تمیمی‌حنبلی، متوفی‌درسال ۳۷۱هـ که‌از رؤسای حنبلی‌ها بوده دو حدیث درسندامام‌احمدوضع کرده‌است.

ابن‌زرقویة گفته‌است:اصحاب‌حدیث این‌کاررابرحارث‌انکار کرده‌ودرمحضر حاکم این مطلب راعلیه‌او نوشته‌اند، دارقطنی وابن‌شاهین‌و دیگران چنین مطلبی رانوشته‌اند[7].

---

۱ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحهٔ ۱۶۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۲۲ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۷۸ ـ ۱۰۵ وجلد ۲ صفحهٔ ۱۲۱ .

۲ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۶ صفحهٔ ۳۰۵ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۷۰ .

۳ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۷ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۸۵ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۶صفحهٔ ۳۰۹ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۳۲ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۲۰۱ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۴۴۵ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۸۷ ـ میزان الاعتدال صفحهٔ ۱۳۳ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۶ صفحهٔ ۳۳۰ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۵۹.

۶ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحهٔ ۱۵۳ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۷ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۶۶ـ۶۷ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحهٔ ۴۶۲ ـ میزان الاعتدال جلد۲صفحهٔ ۱۳۴ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۲۶ .

۳۱۶ـ عبدالعزیز بن خالد کذاب است[۱].

۳۱۷ـ عبدالعزیز بن عبدالرحمن باسلی کذاب است که احمد بن حنبل نسخه‌ای را که او در آن صد حدیث ثبت کرده بوده دور انداخت زیرا که بعضی از آنها اصل نداشته و بعضی دیگر را از کسانی نقل کرده بوده که قابل اعتماد نبودند[۲].

۳۱۸ـ عبدالعزیز بن یحیی مدنی، کذاب و حدیث ساز است که حدیث او را ترک کرده‌اند[۳].

۳۱۹ ـ عبدالغفور بن سعید ابوالصباح واسطی از کسانی بوده که حدیث می‌ساخته است[۴].

۳۲۰ـ عبدالقدوس بن حبیب ابوسعید شامی که عبدالرزاق گفته است: ندیدم ابن المبارک دربارهٔ کسی کلمهٔ کذاب بزبان جاری کند، مگر درباره عبدالقدوس و اسماعیل بن عیاش می گوید: درباره کسی به دروغ شهادت نمی‌دهم، مگر در بارهٔ عبدالقدوس. و ابن حبان می گوید: او حدیث ساز بوده است[۵].

۳۲۱ـ عبدالقدوس بن عبدالقاهر ابوشهاب او دروغهائی به نام علی بن عاصم ساخته که آشکار گردید[۶].

۳۲۲ـ عبدالکریم بن عبدالکریم ابوالفضل خزاعی جرجانی، متوفی درسال ۳۸۰ ه وارد بغداد شد و در آنجا حدیث می کرد.

خطیب گفته است: برای او عنایت خاصی به قرائتها بوده و در آن باره کتابی نوشته است. آنگاه گفته است که او مطالب را بهم مخلوط می کرده و بر چیزهائیکه

---

۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۳ صفحهٔ ۴۹.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۴ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۶.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۰ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۲۰۴

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۲ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۷۲.

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۲۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۳ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۶ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۰۷

۶ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۸.

روایت می‌نموده‌مأمون‌نبوده‌است واو کتابی دربارهٔ حروف‌ساخته وآنرا به‌ابی‌حنیفه نسبت داده‌است.

دارقطنی‌وجماعتی نوشتند که این کتاب ساختگی‌است واصلی ندارد، آنگاه اومفتضح‌شد و ازبغداد به‌سوی جبل عامل‌رفت وجریانش درآنجامشهور گردید و منزلتش پائین آمد[1].

۳۲۳ـ عبدالله‌بن‌ابراهیم بن‌ابی‌عمروغفاری، بی‌اساس گووحدیث‌ساز بوده عموم چیزهائی که روایت کرده افرادموردِاعتمادآنهاراترك کرده‌اند و ابن‌عدی دوحدیث ازاودربارهٔ فضیلت‌ابوبکرنقل کرده که‌هردوباطلند[2].

۳۲۴ ـعبداللهبن ابراهیم‌مدنی شیخ نادرست گو و حدیث‌ساز است که‌به نام ثقات حدیث های‌نادرست می‌ساخته است[3].

۳۲۵ـ عبدالله‌بن ابی‌جعفرالرازی ،که‌محمدبن حمیدرازی گفته است از او ده‌هزار حدیث‌شنیدم ،همه‌آنها را به‌خاطر آنکه فاسق بوده دور انداختم[4].

۳۲۶ـعبدالله بن‌ایوب‌بن‌ابی علاج، او وپدرش‌دروغگو هستندکه ازدی گفته است :ایوب کذاب‌است وپسرش ازاودروغگوتراست وهردوبر خدا جری‌هستند. و دارقطنی گفته‌است :ابن‌ابی علاج حدیث‌می‌ساخته‌است[5].

۳۲۷ـ عبدالله‌بن‌حارث‌صنعانی، شیخ‌دجال وحدیث‌ساز است که‌ازعبدالرزاق نسخه‌ای‌دارد که همهٔ محتوای‌آن‌ساختگی‌است[6].

---

۱ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۳۰۸ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۱ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۱۶۱ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۴۲-۱۰۹ .

۳ ـ تهذیب جلد ۵ صفحهٔ ۱۳۸ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۸ .

۵ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۵۱-۸۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۳ـ لسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۲۶۲ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۷ .

۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۹ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷ .

۳۲۸ـ عبدالله‌بن حفص،ابومحمدوکیل سامری، دجال و حدیث دزد است و حدیثهای زیادی‌ساخته‌است که ابن‌عدی گفته است: از او چیزی ننوشتم، ولی او حدیث‌دزد بوده‌و برمن احادیثی راا‌ملا می کرد که شك در ساختگی بودن آنها نداشتم[1].

۳۲۹ـ عبدالله‌بن‌حکیم‌ابوبکر داهری‌بصری، کذاب و حدیث‌ساز و متروك الحدیث بوده‌است[2].

۳۳۰ـ عبدالله بن‌زیادبن‌سمعان فقیه‌ابوعبدالرحمن قرشی‌قاضی، کذاب‌ونسیان درحدیث‌داشته و حدیث‌ساز است[3].

۳۳۱ـ عبدالله‌بن سعدانصاری‌رقی، کذاب وحدیث سازاست[4].

۳۳۲ـ عبدالله‌بن‌سلیمان‌سجستانی‌حافظ،پسرحافظ،متوفی‌درسال۳۱۶هـ ،پدرش اورادرچندحدیث تکذیب کرده امازاهدوعابد بوده‌است[5].

۳۳۳ـ عبدالله‌بن صالح، ابوصالح مصری ،متوفی در سال ۲۲۳ هـ کاتب لیث، کذاب وحدیث‌ساز بوده‌است[6].

۳۳۴ـ عبدالله‌بن‌عبدالرحمن کلبی‌اسامی،از دروغگوترین افراد مردم بوده و مطالب نادرست راروایت می کرده‌ولذا، او را تکذیب کرده و عموم احادیثش را نادرست دانسته‌اند.اودرسال۲۲۵ هـ به‌بخارارفت ودرآنجا حدیث‌می کرد[7].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۴۹ ـ میزان الاعتدال جلد۲ صفحهٔ ۳۱ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۰ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۴۷ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۲ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ ۱۰ ـ نصب‌الرایة جلد ۱ صفحهٔ ۳۹ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۵۶ ـ تاریخ شام جلد ۷ صفحهٔ ۴۲۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۸ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۰۳ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۶۴ـ جلد ۲ صفحهٔ ۸۳ـ۱۲۶ـ۲۰۱ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۴۱

۵ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۳ .

۶ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۷ـ۲۰ـ۴۴ـ۱۱۲ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۵۳ .

۳۳۵ ـ عبداللّه‌بن علان بن رزین خزاعی ابوالفضل واسطی ، متوفی در سال ۶۲۳ هـ کذاب واهل تزویر بوده‌است[۱] .

۳۳۶ـ عبداللّه‌بن علی باهلی وضاحی، حدیث می‌ساخته‌است[۲] .

۳۳۷ـ عبداللّه‌بن عمر وواقعی بصری، حدیث‌می‌ساخته و دارقطنی اورا تکذیب کرده است[۳] .

۳۳۸ـ عبداللّه‌بن‌عمیر قاضی افریقیه (تونس وطرابلس) بنام مالک حدیث می‌ساخته‌واز او نسخه‌ای دارد[۴] .

۳۳۹ـ عبداللّه‌بن‌عیسی جزری حدیث‌می‌ساخته‌است[۵] .

۳۴۰ـ عبداللّه‌بن‌قیس از حمیدالطویل روایت می‌کرده و ازدی گفته که: او کذاب‌است[۶] .

۳۴۱ـ عبداللّه‌بن کرز، کذاب‌است[۷] .

۳۴۲ـ عبداللّه‌بن‌محمد بن‌اسامة حدیث‌سازبوده‌است[۸] .

۳۴۳ـ عبداللّه‌بن محمدبن عبداللّه ابن‌بختری‌ابوالقاسم ،معروف‌به ابن‌ثلاج، متوفی درسال ۳۸۷هـ کذاب‌و حدیث ساز وسندساز‌بوده‌ومطالب‌را به‌هم می‌آمیخته وچیزی را که‌نشنیده‌بوده ادعا، می‌کرده‌است[۹] .

۳۴۴ـ عبداللّه‌بن محمد بن‌جعفر ،ابوالقاسم قزوینی، قاضی و فقیه برمذهب

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۱۰۷ .

۲ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحهٔ ۳۱۸ .

۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۰ .

۴ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۱۱۶ .

۵ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحهٔ ۶۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۰۲ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۶۲ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۲۱۷ .

۷ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۲۹ .

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۷۱ .

۹ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۳۶ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۱۹۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد۲ صفحهٔ ۷۴ .

شافعی، متوفی درسال ۳۱۵ که در مصر مجلسی برای فتوی داشته، کذاب بوده و احادیثی را بر متون معروفه ساخته است. او کتاب سنن شافعی را نوشته و در آن حدود دویست حدیث که شافعی بدانها حدیث نکرده بوده آورده است[1].

۳۴۵ـ عبدالله بن محمد بن سنان روحی (چون روایات زیادی از روح بن قاسم نقل کرده، از این رو به این لقب ملقب شده است) بصری واسطی، متروك الحدیث بوده و حدیث می‌ساخته و دگرگون می کرده و دزدی می‌نموده است. او از روح بیش از هزار حدیث که کسی از آنها پیروی نکرده نقل کرده است. او زیاد حدیث می‌ساخته تا جائی که اجماع کرده‌اند که او کذاب است[2].

۳۴۶ـ عبدالله بن محمد بن فراد ابوبکر خزاعی، متوفی درسال ۳۵۹ﻫ متروك الحدیث است او و پدرش حدیث می‌ساخته‌اند[3].

۳۴۷ـ عبدالله بن محمد بن وهب دینوری حافظ، متوفی درسال ۳۰۸ﻫ، دجال و متروك الحدیث و حدیث ساز بوده است[4].

۳۴۸ـ عبدالله بن محمد البلوی، صاحب رحلة شافعی، کذاب است[5].

۳۴۹ـ عبدالله بن مسلم بن رشید، که به نام لیث و مالك و ابن لهیعة حدیث می‌ساخته، نوشتن حدیثش روا نیست[6].

۳۵۰ـ عبدالله بن مسور ابوجعفر هاشمی، کذاب و حدیث ساز است. احادیثش ساختگی است. او از قول رسول خدا، کلمه می‌ساخته و با احادیث آن حضرت مخلوط کرده است[7].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۷۳ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۰ .
۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحهٔ ۸۸ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۷۰ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۴۰ ـ لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۶ .
۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۴ .
۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۳
۵ ـ البدایة والنهایه جلد ۱۰ صفحه ۱۸۲ .
۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۷ .
۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۱۷۲ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۳۹ـ اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۰ـ۱۷۳ ـ الاصابه جلد ۳ صفحه ۱۴۱ .

۳۵۱ـ عبدالله بن وهب اسوی، دجال وحدیث سازاست[۱].

۳۵۲ـ عبدالله بن یزیدبن مخمش نیشابوری، که دار قطنی گفته است: او حدیث می‌سازد[۲].

۳۵۳ـ عبدالمغیث بن زهیر بن علوی حربی حنبلی بغدادی، متوفی در سال ۵۸۳هـ. یکی‌ازحفاظ است. جزءه‌ای‌درفضائل یزید نوشته ودرآن، مطالب‌ساختگی زیادی‌آورده است.

وابن جوزی، کتابی در رد این جزوه، نوشته وآن را «الرد علی‌المتعصب العنید عن‌لعن یزید» نام‌نهاد.[۳]

۳۵۴ـ عبدالملک‌بن‌عبدالرحمن ابوالعباس شامی، ازبلد بصره، که فلاس گفته است: اوآدم‌کذابی است[۴].

۳۵۵ـ عبدالملک بن هارون بن عنترة، دجال وکذاب وحدیث سازاست[۵].

۳۵۶ـ عبدالمنعم بن‌ادریس ابوعبدالله یمانی، متوفی درسال ۲۲۸ هـ قصه‌گو وکذاب وخبیث‌وحدیث سازاست[۶].

۳۵۷ـ عبدالمنعم بن‌بشیرابوالخیر انصاری‌از ابن معین احادیث‌زیادی باسند خودآورده ودرحدوددویست‌حدیث ازآن را پیش ابی مودود[۷] فرستاد، اوبه‌عبدالمنعم گفت: ازخدابترس، زیرا اینها همه دروغند.

حاکم گفته است: اواحادیث ساختگی روایت می کرده، وخلیلی گفته‌است:

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۸۷ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۲ صفحه ۹۲-۱۲۳-۱۸۱.

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۸۸.

۳ ـ شذرات الذهب جلد ۴ صفحه ۲۷۶.

۴ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۶۶ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد۱ صفحه ۱۱۶.

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۵۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۷۱ـ تذکرةالموضوعات صفحه ۸۴ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸ـ۲۶۰ وجلد۲ صفحه ۳۹ـ۶۰.

۶ ـ تاریخ‌بغداد جلد۱۱ صفحة ۱۳۳ـ مجمع الزوائد جلد ۹ صفحة ۳۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحة ۱۵۵ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحة۱۱ـ۳۰.

۷ ـ ازمعمربن قصه‌گو بوده احمد ویحیی وابن معین اورا توثیق کرده‌اند.

او به‌نام ائمه، دروغ می‌ساخته. واحمد گفته: او کذاب است، وابونعیم گفته: مطالب نادرست روایت می کرده است[۱].

۳۵۸ـ عبدوس بن خلاد، که ابوزرعة رازی اورا تکذیب کرده‌است[۲].

۳۵۹ـ عبدالوهاب ضحاك عرضی، کذاب وحدیث سازوراوی مطالب‌ساختگی زیاد است. وحدیث می‌دزدیده ومعروف به دروغ درروایت بوده است.[۳]

۳۶۰ـ عبدالوهاب بن عطاء خفاف، متروك الحدیث ودروغگو بوده است[۴].

۳۶۱ـ عبیدبن قاسم، فامیل سفیان ثوری، که درشرح مواهب زرقانی جلد۵ صفحهٔ ۴۱، آمده است. اوپسرخواهرثوری است.او کذاب وخبیث وحدیث‌ساز بوده ودارای نسخهٔ موضوعه است[۵].

۳۶۲ـ عبدالله بن تمام، ابوعاصم که ساجی گفته است: او کذاب است و به مطالب نادرست حدیث می کرده ودارقطنی وابن ابی هند گفته‌اند: او حدیث‌های دگرگون شده روایت می کرده است[۶].

۳۶۳ـ عبیدالله بن سفیان‌غدانی، ابوسفیان بن رواحة ازدی، صوفی بصری، کذاب بوده است[۷].

۳۶۴ـ عتاب بن ابراهیم، کذاب است وبه خاطرتقرب به خلیفه مهدی، پسر منصوربه نام رسول خدا حدیث ساخته است[۸].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۵۶ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۷۵ .

۲ ـ لسان المیزان جلد ۴ ـ ص ۹۵ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحهٔ ۲۶۸ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحهٔ ۱۲۸ وجلد ۱ صفحهٔ۲۴ تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحهٔ ۴۴۷ـ میزان الاعتدال‌جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۰ ـ لسان المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۴۱ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۲ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۹۵ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۲ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۷۳ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۹۸ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد۱ صفحهٔ۳۷ وجلد ۱۰ صفحهٔ ۳۱۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد۲صفحه۱۶۷ اللئالی‌المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۳.

۸ ـ البدایة والنهایه جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۵۴ .

۳۶۵ـ عثمان بن خالدبن عمر، نوهٔ عثمان بن عفان اموی، با احادیث‌موضوعه حدیث می کرده وازثقات روایات دگرگونه روایت می کرده است[۱].

۳۶۶ـ عثمان بن عبدالرحمن ابوعمر زهری، نوهٔ سعد بن ابی وقاص اموی، متوفی درخلافت هارون، دروغ می گفته حدیثش نوشته نمی‌شده ازنظرافتاده وترك شده بوده است. وخطیب نیز گفته است: او کذاب ومتروك الحدیث بوده مطالب نادرست را روایت می کرده و از افـراد مورد اعتماد مطالب موضوعه می‌آورده است[۲].

۳۶۷ـ عثمان بن عبدالله مغربی، حدیث ساز ودروغ گوبوده است[۳].

۳۶۸ـ عثمان بن عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان اموی، کذاب وحدیث سازبوده نوشتن حدیثش جزبرسبیل اعتباروپند گرفتن جائز نیست، ودارقطنی گفته است: اوچیزهای نادرست رابه نام افراد مورد اعتماد می‌ساخته است[۴].

۳۶۹ـ عثمان بن عفان سجستانی، که ابن‌خزیمه گفته است: من‌شهادت‌می‌دهم که اوبه نام رسول خدا حدیث می‌ساخته وجوزقانی گفته است: او دزدی حدیث می‌کرده است[۵].

۳۷۰ـ عثمان بن مطر شیبانی، کذاب است و به نام ثقات حدیث می‌ساخته است[۶].

۳۷۱ـ عثمان بن معاویه، که ابن‌حبان گفته است: اوشیخی است که مطالب

---

۱ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۱۱۴ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۸۰ ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۱۳۳ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۵۴ .

۳ ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ ۵۴ـ۵۸ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۳ ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ ۳۸ ـ لسان‌المیزان‌جلد۴ صفحهٔ ۱۴۵ ـ اللئالی‌المصنوعه‌جلد ۱ صفحهٔ ۲۰ـ۲۲ وجلد ۲ صفحهٔ ۴۷-۱۴۶-۱۷۵ .

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۲۴۸ .

۶ـ تذکرةالموضوعات‌صفحهٔ ۵۶-۱۱۵ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحه ۱۵۵ .

ساختگی که هیچ کس از ثقات آن را نقل نکرده است روایت می کند و روایتش جز بر سبیل مذمت کردن جائز النقل نیست[۱].

۳۷۲ـ عثمان بن مقسم بری ابوسلمه کندی بصری، یکی از ائمۀ اعلام است، ولی از معروفین به دروغ و حدیث‌سازی است، عموم حدیث‌هایش نه از لحاظ متن و نه سند، قابل پیروی نیست. پیش شیبان، از عثمان بیست و پنج هزار حدیث بوده که از او نشنیده بوده و فلاس گفته: از ابوداود شنیدم که می گفت: در سینه‌ام ده هزار حدیث از عثمان است، یعنی به آنها حدیث نکرده‌ام[۲].

۳۷۳ـ عذافر بصری، که سلیمانی گفته است: او در زمرۀ کسانی است که حدیث می‌ساخته است[۳].

۳۷۴ـ عصمة بن محمد بن فضالة انصاری خزرجی، کذاب و حدیث‌ساز است، او دارای هیبت و قیافۀ جالبی است، ولی از دروغگوترین مردم است در عین حال پیشنماز مسجد بزرگ انصار در بغداد بوده است[۴].

۳۷۵ـ عطاء بن عجلان حنفی بصری عطار، کذاب و حدیث سازبوده. و برایش حدیث ساخته می‌شده و او حدیث می کرده است[۵].

۳۷۶ـ عطیة بن سفیان، کذاب است[۶].

۳۷۷ـ علاء بن زید ثقفی بصری، کذاب و حدیث ساز بوده، او دارای نسخه موضوعه است[۷].

---

۱ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحۀ ۱۵۳.
۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحۀ ۱۹۱.
۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحۀ ۹۳.
۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحۀ ۲۸۶ ـ میزان الاعتدال جلد۲ صفحۀ ۱۹۶ ـ اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحۀ ۴۱ـ۱۳۱ـ۱۵۵.
۵ ـ میزان الاعتدال جلد۲ صفحۀ ۲۰۰ ـ مجمع الزوائد جلد۲ صفحۀ ۱۷۲ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۲۰۸.
۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰۱.
۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۱ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۴ تهذیب التهذیب جلد ۸ صفحه ۱۸۳.

۳۷۸ـ علاء بن عمر (عمرو) حنفی کوفی، کذاب و متروك‌الحدیث است و به گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد[1].

۳۷۹ـ علاء بن مسلمة الرواس، حدیث می‌ساخته و روایت از او جائز نیست. او از ثقات مطالب ساختگی روایت می کرده و در چیزهائی که روایت می کرده باك نداشته است[2].

۳۸۰ـ علی بن احمد بن علی واعظ شروانی، مؤلف «اخبارالحلاج» کذاب و عیاش بوده است[3].

۳۸۱ـ علی بن امیرك خرافی مروزی، محدث و کذاب است برای «زینب شعریه» مطالب شنیده شده را جعل کرده و مفتضح شده و تزویرش نگرفته است[4].

۳۸۲ـ علی بن جمیل رقی وضاع، به نام ثقات حدیث می‌ساخته و مطالب نادرست می گفته و حدیث می‌دزدیده است.

در این کار شیخ مجهولی، به نام معروف بلخی و مرد گمنامی به نام عبدالعزیز خراسانی از او پیروی نموده‌اند[5].

۳۸۳ـ علی بن جهم بن بدر سامی خراسانی بغدادی، مقتول در سال ۲۴۹هـ. از دروغگوترین خلق خدا و مشهور به ناصبی بوده و نسبت به علی و اهل بیت علیهم‌السلام جسارت می کرده است. و گفته شده که پدرش را به جهت اینکه نامش را علی گذارده بوده لعن می کرده است، و تجری او را هجو کرده و او منسوب به بنی سامة بن لؤی بوده و در نسبتش به قریش تردید است و ترجمهٔ گفتهٔ تجری چنین است: «هنگامی که قریش علی را یافت تو در قافله و قوم نبودی. روی چه حساب علی

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۳ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۱ صفحه ۵۰ .

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۴ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۲ صفحه ۲۰ ـ ۱۷۲ .

۳ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۰۵ .

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۰۷ .

۵ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۷۴ـ۱۰۹ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۰ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۰۹ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۶۵ و جلد ۲ صفحه ۷ .

مجتهد را با دروغ‌ها و گفتار نادرست هجو کرده‌ای؟!»[1]

امینی می‌گوید: این ملخص گفتار دربارهٔ شرح حال این مرد (علی بن جهم) بوده، حال ببین که ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۴ درباره‌اش چه می‌گوید: او می‌گوید «او یکی از شعراء مشهور و اهل دیانت با اعتبار است، اگرچه نسبت به علی بن ابیطالب رضی الله عنه توهین کرده و عدالت را درحقش روانداشته است».

و گویا توهینش نسبت به علی، او را از اهل دیانت صاحب اعتبار پیش ابن کثیر قرار داده است، آری ابن کثیر باید چنین باشد و پایان همه به سوی خدا است..

۳۸۴ـ علی بن حسن بن جعفر ابوالحسین، شهیر به ابن کرینب مخزمی، متوفی درسال ۳۷۶ ه درضبط متون ازهمه حافظ تر بود، نهایت آنکه کذاب بوده چیزی را که نشنیده بوده ادعامی کرده وحدیث می‌ساخته است[2].

۳۸۵ـ علی بن حسن بن صقر صائغ بغدادی، کذاب است و به نام شیوخ حدیث می‌ساخته ودزدی حدیث می کرده است[3].

۳۸۶ـ علی بن حسن بن یعمر شامی مصری، دروغ می گفته و از ثقات مانند مالك وثوری وابن ابی ذئب ودیگران مطالب نادرست روایت می کرده است[4].

۳۸۷ـ علی بن حسن رصافی، حدیث می‌ساخته و بر خدا افتراء، می‌بسته است.[5]

۳۸۸ـ علی بن ظبیان عبسی قاضی بغداد، متوفی درسال ۱۹۲ ه متروك الحدیث و کذاب وخبیث وغیرمورد اطمینان است[6].

۱ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۰.
۲ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۳۸۶ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۵.
۳ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۲.
۴ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۳.
۵ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۳.
۶ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۴۴۴ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۸ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۴۲.

۳۸۹ ـ علی بن عبدة المکتب، متوفی در سال ۲۵۷ هـ کذاب و حدیث ساز است[۱].

۳۹۰ـ علی بن عبدالله بردانی آدم درستی نیست، او متهم به حدیث سازی است[۲].

۳۹۱ ـ علی بن عبدالله بن حسن بن جهضم ابوالحسن همدانی مؤلف کتاب «بهجة‌الاسرار» متوفی درسال ۴۱۴ هـ که ابن خیرون گفته است که: گفته شده: او دروغ می‌گفته است ودیگران گفته‌اند که اومتهم بوضع حدیث است وابن جوزی گفته است: ذکر کرده‌اند که او کذاب است و گفته می‌شود که اونماز رغائب را وضع کرده است[۳].

۳۹۲ـ علی بن عروة دمشقی، کذاب وحدیث سازاست[۴].

۳۹۳ـ علی بن فرس که ابن حجر گفته است که: اورا به وضع حدیث نسبت داده‌اند[۵].

۳۹۴ـ علی بن قرین ابوالحسن بصری، نزیل بغداد، متوفی در سال ۲۳۳ هـ کذاب وخبیث وحدیث ساز بوده است[۶].

۳۹۵ـ علی بن مجاهد بن مسلم کابلی قاضی رازی که درسنهٔ ۱۸۲هـ می‌زیسته کذاب وحدیث ساز بوده وبرای گفتارش اسنادی می‌ساخته[۷].

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۱ .

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۱ .

۳ ـ المنتظم جلد ۸ صفحه ۱۴ ـ البدایة والنهایه جلد ۱۲ صفحه ۱۶ ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۲۰۱ .

۴ـ میزان‌الاعتدال جلد۲ صفحه ۲۲۳ـ تهذیب‌التهذیب جلد۷ صفحه ۳۶۵ـ اسنی‌المطالب صفحه ۴۹ اللئالی المصنوعه جلد۲ صفحه ۴۷-۹۳ .

۵ ـ الاصابه جلد ۳ صفحه ۵۹۸ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۵۱ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۱۱۰ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۵۱ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۰۷ ـ خلاصة‌التهذیب صفحه ۲۳۵ ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۷۸ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۵۹ .

۳۹۶ـ علی بن محمد مروزی ابواحمد حبّینی، متوفی در سال ۳۵۱ ﻫ که حاکم گفته است: اودروغ می گفته وصاحب حدیث بوده است.[۱]

۳۹۷ـ علی بن محمد زهری ابوالحسن ضریر، که درسال ۳۸۱ ﻫ می‌زیسته کذاب وحدیث سازبوده است[۲].

۳۹۸ـ علی بن محمدبن اسری، ابوالحسن همدانی وراق، متوفی‌درسال۳۷۹ ﻫ ، کذاب‌بوده وازمتقدمین شیوخ که درکشان نکرده روایت می کرده است[۳].

۳۹۹ـ علی‌بن‌محمدبن سعید ابوالحسن موصلی، متوفی درسال۳۵۹ﻫ ساکن بغداد بوده کذاب ودرهم‌آمیزندهٔ احادیث وغیرنیکوبوده است[۴].

۴۰۰ـ علی بن معاذ ابوالحسن رعیسی ، متوفی در سال ۳۸۹ ﻫ کذاب بوده است [۵].

۴۰۱ـ علی بن یعقوب‌بن‌سویدوراق مصری، متوفی درسال ۳۱۸ ﻫ حدیث‌ساز بوده است[۶].

۴۰۲ـ عمار بن زربی‌ابوالمعتمربصری، که ابن عدی گفته است: او دروغ می گفته وعبدان اهوازی ازاواستماع حدیث کرده واورا ترك نموده رمی‌به کذبش کرده است ونباتی گفته است که: اومتروك‌الحدیث است[۷].

۴۰۳ـ عمار بن عطیهٔ کوفی دراق، دروغ گوبوده است[۸].

۴۰۴ـ عماربن مطرابوعثمان رهاوی که ابن عدی گفته است: احادیث او نادرست است وابوحاتم گفته است: اودروغ می گفته است، وعقیلی گفته است: از

---

۱ ـ شذرات‌الذهب صفحه ۸ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۹۲ ـ اللئالی‌المصنوعه‌جلد ۲ صفحه ۳ـ۸۰ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۹۱ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۸۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳۷ .

۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۶۳ .

۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۶۷ .

۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۷۱ ـ اللئالی‌المصنوعه‌جلد ۱ صفحه ۲۴۳ .

۸ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۲۵۴ .

ثقات مطالب ناپسند حدیث‌می کرده است، وبیهقی گفته است: سندهارا پائین وبالا می کرده وحدیث می‌دزدیده است[1].

۴۰۵ـ عمارة بن زید، حدیث سازبوده است[2]:

۴۰۶ـ عمربن ابراهیم بن خالد کردی هاشمی کذاب وغیرمورد اعتماداست ازافراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده وحدیث سازبوده وتاسال بعد ازدویست وبیست می‌زیسته است[3].

۴۰۷ـ عمربن اسماعیل بن مجالد همدانی، کذاب و خبیث ومردبد ومتروك الحدیث وحدیث دزد بوده است[4].

۴۰۸ـ عمربن‌جعفرابوحفص وراق بصری، متوفی درسال ۳۵۷ﻫ یکی‌ازحفاظ است. سبیعی گفته است که: او کذاب بوده و کتاب‌هایش بی‌ارزش است[5].

۴۰۹ـ عمربن حبیب‌عدوی بصری، متوفی درسال ۲۰۹ ﻫ که ابن معین اورا تکذیب کرده است[6].

۴۱۰ـ عمربن حسن، شهیربه ابن دحیة ابوالخطاب حافظ شیخ دیار مصردر حدیث بوده ودرسال۶۳۳ ﻫ فوت کرده است، مردم روایت کردن ازاو را ترك کرده وتکذیبش نمودند. واورابه وضع حدیث در کوتاه کردن نمازمغرب‌نسبت داده‌اند[7].

۱ ـ السنن الکبری جلد ۸ صفحه ۳۰ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۷۵

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۸ ـ الاستیعاب‌جلد ۱ صفحه ۲۳۱ در شرح حال لهیب ابن مالك ـ الاصابه جلد ۳ صفحه ۳۳۲ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۰۲ ـ مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۴۸ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۹ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۸۰ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۲۰۵ـ اللئالی المصنوعه جلد۱ صفحه ۱۵۲ وجلد ۲ صفحه ۱۱۸ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۰۴ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۰ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحه ۴۲۸ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۲صفحه ۲۲۸ـ خلاصة التهذیب صفحه ۲۳۸ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۴۷ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۳۸ .

۶ ـ خلاصة‌التهذیب صفحه ۲۳۸ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۱ .

۷ ـ البدایة جلد ۱۳ صفحه ۱۴۴ .

۴۱۱ـ عمربن حفص دمشقی خیاط که دارقطنی گفته است: معتقدم که او به نام معروف خیاط احادیثی وضع کرده، پس‌ازدویست وپنجاه سال بعداز اوآنها را حدیث می کرده است[۱].

۴۱۲ـ عمربن راشد ابوحفص جاری، حدیثش دروغ وساختگی‌است. افراد مورد اعتماد احادیثش رامورد عمل قرارنداده ازآن پیروی نمی کنند[۲].

۴۱۳ـ عمربن رباح بصری، دجال ومتروك الحدیث است. وازثقات، روایات ساختگی نقل می کند[۳].

۴۱۴ـ عمربن سعد خولانی، حدیث می‌ساخته است[۴].

۴۱۵ـ عمربن سعید دمشقی ابوحفص، متوفی درسال ۲۲۵ هـ که ساجی گفته است: او کذاب است، وابن عدی گفته است: او از سعید احادیث غیر محفوظه‌ای روایت‌کرده است[۵].

۴۱۶ـ عمربن شاکربصری، دارای نسخه‌ای است که درحدود بیست حدیث غیرمحفوظه دارد.[۶]

۴۱۷ ـ عمربن‌صبیح (صبح) خراسانی، کذاب وحدیث ساز بوده، وددردنیا در بدعت و دروغ نظیر نداشته است.[۷]

۴۱۸ـ عمربن عمروعسقلانی ابوحفص طحان، که ابن عدی گفته است: اواز

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۴ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۷ .
۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد۲ صفحه ۲۵۷ ـ تذکرةالموضوعات صفحه ۴۲ـ اللئالی جلد۱صفحه ۱۲۱ وجلد ۲ صفحه ۱۶۸ .
۳ ـ تهذیب جلد ۷ صفحه ۴۴۸ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۷ .
۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۸ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۲۹ .
۵ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۰۸ .
۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۰ .
۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۲ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۷ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۴۶۳ ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۲۹ـ۱۰۸ـ۲۲۱ و جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۵ـ۱۸۴ کشف الخفاء جلد ۱صفحه ۲۱۵ .

افراد مورد اعتماد مطالب دروغ و نادرست روایت می کرده است، و نیز گفته است: عموم چیزهائی که روایت کرده، موضوع و ساختگی است. واو درزمرهٔ حدیث سازان است.[۱]

۴۱۹ـ عمربن عیسی اسلمی، که ابن‌حبـان گفته است: اوازثقات، احادیث ساختگی را روایت می‌کرده است[۲].

۴۲۰ـ عمر بن‌محمدبن‌سری الوراق ابوبکر بن ابی طاهر، متوفی درسال ۳۱۸ هـ که حاکم گفته است: اومعروف‌ترین مردم به دزدی حدیث و دگر گوئی‌های آن بوده ودروغگواست‌دیدم که همه‌برترك حدیثش‌اجماع کرده‌اند،ودرباره‌اش نوشته‌اند که: او کذاب است. پس ملاقاتش نکردم وبه اومشغول نشدم[۳].

۴۲۱ـ عمربن محمد ابوحفص تلعکبری خطیب بغدادی، غیرثقه و مشهور بوضع‌حدیث است[۴].

۴۲۲ـ عمربن‌مدرك قاضی بلخی، متوفی درسال ۲۷۰هـ ، کذاب‌است[۵].

۴۲۳ـ عمربن موسی‌میثمی بن وجیه وجیهی، کذاب وحدیث سازاست. واز لحاظ متن وسند حدیث می‌ساخته است[۶].

۴۲۴ـ عمربن هارون بلخی ابوحفص، متوفی درسال ۱۹۴ هـ کذاب و خبیث ومتروك‌الحدیث است وابوزکریا گفته است: ازاو چیزی نوشتم سپس حالش برای ماآشکارشد نوشته را پاره کردم، تاجائی که یك کلمه ازاوپیش من باقی‌نماند مگر آنچه که پشت دفترپاره شده باقیمانده است[۷].

---

۱ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۰ .
۲ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۱ .
۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۵ .
۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۴۲ .
۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۱۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۷۰ .
۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۱ـ نصب الرایة جلد۱ صفحهٔ۱۷۸ ـمستدرك‌الحاکم جلد۳صفحهٔ۱۲۴ـ اسنی‌المطالب‌صفحهٔ۴۴ـاللئالی المصنوعةجلد۲ صفحهٔ ۸۶ـ۱۳۸ـ۲۲۰.
۷ ـ تاریخ بغدادجلد۱۱ صفحه ۱۸۹ـمیزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۶و۲۷۳؛اسنی‌المطالب صفحه ۱۶۱ .

۴۲۵ـ عمربن يزيدالرفاء ابوحفص البصری، که ابوحاتم گفته است که: او دروغگوبوده‌است، وابن عدی گفته است: احادیثش شبیه به ساختگی است[۱].

۴۲۶ـ عمروبن الازهرالعتکی بصری، قاضی جرجان، کذاب و حدیث ساز ومتروك‌الحدیث‌است[۲].

۴۲۷ـ عمروبن بحرابوعثمان جاحظ، متوفی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هـ صاحب تصانیف زیاد، دروغگوترین افراد است وحدیث سازترین آنهاویاری کننده‌ترینشان نسبت‌به باطل است. و ثعلب گفته است: او کذاب برخدا و رسول خدا و مردم بوده است[۳].

۴۲۸ـ عمروبن بکرالسکسکی، که ابن‌حبان گفته است: او دروغگو بوده است[۴].

۴۲۹ ـ عمروبن جریرابوسعیدالبجلی که ابوحاتم اوراتکذیب کرده‌است[۵].

۴۳۰ـ عمرو بن جمیع ابوعثمان قاضی حلوان،کذاب وخبیث و غیر مورد اطمینان است[۶].

۴۳۱ـ عمروبن حصین، کذاب بوده است[۷].

۴۳۲ـ عمروبن حمید قاضی دینور، که سلیمانی اورا درزمرهٔ حدیث‌سازان آورده است[۸].

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۳۹ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۹۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۸۱ ـ اللئالی المصنوعه جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۵ و جلد ۲ صفحهٔ ۶۵ .

۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۳۵۶ .

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۲۷۰ .

۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۳۵۸ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۲۲۲ ـ جلد ۱۲ صفحه ۱۶۱ ـ اللئالی المصنوعةجلد ۲ صفحه ۸-۹۸-۱۰۳ ،

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۹۰ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳ .

۸ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۶ .

۴۳۳ـ عمرو بن خالد قرشی کوفی ابوخالد، کذاب وغیرمورد اطمینان وحدیث ساز بوده است[1].

۴۳۴ـ عمرو بن خلیف ابوصالح خناوی، که ابن حبان گفته است: او حدیث می‌ساخته است. واز حدیث‌های ساختگیش این است که ابن عباس گفته است که: رسول خدا فرموده است: وارد بهشت شدم گرگی را در آنجا دیدم و گفتم: آیا در بهشت و گرگ؟ گرگ در جواب گفت: چون من پسر پاسبان وپلیسی را خورده بودم، ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی نصیب گرگ شده واگر خود پلیس را می‌خورد طبعاً در علیین جای داده می‌شد!![2]

امینی می‌گوید : ای کاش ابن عباس می گفت: اگر اورئیس پلیس‌ها راخورده بود در کجاجایش می‌دادند؟!

۴۳۵ـ عمرو بن زیاد بن تومان باهلی، که در سال ۲۳۴ ﻫ حدیث می گفته کذاب وتهمت زننده وحدیث سازبوده است وابن عدی گفته است: او حدیث دزد بوده ومطالب نادرست نقل می کرده است[3].

۴۳۶ـ عمرو بن عبید ابوعثمان معتزلی بصری، متوفی درسال ۱۴۴ﻫ ازدروغگویان گناهکارو بدعتگذار بوده است[4].

۴۳۷ـ عمرو بن مالك فقیمی، کذاب وحدیث دزد بوده است[5].

۴۳۸ـ عمرو بن محمد بن اعثم، کذاب وحدیث سازبوده است. وازافرادمورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده واسماء محدثین را می‌ساخته است . احمد

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد۲ صفحه ۲۸۶ـ نصب‌الرایة جلد۱ صفحه ۴۱ـ۱۸۷ـ مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۶ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۶۰ .

۲ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۴۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۳۶۳ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد۱۲ صفحه ۲۰۵ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۸ ـ مستدرك الصحیحین جلد ۳ صفحه ۶۴ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۹۲ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۸۲ ـ نصب‌الرایة جلد ۱ صفحه ۴۹ .

۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۳۷۴ .

ابن‌حسین بن عباد بغدادی احادیثی از او روایت کرده که همهٔ آنها ساختگی بوده است[1].

۴۳۹ـ عمروبن واقد دمشقی که دحیم گفته است: شیوخ ما از او حدیث نمی کرده وشك نداشتند که او دروغ می گوید[2].

۴۴۰ـ عنبسة بن عبدالرحمن اموی نوهٔ عاص بن امیه، کذاب وحدیث ساز بوده است[3].

۴۴۱ـ عوانة بن حکم کوفی، متوفی در سال ۱۵۸ هـ عثمانی بوده و به نفع بنی امیه اخبار می‌ساخته است[4].

۴۴۲ـ عیسی‌بن زیدهاشمی عقیلی که شافعی مذهب بوده وحاکم به‌اوملحق شده کذاب بوده است[5].

۴۴۳ـ عیسی بن عبدالعزیز لخمی اسکندرانی مقری، متوفی درسال ۶۲۷هـ حدیث‌هائی که از سلفی ودیگـران شنیده است صحیح است و اما در قرائت‌هایش مورد اعتماد وامین نیست، سندهائی ساخته ومطالبی را که اصلا وجود ندارد ادعا کرده است وبسیاری را موهون دانسته درصورتی که ما از آنها حدیث شده‌ایم و برای او کتاب جامع بزرگی‌دربارهٔ اختلاف قراء است که مشتمل بر هفت هزار روایت وطریق است وازهمین کتاب، مردم درآن اختلاف، واقع شدند[6].

۴۴۴ـ عیسی بن یزید ابن دأب‌اللیثی‌المدینی، کذاب وحدیث‌ساز در مدینه بوده و ابن مناذر درباره‌اش چنین گفته است: «هرگاه کسی بخواهداز وصیت‌ها

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۰۰ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۷۲ـ۷۹ـ۸۱ـ۱۰۰ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۰۲ .

۲ ـ میزان جلد ۲ صفحهٔ ۳۰۲ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد۲ صفحهٔ ۳۰۷ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۸ صفحهٔ ۱۶۱ .

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۸۶ .

۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۹۵ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۰۲ .

پیروی کند پیشم وصایائی برای پیران وجوانان است: از مالك وابن عوف روایت کنید، اما احادیث ابن دأب را روایت نکنید، افراد هلاك شونده از احادیث‌دروغ رستگاری می‌جویند در صورتی که به دنبال آنها رفتن همانند دنبال سراب رفتن بی‌نتیجه ومایهٔ سرگردانی است[۱]».

حرف غین

۴۴۵ ـ غنیم (غنم) بن سالم یکی از دروغگویان معروف است ثقه وامین نیست، ابن‌حبان گفته است: اوچیزهای عجیب وساختگی زیاد روایت کرده است که خوشم نمی‌آید آنها رانقل کنم تاچه رسد احتجاج به آنها. وابن حجر گفته است: برای اوازانس نسخهٔ ساختگی است[۲].

۴۴۶ـ غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی کذاب‌وخبیث و حدیث‌سازاست[۳].

حرف‌فاء

۴۴۷ـ فضل بن احمد لؤلؤی که ابوالشیخ گفته است: اوازاسماعیل‌بن‌عمرو احادیث زیادی را می‌ساخته و حدیث می کرده است و لذا ابواسحاق وابو احمد و مشایخ ما اتفاق بر ترك حدیثش کرده و گفته‌اند که او کذاب است[۴].

۴۴۸ـ فضل بن جبار کذاب است[۵].

۴۴۹ـ فضل بن سکین ابوالعباس قطیعی سندی، که ابن معین گفته است: او دروغگواست وخدالعنت کند کسی راکه بخواهد ازاوچیزبزرگ ویا کوچکی

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۵۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۱۹ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۳ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۲۱ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۸۸ـ۹۴ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۲۶ ـ نصب‌الرایة جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۹ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۳ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۵۰ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۶-۱۲۳ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۷ .

۵ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۲ .

بنویسد، مگر آنکه نداند واورا نشناسد[۱].

۴۵۰ـ فضل بن سهل اسفراینی دمشقی حلبی‌شریف، متوفی در سال ۵۴۸ ﻫ که اورا متهم به کذاب کرده‌اند. شیخ شیوخ اسماعیل بن ابی سعد گفته است: ابومحمد مقری پیشم بود که جناب‌آقای حلبی وارد شد شروع کرد ابو محمد را ستودن و گفت: از فضائلش این است که مردی مالی به من داد من آن را به او دادم ولی او قبول نکرد وقتی که برخاست ابو محمد گفت: بخدا قسم پیشم چیزی نیاورد ونمی‌دانم چه می گوید والحمدلله که نگفت پیشم ودیعه‌ای از ناحیهٔ کسی است[۲].

۴۵۱ـ فضل بن شهاب، که یحیی گفته است او کذاب است[۳].

۴۵۲ـ فضل بن عیسی، کذاب است[۴].

۴۵۳ـ فضل بن محمد عطار باهلی، کذاب وحدیث سازبوده احادیثی‌راوضع می کرده وبه متن‌ها می‌افزوده است[۵].

۴۵۴ـ فهد بن عوف ابوربیعه، که گفته شده درسال ۲۱۹ﻫ فوت کرده وابن المدینی گفته است او کذاب است[۶].

۴۵۵ـ فیض بن وثیق که در سال ۲۲۴ ﻫ وارد بغداد شده ، کذاب و خبیث بوده است[۷].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۶۲ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۴۱ .

۲ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۵۵ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۴۲ .

۳ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۴۲ .

۴ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۷ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۳۳ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۴۸ .

۶ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۵۵ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۹۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۳۷ ـ کنزالعمال کنزالعمال‌جلد ۶ صفحهٔ ۱۳۴ .

حرف قاف

۴۵۶ـ قاسم بن ابراهیم ملطی، که درسال ۳۲۳ ﻫ وارد موصل شده، کذاب و تهمت زننده وحدیث سازبوده ومطالب عجیب وغریبی آورده است[۱].

۴۵۷ـ قاسم بن ابی سفیان، محمد ابوالقاسم معمری، متوفی درسال ۲۲۸ ﻫ خبیث و کذاب بوده است[۲].

۴۵۸ـ قاسم بن عبدالله بن عمربن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب مدنی، کذاب وحدیث سازبوده است[۳].

۴۵۹ـ قاسم بن محمد بن عبدالله الفرغانی، حدیث ساز فاحشی بوده‌است[۴].

۴۶۰ـ قطن بن صالح دمشقی، کذاب است[۵].

حرف کاف

۴۶۱ـ کادح بن رحمة، کذاب است[۶].

۴۶۲ـ کثیربن زید اسلمی، که شافعی گفته است: او رکنی در کذب بوده است و ابن‌حبان گفته است: از برای او از پدرش از جدش نسخهٔ ساخته شده‌ای است[۷].

۴۶۳ـ کثیربن سلیم بن هاشم ایلی، حدیث می‌ساخته است[۸].

۴۶۴ـ کثیربن عبدالله بن عمرو مزنی مدنی، رکنی ازارکان دروغ بوده و

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد۸صفحهٔ۷۷وجلد۱۲ صفحهٔ ۴۴۶ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۳۷ـ اللئالی‌المصنوعه‌جلد ۱صفحهٔ۸.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۴۲۵ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲صفحهٔ ۳۳۹ـتهذیب‌التهذیب جلد ۸ صفحهٔ ۳۲۰ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۸۰ـ۲۳۳ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۹۲ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۸ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۴۸

۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد۲ صفحهٔ ۳۵۱ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۰۶ وجلد ۲ صفحهٔ ۱۱۴ .

۷ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۲۳۸ .

۸ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۲۸ ـ اللئالی جلد۲ صفحهٔ ۲۰۲ .

احمد حدیثش را دور انداخته وابن عدی گفته است: عموم چیزهائی که روایت کرده مورد پیروی قرار نگرفته است[۱].

۴۶۵ـ کثیر بن مروان ابومحمد شامی، کذاب و ناکس بوده در حدیثش دروغ می گفته ولذا به‌آن احتجاج نمی‌شود کرد[۲].

۴۶۶ـ کلثوم بن جوشن قشیری، ازثقات و افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می کرده که بدانها احتجاج نمی‌شود کرد[۳].

حرف لام

۴۶۷ـ لاحق بن حسین ابوعمرو (بن عمر) مقدسی، متوفی در سال ۴۸۴ هـ ادریسی درباره‌اش گفته است: او کذاب وتهمت زننده و از ناحیهٔ ثقات حدیث ساز بوده وروایات مرسل رامسند می کرده واز کسانی که ازآنها چیزی نشنیده بوده حدیث می کرده ونسخه‌هائی برای مردمی که اسامی‌شان در زمرهٔ راویان حدیث، شناخته نشده ساخته است مثل: طرغال وطربال وکرکدن و شمبوب و امثال اینها ودرعصرما مانند اودرکذب و وقاحت باکمی درایت کسی راندیده ونمی‌شناسیم و باخطش برایم بیش‌ازپنجاه جزء ازحدیثش را نوشته است والبته یادداشت‌احادیثش برای این‌بوده که ساختگی‌ها واسناد مراسیل و مقطوعاتش را بدانم و با این حال دیدیم که بعداز مفارقت باما وخارج شدن ازسمرقند احادیث راساخته است[۴].

حرف میم

۴۶۸ـ مأمون بن احمد سلمی هروی، دجال وحدیث ساز بوده‌مطالب نادرست

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۵۴ ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۱۷ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۴۹ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۴۸۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۵۶ ـ لسان‌المیزان جلد۴ صفحهٔ ۴۸۴ جلد ۶ صفحهٔ ۴۳۳ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۵۶ .

۳ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۸ صفحهٔ ۴۴۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۳۵۷ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۴ وجلد۱۴ صفحهٔ ۱۰۰ ـ کشف‌الخفاء جلد۱ صفحهٔ ۲۳۵ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۵۹ وجلد۲صفحهٔ ۱۶۰ .

وضیحت‌آوری روایت کرده است[۱].

۴۶۹ـ مبارك بن فاخرابوالکرم الدباس[۱] ازبزرگان ائمهٔ[۲] لغت وادب که[۳] در سال ۵۰۰ هـ وفات کرده ودارای تألیفاتی است. ابن‌ناصر، اورا رمی به کذب‌وتزویر درروایت کرده وگفته است‌که اوچیزی راکه نشنیده بوده ادعامی کرده است[۲].

۴۷۰ـ مبشربن عبید حمصی، کذاب وحدیث سازاست[۳].

۴۷۱ـ مجاشع بن عمرو، دروغگوبوده وابن معین گفته است: او را یکی‌از دروغ گویان یافتم[۴].

۴۷۲ـ مجاعة بن ثابت خراسانی، نزیل بغداد،کذاب وناکس است[۵].

۴۷۳ـ محمد بن ابان رازی، دجال و کذاب وحدیث ساز بوده و خوب هم نمی‌توانست بسازد[۶].

۴۷۴ ـمحمدبن ابراهیم سعدی فریابی ، حدیث‌ساز بوده است .[۷]

۴۷۵ـ محمدبن‌ابراهیم شامی، ابوعبدالله زاهد کذاب ومعتاد درحدیث سازی بوده است عموم احادیثش غیرمحفوظ وغیرقابل روایت است ، مگر به جهت عبرت گرفتن، ولی او از زهاد بوده است[۸]!

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲ . تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۸۷ ـ ۱۱۱ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۸۰ .

۲ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۱۵۴ ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۴۱۲ .

۳ ـ سنن بیهقی جلد ۷ صفحهٔ ۲۴۰ ـ زاد المعاد جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۶ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۸۳ وجلد ۲ صفحهٔ ۷۴ ـ ۹۱ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۵۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۷ ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۳۶-۵۸ . اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۷ وجلد ۲ صفحهٔ ۲۲۷ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۶۲ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۳ .

۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۳ .

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۱ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۳۶-۷۱-۱۰۴-۱۰۵ تهذیب‌التهذیب جلد ۹ صفحهٔ ۱۴- اللئالی‌المصنوعة جلد۲ صفحه ۲۹-۱۰۰ .

۴۷۶- محمدبن ابراهیم طیالسی، که‌تاسال ۳۱۳ هـ زندگی‌می کرده آدم بد ودجال وحدیث ساز بوده وشکی درحدیث دزدیش نیست[۱].

۴۷۷- محمد بن ابی نوح ابوعبدالله، غلام خزاعة، کذاب و متروك‌الحدیث است واحادیث نادرست روایت می کند[۲].

۴۷۸- محمد بن احمد بن ابراهیم بن محبرّ کتبی، متوفی‌در سال ۷۷۸ هـ کذاب ومزوربوده است[۳].

۴۷۹- محمد بن احمد، ابوالطیب رسعنی، کذاب وحدیث‌ساز است که ابو عروبة گفته است: درمیان دروغگویان دروغگوتر ازاوندیدم[۴].

۴۸۰- محمد بن احمد بن اسماعیل ابوبکرقزوینی که‌ابن نجار گفته است: جماعتی را دیدم که اورا رمی به کذب ومذمتش می کرده‌اند، به ما رسیده، که او درسال ۶۱۴ هـ فوت کرده است[۵].

۴۸۱- محمد بن احمد بن‌حامد قاضی حلب، متوفی در سال ۴۸۲ هـ که عبدالوهاب انماطی او را تکذیب کرده است[۶].

۴۸۲- محمدبن‌احمد بن‌حسین‌اهوازی، کذاب است[۷].

۴۸۳- محمد بن احمد بن حمدان عنبری ابوحزام، حدیث سازبوده‌است[۸].

۴۸۴- محمد بن احمد بن سهیل (سهل) ابوالحسن باهلی،از کسانی بوده که از لحاظ سند ومتن حدیث می‌ساخته و حدیث‌های ضعاف را می‌دزدیده وبه افراد

---

۱ - لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۲۲.

۲ - تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه۳۱۱.

۳ - لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۹.

۴ - میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۶ - لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۴۰.

۵ - لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۵۹.

۶ - المنتظم جلد ۹ صفحه ۵۲- لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۶۱.

۷ -. میزان‌الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۵.

۸ - لسان‌المیزان جلد۵ صفحه ۵۴.

مورد اعتماد می‌چسبانده است[1].

۴۸۵ـ محمد بن احمد بن عبدالله عامری مصری، متوفی در سال ۳۴۳ هـ دروغ می گفته و نسخهٔ ساختگی داشته است[2] و[3].

۴۸۶ـ محمد بن احمد بن محردم ابوالحسین مصری، متوفی درسال ۳۳۰ هـ دروغ می گفته است[4].

۴۸۷ـ محمد بن احمد نحاس عطار، شیخ متأخر و کذاب است[5].

۴۸۸ـ محمد بن احمد بن هارون ابوبکر زیوندی شافعی، متوفی در سال ۳۵۵ هـ استاد ابی عبدالله حاکم، متهم به حدیث سازی است که حاکم گفته است: از احادیث نادرست زیادش درروایتش ازمردمی که شناخته شده نیستند، مثل: ابی‌الملوك، حجازی و احمد بن عمر زنجانی برمن عرضه داشت. واتفاقاً روزی برابی محمد عبدالله بن‌احمد ثقفی مز کی وارد شدم اوحدیثی باسندهای نادرست‌ازحجاج ابن یوسف برمن عرضه داشت، که‌شنیدم ابن جندب از رسول خداآورده است: «هر کس که خدا برایش خیر بخواهد او را فقیه در دین می کند» گفتم: این باطل است چون تو از فرزندان حجاج بودی ابوبکرشافعی برای خوشایندت این حدیث‌را ساخته است.

حاکم‌می گوید: دوباره درجائی باهم اجتماع کردیم به من گفت: آمده‌ام‌تا حدیثم را برتو عرضه بدارم، گفتم: از ابی‌الملوك واحمد بن عمر چیزی نگو که بنظرم‌هنوزخداآنهارا نیافریده است. او گفت: خدارا خدارادرمن که آنها سرمایه‌ام

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴۰.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۷-۱۹.

۳ ـ ذهبی شرح حال دونفررا آورده یکی به نام محمد بن احمد بن عبدالله بن هاشم مری ودیگری نیزهمانندش نهایت‌آنکه درآن عبدالجبار جای هاشم آمده است و فکر می کنم که هردویکی باشند.

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۵۵.

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۹.

هستند، آنگاه به او گفتم: «اصلت را برایم آشکار کن، و دیگر در این باره بامن سخن مگو» اما گویا که به او گفته بودم: درآنچه که آغاز کردی اضافه کن و لذا بر آن افزود.[1]

۴۸۹- محمدبن اسحاق ابوبکر مدینی ، متوفی درسال ۱۵۰ه صاحب سیرهٔ مشهور که هشام بن عروه گفته است: اوخبیث ودشمن خدا ودروغ گواست.ومالك پیشوای مالکیها گفته است: او کذاب ودجال است.[2]

۴۹۰- محمدبن‌اسحاق بلخی، متوفی درسال ۲۴۴ ه یکی‌از حفاظ بوده، ولی دروغ می گفته وازپیش خود احادیث نادرست می‌ساخته وبرای کلمات، سند درست می کرده است[3].

۴۹۱- محمد بن اسحاق عکاشی، کذاب وحدیث سازبوده است[4].

۴۹۲- محمد بن اسحاق ابوعبدالله ضبی (صینی) متوفی درسال ۲۳۶ه کذاب ومتروك‌الحدیث بوده است[5].

۴۹۳- محمد بن اسعدحکیمی ابوالمظفر، واعظ وفقیه حنفی‌ها، نزیل دمشق، متوفی در سال ۵۶۷ ه که در دینش سست و قمارباز، کم مروت و کذاب بوده است[6].

۴۹۴- محمد بن اسماعیل ابوالحسین رازی ، تعلیم دهنده کتابت ، متوفی بعد از سال ۳۵۰ ه که حافظ ابوالقاسم طبری اورا در روایتش ازموسی بن نصر،

---

۱ - لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۲۳ .

۲ - تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۲۲۲-۲۲۳ .

۳ - تاریخ بغدادجلد ۱۰صفحهٔ ۹۰ - المنتظم جلد ۵ صفحه ۱۲۸- میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۴ .

۴ - میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۵- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۳-۲۷-۸۰ اللئالی - المصنوعة جلد ۱ صفحه ۹۰ .

۵ - تاریخ‌بغدادجلد ۱ صفحه ۲۳۹- المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۱۲۸- میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۲۵ .

۶ - الجواهرالمضیة جلد ۲ صفحه ۳۳ .

تکذیب کرده است[1].

۴۹۵ـ محمد بن اسماعیل وساسی بصری، حدیث سازبوده است[2].

۴۹۶ ـ محمد بن اسماعیل عوام ، دروغ می گفته و در شنیده‌ها تزویر می کرده است[3].

۴۹۷ـ محمد بن ایوب رقی، به نام مالك، حدیث می‌ساخته است[4].

۴۹۸ـ محمد بن ایوب بن سوید رملی، حدیث سازبوده ودر کتابهای‌پدرش، مطالب ساختگی زیادی داخل کرده وحاکم وابونعیم گفته‌اند: اواز پدرش احادیث ساختگی روایت کرده است[5].

۴۹۹ـ محمد بن تمیم فاریابی، کذاب وخبیث وحدیث ساز است. حافظسری گفته است: محمد بن تمیم و احمد جویباری و محمد بن عکاشة ، بیش از ده هزار حدیث ساخته‌اند[6].

۵۰۰ـ محمد بن حاتم مروزی ابوعبدالله سمین ، متوفی در سال ۲۳۶ ه که یحیی بن معین گفته است: او کذاب است وبه‌نام مدینی حدیث دروغ ساخته‌است[7].

۵۰۱ـ محمد بن‌حاتم کشی کذاب است[8].

۵۰۲ـ محمد بن حجاج واسطی لخمی ابوابراهیم نزیل بغداد، متوفی‌درسال ۱۸۱ ه کذاب، خبیث، حدیث سازونسیان درحدیث داشته است[9].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۵۳ ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ۲۲ .

۲ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۷۷ـ مجمع‌الزوائد جلد ۹ صفحه ۸۲ .

۳ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۷۹ .

۴ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۸۸ ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۴۴۸ .

۵ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۸۷ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۱۷۰ .

۶ ـ تاریخ بغدادجلد۷ صفحهٔ ۳۴۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ۳۳ـ لسان المیزان جلد۵ صفحهٔ ۹۸-۲۸۸ـ اللئالی‌المصنوعة جلد۱ صفحه ۲۰۱ جلد۲ صفحه ۴۹ـ۸۵ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۶۷ وجلد ۴ صفحه ۱۱۳ .

۸ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۷ـ اللئالی المصنوعه جلد۲ صفحه ۷۶ .

۹ ـ تاریخ بغداد جلد۲ صفحه ۲۷۹ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۱۶ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحهٔ ۱۸۴ .

۵۰۳ـ محمد بن حسان کوفی خزاز، که ابوحاتم گفته است: او کذاب است[1].

۵۰۴ـ محمد بن حسان اموی که ابن جوزی گفته است: او کذاب است[2]

۵۰۵ـ محمد بن حسان سمتی که یحیی بن معین، گفته است: او کذاب و آدم بدی است که او را درمسجدالحرام دیدم دروغ می گفته است[3].

۵۰۶ـ محمد بن حسن بن ابی یزید همدانی کوفی، کذاب ومتروك الحدیث است[4].

۵۰۷ـ محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابی حنیفة، متوفی در سال ۱۸۹ هـ که یحیی بن معین و احمد گفته‌اند که او کذاب است[5].

۵۰۸ـ محمد بن حسن اهوازی، کپسول دروغ، کذاب وحدیث دزد بوده و به نام شیوخ حدیث می‌ساخته ودرسال ۴۱۸ فوت کرده است[6].

۵۰۹ـ محمد بن حسن، که ذهبی گفته است: شاید او همان نقاش و صاحب تفسیر بوده که کذاب ویا آخردجالها است[7].

۵۱۰ـ محمد بن حسن بن زباله مخزومی ابوالحسن مدنی، که پیش از دویست مرده است، کذاب ومتروك الحدیث، سست روایت، به حدیث سازی نسبت داده شده است[8].

---

۱ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۱۲۱.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۴۱.

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۵.

۴ ـ الجرح والتعدیل جلد۳ صفحه ۲۲۵ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۴۲ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۷۱ـ۲۲۰ـ مجمع الزوائد جلد۱ صفحهٔ ۱۲۸ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۵۷ـ کشف الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۲۱۵.

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۱.

۶ ـ المنتظم جلد ۸ صفحه ۹۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۳ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۲۵ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحه ۴۱.

۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۳.

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۲ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۳۰۶ـ اللئالی جلد۲ صفحهٔ ۷۱ ـ شرح مواهب زرقانی جلد ۸ صفحهٔ ۲۹۳.

۵۱۱ـ محمد بن حسن ابوبکر دعاء أصم قطایعی، متوفی در سال ۳۲۰ ه از افراد مورد اعتماد، مطالب ساختگی روایت می کرده است و بنظر ذهبی، او واضع کتاب «الحیدة» است که متفرد در روایت آنست[۱].

۵۱۲ـ محمد بن حسن (ابوالحسن) بن کوثر ابوبحر البر بهاری، متوفی در سال ۳۶۲ ه، کذاب بوده است[۲].

۵۱۳ـ محمد بن حسن (حسین) ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، حدیث ساز بوده وبنفع صوفیه، احادیثی ساخته و کتاب بزرگی مشتمل برصد کتاب نوشته است[۳].

۵۱۴ـ محمد بن حسین بن ابراهیم ابوبکر وراق، معروف به ابن خفاف، درسال ۴۱۸ ه فوت کرده که خطیب، در تاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۰ گفته است، شك ندارم که اوحدیث‌ها را بهم مخلوط کرده وبنام ثقات آنها را می‌ساخته است. واسمها ونسبهای عجیبی برای کسانی که از آنها حدیث می کرده، می‌ساخته است. وپیش من، ازآن مطالب نادرست، مقداری موجود است. ومن بعضی از آنها را برهبة الله بن حسن طبری، عرضه داشتم. واو کتابم را پاره کرد وتعجب می کرد که چگونه ازاوشنیده‌ام.

ابن خفاف برایم نقل کرد که: یکباربازار «باب‌الطاق» آتش گرفت و از کتابهایم درحدود هزاروهشتاد جلد، که همهٔ آنها سماعی بوده سوخت[۴].

۵۱۵ـ محمدبن حسین شاشی، مردك کذابی است[۵].

۵۱۶ـ محمد بن حسین مقدسی، حدیث سازبوده، اوچنانکه گذشت خودرا

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۴ .

۲ ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۶۴ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۱۳۱ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۴۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۴۸ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۶ ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۱۹۶ .

۴ ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۳۴ ـ کامل ابن‌کثیر جلد ۱۲ صفحه ۲۳ .

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۴۷ .

ملحق کننده نامیده است[1].

۵۱۶م- محمدبن حسین ابوبکر قطان بلخی. متوفی درسال ۳۰۶ هـ. که‌ابن ناحیه، اورا تکذیب کرده است[2].

۵۱۷- محمد بن حسین بن عمران ابوعمر، حدیث می‌ساخته است[3].

۵۱۸- محمد بن حمید ابوعبدالله رازی، متوفی درسال ۲۴۸ هـ که یکی از حفاظ و از ظرفهای دانش بوده ، کذاب و حدیث دزد و مخلوط کنندهٔ سندها ، بامتن است. او حدیثهارا اخذ می کرده،آنگاه‌بعضی رابابعضی دیگر ، می‌آمیخته واحادیثش، هرروز زیاد می‌شده است.

اسدی گفته است: کسی را در دروغگوئی، حاذق تر از دو نفر : سلیمان بن شاذ کونی، ومحمد بن حمید رازی، ندیدم.

وجزری گفته است: کسی را جری تر از اوبه خدا ندیدم. و فضلك رازی گفته است: پیش من از ابن حمید پنجاه هزارحدیث است که حتی یك حرف‌آنرا برای کسی نقل نکردم[4].

۵۱۹- محمد بن خالد واسطی طحان، مرد بد ودروغ گوئی بوده‌است[5].

۵۲۰- محمد بن خلید‌حنفی کرمانی، اخبار را دگرگون و روایات بی‌سند را سند دار می کرده است[6].

۵۲۱- محمد بن خلیل ذهلی، حدیث می‌ساخته است[7].

---

۱ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۴۷ .

۲ - البدایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۳۰ .

۳ - تاریخ بغداد جلد ۲صفحهٔ ۲۲۵ .

۴ - تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۲ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۴۹ - شذرات‌الذهب جلد ۲ صفحه ۱۱۸ - اللئالی المصنوعه جلد۱ صفحه ۲۵۹ جلد ۲ صفحهٔ ۱۶.

۵ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۱ .

۶ - تذکرة الموضوعات صفحه ۸ .

۷ - تذکرةالموضوعات صفحه ۱۳ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۵۴ .

۵۲۲ـ محمد بن داب‌المدینی، کذاب است[1].

۵۲۳ـ محمد بن داود بن دینار فارسی، دروغگو وحدیث ساز بوده است[2].

۵۲۴ـ محمد بن ززام، کذاب است[3].

۵۲۵ـ محمد بن زکریا خصیب، حدیث می‌ساخته است[4].

۵۲۶ـ محمدبن زیاد جزری حنفی، حدیث می‌ساخته است[5].

۵۲۷ـ محمد بن زیادالیشکری، کذاب و حدیث ساز و کور و خبیث بوده است. ویحیی بن معین گفته است: دربغداد مردمی، حدیث ساز ودروغ گوبوده‌اند که از آن جمله محمد بن زیاد، است که حدیث می‌ساخته و ترجمان دروغ بوده است[6].

۵۲۸ـ محمد بن زیاده طحان، حدیث می‌ساخته و احادیثش دروغ بوده است[7].

۵۲۹ـ محمد بن سعید، معروف به مصلوب شامی، کذاب بوده وعمداً حدیث می‌ساخته است. که نسائی اورا، از دروغگویان چهارگانهٔ معروف‌که به نام رسول خدا حدیث می‌ساخته‌اند به حساب آورده است. وعبدالله بن احمد بن سواده گفته است: اسمش را بربیشتراز صد اسم، دگرگون نموده‌اند ومن همهٔ آنها رادر کتابی جمع کرده‌ام[8].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۵۴.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۵۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۶ وجلد ۵ صفحه ۱۶۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۰۳ وجلد ۲ صفحه ۹۹.

۳ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۴ صفحه ۳۵

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۵۱ـ۱۲۱.

۵ ـ تذکرة الموضوعات جلد ۳ صفحه ۲۷ـ۶۶.

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۲۸۰ و جلد ۵ صفحه ۲۷۹ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۱۷ میزان الاعتدال جلد ۳صفحه ۶۰.

۷ ـ زادالمعاد ابن قیم جلد ۱ صفحه ۲۰۱.

۸ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۱۶۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۳صفحه ۶۲.

۵۳۰ـ محمد بن سعید ازرق، کذاب وحدیث سازاست[1].

۵۳۱ـ محمدبن‌سعید مروزی‌بورقی، متوفی درسال ۳۱۸ھ یکی‌ازسازندگان حدیث، ودروغگویان است. وبغیرحدیثی که ساخته است نیزحدیث کرده است. خطیب گفته است: اوبه‌نام افراد مورداعتماد، احادیث نادرستی که ازشمارش بیرون است ساخته است. و بدترین آنها روایتی است که از بعضی از مشایخش نقل کرده است[2]، [3].

۵۳۲ـ محمد بن سلیم بغدادی، درحدیث، دروغ می‌گفته است[4].

۵۳۳ـ محمد بن‌سلیمان بن ابی فاطمه، کذاب وحدیث ساز است[5].

۵۳۴ـ محمد بن سلیمان بن دبیر، که بنام ثقات، حدیث می‌ساخته است و ابن‌حبان گفته است: اوحدیث می‌دزدیده وحدیث می‌ساخته است[6].

۵۳۵ـ محمد بن سلیمان بن زبان، اوشیخی در بصره بوده و گفته شده که حدیث می‌ساخته است[7].

۵۳۶ـ محمد بن سلیمان بن هشام ابوجعفرخزاز، معروف به: «ابن‌بنت مطر وراق» که درسال ۲۶۵ھ فوت‌کرده، اورابطور کلی تضعیف کرده‌اند. ابن حبان گفته است: به هیچ وجه با گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد. وابن عدی گفته است: حدیث را وصل می کرده ومی‌دزدیده است. وذهبی در کتابش جلد ۳ صفحهٔ ۶۸ برای او، دروغ‌هائی شمرده است. و خطیب، درتاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۲۹۷ و ابن جوزی و ذهبی، بعضی از روایات ساخته را، ازاودانسته‌اند.

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۶۵ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۶۳.

۲ ـ حدیثی که‌او درمدح ابی حنیفه و مذمت شافعی ساخته است.

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۰۹ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۳۸ وجلد۲ صفحه۸۵.

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۶۹.

۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۶۹.

۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۶۹ ـ لسان‌المیزان جلد ۵صفحهٔ ۱۸۸.

۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۹.

۵۳۷ـ محمد بن سنان قزاز بصری، نزیل بغداد، که ابوداود ودیگران، اورا تکذیب کرده‌اند[۱].

۵۳۸ـ محمد بن سهل ابوعبدالله عطار، حدیث می‌ساخته است[۲].

۵۳۹ـ محمد بن شجاع ابوعبدالله بن ثلجي حنفي، متوفی در سال ۲۶۶ هـ که درزمانش، فقیه عراق بوده، کذاب است. ودرموضوع تشبیه ، حدیث ساخته . ودرابطال حدیث از رسول خدا، وردش ، به خاطر یاری کردن ابی حنیفه ورأیش حیله‌ای کرده است[۳].

۵۴۰ـ محمد بن ضوبن صلصال ابو جعفر کوفی ، کذاب و شارب الخمر بوده است[۴].

۵۴۱ـ محمد بن عبد بن عامر سمرقندی، متوفی درحدود سیصد ، کذاب و معروف به وضع حدیث است . او احادیث نادرست ، روایت می کرده . و حدیث می‌دزدیده . وآن را روایت می کرده . و از ضعفاء ودروغگویان، درروایت کردن ازثقات به باطل، پیروی می‌نموده. وبالاخره، دروغش آشکار گردید[۵].

۵۴۲ـ محمد بن عبدة قاضی بصری، متوفی درسال ۳۱۳ هـ کذاب ، متروك ـ الحدیث، ناچیزوآفت بوده است[۶].

۵۴۳ـ محمد بن عبدالرحمن بن بجیر، متوفی درسال ۲۹۲ هـ کذاب‌ومتروك الحدیث بوده، از افراد مورد اعتماد و مالك مطالب نادرست و غیر صحیح، روایت

---

۱ ـ شذرت‌الذهب جلد ۲ صفحه ۱۶۱ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۳۹ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۱۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۷۱ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۹۹ .

۳ ـ تاریخ بغدادجلد ۵ صفحه ۳۵۱ ـ المنتظم جـلد ۵ صفحه ۵۸ ـ میزان‌الاعتدال جلد۳ صفحه ۷۱ ـ شذرات‌الذهب جلد ۲ صفحه ۱۵۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحهٔ ۳۷۵ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۳۸۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۶ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۷۵ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳-۱۲۱ .

۶ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۹۶ .

می کرده است[۱].

۵۴۴ـ محمد بن عبدالرحمن بیلمانی، ازپدرش نسخه‌ای، مشتمل بردویست حدیث که همهٔ آنها ساختگی بوده، حدیث کرده است[۲].

۵۴۵ـ محمد بن عبدالرحمن ابوجابربیاضی مدنی، کذاب ومتروك الحدیث است[۳].

۵۴۶ـ محمد بن عبدالرحمن قشیری، کذاب و متروك‌الحدیث بوده، دروغ می گفته. وحدیث می‌ساخته است[۴].

۵۴۷ـ محمد بن عبدالرحمن بن غزوان، مشهوربه ابن قراد، کذاب وحدیث ساز، بوده وازثقات مردم مطالب نادرست روایت کرده وباوقاحت، از مالك وشریك وضمام بن اسماعیل، دربارهٔ حوادث وبلایا، حدیث کرده است[۵].

۵۴۸ـ محمد بن عبدالعزیز جارودی عبادانی حافظ، دروغ گوئی بوده‌است[۶].

۵۴۹ـ محمد بن عبدالقادرابوالحسین‌بن سماك واعظ، متوفی در سال ۵۰۲ ﻫ کذاب است وروایت از او جائز نیست[۷].

۵۵۰ـ محمد بن عبدالله بن ابی سبرة ابوبکر مدنی، متوفی در سال ۱۶۲ ﻫ کذاب و حدیث ساز و ناکس بوده، حدیث می‌ساخته و دروغ می گفته ودرمدینهٔ

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۹۰ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۴۶ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۸۹ ـ اللئالی جلد۱ صفحه ۲۳۹ ـ کشف الخفاء جلد ۲ صفحهٔ ۷۱ .

۳ ـ الجرح والتعدیل جلد۲ صفحه ۳۲۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۹ .

۴ ـ الجرح‌والتعدیل جلد ۶ صفحهٔ ۳۲۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۹۲ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد۲ صفحه ۳۱۱ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۹۳ـ تذکرة‌الموضوعات صفحهٔ ۴۰ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۵۳ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۴ .

۷ ـ المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۶۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۹۴ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۲۶۳ .

طیبه فتوا می‌داده وپیش او، هفتاد هزار حدیث، دربارهٔ حلال وحرام، وجود داشته است[۱].

۵۵۱ـ محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن ثابت ابوبکراشنانی، کذاب و دجال وحدیث ساز، بوده است وگاهی حدیثی که نیکو نبوده. نهایت آنکه، خدادانا تر است. سندهای صحیحی، ازبعضی کتابها می گرفته ، آنگاه این بلاها را، با آنها ترکیب می کرده است[۲].

۵۵۲ـ محمد بن عبدالله بن زیاد ابوسلمه، کذاب است[۳].

۵۵۳ـ محمد بن عبدالله بن علاثة حرانی قاضی،متوفی درسال ۱۶۷ه ازافراد مورد اعتماد ، حدیث می‌ساخته و معضلاتی نقل مـی کرده است که روایت از او چنانکه ابن‌حبان گفته است، روائیست[۴].

۵۵۴ـ محمد بن عبدالله بن مطلب ابوالفضل شیبانی کوفی ، متوفی در سال ۳۸۷ ه وضاع ودجال و کذاب است. وبه نفع رافضی ها ، حدیث می‌ساخته است . ودرصفحهٔ ۱۴۷ اللئالی به نقل از ابی‌الغنائم، آمده است که او کذاب و حدیث ساز است.آنگاه سیوطی گفته است: او از موصوفین به حفظ است ، درصورتی که این از شگفت انگیزترین چیزها است وخدا داناتراست[۵].

۵۵۵ـ محمد بن عبدالله بن‌حبابهٔ بغدادی بزار، متوفی درسال ۴۳۵ه کهابن برهان، گفته‌است: این شیخ کذاب است[۶].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد۱۴ صفحهٔ ۳۷۰ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحهٔ ۲۷ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۸۰ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحهٔ ۴۴۱ـ۴۴۳ـ اللئالی جلد۱ صفحه ۲۷۳ .

۳ ـ تذکرةالموضوعات صفحه ۴۳ـ۹۵ .

۴ ـ تذکرةالموضوعات صفحه ۵۲ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۴۶۷ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۲۳۱ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۷۵ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه۳۳۸ .

۵۵۶ـ محمد بن عبدالملك ابوعبدالله ضریر انصاری مدنی، کذاب و حدیث ساز است. احمد درباره‌اش گفته: او کذاب است. از این رو حدیثش را سوزانده‌ایم[1].

۵۵۷ـ محمد بن عبدالواحد ابوعمر زاهد، غلام ثعلب، متوفی درسال ۳۴۵هـ که خطیب درباره‌اش گفته است: اوچنان بود که اگرمرغی می‌پرید، می گفت: ثعلب از ابن اعرابی ماحدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می گفت. واما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ ما را دیدیم که حدیث اورا توثیق و تصدیق می کردند و رئیس‌الرؤسا، به من گفت: بسیاری ازاحادیث ابوعمر کهمورد استنکارقرار گرفته ودر کتب اهل علم، دروغ شمرده شده دیده‌ام. برای او کتابی است به نام «غرائب الحدیث» که‌آن را براساس مسند احمد نوشته وچه نیکو نوشته است. ونیز دارای جزوه‌ای است که درآن جمیع احادیثی که در فضائل معاویه روایت شده، گرد آورده است. وهر کدام ازاشراف و کتاب را که احادیث را برآنها قرائت می کرده ابتداء، از این جزوه آغاز می‌نموده وآنها را نسبت‌به‌آن معاف نمی‌داشته است.

ابن نجار گفته است: ابوعمرزاهد، جزوه‌ای درفضائل معاویه تهیه کرده که اکثرمطالبش نادرست وساختگی است[2].

امینی می‌گوید: ابن نجار،در رأیش، راه انصاف نپیموده،بلکه درست همان است که فیروزآبادی در«سفرالسعاده»اش وعجلونی در «کشف‌الخفاء»آورده‌اند که: هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. و از این جزوۀ (ابوعمر) خوانندۀمحترم،ارزش گفتار خطیب‌را که گفته‌است: «واماازلحاظ حدیث‌پس‌دیدیم...» می‌یابد که چگونه شیوخ ما،مردی را که چنین جزوه‌ای دربارۀ معاویه تهیه کرده است، توثیق وتصدیق می کنند؟!.

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۴۰ میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۹۵ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۳ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۹۸-۱۳۸ وجلد۲ صفحه ۲۲۳.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۵۷ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۶۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ محمد بن یحیی عنزی‌شرح حال اورا آورده است.

۵۵۸ـ محمد بن عثمان بن حسن قاضی نصیبی ، نزیل بغداد ، ابوالحسن ، متوفی درسال ۴۰۶ هـ کذاب است . و به نفع شیعه مطالب نادرست روایت کرده و احادیث ساخته است. وابوالفتح مصری گفته است : من در بغداد، برای کسانیکه گفته می‌شده دروغ گو هستند چیزی ننوشتم، جز برای چهارنفر که یکی‌از آنها «نصیبی» بوده است. وابوعبدالله صیمری گفته است: او درروایت ضعیف‌ودرشهادت، عدل بوده است.[۱]

۵۵۹ـ محمد بن عثمان بن ابی شیبة ، متوفی درسال ۲۹۷ هـ که عبدالله بن اسامة کلبی‌وابراهیم بن اسحاق صواف و داود بن یحیی و عبدالرحمن بن یوسف ابن خراش‌و محمد بن عبدالله حضرمی وعبدالله بن احمد بن‌حنبل و جعفربن محمد ابن‌ابی عثمان‌طیالسی‌وعبدالله بن ابراهیم بن قتیبة ومحمد بن احمد عدوی وجعفر ابن‌هذیل گفته‌اند: او کذاب وحدیث ساز بوده که حدیث سازیش ، آشکار بوده و چیزهائی را به مردمی نسبت می‌داده‌که معلوم بوده ازآنها نیست[۲].

۵۶۰ـ محمد بن عثیم ، کذاب و متروك الحدیث است و نباید حدیثش را نوشت[۳] .

۵۶۱ـ محمدبن عکاشهٔ کرمانی، دروغ گووحدیث سازبوده. ومطالب‌نادرست، روایت می کرده وزیاد گریه می کرده ، چنانکه هرگاه حرف می‌زده می گریسته است. وازحافظ سری نقل شده که می گفت: احمد جویباری ومحمد تمیم ومحمد ابن‌عکاشه، به نام رسولخدا بیش‌از ده هزار حدیث ساخته‌اند. وقرطبی در «التذکار» صفحهٔ ۱۵۵ اورا ازافرادیکه قربة الی الله، حدیث می‌ساخته‌اند تامردم رابه اعمال نیك، دعوت کنند بشمارآورده است[۴].

۵۶۲ـ محمد بن علی بن موسی ابوبکرسلمی دمشقی، متوفی درسال ۴۶۰هـ

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۵۲ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۸۱ .
۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۴۵-۴۷ .
۳ ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۰۲ .
۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۰۴ - اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۲۴-۱۲۴-۳۰۹.

دروغ می‌گفته و به نام شیوخ، حدیث می‌ساخته است[1].

۵۶۳ـ محمد بن علی بن ودعان، متوفی در سال ۴۹۴ هـ صاحب «اربعین ودعانیة» ساختگی که «سلفی» گفته است: هنگامی که آنرا ورق زدم، این حقیقت برایم آشکار گردید که در آن، درهم‌آمیزی بزرگی وجود دارد که دلالت بر کذب او و مخلوط کردن سندها که ازعمویش ویا اززید بن رفاعه دزدیده است می‌کند[2].

۵۶۴ـ محمدبن‌علی بن یحیی سمرقندی، متوفی درسال ۳۵۹هـ کذاب‌بوده وبه نام ثقات، روایاتی که نقل نکرده بودند می‌ساخته و از کسانیکه درکشان نکرده بوده روایت می کرده است[3].

۵۶۵ـ محمد بن عمربن فضل جعفی، متوفی در سال ۳۶۱ هـ کذاب بوده است[4].

۵۶۶ـ محمدبن‌عیسی بن رفاعة اندلسی، متوفی درسال ۳۳۷هـ کذاب‌وحدیث سازبوده است[5].

۵۶۷ـ محمد بن عیسی بن عیسی بن تمیم، کذاب و حدیثش نادرست و بی‌ارزش بوده است[6].

۵۶۸ـ محمد بن فرات کوفی، (در اللئالی بجای کوفی کرمانی آمده که تصحیف شده است) ابوعلی تمیمی، شیخی بود دربغداد، ولی اصلا اهل کوفه بوده، دروغ می گفته وازمحارب روایات موضوعه نقل می کرده است[7].

۵۶۹ـ محمد بن فرخان (دراللئالی فرغانی بجای فرخان آمده که تصحیف

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۱۶ .

۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۰۵ .

۳ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۲۹۴ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۳۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۱۴ .

۵ ـ تذکرةالموضوعات‌صفحهٔ ۲۵ ـ لسان‌المیزان صفحه ۳۳۴ .

۶ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۳۵ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۱۶۳ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۳۹ .

شده است) ابن روزبه، غلام متوکل ابوطیب[۱] دوری سامرائی الاصل[۱] مقیم بغداد، متوفی کمی بعد از ۳۵۹ ه که خطیب، در تاریخش جلد ۳ صفحهٔ ۱۶۸ حدیث نادرستی نقل کرد و آنگاه افزود: بعید نیست، که ساختهٔ ابن فرخان باشد که دارای احادیث نادرست زیادی است که باسندهای آشکار ازشیوخ مورد اعتماد نقل کرده است. ودرمیزان‌الاعتدال آمده است که: برای اوخبر دروغی در «موضوعات» ابن جوزی است. ودر لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۴۰ آمده است که ابن نجار گفته است: اومتهم به ساختن حدیث است. وسیوطی گفته است: اوحدیث می‌ساخته‌است[۱].

۵۷۰ـ محمد بن فضل بن عطیة مروزی، متوفی در سال ۱۸۰ ه کذاب و حدیث ساز است[۲].

۵۷۱ـ محمد بن فضل یعقوبی واعظ، کذاب ودرهم‌آمیزی احادیثش آشکار شده ودرسال ۶۱۷ فوت کرده است[۳].

۵۷۲ـ محمد بن قاسم ابوبکربلخی، حدیث می‌ساخته است[۴].

۵۷۳ـ محمد بن قاسم ابوجعفرطالقانی، کذاب وخبیث و از مرجئه است. او بنفع مذهبش حدیث می‌ساخته است[۵].

۵۷۴ـ محمدبن مجیب ثقفی زرگر کوفی، ساکن بغداد، کذاب ودشمن‌خدا ونسیان درحدیث داشته است[۶].

---

۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳-۲۷۴ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد۳ صفحه۱۵۱ـ میزان‌الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۲۰ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ ۷۶ ـ مجمع الزوائد جلد ۲ صفحهٔ ۶۷ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۰۹ ـ جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۰ .

۳ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴۲ .

۴ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۲ .

۵ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۲۱ وجلد ۲ صفحه ۱۰۲ـ۱۷۱ـ۲۳۴ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد۳صفحهٔ ۲۹۸ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۸ ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۱۶۵ .

۵۷۵ـ محمد بن مجیب ابوهمام قرشی،کذاب و نسیان درحدیث‌داشته‌است[1].

۵۷۶ـ محمد بن محرم،کذاب است[2].

۵۷۷ـ محمد بن محصن‌اسدی، مورد اعتماد نیست ومتروک‌الحدیث و کذاب وحدیث ساز است[3].

۵۷۸ـ محمد بن محمد جرجانی وکیل ابوالحسین نضله ، متوفی در سال ۳۶۸ یا ۳۷۸ هـ اوحافظ وامام است. که مطالب نادرست، از شیوخ گمنام روایت کرده که کسی از آنها پیروی نکرده . و آنها را مورد انکار قرار داده و تکذیبش نموده‌اند وابوسعید نقاش، قسم خورده که اوحدیث سازبوده است[4].

۵۷۹ـ محمد بن محمد بن عبدالرحمن ابوالفتح خشاب ثعلبی، که به او در دروغ گوئی وتخیلات و وضع حدیث مثل زده می‌شد واو شراب خواربوده‌است.

ابراهیم بن عثمان عربی، درباره‌اش گفته است: «پدرش وصیت کرده بوده که اوچوب بتراشد ، نتوانست ودروغ تراش درآمد»[5].

۵۸۰ـ محمد بن محمد بن معمرمحدث ابوالبقاء، که ابن مبارک خفاف گفته است: درسال ۵۴۲ هـ فوت کرده ثقه نبوده بلکه کذاب و حدیث ساز بوده اسمهای مردم را در جزوه‌هائی می‌ساخته، آنگاه می‌رفته وآنها را برمردم قرائت می کرده است [6].

۵۸۱ـ محمد بن محمد ابوبکر واسطی باغندی حافظ معمر، متوفی در سال ۳۱۲ هـ مخلوط کنندهٔ احادیث و خبیث در تدلیس‌بوده و ابراهیم اصفهانی گفته

---

۱ ـ مجمع‌الزوائد جلد ۹ صفحهٔ ۵۱ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۵ .

۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۶۱ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۹ ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۹۳ـتهذیب التهذیب جلد ۹ صفحهٔ ۴۳۰ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۰۹ .

۴ ـ طبقات‌الحفاظ جلد۳ صفحهٔ ۱۸۱ .

۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۳۵۹ .

۶ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۶۹ .

است: او کذاب است[1].

۵۸۲- محمد بن مروان، معروف به سدی صغیر، مصاحب کلبی، کذاب وغیر ثقه وحدیث ساز بوده‌که حتماً نباید حدیثش نوشته شود[2].

۵۸۳- محمد بن مزید (مرثد) ابوبکرخزاعی، معروف به ابن ابی الازهر نحوی، متوفی درسال ۳۲۵ ه دروغ گوی‌بدی بوده که خطیب درمسندش گفته‌است: او کذاب است[3].

۵۸۴- محمد بن مستنیر ابوعلی نحوی، معروف به قطرب، متوفی در سال ۲۰۶ ه که ابن سکیت گفته است: از اومطالب زیادی نوشتم، وقتیکه معلوم شد، اودرلغت دروغ گو است، چیزی ازآن نقل نکردم[4].

۵۸۵- محمد بن مسلمهٔ واسطی، متوفی در سال ۲۸۲ ه متهم به حدیث ساختگی باطلی است که رجالش همه مورد اعتمادند، مگرخود او[5].

۵۸۶- محمد بن معاویهٔ ابوعلی نیشابوری، متوفی در سال ۲۲۹ ه کذاب است، در مکه، حدیث می‌ساخته واحادیث دروغ زیادی که اصل نداشته، برای مردم نقل می کرده است[6].

۵۸۷- محمد بن مندهٔ بن ابی‌الهیثم اصفهانی، نزیل ری، کذاب ودروغ گو بوده است[7].

---

۱ - لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۶۰.

۲ - تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۲۹۲ - میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۳۲- اسنی‌المطالب صفحهٔ ۲۱۶- اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۲-۱۰۱-۲۸۳.

۳ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۵۰ - الاصابهٔ جلد ۲ صفحهٔ ۲۸۶- بغیةالوعاة صفحهٔ ۱۰۴- مفتاح السعاده جلد ۱ صفحهٔ ۱۳۷.

۴ - بغیة الوعاة صفحه ۱۰۴.

۵ - تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۳۰۷ - لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۸۲.

۶ - تاریخ بغداد جلد۳صفحه ۲۷۲-۲۷۴- میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۳۸- مجمع‌الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۴ - اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۴ وجلد ۲ صفحهٔ ۲۰۶.

۷ - لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۹۳.

۵۸۸- محمد بن منذر تابعی، کذاب است[۱].

۵۸۹- محمد بن منصور بن جیکان ابوعبدالله قشیری، کذاب است[۲].

۵۹۰- محمد بن مهاجر ابوعبدالله طالقانی، برادر حنیف قاضی، متوفی در سال ۲۶۴ ه وضاع و کذاب است. وبه نام افراد مورد اعتماد، حدیث می‌ساخته که صالح اسدی، گفته است: او دروغ‌گوترین مخلوق خدا است. از مردمی حدیث می کرد که پیش از سی سال از تولدش مرده بودند، من اورا از پنجاه سال پیش به دروغ می‌شناسم[۳].

۵۹۱- محمد بن مهلب حرانی، حدیث می‌ساخته است[۴].

۵۹۲- محمد بن موسی بن ابی نعیم واسطی، کذاب وخبیث است[۵].

۵۹۳- محمد بن نعیم نصیبی، کذاب است[۶].

۵۹۴- محمد بن نمیر فاریابی، که اورا «بیلمانی» در زمرهٔ حدیث سازان، بشمار آورده است[۷].

۵۹۵- محمد بن هارون هاشمی، معروف به ابن بریه، نسیان درحدیث‌داشته ومتهم بوضع است[۸].

۵۹۶- محمد بن ولید قلانسی بغدادی، کذاب وحدیث سازاست[۹].

---

۱ - اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۰.
۲ - میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۰.
۳ - تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۳۰۳-نصب الرایة جلد ۱ صفحه ۱۷۲ - میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۲۰- لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۳۹۷ - تذکرة الموضوعات صفحه ۸۴- اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۲۷ وجلد ۲ صفحهٔ ۱-۳۲- ۱۳۲.
۴ - میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۴۰.
۵ - میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۴۱.
۶ - میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۴۴- اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۴۶.
۷ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۴.
۸ - تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۴۰۷.
۹- میزان‌الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۴۵.

۵۹۷ـ محمدبن ولید قرطبی، متوفی درسال ۳۰۹ ه هلاک شده و حدیث ـ ساز است[۱].

۵۹۸ـ محمد بن ولیدالیشکری که اوهمان محمد بن عمر بن ولید است که ازدی اوراتکذیب کرده است[۲].

۵۹۹ـ محمد بن یحیی بن رزین مصیصی، دجال وحدیث سازاست[۳].

۶۰۰ـ محمدبن یزیدمستملی ابوبکر طرطوسی، حدیث دزد است و در آن کم‌و زیاد می کند و حدیث می‌سازد[۴].

۶۰۱ـ محمدبن یزید معدلی، کذاب و خبیث است[۵].

۶۰۲ـ محمدبن یزید عابد حدیث ساخته‌ای، در فضیلت معاویه ذکر کرده که همان آفت او است[۶].

۶۰۳ـ محمدبن یوسف ابوبکر رقی حافظ، متوفی بعد از ۳۸۲ ه کذاب است و بر طبرانی حدیث وضع کرده است[۷].

۶۰۴ـ محمدبن یوسف‌بن یعقوب رازی، شیخ دجال و کذاب است و حدیث و قرائت و نسخه می‌ساخته و در قرآن چیزهائی وضع کرده است که دار قطنی گفته است: درحدود شصت نسخه قرائتی که اصل نداشته و احادیثی که ضبط شده نبوده ساخته است او پیش از سیصد وارد بغداد گردید[۸].

۶۰۵ـ محمدبن یونس کدیمی قرشی، یکی از بزرگان حفاظ بصره که در

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۶ .

۲ ـ لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۴۱۹ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۱۴۷ ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۳-۵۲-۲۶۳ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۹ .

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۹ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه۴۳۲ .

۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۴۳۶ ـ اللئالی جلد۱ صفحه۲۱۶ .

۸ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۹۷ .

سال ۲۸۶ هـ فوت کرده ، کذاب و حدیث بر پیغمبر و ثقات می‌ساخته، و ابن‌حبان گفته است: او بیش از هزار حدیث ساخته است[۱].

۶۰۶ـ محمش نیشابوری، حدیث می‌ساخته است[۲].

۶۰۷ـ محمود بن علی طواری (طرازی) ، کذاب بوده و در سنهٔ ششصد می‌زیسته است[۳].

۶۰۸ـ مروان‌بن سالم دمشقی غلام بنی امیة ، کذاب و حدیث‌ساز بوده ، هیچکدام از احادیثش مورد پیروی ثقات نیست[۴].

۶۰۹ـ مروان‌بن شجاع حرانی اموی،حجت‌نیست، مقلوبات‌را از افرادمورد اعتماد نقل میکند[۵].

۶۱۰ـ مروان‌بن عثمان بن ابی‌سعید ذرقی، کذاب است[۶].

۶۱۱ـ مطهر بن سلیمان ابوبکرمعدل‌فقیه، متوفی درسال۳۶۳ کذاب‌است[۷].

۶۱۲ ـ معاویةبن حلبی، حدیث می‌ساخته است[۸].

۶۱۳ـ معلی‌بن صبیح موصلی، که ابن‌عمار گفته‌است: او ازعبادت کنندگان موصل بوده، حدیث می‌ساخته و دروغ می‌گفته است[۹].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۴۴۱ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۱۴ ـ ۱۸ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۹۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۴۲ ـ ۲۱۵ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۲ صفحه۱۷۵.

۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۵.

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۵۴ ـ الاصابة جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۴ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۵۹ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۰ صفحهٔ ۹۳ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۸۱ .

۵ ـ تهذیب جلد۱۰ ـ صفحهٔ ۹۴ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۶۰.

۶ ـ اللئالی‌جلد ۱ صفحهٔ ۱۵.

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۲۰ ـ ۱۷۷ .

۸ ـ میزان جلد ۳ صفحهٔ ۱۸۲ .

۹ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحه ۶۴.

۶۱۴ـ معلی بن هلال بن سوید طحان کوفی عابد، کذاب است و از معروفین به دروغ است و حدیث می‌ساخته است و احمد گفته است: تمام احادیثش ساختگی است[۱].

۶۱۵ـ مقاتل بن سلیمان بلخی، متوفی در سال ۱۵۰ هـ کذاب و دجال و حدیث‌ساز است. که نسائی اورا از دروغگویان معروف که بر رسول خدا حدیث می‌ساخته به‌شمار آورده است. او به ابی جعفر منصور می گفته: بنگرچـه حدیثی را دربارهٔ‌ات دوست می‌داری که برایت حدیث کنم و بـه مهدی گفته است: اگر بخواهی احادیثی برای تو دربارهٔ عباس وضع کنم؟ او در جواب گفت: حاجتی در آن نیست[۲].

۶۱۶ـ منذر بن زیاد (یزید) طائی، کذاب و متروك‌الحدیث است[۳].

۶۱۷ـ منصور بن عبدالله هروی ابوعلی خالدی ذهلی، متوفی در سال ۴۰۱هـ که ابوسعید ادریسی گفته است: او کذاب است[۴].

۶۱۸ـ منصور بن مجاهد، حدیث می‌ساخته است[۵].

۶۱۹ـ منصور بن موفق، حدیث می‌ساخته است[۶].

۶۲۰ـ مهدی بن هلال ابو عبدالله بصری، کذاب و صاحب بـدعت است و حدیث می‌ساخته و عموم چیزهائی که روایت می کرده مورد پیروی قرار نگرفته است[۷].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحهٔ ۶۳ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۱۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۸۷ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۴۷.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد۱۳ صفحه ۱۶۷ ـ تاریخ شام جلد۵ صفحهٔ ۱۶۰ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۹۶ ـ تهذیب جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۸۴ ـ اللئالی جلد۱ صفحه ۱۲۸ و جلد ۲ صفحه ۶۰ ـ ۱۲۲.

۳ـ میزان‌الاعتدال جلد۳ صفحه ۲۰۰ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۴۴.

۴ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحه ۱۶۲.

۵ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۳.

۶ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۰۳ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۹۶.

۷ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۶.

۶۲۱ـ مهلب‌بن ابی صفرة ظالم‌بن سراق ازدی، متوفی در سال ۸۳هـ مکنی به ابوسعید عیبی‌جز دروغ نداشته است و درباره‌اش گفته شده: همواره دروغ می گفته است و او والی خراسان بوده و پنج سال در آن ولایت داشته است. ابن‌قتیبه در «المعارف» صفحهٔ ۱۷۵ چنین گفته: ولی ابوعمر صاحب «الاستیعاب» گفته است: او ثقه است و کسی که اورا با دروغ عیب گرفته وجهی ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان روی خشم و کینه اورا به دروغ نسبت داده‌اند[1].

امینی می‌گوید: جناب ابوعمر، دروغ گفتن مهلب را با این بیانش تثبیت کرده، نهایت آنکه آن‌را بخاطر نیازی که در جنگ داشته، تجویز کرده است و این همان رأی معاویه است که فتح این باب کرده است!!

۶۲۲ـ مهلب‌بن عثمان، کذاب است[2].

۶۲۳ـ موسی ابتی، در زمرهٔ حدیث سازان یاد شده است[3].

۶۲۴ـ موسی‌بن ابراهیم مروزی، کذاب است[4].

۶۲۵ـ موسی‌بن عبدالرحمن ثقفی صنعانی، دجال و وضاع است. و کتابی در تفسیر ساخته است[5].

۶۲۶ـ موسی‌بن محمد ابوطاهر دمیاطی بلقاوی مقدسی واعظ، کذاب و حدیث‌ساز بوده و به‌نام افراد مورد اعتماد مطالب نادرست می‌ساخته است[6].

۱ـ الاصابة جلد۳ صفحهٔ ۵۳۶.

۲ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۷

۳ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۲۱.

۴ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۱.

۵ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۳ ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۱۲۶ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۷۱.

۶ـ میزان‌الاعتدال‌جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحه۱۲۸ ـ اللئالی‌جلد۱ صفحهٔ ۳۲۲.

۶۲۷ـ موسی بن مطیر، کذاب و متروک‌الحدیث است[۱].

۶۲۸ـ میسرة بن عبدربه فارسی‌بصری[۲]، کذاب وحدیث‌ساز است و درفضیلت قزوین چهل حدیث ساخته است. و ابوذرعه گفته است که اومی گفته: من دراین کار نظر خیر دارم. و محمدبن عیسی بن طباع، گفته است که به میسره گفتم: این احادیث را از کجا آورده‌ای کسیکه چنین قرائت کند، برایش چنین خواهدبود؟! در جواب گفت: آنهارا به خاطر ترغیب مردم به آن، ساخته‌ام!!

و گروهی او را به زهد توصیف کرده‌اند[۳].

۶۲۹ـ میسرة بن عبید، کذاب است[۴].

حرف نون

۶۳۰ـ نافع بن هرمز ابوهرمز جمال، کذاب و حدیث‌ساز است[۵].

۶۳۱ـ نصر بن باب ابوسهل خراسانی، نزیل بغداد، که گفته شده در سال ۱۹۳ هـ فوت کرده، کذاب و خبیث و دشمن خدا است. احمد و ابن معین و ابو خیثمه حدیثش‌را از درجه اعتبار ساقط دانسته‌اند و ابن معین از اوبیست‌هزار حدیث نوشته است[۶].

۶۳۲ـ نصر بن حماد بن عجلان ابوالحارث بجلی وراق، کذاب‌ونسیان‌درحدیث داشته و ناکس است[۷].

۱ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۱۸.

۲ـ در تاریخ خطیب، بغدادی آمده است.

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۲۳ ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۲۲ـ لسان‌المیزان جلد۶ صفحهٔ ۱۴۰ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۲۲ وجلد ۲.

۴ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۲۶۰

۵ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۲۷ ـ تذکرةالموضوعات صفحهٔ ۵۱ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۰.

۶ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۸۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحه ۱۵۱.

۷ـ تاریخ‌بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۸۲ـ میزان‌الاعتدال جلد۳صفحه ۲۳۰ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۰۰.

۶۳۳ـ نصربن طريف ابوجزء ، از معروفين بەوضع حديث است و از كسانی است كه به دروغگوئيش اجماع كردەاند[۱].

۶۳۴ـ نصربن‌قديدبن يسار چنانكه‌عقيلی وابن معين گفته‌اند كذاب‌است[۲].

۶۳۵ـ نصرالله‌بن ابی‌العز مظفر ابوالفتح شيبانی ابن شعيشعه‌دمشقی، در سال ششصدو پنجاه وشش فوت كرده و مسند احمدرا روايت نموده كه ابو شامه[۳] گفته است: او مشهوربه كذب و بی‌مبالات در دين است.

و احمدبن يحيی‌بن سنی‌الدوله، درحاليكه والی دمشق بوده اورا به قضاوت آنجا منسوب كرد و بعضی از شعراء دراين‌باره گفته‌اند: «شعيشعه‌شقی برمسندقضاوت نشسته؛ وای بر شماچه چيز، شما را از او باز داشته بعد ازآنچه كه‌او آشكار نمود؟ آيا زلزله آمده بود و يا دجال خروج كرده و يا آنكه رجال صاحب هدايت از بين رفته بودند؟ شگفتا از عصارهٔ فكر كسی كه جاهل به شرع است و مردم به او اجازه داده‌اند كه بر مسند قضا بنشيند؟!»[۴].

۶۳۶ـ نضربن سلمهٔ مروزی ، كذاب و حديث ساز بوده است[۵].

۶۳۷ـ نضر بن شفی، يكی از دروغگويان است[۶].

۶۳۸ـ نضر بن طاهر ، حديث می‌دزديده و دروغ می گفته و در آن مبالغه می كرده است[۷].

۱ـ ميزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۳۱ .

۲ـ ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۳۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۰

۳ـ او شهاب‌الدين ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسماعيل مقدسی شافعی مورخ بزرگ است كه در سال ۶۶۵ فوت كرده است.

۴ـ البداية جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۱۸ ـ شذرات الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۲۸۵.

۵ـ لسان الميزان جلد ۶ صفحهٔ ۱۶۰ ـ الاصابة جلد ۲ صفحه ۳۸۰ .

۶ـ لسان‌الميزان جلد ۶ صفحه ۱۶۱ .

۷ـ ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۳۲ .

۶۳۹ـ نعیم بن حماد ابو عبدالله اعور ، یکی از پیشوایان است که درسال ۲۲۸ هـ فوت کرده است . ازدی گفته است : او در تقویت سنت ، حدیث می‌ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همهٔ آنهادروغ بوده تنظیم می کرده‌است[۱].

۶۴۰ـ نعیم بن سالم بن قنبر ، کذاب ، حدیث ساز و یکی از دروغگویان مشهور بوده است[۲].

۶۴۱ـ نهشل بن سعید بصری ، کذاب و متروك الحدیث است[۳].

۶۴۲ـ نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمة ، متوفی در سال ۱۷۳ هـ شیخ کذاب بوده و همانند معلی بن هلال ، در فضائل قرآن حدیث وضع نموده است.

حاکم گفته‌است: او کسی‌است که احادیث فضائل قرآن ساخته‌است‌واحادیث فضیلت سوره‌های قرآن ، صد و چهارده حدیث است که همهٔ آنها دروغ‌می‌باشد[۴].

۶۴۳ـ نوح بن دراج، که ذهبی گفته است : او کذاب است[۵].

۶۴۴ـ نوح بن جعونه ، که گفته شده در سال ۱۸۲ هـ مرده است کذاب و حدیث ساز بوده است[۶].

۶۴۵ـ نوح بن مسافر ، حدیث می‌ساخته است[۷].

۱ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۱ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۶۷ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۰ صفحه ۴۶۳ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵ ـ الجوهرالنقی ابن ترکمانی حاشیهٔ سنن بیهقی جلد ۳ صفحه ۳۰۵.

۲ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۱۰۳ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۲ وجلد ۲ صفحه ۴۷

۳ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۳ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۲ ـ ۲۴۰ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳ ـ ۱۰۶ ـ ۱۰۷ ـ ۱۱۹ ـ ۲۳۰ و جلد ۲ صفحه ۱۲۷ .

۴ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۸۷ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۲۰ـ ۱۱۰ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۳.

۵ـ ملخص مستدرك حاکم جلد ۳ صفحه ۱۴۲ ـ ۱۷۱.

۶ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۲۴۴.

۷ـ تذکرةالموضوعات صفحه ۱۱۸.

حرف هاء

۶۴۶ـ هارون بن حبیب بلخی، کذاب است[۱].

۶۴۷ـ هارون بن حیان رقی، حدیث می‌ساخته‌است[۲].

۶۴۸ـ هارون بن زیاد، کسی است که برثقات حدیث می‌ساخته است[۳].

۶۴۹ـ هارون بن محمد ابوالطیب، کذاب است[۴].

۶۵۰ـ هبة‌الله بن‌مبارك بغدادی حنبلی، متوفی درسال ۵۰۹ ه یکی از حفاظ دروغگو بوده، ولی‌آفتی درحدیث سازی‌بشمارمی‌رود که دروغش پیش ائمهٔ حدیث آشکار گردیده است[۵].

۶۵۱ـ هشام بن عمار ابوالولید سلمی، متوفی درسال ۲۴۵ ه فقیه، خطیب و محدث دمشق بوده که ابو داود گفته است: او چهارصد حدیث نقل کرده که اصلی برای‌آنها نیست[۶].

۶۵۲ـ هناد بن ابراهیم نسفی، کذاب وحدیث سازوراوی احادیث ساختگی دربارهٔ موضوعات وبلایا است.که درسال ۴۶۵ ه فوت کرده است[۷].

۶۵۳ـ هیثم بن عدی طائی متوفی در سال ۲۰۷ ه کذاب و نا کس است و کنیزش دربارهٔ او گفته است: مولایم تمام شب راشب زنده داری می کرده‌وقتیکه صبح‌می‌شده‌می‌نشسته ودروغ‌می گفته است.

ابو اواس دربارهٔ او گفته است: « هیثم بن عدی در تلونش چنین است که هرروز منزلش روی چوبی است، او همواره در مسافرت بسوی موالی و احیاناً به

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۴۷ .

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۷ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۷ .

۴ ـ اسنی‌المطالب صفحه ۲۰۸ - اللئالی جلد ۱ صفحه ۶۲ .

۵ ـ المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۸۳ - شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحه ۲۶ .

۶ ـ شذرات‌الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۰ .

۷ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۵۹ - اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۴۲-۱۴۴ .

سوی اهل بادیة است، برای اوزبانی است که برای هجوشان سوقش می‌دهد که گویا همواره ظلم برسم می کند، بخدا قسم نزدیکی‌ای نیست که آنرا قصد کنی مگرآن‌نزدیکی که‌ازراه‌انساب‌بدست آورده‌ای،هنگامی که عدی‌را دربنی«ثعل»[۱] نسبت دادی، دال را مقدم برعین درنسب کن[۲]» (یعنی«دعی» بخوان که ولدالزنا وبی‌ارتباط بابنی ثعل است).

۶۵۴ـ هیثم بن عبدالغفارطائی بصری ، کذاب وحدیث سازاست[۳].

حرف واو

۶۵۵ـ ولید بن سلمة طبرانی ازدی، کذاب وبه نام افرادمورد اعتمادحدیث ساز است[۴].

۶۵۶ـ ولید بن عبدالله بن ابی ثور همدانی کوفی ، متوفی در سال ۱۷۲هـ نزیل بغداد، کذاب وناکس است[۵].

۶۵۷ـ ولید بن فضل عنزی، حدیث می‌ساخته که ابن‌حبان گفته‌است:مطالب ساختگی روایت می کرده که به هیچ وجه احتجاج به‌آنهاجائز نیست[۶].

۶۵۸ـ ولید بن محمد موقری غلام بنی‌امیة، متوفی در سال ۱۸۱ هـ کذاب ومتروك‌الحدیث است ونباید حدیثش نوشته شود[۷].

۶۵۹ـ وهب بن حفص ابوالولید بجلی حرانی، که تا سال ۲۵۰ هـ زندگی

---

۱ ـ او ثعل بن عمروبن‌الغوث یکی ازاجداد هیثم است.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۵۲ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۶۵ ـ نصب الرایة جلد ۱ صفحه ۱۰۲ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۳ ـ مجمع الزوائد جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۰ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۵۵ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۶۵ .

۴ ـ میزان‌الاعتدال‌جلد ۳ صفحهٔ۲۷۱ـ الاصابة جلد ۲ صفحهٔ ۱۵۹ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۴۴۰ .

۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۷۳ ـ تذکـرة الموضوعات صفحهٔ ۲۷ .

۷ ـ میزان الاعتدال جلد۳صفحه ۲۷۵ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۸ .

نموده کذاب وحدیث ساز است[1].

۶۶۰ـ وهب بن وهب‌قاضی ابوالبختری قرشی مدنی، متوفی در سال ۱۹۹ یا ۲۰۰ هـ دروغگوترین افراد، کذاب، خبیث، دجال ، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است وتمام شب را حدیث می‌ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر ، درباره‌اش چنین گفته است: «ما ابن‌وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفته چنان یافتیم که دین وپرهیزگاری را ضایع می کرده، روایاتی که همه‌اش دروغ و افتراء بوده روایت می کرده است، اف بروهب وچیزهائی که روایت کرده و گرد آورده است».

ابن عدی گفته است : ابوالبختری ، از دروغگویان و حدیث سازان است ودرهر حدیثی که روایت‌می کرده سندهای دروغ برایش می‌ساخته وبه نام ثقات آنها را جا می‌زده است[2].

حرف یا

۶۶۱ـ یحیی بن ابی انیسه جزری رهاوی ، متوفی درسال ۱۴۶ هـ کذاب و متروك‌الحدیث است[3].

۶۶۲ـ یحیی بن سکن بصری، متوفی درسال ۲۰۲ هـ شیخی است که دروغ می گوید ومطالب ساختگی روایت می کند[4].

۶۶۳ـ یحیی بن شبیب یمانی، ازسفیان، مطالبی که هرگز حدیث‌نکرده‌بوده روایت می کرده وبه نام حمید طویل، حدیث ساخته ودروغ گفته است[5].

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۷۷ـ اللئالی جلد۱ صفحه ۴۵ وجلد ۲ صفحه۲۱۵ .

۲ ـ تاریخ‌بغداد جلد۱۳ صفحه ۴۵۴ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۲۷۸ ـ اللئالی جلد۱ صفحه ۴۲-۵۴ـ لسان‌المیزان جلد۶ صفحه ۲۳۲ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۸۳ ـ تذکرة الموضوعات صفحه ۹۵ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۴۶ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۴۱ .

۵ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۹۳ ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۵ـ۱۴۵ .

۶۶۴ـ یحیی بن عبدویه ابوزکریا، کذاب ومرد بدی است[۱].

۶۶۵ـ یحیی بن عقبة بن ابی‌العیزار، حدیث دروغ می‌ساخته، کذاب، خبیث، دشمن خدا بوده و هیچکدام ازچیزهائی که روایت می کرده مورد پیروی قرار نگرفته است[۲].

۶۶۶ـ یحیی بن علاء که از مطرف روایت می کرده، کذاب و حدیث ساز بوده است[۳].

۶۶۷ـ یحیی بن علی بن عبدالرحمن بلنسی مالکی، متوفی در سال ۵۸۹ هـ امام مسجد عتمه، کذاب بوده است[۴].

۶۶۸ـ یحیی بن عنبسهٔ قرشی بصری، کذاب، دجال، وضاع بوده و حدیث می‌ساخته‌است که ابن عدی گفته است: حدیثش نادرست و وضعش آشکار بوده است[۵].

۶۶۹ـ یحیی بن محمدبرادر حرمله تجیبی، برحرمله حدیث می‌ساخته‌است[۶].

۶۷۰ـ یحیی بن میمون ابوایوب بصری، متوفی در سال ۱۹۰ هـ کذاب، دجال، متروك‌الحدیث بوده واحادیث را دگرگون می کرده است[۷].

۶۷۱ـ یحیی بن هاشم غسانی سمساراِبو زکریا، کذاب ودجال این امت بوده، حدیث می‌ساخته وحدیث دزد بوده است[۸].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۶۶.
۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحه ۲۷۰.
۳ ـ نصب الرایة جلد ۱ صفحه ۱۲۵.
۴ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۹ وجلد ۶ صفحهٔ ۲۷۰.
۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۶۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۹۹ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۳۷ـ اسنی‌المطالب جلد ۲ صفحهٔ ۶۸-۷۵-۱۲۳-۲۱۰.
۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۲۷۵.
۷ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۰۵ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۹۱ـ اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۲۵.
۸ ـ تاریخ‌بغدادجلد ۱۴ صفحهٔ ۱۶۴ـ تذکرة الموضوعات صفحهٔ ۵۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۰ میزان‌الاعتدال‌جلد۳صفحهٔ۳۰۵ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۶۹ـ اللئالی‌جلد۱صفحهٔ ۶۳وجلد۲ صفحهٔ۴۴-۱۲۲.

۶۷۲ـ یزید بن خالدالعمی، کذاب است[1].

۶۷۳ـ یزید بن ربیعة بن یزید دمشقی، کذاب ومعروف به دروغ است[2].

۶۷۴ـ یزید بن عیاض لیثی بصری، ابوالحکم، کذاب وحدیث سازوغیرثقه و متروك‌الحدیث است[3].

۶۷۵ـ یزید بن مروان خلال، کذاب است[4].

۶۷۶ـ یعقوب بن اسحاق بیهسی، که برایش انبساطی درآشکار کردن دروغ بوده، ولذا محدثین تمام‌آنچه که از اونوشته‌اند دورانداخته‌اند[5].

۶۷۷ـ یعقوب بن ولید ابویوسف ازدی مدنی، از دروغگویان بزرگ بوده که حدیث می‌ساخته است[6].

۶۷۸ـ یعقوب ابویوسف‌اعشی، کذاب ومرد بدی بوده، وددرحدود سال ۲۰۰هـ فوت کرده است[7].

۶۷۹ـ یعلی بن اشدق ابوالهیثم عقیلی حرانی، که در زمان حکومت رشید زنده بوده کذاب و ناکس است. حدیثش نوشته نمی‌شود، برایش احادیثی وضع کردند، اوبه‌آنها حدیث می کرده ونمی‌دانست، ابن عدی گفته است: از ابی سمر به من رسیده که گفت به یعلی گفتم: عمویت ازپیامبرچه شنید؟ گفت: جامع‌سفیان وموطأ مالك وچیزی ازفوائد را[8].

---

۱ ـ اسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۴۰ .

۲ ـ تاریخ شام جلد ۴ صفحهٔ ۳۹۵ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۵۶ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۱ و جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۳ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۳۴۸ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۹۰ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۶۶ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۵ ـ تاریخ شام جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۱ ـ اسنی المطالب صفحهٔ ۱۵۹ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۱۸ و جلد ۲ صفحه ۱۲-۱۴۶ .

۷ ـ میزان الاعتدال جلد۳ صفحهٔ ۳۲۶ .

۸ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۶ وجلد ۳ صفحه ۳۲۶ .

۶۸۰ـ یمان بن عدی حدیث ساز بوده است[۱].

۶۸۱ـ یوسف بن جعفر خوارزمی، شیخ متأخر، حدیث ساز بوده است[۲].

۶۸۲ـ یوسف بن خالد سمتی فقیه، کذاب وحدیث ساز بوده، کتابی دربارهٔ عذاب نوشته، درآن منکر میزان وقیامت شده، واو نخستین کسی است که کتاب شروط را وضع کرده، واول کسی است که رأی ابی حنیفه را به‌بصرة آورده،ودرسال ۱۸۹ هـ فوت کرده است[۳].

۶۸۳ـ یوسف بن سفر ابوالفیض دمشقی، کذاب ومتروک‌الحدیث بوده،دروغ می گفته و مطالب نادرست روایت می کرده، و در زمرهٔ حدیث سازان قرار داشته است[۴].

کنیه‌ها

۶۸۴ـ ابن زباله، که حافظ احمدبن صالح، گفته است: ازاوصد هزارحدیث نوشتم، آنگاه برایم معلوم شد که او حدیث می‌ساخته، از این رو حدیثش را ترک کردم[۵].

۶۸۵ـ ابن شوکر، باسند حدیث می‌ساخته است[۶].

۶۸۶ـ ابن‌الصقر، کذاب بوده وحدیث می‌دزدیده وآنها را ترکیب می کرده وبه نام شیوخ قالب می‌زده است[۷].

---

۱ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۹ـ۹۹ .

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۹ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۹ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۱ صفحهٔ ۴۱۳ ـ حاشیه سنن ابن ماجة تألیف سندی جلد ۱ صفحهٔ ۳۹۵ .

۴ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۳۱ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحهٔ ۸۲ ـ اللئالی جلد ۲ صفحهٔ ۴۸-۱۳۹ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۲۰۰ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۵۲ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۱۹ .

۶۸۷- ابوبکربن عثمان کذاب بوده ودارای احادیث دروغی است[1].

۶۸۸- ابوجابر بیاضی، کذاب بوده است[2].

۶۸۹- ابوالحسن بن نوفل راعی، بلاء و کذاب بوده است[3].

۶۹۰- ابوحیان توحیدی، صاحب تصنیفات زیاد ، گفته شده: اسمش علی بن محمد بن عباس است. که مهلبی وزیر، اورا به خاطر سوء عقیده و نظرات مخصوص فلسفیش تبعید کرد و تاحدود سنهٔ چهارصد در بلاد فارس بوده است.

«ابن مالی» در کتاب «الفریدة» گفته است: ابوحیان کذاب وازلحاظ دین و پرهیزکاری کم بهره بوده، و در بهتان زدن تجاهر می کرده ومتعرض امور مهمی از قبیل: عیب گرفتن ازشریعت وقول به تعطیل، شده است.

وابن جوزی گفته است: اوزندیق است. وذهبی گفته است: اوصاحب زندقه و انحلال است.

وجعفر بن یحیی حکاك گفته :که ابونصر سجزی برایم نقل کرده که او از ابوسعید مالینی شنیده است کـه می گفته : رسالهٔ منسوب به ابی‌بکر و عمر با ابی عبیدة را بسوی علی برای ابی حیان قرائت کردم او گفت: این رساله را من بعنوان رد برشیعه نوشته‌ام وسبب آن این بوده که آنها درمجلس بعضی از وزراء یعنی ابن العمید حاضر می‌شدند ودربارهٔ علی، غلو می کردند، از این رو این رساله را نوشتم! بنابراین او اعتراف به وضع کرده است.

ابن حجر گفته است: به خط قاضی عزالدین ابن جماعة، خواندم که او از خط ابن علاج، نقل کرده که اوبر گفتاری از دانشمندان که متعلق به این رساله بوده آگاهی یافته که خـلاصهٔ آن چنین است : همواره ابوحیان علی بن محمد توحیدی را، درزمرهٔ اهل فضل و موصوف به سداد درجد وهزل می‌دانستم تا آنکه اورسالهٔ منسوب به ابوبکر وعمررا بسوی علی ساخت، اوازاین کارنظر توهین بر

۱ ـ لسان المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۳۴۹ .

۲ ـ المحلی جلد ۴ صفحه ۲۱۷ .

۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۳۶۴ .

صدر اول را داشته ولذا در آن به ابوبکر وعمر اموری را نسبت داده که اگر ثابت می‌شد آنان مستحق فوق آنچه را که امامیه دربارهٔ امامانشان قائلند خواهند بود.

ونخستین چیزی که در آن رساله دلالت برساختگی بودن آن دارد این است که او در این رساله، به ابوبکر خطبهٔ بلیغه‌ای نسبت داده که در آن، از ابی عبیده تملق کرده که آن را، به علی رضی‌الله عنه برساند، درصورتیکه از این حقیقت، غافل مانده که آنان، از تملق بدورند!!

ودلیل دیگر، برساختگی بودن آن، این است که از قول ابی بکر گفته است: به جانم سوگند، تو به رسول خدا ازلحاظ قرابت نزدیکتری، ولی ما ازلحاظ نزدیکی به او، نزدیکتریم، زیرا قرابت، مربوط به خون و گوشت است و نزدیکی، مربوط به نفس وروح. واین کلام، شبیه به گفتارفلاسفه است وسخافت الفاظش، ما را از درد سرد کردنش بی‌نیاز می‌نماید.

وازدلائل ساختگی بودن آن، گفتارعمر رضی‌الله عنه به علی بن ابیطالب، است که: «تو کناره گرفتی و به انتظار وحی از ناحیهٔ خدا نشستی، ولی مناجات خدا منحرف شد» درصورتی که چنین کلامی روانیست که به عمر نسبت داده شود، زیرا دروغ آن، آشکاراست.

صرفنظر از اینها، امور دیگری در آن رساله، ازقبیل عدم روانی و رسائی عبارات که ازخصائص گفتار گذشتگان است وجود دارد که به خوبی نشان می‌دهد که آن رساله ساختگی است[1].

امینی می‌گوید:

آیا از بزرگانی، مانند «عبیدی مالکی» در «عمدة التحقیق» ودیگران، تعجب نمی کنی که در تألیفاتشان از رسالهٔ دروغ ابی حیان توحیدی که ماهیت آن و شخصیت کاذبهٔ سازنده‌اش راشناختی، درباب فضائل ابی بکر وعمر احتجاج واستدلال می نمایند؟!!

۶۹۱ـ ابوخلف اعمی بصری، خادم انس، کذاب است[2].

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ ـ لسان المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۳۶۹.

۲ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحه ۸۷ .

۶۹۲ـ ابوالخیرشیخ بغدادی، کذاب است[۱].

۶۹۳ـ ابوسعد مدائنی ؛ درزمرهٔ حدیث سازان یاد شده است[۲].

۶۹۴ـ ابوسعید قدری، یکی از دروغگویان است[۳].

۶۹۵ـ ابوسلمهٔ عاملی شامی ازدی، کذاب وحدیث سازاست[۴].

۶۹۶ـ ابوالطیب حربی، کذاب وخبیث است که احتجاج به گفتارش جائز نیست[۵].

۶۹۷ـ ابوعلی ابن عمر مذکر نیشابوری، دروغگوومعروف بهدزدی احادیث بوده است[۶].

۶۹۸ـ ابوالقاسم جهنی قاضی، که ازاو به دروغگوئی در حدیث و اختراع عجائب خارق‌عادت، یادشده است[۷].

۶۹۹ـ ابوالمغیره‌از دروغگوترین وخبیث‌ترین افراد مردم بوده است[۸].

۷۰۰ـ ابوالمهزم، کذاب بوده است[۹].

ان هؤلاء متبرماهم فیه وباطل ماکانوایعملون ۱۰

«بی‌گمان، اینان هلاک شدگان چیزی هستندکه درآنند، وآنچه‌انجام می‌دادند باطل است.»

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۴۱۷ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۵۷ .

۲ ـ لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۸۳ .

۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحه ۳۸۴ .

۴ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۱۹ .

۵ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۰۶ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۶۶ .

۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۱۳۰ .

۷ ـ معجم الادباء یاقوت حموی شرح حال ابی‌الفرج اصفهانی صاحب اغانی.

۸ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۱۰ .

۹ ـ اللئالی‌المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۹۹ .

۱۰ ـ سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۳۹ .

حدیث سازی

عامل

تقرب به خدا !!

اینها که برشمردیم، قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار بود که شاید خوانندهٔ محترم آن را زیاد و بزرگ بداند. غافل از اینکه، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابهٔ و تابعان، پیش بسیاری از علماء اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیزکاری ندارد بلکه آن‌را شمار صالحان و عامل تقرب به سوی‌خدا می‌دانند! و از این جا است که یحیی‌بن سعید قطان گفته است: «صالحان را در چیزی دروغگوتر از آنها در حدیث ندیدم[1]»، و نیز او گفته است: «اهل خیر را در چیزی دروغگوتر از آنها در حدیث ندیدیم[2]»، و نیز از او نقل شده که: «دروغ را در کسی بیشتر از آن که منسوب به خیر و زهد است ندیدم[3]».

و قرطبی در «التذکار» صفحهٔ ۱۵۵ گفته است: «التفاتی به‌آن احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث سازان دربارهٔ فضیلت سوره‌های قرآن و دیگراعمال، ساخته‌اند نباید کرد، زیرا آنها چنین عملی را بعنوان قصدقربت و پاداش آخرتی انجام داده‌اند که از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیك نمایند، چنانکه از

۱ــ مقدمهٔ صحیح مسلم ــ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۹۸ .

۲ــ مقدمهٔ صحیح مسلم .

۳ــ اللئالی المصنوعه سیوطی جلد ۲ در خاتمهٔ کتاب .

ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی و محمد بن عکاشهٔ کرمانی و احمد بن‌عبدالله جویباری، و دیگران روایت شده است.

به ابی عصمه گفته‌شد: از کجا از عکرمة، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره‌ها مطالب نقل کرده‌ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده‌اند، از این‌رو، این روایات را به عنوان عمل خدا پسندانه ساخته‌ام!

باز قرطبی در صفحهٔ ۱۵۶ همان کتاب چنین ادامه می‌دهد: حاکم و دیگر از شیوخ محدثین، آورده‌اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره‌های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته‌اند خواستم بدینوسیله آنان‌را، به آن ترغیب نمایم. آنگاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: «کسیکه از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفته‌ام بلکه به نفعش حدیث ساختم!![1].

و او در بر حذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: و بزرگترین آنها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال اینکه حدیث سازی کار خوبی است اقدام به‌آن نموده‌اند و مردم نیز به خاطراطمینانی که به آنها داشته‌اند ساخته‌های آنان را پذیرفته‌اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

و شما در سابق، گفتار «میسرة بن عبدربه» را شنیدید: هنگامی که به او گفته شده بود: از کجا این احادیث را آورده‌اید؟ او در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم بدان، وضع کرده‌ام و در این‌کار پاداش نیک‌را امیدوارم!.

و حاکم گفته است: حسن (کسی که از مسیب بن واضح روایت می کند) از کسانی است که برای رضای خدا حدیث می‌ساخته است[2] و نیز نعیم بن حماد

۱ــ نگاه‌کن به فقةالحدیث آنان، و تعجب‌کن اینانرا چه می‌شود که حدیثرا نمی‌فهمند؟.

۲ــ لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۸۸.

به خاطر تقویت سنت ، حدیث می‌ساخته است!

بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست ازکارهای زشت نبوده ودر آن کوچکترین منقصتی وجود نداشته وبا فضائل نفسانی و کرامت انسانی‌منافاتی ندارد !!.

این حرب‌بن میمون مجتهد و عابد است که دروغگوترین مردم‌می‌باشد!!.

و این هیثم طائی است که تمام شب را به نماز مـی‌ایستاد. وقتی کـه صبح می‌شده جلوس می کرده و دروغ می گفته است!!.

و این محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و درعین حال، کذاب و حدیث‌ساز بوده است!!.

و این حافظ عبدالمغیث ، حنبلی‌مـوصوف به زهد و اعتماد و دیـن‌داری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده ، درعین حال از مطالب ساختگی ، کتابی دربارهٔ فضائل یزید بن معاویه نوشته است!!.

و این معلی بن صبیح ، از عباد موصل بوده کـه حدیث می‌ساخته و دروغ می گفته است!! .

و این معلی‌بن هلال عابداست که کذاب بوده است!!.

و این محمد بن عکاشهٔ گریه کنندهٔ هنگام قرائت است کـه حدیث ساز ماهری بوده است !! .

و این ابو عمر زاهـد است کـه از مطالب ساختگی ، کتابـی در فضائل معاویة بن ابی‌سفیان نوشته است!!.

و ایـن احمد بـاهلی ، از بـزرگان زهاد است که ابـن جوزی دربارهٔ دروغگوئی و حدیث سازیش گفته است : او پارسا و تارك دنیا بوده اما شیطان ، این عمل قبیح را برایش نیکو جلوه داده است!!!.

و این بردانی ، مرد صالح است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است!!.

و این وهب بن حفص ، از صالحان است که حتی بیست سال با کسی سخن

نگفته ولی دروغ فاحشی می گفته است !!.

و این ابوبشر مروزی فقیه است که پای بندترین مردم زمانش نسبت به سنت ، و مدافعترین آنها نسبت به آن بوده ، اما درعین حال حدیث می‌ساخته و آن را پائین و بالا می کرده است !!.

و این ابو داود نخعی است که شب زنده‌دارترین مردم و روزه گیرترین آنها در روز بوده اما درعین حال وضاع و حدیث‌ساز بوده است !!.

و این ابویحیی‌وکار ، از صالحان عباد وفقهاء است که از دروغگویان بزرگ است !!.

و این ابراهیم بن محمدآمدی ، یکی از زهاد است که احادیثش ساختگی بوده است!!.

و این ابراهیم ابو اسماعیل اشهلی است که عابد و شصت سال روزه‌دار بوده ولی حدیثش مورد پیروی قرار نمی گرفته و سندها را دگرگون می کرده و مراسیل را مسانید می کرده است!! .

و این جعفر بن زبیر ، مجتهد در عبادت است که وضاع و حدیث‌ساز بوده‌است!!

و این ابان بن ابی عیاش ، عابد و صالح بوده که دروغ می گفته‌است!![1] .

درمیان این حدیث سازان ، افراد مختلفی در شئون گوناگون قرار دارند که برخی امام مقتدی ، و بعضی محدث شهیر ، و برخی دیگر فقیه حجت ، و بعضی شیخ در روایت و برخی دیگر خطیب توانا هستند که جمعی از آنها به خاطر خدمت به دین یا تعظیم برای امام یا تأیید برای مذاهب عمداً دروغ می گفته‌اند.

و ازاین‌رو دروغ و نسبتهای ناروا زیاد شده و اختلاف و تناقض در مناقب و مثالب میان رجال مذاهب به‌وقوع پیوسته است و اگر کسی نتوانسته با حدیث از رسول خدا به آن حضرت افتراء بزند ، مردم را با دروغ‌های ساختگی پیرامون‌مذاهب و مردان آن مبهوت می‌ساخت.

۱ــ اینها که نام بردیم ، بیشترشان در زمرهٔ حدیث سازان گذشته ازآنها یاد شده است.

روایات در مدح ابو حنیفه :

مردمی را می‌بینی که روایاتی را در مناقب ابی حنیفه ، به نام رسول خدا می‌سازند از قبیل روایت : «به زودی بعد از من مردی‌می‌آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه‌اش ابو حنیفه است که دین خدا و سنتم را با دست‌هایش زنده خواهد کرد[1]» .

و روایت: « در هرقرنی از امتم پیشروانی هستند ، وابوحنیفه پیشرو زمان خویش است» که خوارزمی در کتابش «مناقب ابی‌حنیفه» جلد۱ صفحهٔ ۱۶ باهمین لفظ آن راآورده است، ودرجامع مسانید ابی‌حنیفه جلد۱ صفحهٔ ۱۸ این‌طوراست: «وابوحنیفه‌پیشرواین امت است».

سند این روایت از ناحیهٔ ابن لهیعه، متوفی در سال ۱۷۴ هـ از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب ، که جوزجانی وابن عدی او را تکذیب کرده‌اند، رسیده است درصورتی که احمد سلیمانی اورا درزمرهٔ کسانیکه، مشهور به حدیث سازی هستند شمرده، وابن معین گفته است: او کذاب است، خدا لعنتش کند.

وروایت: «درامتم مردی است که اسمش نعمان و کنیه‌اش ابوحنیفه‌است، او چراغ امتم، چراغ امتم ، چراغ‌امتم هست» خطیب بغدادی‌آنرادرتاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۳۵ آورده و گفته است:آن حدیث ساختگی است.

وروایت: «درآخرالزمان مردی پدید می‌آید، مکنی به‌ابوحنیفه که‌بهترین افراد این امت است»[2].

و روایت: « به زودی درامتم مردی پدید می‌آید که به او، ابوحنیفه گفته می‌شود، اوچراغ امتم هست»[3].

۱ــ خطیب بغدادی در تاریخش، جلد ۲ صفحه ۲۸۹ از طریق محمد بن یزیدمستملی کذاب و حدیث ساز آن را آورده و گفته است : آن ساختگی و باطل است.

۲ ــ خطیب خوارزمی، درمناقب‌ابی‌حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۴ بااسناد باطل آن راآورده‌است.

۳ ــ شیخ علی قاری، درموضوعات‌کبرایش‌گفته است: به اتفاق محدثین،آن ساختگی است (کشف‌الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۳۳) .

وروایت: «درامتم مردی پدید می‌آید که به او، نعمان گفته می‌شود دمکنی به ابوحنیفه‌است، خدا وسیلهٔ او، سنتم راتجدید خواهد کرد» ابن عدی آن را از ساخته‌های احمد جویباری کذاب ووضاع شمرده است[1].

وروایت: «ابوحنیفه،چراغ اهل بهشت است» در کتاب اسنی‌المطالب صفحهٔ ۲۱۴ آمده است‌که: این روایت ساختگی ونادرست است.

وروایت: «به زودی بعد از من، مردی می‌آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه‌اش ابوحنیفه است، که دین خدا وسنتم به دستش احیاء خواهد شد[2]».

وروایت: «مردی می‌آید که سنتم را زنده می کند و بدعت را می‌میراند ، نامش نعمان بن ثابت‌است[3]».

وروایت: «دیگرپیامبران به من ومن به ابوحنیفه افتخار می کنم ، او پیش خدایم مردی پرهیزکار است و گویا که کوهی از دانش، وپیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است؛ پس هر کس اورا دوست داشته باشد، مرا دوست دارد،وهر کس‌او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد».

ابن جوزی گفته است: این حدیث ساختگی است ، و عجلونی گفته است : شایسته نیست اگرچه طرقش گوناگون است[4].

---

۱ ــ لسان المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۱۹۳ ــ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۲۳۸ .

۲ ــ خطیب درتاریخش، جلد ۲ صفحهٔ ۲۸۹ گفته است: این حدیث باطل و ساختگی است ومحمد بن یزید؛ متروك‌الحدیث است وسلیمان بن قیس و ابوالمعلی مجهولند و ابان بن ابی عیاش مرمی به کذاب است. وابن حجر در«الخیرات‌الحسان»آن را ازساخته‌ها به شمارآورده چنانکه در کشف‌الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ آمده است.

امینی می‌گوید: محمد بن یزید، راوی این حدیث، همان ابوبکر طرطوسی است‌که یکی‌از حدیث سازان ودروغ پردازان است، چنانکه درسابق‌گفته شد.

۳ ــ خوارزمی در مناقب ابی حنیفه ، جلد۱ صفحهٔ ۱۵ از طریق ابراهیم بن احمد خزاعی آورده که ابن‌حبان در باره‌اش گفته: او خطا کار ومخالف‌است وابی هدیه‌گفته است:او کذاب، وضاع وخبیث است .

۴ ــ کشف الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۳۳ .

وروایت: «اگر در امت موسی وعیسی مثل ابوحنیفه بودند، یهودی و نصرانی نمی‌شدند».[1]

وروایت: «آدم به من افتخار می کند ومن به مردمی از امتم که نامش نعمان و کنیه‌اش ابوحنیفه است. او چراغ امتم می‌باشد» که عجلونی در کشف الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۳۳ گفته است: این حدیث ساختگی است.

وروایت: «در امتم مردی پدید می‌آید که به او ابوحنیفه گفته می‌شود و بین شانه‌هایش خالی است که خدا با دست‌های او سنت را زنده نگاه می‌دارد»، چنانکه خوارزمی در مناقب ابی حنیفه جلد ۱ صفحهٔ ۱۶ گفته است این حدیث مرسل است واز افراد گمنامی روایت شده است.

وروایت ابن عباس: «بعد از رسول خدا ماهی بر جمیع خراسان خواهد درخشید که کنیه‌اش ابوحنیفه است».[2]

وروایت، ابوالبختری کذاب که گفته است: ابوحنیفه بر جعفر بن محمد صادق وارد شد، وقتی که جعفر به او نگاه کرد، گفت: گویا که می‌بینم تو بعد از مندرس شدن سنت جدم، آن را زنده خواهی کرد و پناهگاه، برای هر محزون، و فریاد رس، برای هر مهمومی، وسیلهٔ تو، سرگردان‌ها به مقصد راه، می‌یابند و راه راست را تو به آنها نشان می‌دهی، پس یاری و توفیق از ناحیهٔ خدا مال تو است تا دانشمندان الهی وسیله‌ات راه را بیابند» خطیب خوارزمی در مناقب ابی‌حنیفه جلد ۱ صفحهٔ ۱۹ آن را از ابی‌البختری آورده است: چه بگویم دربارهٔ مردی[3] که کتاب بزرگی دربارهٔ مناقب ابی‌حنیفه می نویسد ودرآن از این گونه مطالب بیهوده و دروغ‌های شاخدار می‌آورد و آن را در جوامع اسلامی همانند حقائق

---

۱ ـ عجلونی آن را از موضوعات شمرده، چنانکه در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ آمده است.

۲ ـ خوارزمی آن را در مناقب ابی‌حنیفه صفحهٔ ۱۸، وجامع المسانید جلد ۱ صفحه ۱۷ بااسناد باطل آورده است.

۳ ـ مانند همین خوارزمی که درجلد چهارم شرح حالش گفته شد، وشمس الدین شامی متوفی ۹۴۲ هـ صاحب عقود الجمان درمناقب ابی حنیفة النعمان.

مسلم پخش می کند وهیچ فکر نمی کند که ممکن است روزی دروغش آشکار و زشتیش روشن خواهد گردید وغلو جمعی ازپیروان ابوحنیفه' دربارهٔ او، به جائی رسیده است که پنداشته‌اند او ازرسول خدا اعلم است.

ابن جریرمی گوید: در کوفه بودم وازآنجا به بصره رفتم ودر آنجا عبدالله ابن‌مبارك بود، اوبه من گفت: چگونه مردم را ترك کردی ؟ گفتم ترك کردم در حالی که، برخی می‌پنداشتند که ابوحنیفه ازرسول خدا اعلم است،آنان‌ترا‌در کفر پیشوای خود قرارداده‌اند،آنگاه چنان گریست‌که ریشش ترشد[1].

ونیز از علی بن جریرآمده که گفته است: براین مبارك وارد شدم ، مردی به او گفت: پیش ما، دونفرباهم درمسأله‌ای نزاع کردند، یکی از آنها گفت: ابو حنیفه چنین گفته، ودیگری گفت: رسول خدا چنین گفته است،آنکه گفته بود : ابوحنیفه چنین گفته است' گفت: ابوحنیفه در قضاوت اعلم از رسول خدا است ! ابن مبارك گفت: دوباره بگو، او دوباره گفت. آنگاه ابن مبارك گفت : این کفر است، کفر است. من گفتم: این کفر ازناحیهٔ توحاصل شده است، ووسیلهٔ تو آنان، کافر را پیشوای خود قرار داده‌اند ، او گفت : چطور؟ گفتم : به خـاطر روایت کـردنت از ابو حنیفه . او گفت : من از روایت کردن از ابـی حنیفه استغفار می کنم[2] .

وازفضیل‌بن‌عیاض آمده، که گفته است: اینان دلشان‌لبریزازمحبت ابی‌حنیفه است، ولذا کسی را از اواعلم نمی‌دانند[3].

ومحمد بن شجاع ابوعبدالله، فقیه اهل عراق ، در ابطال حدیث رسول خدا چاره جوئی می کرده تا بارد و ابطال‌آن، ابی حنیفه ورأیش رایاری کرده باشد[4].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۴۱۳ .

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحهٔ ۴۱۴ .

۳ ـ حلیة‌الاولیاء جلد ۶ صفحهٔ ۳۵۸ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۵۱ .

گفتار در مذمت ابوحنیفه

ودربرابراین حدیث سازان و گـزاف گویان ، افرادی به مقابله برخاسته ، امامشان راموردطعن ولعن وحمله وتکذیب قرارداده‌اند که متأسفانه مقام، گنجایش آن را ندارد که فرازهای مهم آن را ذکرنمائیم ، تاچه رسد به همهٔ آنچه را که دراین باره آگاهی داریم، در اینجا بیاوریم وتنها به گوشه‌ای از آن اظهار نظرها اکتفاء می کنیم:

عبدالبر[1] گفته است : از کسانیکه ابوعبدالله محمد بـن اسماعیل بخاری ، (صاحب صحیح) در کتابش به عنوان‌ضعفاء و متروکین مـورد طعن قرارداده ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است .

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذبن معاذ ، از سفیان ثوری شنیده‌اند که می گفت: گفته شده: ابوحنیفه دوباراز کفرتوبه داده شد[2].

ونعیم ازفزاری نقل کرده است که: پیش سفیان بن عیینه بودم، خبرآوردند که ابوحنیفه مرده است. او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام ، فرزندی بدتر از او پـدید نیامده است . این چیزی است که بخاری‌آن را ذکر کرده است .

ونیز او در صفحهٔ ۱۵۰ از کتابش «الانتقاء» گفته است : ساجـی در کتاب «العلل» دربارهٔ ابی حنیفه ذکر کرده است، که ابوحنیفه دربارهٔ خلق قرآن توبه داده شده، اوهم توبه کرده است . وساجی ازمخالفان اصحاب ابی حنیفه بوده‌است. وابن الجارود در کتابش، دربارهٔ ضعفاء ومتروکین گفته است: نعمان بن ثابت ابو حنیفه که حدیثش زیاد ومهم است دراسلامش اختلاف کرده‌اند.

واز مالك، رحمه‌الله، روایت شده کـه او دربارهٔ ابی حنیفه ، همانند گفتهٔ

---

۱ ــ «الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء»: مالك وشافعی وابی‌حنیفه صفحهٔ ۱۴۹.

۲ ــ خطیب بغدادی درتاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۷۹ــ۳۸۳ توبه دادن ابی حنیفه را ازکفر از جمع کثیری آورده و از شریك حکایت کرده که گفته است : این مطالب را از اندوئش دانستم .

سفیان گفته است: او بدترین مولودی است که دراسلام پدیدآمده واگراو باشمشیر به جنگ این امت آمده بوده ضررش کمتر بوده است.

وساجی گفته است که ابوالسائب گفته است: از وکیع بن جراح شنیدم که می گفت: ابوحنیفه را چنان یافتم که بارسول خدا در دویست حدیث مخالفت کرد وخطیب درتاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۹۰ آن راآورده است . و ساجی ذکر کرده است که محمد بن روح مدائنی: از معلی بن اسد، نقل کرده که او گفته است:به‌ابن مبارك گفتم: مردم می گویند توپیرو ابوحنیفه هستی، اودرجواب گفت: هرچه که مردم می گویند درست نیست، ما پیشش می‌رفتیم واو را نمی‌شناختیم وقتی که او را شناختیم ترکش کردیم .

و نیز گفته است : محمد بن ابی عبدالرحمن مقری ، برایم گفته است که از پدرم شنیدم که می گفت : ابو حنیفه چندین بار مرا دعوت به اطراف‌نمود که دعوتش را اجابت نکردم .

ودر صفحهٔ ۱۵۲ آورده است که ابوعمر گفته است : طحاوی ابو جعفر از مردی شنید که می گفت : « اگر در حدیثت دروغ بگوئی ، برتو باد گناه ابی حنیفه یا زفر[۱] آنها، که از روی ظلم گرایش به سوی قیاس پیدا کرده واز دین وآئین اعراض نمودند».

وابوجعفر گفته است: دوست داشتم کـه حسنات‌و اجـرهایشان ، مال من و گناهشان برمن بوده است .

و عبدالله بن احمدبـن حنبل ، گفتـه است : سزاوار نیست از اصحاب ابی جنیفه چیزی روایت شود، و از او سؤال شد که : آیا می‌شود از او روایت کرد؟ گفت: نه[۲].

---

۱ ــ زفربن هذیل عنبری تمیمی، یکی‌از بزرگان اصحاب ابی‌حنیفه وفقیه‌ترین و نیکوقیاس‌ــ ترین آنها است ، قاضی بصره بوده و جانشین ابو حنیفه بعد از مرگش گـردید ودر سال ۱۵۸ ه وفات کرد .

۲ ــ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۵۹ــ۲۶۰ .

منصور بن ابی مزاحم، گفته است: از مالك بن انس شنیدم که ازابی‌حنیفه یاد کرد و گفت: اوبا دین بازی کرد، و کسی که بادین بازی‌کند دین دار نیست[۱].

ولید بن مسلم گفته است که مالك بن انس به من گفته است: آیا ازابوحنیفه در محیط شما یاد می‌شود؟ گفتم: آری، گفت: دیگر محیط شماجای سکونت نیست[۲].

ابن ابی لیلی، در ضمن ابیاتی، ابوحنیفه را نمونهٔ کفر، یاد کرده و گفته است: «افراد زیر، به دشمنی با مرجئه شهره‌اند: عمر بن ذر وابن قیس و عتیبهٔ دباب وابوحنیفه، شیخ، بدکافرند[۳]».

واز یوسف بن اسباط، آمده است که: ابوحنیفه چهارصد یا بیشتر حدیث رسول خدا را رد کرده است.

وازمالك،آمده است که گفته: دراسلام مولودی مضرتر براهل اسلام از ابی حنیفه متولد نشده است.

ونیز از اوست که: فتنهٔ ابوحنیفه براین امت، ازفتنهٔ ابلیس درهردو ناحیه: دراطراف وآنچه را که درنقض سنت‌ها وضع کرده زیانبارتراست.

واز عبدالرحمن بن مهدی، آمده است: در اسلام بعد از فتنهٔ دجال فتنه‌ای بزرگتر ازرأی ابی‌حنیفه نمی‌دانم.

وازشریك آمده است: اگردرهرقبیله‌ای ازقبائل، شرابخواری باشد، بهتر است از اینکه درآن، مردی ازاصحاب ابی حنیفه باشد.

وازاوزاعی،آمده است: ابوحنیفه بـه سوی ریسمان اسلام شتافت و آن را قطعه قطعه کرد، دراسلام مولودی مضرتر برآن ازابی حنیفه پدید نیامد.

واز سفیان ثوری،آمده است: هنگامی که خبروفات ابوحنیفه رسید، گفت: سپاس خدائی راکه مسلمین را ازشرش راحت کرد، زیرا که ریسمان اسلام را

---

۱ ـ حلیة الاولیاء جلد ۶ صفحهٔ ۳۲۵ .

۲ ـ حلیة الاولیاء جلد ۶ صفحه ۳۲۵ .

۳ ـ تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۸۰ .

قطعه قطعه کرده بود ودراسلام مولودی شومتراز او پدید نیامده است. ونیزپیش‌او از ابی حنیفه یاد شد ، او گفت : بدون دانش و سنت دربارهٔ مسائل اظهار نظر می کرد .

وعبدالله بن ادریس، گفته است: ابوحنیفه گمراه و گمراه کننده است .

وابن ابی شیبة، گفت: من اورا یهودی می‌بینم .

واحمد بن‌حنبل گفته است: ابوحنیفه دروغ می گفته و سزاوار است که از اصحاب ابی‌حنیفه چیزی روایت نشود [1] .

ابی حفص عمروبن علی گفته است: ابوحنیفه صاحب رأی است،حافظ نیست، حدیثش مضطرب وسست است وصاحب هوی وهوس می‌باشد.

گفتاری دربارهٔ دیگر پیشوایان اهل سنت

و دیگران را می‌بینی که بـه نام رسول خـدا روایت : « عالم قریش ، که تمام کرهٔ زمین را از دانش پر می کند» [2] را ساخته و آن را حمل بر محمد بن ادریس، امام شافعی‌ها کرده‌اند .

ومزنی پنداشته است که رسول خدا را، درخواب دیده واز او دوباره شافعی سؤال کرده، فرموده‌است:«کسی که‌ارادهٔ محبتم وسنتم رادارد، براوست که ازمحمد ابن‌ادریس شافعی، مطلبی‌استفاده کند، زیرا که اوازمن ومن ازاویم» [3] .

وازمحمد بن نصر ترمذی‌آمده، که او گفته است: بیست و نه سال ، حدیث نوشتم ومسائل مالك و گفتارش را شنیدم، ونسبت به شافعی نظرخـوبی نداشتم ، تا هنگامی که درمسجدالنبی درمدینه نشسته بودم، چرتم گرفت، پیامبر اکرم را در خواب دیدم، عرض کردم: یارسول‌الله، آیا رأی ابوحنیفه را بنویسم ؟ فرمود: خیر. عرض کردم: رأی مالك را بنویسم؟ فرمود: مادامی که باحدیثم موافق باشد. عرض کردم: رأی شافعی را بنویسم؟ سرش را همانندآدم غضبناك، به خاطر گفته‌ام،به زیر

---

۱ ــ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۱۷ .

۲ ــ ابن‌الحوت دراسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۴ گفته است: این خبرصحیح نیست وضعیف‌است.

۳ ــ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۶۹ .

آورد و فرمود: این را عمل به رأی نباید دانست ، بلکه آن مراجعه به کسی است که به سنتم عمل می کنند، به دنبال این رؤیا، به سوی مصر حرکت کردم ، نوشته‌های شافعی را نوشتم[1].

احمد بن نصر گفته است: پیامبرا کرم را درخواب دیدم، به او عرض کردم: یارسول الله به کدام یك ازافراد امت دراین عصرفرمان می‌دهی که پیروی واعتماد کرده، مذهبش را معتقد شویم؟ فرمود : برشما بادبه محمد بن ادریس شافعی که او از من است و خدا از او واز جمیع اصحاب ویارانش وکسانی که پیرومرام او تاقیامت هستند خشنوداست. دوباره عرض کردم: دیگربه‌کی؟ فرمود:به وسیلۀاحمد ابن‌حنبل، که فقیه‌پرهیزکاروزاهد است[2].

وازاحمد بن حسن ترمذی، آمده است که: در روضۀ مبارکه بودم ، چرتم گرفت، رسول خدا تشریف آورد، به سویش شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله ، اختلاف درءدین زیاد شده، دربارۀ رأی ابی‌حنیفه چه می‌فرمائید ؟ فرمود : اف براو دستش شکسته باد. عرض کردم: دربارۀ رأی مالك چه می‌فرمائید؟ دستش رابالا برد وپائین آورد وفرمود: رسید وخطا کرد، گفتم: دربارۀ رأی شافعی چه می‌فرمائید ؟ پدرم فدای پسرعمم، که سنتم را احیاء کرد[3].

ونیز اوگفته است : رسول خدا را درخواب دیدم، گفتم : یا رسول الله، آیا اختلافی که درمیان مردم است نمی‌بینی؟ فرمود: اختلاف درچی؟ گفتم : اختلاف دربارۀ ابوحنیفه ومالك وشافعی. فرمود: اما ابوحنیفه که نمی‌شناسمش . وامامالك که دانش را نوشته است، واماشافعی پس‌ازمن است وبه سوی من[4].

ومی‌بینی، که پیرووداغ ابی‌حنیفه، برای تقرب به امامش ازطریق ابوهریرة،

---

۱ ــ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحۀ ۳۶۶ .

۲ ــ تاریخ شام جلد ۲ صفحه ۴۸ .

۳ ــ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحۀ ۶۹ .

۴ ــ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحۀ ۲۳۱ .

به نام رسول خدا چنین حدیث می‌سازد: «به زودی درامتم مردی پیدا می‌شود که نامش ابوحنیفه است واو چراغ امتم هست. وبه زودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش محمد بن ادریس است، فتنهٔ اوبرامتم بیش‌ازفتنهٔ ابلیس است. ودرتعبیر دیگر:»فتنه‌اش زیانبارتراست برامتم ازابلیس[۱].»

ومحمد بن موسی حنفی قاضی دمشق، متوفی‌درسال ۵۰۶ هـ می گفت: اگر قدرت می‌داشتم از شافعی‌ها جزیه می گرفتم[۲].

ومحب‌الدین محمد بن محمد دمراقی حنفی،متوفی درسال ۷۸۹ هـ (این‌همان عالم پرهیزکاری است که درهرروز یك ختم قرآن می کرده) دارای تعصب شدیدی علیه شافعی‌ها بوده تاجائیکه دروغ می‌ساخته وآن را عبادت می‌دانسته است[۳].

ومالکی‌ها، پندارهای‌دیگری‌رامی آورندوروایتی‌را که‌بعضی،به‌نام‌رسول‌خدا ساخته‌اند،روایت می کنند:« اگر مردم ، تمام کرهٔ زمین را بگردند اعلم از عالم مدینه نمی‌یابند»[۴] وآن را تطبیق برمالك بن انس می‌نمایند .

وگویا که مدینة، پایتخت اسلام نبوده ودرآن جا پیش‌از مالك و بعداز او، عالمی مورد توجه وجود نداشته است. وگویا که خانوادهٔ پیامبر بزرگوار اسلام که رسول خدا آنان را قرین قرآن درجانشینی قرار داده وفرموده است : **انی‌مخلف فیکم‌الثقلین،کتاب الله وعترتی اهل بیتی** وارث علم پیامبر عظیم‌الشأن‌اسلام نبودند وگویا که صادق‌آل محمد (البته همه‌شان راستگوبوده‌اند) تنها وسیلهٔ نشر علم برای ائمهٔ دنیا درآن روزنبوده ومالك نیزازشاگردانش نبوده است.

---

۱ ـ خطیب درتاریخش جلد۵ صفحهٔ ۳۰۹ این حدیث‌راآورده وآنرا ازبدترین‌چیزهائی که بورقی‌محمدبن‌سعید کذاب،متوفی درسال ۳۱۸ هـ برثقات وضع کرده شمرده است وعجلونی درکشف‌الخفاء جلد ۱ صفحهٔ ۳۳ وسیوطی درلئالی جلد۱ صفحهٔ ۲۳۷نیز،آنراازموضوعات دانسته است .

۲ ـ البدایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۷۵ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۴۰۲ .

۳ ـ شذرات‌الذهب جلد ۶ صفحهٔ ۳۱۰ .

۴ ـ ابن‌الحوت، در اسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۲ آن را ازموضوعات شمرده وگفته‌است: تنها ازمالکی‌ها ، آن را شنیده‌ام ودرجائی ندیده‌ام .

مرد دیگری می‌آید[1] از ناحیه مسلمین ادعای اجماع می کند که منظور از این حدیث ساختگی، مالك است غافل از اینکه طبق گفتهٔ محمد بن عبدالرحمن: احمد افضل از مالك بن انس بوده است[2].

و نیز، طبق گفتهٔ احمد (پیشوای حنبلی‌ها) ابن ابی ذئب، از مالك بن انس برتر بوده است[3].

و نیز، طبق گفتهٔ یحیی بن سعید: سفیان از هر جهت از لحاظ حدیث، فقه و زهد، از مالك برتر بوده است[4].

و نیز، طبق گفتهٔ عطیة بن اسباط: هر گاه کرهٔ زمین از مانند مالك پر شده باشد، ابوحنیفه از همهٔ آنها افقه است[5].

و نیز، طبق گفتهٔ شافعی و ابن بکیر: لیث بن سعید فهمی، شیخ دیار مصر، افقه از مالك است[6].

و ابوموسی انصاری، گفته است: از سفیان بن عیینه پرسیدم، او از ابن جریح به طور مرفوع برای ما حدیث کرد: «اگر آدمی در راه طلب دانش تمام کرهٔ زمین را بگردد، از عالم مدینه، دانا تر نمی‌یابد» و من به او گفتم: آیا ابن جریح معتقد است که او مالك بن انس است؟ او گفت: عالم کسی است که از خدا بترسد و ما کسی را خدا ترس‌تر از عمری یعنی عبدالله بن عبدالعزیز عمری نمی‌دانیم[7].

و یحیی بن صالح گفته است: محمد بن حسن شیبانی، از مالك فقیه‌تر است[8].

---

۱ ـ منظور صاحب «الدیباج المذهب» است.

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۹۸ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۹۸ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۱۶۴ .

۵ ـ مناقب ابی حنیفه تألیف شیخ علی قاری که با جواهر المضیه در طبقات حنفیه چاپ شده صفحهٔ ۴۶۱ .

۶ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۲۷۵ ـ طبقات الحفاظ جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۸ .

۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحهٔ ۳۷۷ .

۸ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۷۵ .

و احمد بن حنبل گفته است: به ابـن ابی ذئب رسید کـه : مالك حدیث «البیعین بالخیار» راأخذ نکرده. گفت: توبه داده شود، و گرنه گردنش را بزنند، درصورتی که مالك حدیث را رد نکرده، بلکه‌آن را تأویل کرده است.

پس شامی گفت: کدام یك داناترند، مالك یا ابن ابی ذئب؟ درجواب گفت: ابن ابی ذئب دراین باره، ازمالك بزرگتراست. ودردینش شایسته تروپرهیزکارترو پیش سلاطین ازمالك، حق رابرپادارنده‌تراست[1].

وبرای مالکی‌ها، پیرامون امامشان خواب‌هائی است که پنداشته‌اند رسول خدا را درخواب دیده، آن حضرت مالك را ستوده است که گوشه‌ای از آنها در «حلیة الاولیاء» جلد ۶ صفحهٔ ۳۱۷ وغیره یافت می‌شود.

وبرای حنبلی‌ها ، گام‌های بلندی دربارهٔتبلیغ مذهب وامامشان وجود دارد. آنان خیالات دروغی ساختند که گوش‌ها ازشنیدن‌آنها کر می‌شود ، وهیچ غلوی به پایهٔ آنها نمی‌رسد . وقسمتی از آنها را درهمین جلد (جلد پنجم عربی صفحهٔ ۱۹۸ـ۲۰۱) آورده‌ایم وازآن جمله است چیزی را که ابن جوزی درمناقب‌احمد صفحهٔ ۴۵۵ با اسنادش از علی بن عبدالعزیزطلحی، آورده که ربیع بن سلیمان از شافعی برایم نقل کرده، که او گفته است : ای ربیع کتابم را بگیرو آن را بـه عبدالله بن احمد بن حنبل تسلیم کن وجوابش را برایم بیاور.

ربیع می گوید: بانامه، وارد بغداد شدم و احمدبن حنبل راهنگام نماز صبح دیدم وبـا او نمـاز صبح خـواندم ، وقتـی کـه از محراب منحرف گردید، نامه را به او تقدیم کردم و به او گفتم: این نامهٔ برادرت شافعی از مصر است. احمد گفت: درآن نگریستی؟ گفتم: خیر، احمد، مهرنامه را شکست ونامه را قرائت کرد، چشم‌هایش را اشك فرا گرفت. گفتم: چه چیزی درآن است ای ابا عبدالله ؟ گفت : یادآورشده که رسول خدا را در خواب‌دیده و به‌او فرموده است نامه‌ای به ابوعبدالله احمدبن حنبل بنویس و از ناحیه‌ام به او سلام برسان و

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲صفحهٔ ۳۰۲ .

به او بگو: به زودی مورد امتحان قرارخواهی گرفت و بسوی خلق قرآن خوانده خواهـی شد، اما اجابتشان نکنید کـه خداوند تامت را تا قیامت زنـده خواهد نگاهداشت.

ربیع می گوید: گفتم: البشارة. آنگاه‌جامه‌اش را از تن درآورد و به من داد و گرفتم وبه سوی مصر حرکت کردم. وجواب نامه را نیز گرفته و به شافعی تسلیم نمودم. به من گفت: ربیع، چه چیزی به تو داد؟ گفتم: جامهٔ تنش را شافعی به من گفت: ما ترا با گرفتن جامه ناراحت نمی کنیم، آنرا ترکن آبش را به ما بده تابا شما درآن‌شریك باشیم[1].

وبشکل دیگر نیز آن را روایت کرده ودرآن‌آمده است: ربیع گفت: آنرا شستم وآبش را به او دادم وآن را درظرفی ریخت ومی‌دیدم که هرروزاز آن بر می‌داشت وبه عنوان‌تبرك به صورتش می‌مالید[2].

وفقیه احمد بن محمد ابوبکر یازودی، گفته است: وارد عراق‌شدم‌و کتاب‌های اهل عراق را نوشتم. و کتب اهل حجاز را نیز نوشتم واززیادی اختلاف آنها ندانستم که کدام یك رابگیرم تا اینکه گفته است:

واز زیادی اختلاف آنها، جماعت را ترك کرده با حال اندوه خارج شدم، وشب را با اندوه بسر می‌بردم، وقتی که نیمه‌های شب شد، برخاستم وضو، گرفتم ودو رکعت نماز خواندم و گفتم خدایا مرا به چیزی که دوست داری ومی‌پسندی هدایت فرما، آن‌گاه به رختخوابم برگشتم، در خـواب دیدم که رسول خدا از دربنی شیبه داخل مسجدالحرام شد وپشتش را به کعبه تکیه داد ودیدم که شافعی واحمد بن‌حنبل درطرف راست رسول خدا قرار دارند که‌آن حضرت به روی‌آنها تبسم می‌فرمایند. و«بشر مریسی» را نیزدیدم که در طرف چپ پیامبر اکرم قرار دارد، ولی گرفته است، گفتم: یا رسول‌الله‌از کثرت اختلاف این دو مرد نمی‌دانم

---

۱ ـ درعبارت ابن‌کثیر آمده: آن را با آب ترکن وبه من بده تابدان تبرك جویم.

۲ ـ ابن کثیردرتاریخش، جلد ۱۰ صفحه ۳۳۱ ازبیهقی آن راآورده‌است.

چه کنم، و کدام یك را بگیرم؟ به سوی احمد وشافعی اشاره فرمود و گفت: اینان کسانی هستند که به‌آنها کتاب وحکم ونبوت دادیم. آنگاه اشاره به بشر مریسی فرمود و گفت: اگر اینان به آن کافرشوند، قوم دیگری رابه آن موکل نمودیم که نسبت به‌آن کافر نیستند.

ابوبکر بازودی می گوید: بخدا قسم! وقتی که این خواب رادیدم، فردایش هزاردینار صدقه دادم ودانستم که حق باشیخین است[1].

وغلو حنبلی‌هادربارهٔ امامشان به حدی رسیده که مدینی ، دربار‌ه‌اش گفته است: خداوند این دین رابا دومرد، عزت بخشید که سومی ندارندآنها عبارتنداز: ابوبکرصدیق در روز رده‌واحمد بن حنبل روزمحنت[2].

هیچ کس بعداز رسول خدا دربارهٔ رواج اسلام،چنانکه احمد بن‌حنبل‌قیام نموده اقدام نکرده است .

میمونی می گوید :به‌او گفتم ای اباالحسن حتی ابوبکرصدیق؟ گفت:حتی او ، زیرا ابوبکر صدیق یارویاور داشته، اما احمد بن‌حنبل بدون یار ویاور بدان قیام کرده است[3].

ودربرابر آنها افرادی مثل ابی علی حسین بن علی کرابیسی شافعی،متوفی درسال ۲۴۵ یا ۲۴۸ هـ قرار دارد که برامام احمد اعتراض می کرد و هنگامی که سخنش را دربارهٔ قرآن شنید گفت: به چه عمل کنیم به گفتار این بچه ؟ که اگر بگوئیم مخلوق است می گوید بدعت است واگر بگوئیم غیر مخلوق است ، باز می گوید بدعت است[4] .

---

۱ ــ ابن عساکر آن را درتاریخش، جلد ۱ صفحه ۴۵۴ ازبیهقی وجوزقی‌آورده است .

۲ ــ آیا برمدینی مخفی مانده آنچه راکه حفاظ به طور صحیح، ولی دروغ از رسول خدا آورده‌اندکه فرمود : خدایا اسلام را با عمربن خطاب عزت بخش. وصحیح ساختگی‌دیگر: خدایا دین راباعمرتأییدکن. خداوند هم دعای پیامبر اکرم را دربارهٔ عمراجابت فرمود به وسیلهٔ اوملك اسلام راآباد وبت‌ها را منهدم کرد (مستدرك‌الحاکم جلد ۳ صفحه ۸۳) .

۳ ــ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۴۱۸ .

۴ ــ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۶۴ .

و مثل مرجان خادم ،متفقه در مذهب شافعی،متوفی در سال ۵۶۰ ه که نسبت به حنبلی‌ها تعصب شدیدی داشته و نسبت به آنان اظهار دشمنی می کرده تا جائیکه دیوار مخصوص مکه را، که وزیر ابن هبیرة پدید آورده بوده و ابن طباخ حنبلی[۱] در آن جا، نماز می‌خوانده، به‌خاطر دشمنی باحنبلیان ، خراب کرد وبه‌ابن‌جوزی حنبلی می گفت: مقصود من، ریشه‌کن کردن مذهبتان، وازبین بردن نام شماست. وهنگامی که مرجان فوت کرد، ابن جوزی فوق‌العاده خوشحال گردید[۲].

وابن جوزی در «المنتظم» جلد۱۰ صفحهٔ ۲۲۴ گفته است: ابوسعدسمعانی، متوفی ۵۶۳ ه نسبت به مذهب احمد، دشمنی شدیدی داشته و بسیاری از اصحاب ما را یادکرده ومورد طعن قرار داده که مستوجب طعن نبوده‌اند . وبرای ابن جوزی در «المنتظم» جلد ۸ صفحهٔ ۲۶۷ گفتار مفصلی پیرامون دشمنی ابی بکر خطیب بغدادی، صاحب تاریخ‌معروف ،نسبت به مذهب احمد ویارانش وجوددارد، تاجائی که ،اورا بعدم حیاء و کمی‌دین نسبت داده است.

ومحمد بن‌محمد ابوالمظفر الدوی ، متوفی درسال ۵۶۷ ه دربارهٔ حنبلی‌ها ، گفتار تعصب‌آمیز وبدگوئی‌های فراوان داشته تاجائی که گفته است: اگر قدرت می‌داشتم، برآنها جزیه قرار می‌دادم، حنبلیان درباره‌اش‌دسیسه کرده، باسم او و زن وبچهٔ کوچکش راکشتند[۳] !

آری دراین میان ، افرادی وجود دارند که انگیزه‌ها و هوس‌ها از حق ـ گوئیشان بازنداشته، مانند فیروزآبادی صاحب‌قاموس، وعجلونی که اولی‌درخاتمهٔ کتابش «سفر السعاده» ودومی در کشف‌الخفاء جلد ۲ صفحهٔ ۴۲ گفته است : بـاب فضائل ابی حنیفه وشافعی ومذمتشان، که درآن چیزصحیحی وجودندارد وآنچه

---

۱ ـ او ابو محمد مبارك بن علی بن حسین بغدادی ، نزیل و مجاور مکه ، متوفی در سال ۵۷۵ ه است .

۲ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۱۳ ـ البداية جلد ۱۲ صفحه ۲۵۰ .

۳ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۳۹ .

که از اینها ذکر شده ساختگی وافتراء است. وابن درویش حوت، دراسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۴ گفته است: دربارهٔ مناقب و مثالب هیچ کدام از پیشوایان مذهب ، نص بخصوصی، چه صحیح وچه ضعیف وجود ندارد .



فهرست احادیث ساختگی

ودگرگون شده

انسان پژوهشگر، می‌تواند از آن احادیث ساختگی ودگرگون شده که در سلسلهٔ دروغ‌گویان آمده، فهرستی اتخاذ و از این رهگذر، به حساب دیگر این نوع احادیث که درمواضع مختلف کتب ومسانید اهل سنت پراکنده‌است، آگاهی حاصل نماید، اگرچه تمام،بلکه قسمت عمدهٔآن را نمی‌تواند بشناسد،زیرا کتابی که اسامی حدیث سازان وساخته‌ها و بافته‌هایشان را نوشته و محصور کرده باشد در دست نیست و آنچه که در شرح حال عدهٔ کمی از آن جمعیت زیاد، یافت شده از گوشه و کنار تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است.

و اینك فهرست گروهی از آن حدیث سازان و بافته‌هایشان، ذیلا آورده می شود:

ابوسعید ابان بن جعفر، بیش از ۳۰۰ حدیث ساخته است.

ابوعلی احمدجویباری‌ودوفرزنداو عکاشه وتمیم، بیش‌از ۱۰۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن‌محمد قیسی، که شایدبه نام پیشوایان، بیش‌از ۳۰۰۰ حدیث ساخته است.

احمد بن محمد باهلی، احادیث موضوعه‌اش، بیش‌از ۴۰۰ حدیث ساخته است.

احمد بن محمد مروزی، به نام افراد مورد اعتماد، بیش‌از ۱۰۰۰۰ حدیث، پائین وبالا کرده‌است.

احمد ابوسهل حنفی، احادیث دروغش ۵۰۰ است.

بشر بن حسین اصفهانی، دارای نسخهٔ ساختگی است که در آن ۱۵۰ حدیث است.

بشر بن عون، دارای نسخهٔ ساختگی است که درحدود ۱۰۰ حدیث دارد.

جعفر بن زبیر به نام رسول خدا ۴۰۰ حدیث وضع کرده است.

حارث بن اسامة، احادیث ساختگیش درحدود ۳۰ حدیث بوده است.

حسن عدوی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

حکم بن عبدالله ابوسلمة، درحدود ۵۰ حدیث ساخته است.

دینار حبشی، از انس، درحدود ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است[1].

زید بن حسن ۴۰ حدیث ساخته است.

زید بن رفاعة ابوالخیر، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.

سلیمان بن عیسی ۲۰ و چند حدیث ساخته است.

شیخ بن ابی خالد بصری ۴۰۰ حدیث ساخته است.

صالح بن احمد قیراطی، شاید بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده باشد.

عبدالرحمن بن داود، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.

عبدالرحیم فاریابی، بیش از ۵۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالعزیز، ساخته‌ها و دگرگون کرده‌هایش ۱۰۰ حدیث است.

عبدالکریم بن ابی‌العوجاء ۴۰۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالله قزوینی، به نام شافعی، درحدود ۲۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالله قدامی، به نام مالک، بیش از ۱۵۰ حدیث پائین و بالا کرده است[2].

عبدالله روحی، بیش از ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

عبدالمنعم بیش از ۲۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.

عثمان بن مقسم، از روایات ناشنیده‌ای که پیش شیبان داشته ۲۵۰۰۰ حدیث بوده است.

---

۱ - در سابق گفتیم که: ابن عدی گفته است: میتواند از او بیست هزار حدیث که همهٔ آنها دروغ است روایت کند.

۲ - لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۶.

عمربن شاکر، دارای	۲۰ نسخهٔ غیرمحفوظه است .
محمد بن عبدالرحمن بیلمانی	۲۰۰ حدیث دروغ، روایت کرده است.
محمد بن یونس کدیمی، بیش‌از	۱۰۰۰ حدیث ساخته است.
محمد بن عمرواقدی	۳۰۰۰۰ حدیث که اصل ندارد روایت کرده‌است.
معلی[1] بن عبدالرحمن واسطی	۹۰حدیث وضع کرده است.
میسرة بن عبدربه بصری	۴۰ حدیث ساخته است .
نوح بن ابی مریم، درفضیلت سوره‌ها	۱۱۴ حدیث ساخته است.
هشام بن عمار	۴۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است .

مجموع احادیث ساختگی ودگرگون شدهٔ اینان ۹۸۶۸۴ حدیث‌خواهدبود.

وبه‌آن اضافه کنید، احادیثی را که ازافراد زیردور انداخته شده :

عباد بصری	۶۰۰۰۰ حدیث
عمربن هارون	۷۰۰۰۰ حدیث
عبدالله رازی	۱۰۰۰۰ حدیث
ابن زباله	۱۰۰۰۰۰ حدیث
محمد بن حمید	۵۰۰۰۰ حدیث
نصر	۲۰۰۰۰ حدیث

که مجموع احادیث این عده ۴۰۸۶۸۴ خواهد شد.

و برای شخص بحث کننده ، مخفی نخواهد بود کـه این عدد ، نسبت به آنهمه احـادیث ساختگی ، که دست‌های جنایتکارانه ساخته‌انـد ، بسیار ناچیز خواهد بود[2].

نسخه‌ها واحادیث موضوعة

برای اغلب دروغگویان حدیث ساز (اگرنگوئیم همهٔ آنها) کتاب‌هائی، که

---

۱ ــ دربعضی ازمصادر، به جای‌آن «یعلی» ضبط شده است.

۲ ــ تفصیل آنچه‌که دراین فهرست آمده ، درشرح حال رجال آن درسلسلة دروغ‌گویان بیان شده است .

مشتمل بر بسیاری از بافته‌هایشان که از حد و اندازه، بیرون است بوده است، اما تاریخ، برای ما چیزی جز اشاره‌ای که در تراجم جمعی از نویسندگان آن رفته، حفظ نکرده است. چنانکه از گفتارشان درسابق گذشت.

اینك برخی از آنان، ذیلا آورده می‌شود :

احمد بن ابراهیم مزنی، دارای نسخهٔ موضوعه وساختگی است.

احمد بن محمد حمانی، درمناقب ابی حنیفه کتابی نوشته که تمام مطالب آن ساختگی است .

اسحاق بن محمشاذ، دارای کتابی دربارهٔ فضائل ابن کرام است که تمامش ساختگی است .

ایوب بن مدرك حنفی، دارای نسخهٔ موضوعه است .

بریه بن محمدالبیع، دارای کتابی است که احادیث آن ساختگی است.

حسن بن علی اهوازی ، کتابی تصنیف کرده که در آن احادیث موضوعه آورده است .

حسین بن داود بلخی، دارای نوشته‌ای است که اکثر آن ساختگی است.

داود بن عفان، دارای نسخه‌ای است که به نام انس، ساخته شده است.

زکریا بن درید، دارای نسخه‌ای است که همهٔ آن، ساختگی است.

عبدالرحمن بن حماد، نزدش نسخهٔ موضوعه‌ای است.

عبدالعزیز بن ابی زواد، پیشش نسخهٔ ساختگی است.

عبدالکریم بن عبدالکریم، دارای کتاب ساختگی است.

عبدالله بن حارث، دارای نسخه‌ای است که همه آن موضوعه است.

عبدالله بن عمیر قاضی، به نام مالك نسخهٔ ساختگی دارد .

عبدالمغیث بن زهیر حنبلی، دارای جزوهٔ ساختگی دربارهٔ فضائل یزیداست.

عبید بن قاسم، دارای نسخهٔ ساختگی است.

علاء بن زید بصری، دارای نسخهٔ موضوعه‌ای است.

لاحق بن حسین مقدسی ، از حدیث ساختگیش ، بیش از پنجاه جزء نوشته است .

محمد بن احمد مصری، دارای نسخهٔ ساختگی است.

محمد بن حسن سلمی، تألیفاتش بیش‌ازصد کتاب است.

محمد بن عبدالواحد زاهد، دارای جزوه‌ای درفضائل معاویه است.

محمد بن یوسف رقی ، درحدود شصت نسخه وضع کرده است.

موسی بن عبدالرحمن ثقفی، کتابی درتفسیرساخته است .

وبرشخص خواننده است که این رامقیاس قراردهد وبدین وسیله‌ساخته‌های جمیع دروغ گویان وحدیث سازان ، چه‌آنها که یاد کردیم و چه آنها که یاد نکردیم اندازه گیری‌نماید، درآن صورت است که‌گفته‌های افرادزیررا مبالغه‌آمیز نخواهد دانست :

یحیی بن معین گفته است: «ازدروغ گویان به قدری کتاب نوشتیم که تنور راباآن‌برافروختیم ونان پخته ازآن درآوردیم[1]».

وبخاری ، صاحب صحیح گفته است : « دویست هزار حدیث غیر صحیح را حفظ کردم[2]».

واسحاق بن ابراهیم حنظلی، گفته است: « چهار هزار حدیث دروغ ، حفظ کرده است[3]».

ویحیی بن معین گفته است: « کدام صاحب حدیث است که از کذابی، هزار حدیث ننوشته باشد؟[4]».

وخطیب بغدادی، گفته است: «برای اهل کوفه وخراسان ازاحادیث‌موضوعه وسندهای ساختگی نسخه‌های زیادی است وبحمدالله، درمیان محدثین‌بغدادچنانکه

---

۱ ـ تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۴ صفحهٔ ۱۸۲ .

۲ ـ ارشادالساری قسطلانی درشرح صحیح بخاری جلد ۱ صفحهٔ ۳۳ .

۳ ـ تاریخ خطیب بغدادی جلد ۶ صفحهٔ ۳۵۲ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۴۳ .

درمیان غیرآنان اشتهار به دروغ‌درروایت‌وحدیث سازی است، کمتروجود دارد[1].

وابوبکربن ابی سبرة وضاع وکذاب گفته است: «پیشم هفتاد هزار حدیث‌در حلال وحرام است»[2].

وفیروزآبادی صاحب قاموس، درخاتمة کتابش« سفرالسعادة » نود ویك باب شمرده که درآنها احادیث زیادی است. ودر کتب آنان، ازآن احادیث‌موجوداست آنگاه می گوید: و در آنها حدیث صحیحی وجود ندارد . و پیش بزرگان دانش صحت آن احادیث، به ثبوت نرسیده است.

وعجلونی،درپایان کتابش« کشف‌الخفاء» قسمتی ازاحادیث موضوعه‌وحدیث سازان و کتب دروغین رایادآورشده ودرصفحة ۴۱۹ـ ۴۲۴ صد باب را شمرده که اکثر آنها در فقه است وبعدازهرباب گفته است: در آن حدیث صحیحی نیست و یانظیر آن .

وابن الحوت بیروتی، در «اسنی‌المطالب » بیش‌از سی مبحث را ، از ابوابی شمرده که درآنها حتی یك حدیث صحیح وجود ندارد .

ائمة حدیث که درتألیفات صحاح ومسانید شان ، از میان آن همه احادیث زیاد، قسمتی ازاحادیث مورد اعتماد را انتخاب کرده و الباقی را ترك کرده‌اند ، نشانة زیادی احادیث ساختگی است وپرده ازروی این حقیقت برمی‌دارد که:

ابوداود سجستانی، درسننش ۴۸۰۰ حدیث‌آورده که‌آن را ازمیان ۵۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است[3].

وصحیح بخاری، مشتمل بر۲۷۶۱حدیث غیرمکرر است که ازمیان بیش‌از ۶۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است[4].

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۴۴ .

۲ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحة ۲۷ .

۳ ـ طبقات‌الحفاظ ذهبی جلد ۲ صفحة ۱۵۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحة ۵۷ ـ المنتظم ابن جوزی جلد۵ صفحة ۹۷ .

۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۸ـ ارشادالساری جلد ۱ صفحة ۲۸ـ صفةالصفوه جلد ۴ صفحة۱۴۳.

ودرصحیح مسلم ۴۰۰۰ حدیث غیرمکرراست که ازمیان ۳۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است[۱].

واحمد بن‌حنبل، درمسندش ۳۰۰۰۰ حدیث آورده که آنها را از میان بیش از ۷۵۰۰۰۰ حدیث، انتخاب کرده، درصورتیکه ۱۰۰۰۰۰۰حدیث‌فراهم کرده بوده است[۲].

واحمد بن فرات، متوفی درسال ۲۵۸ هـ یك میلیون‌وپانصدهزارحدیث‌نوشته و از میان آنها ۳۰۰۰۰۰ حدیث را در تفسیر و احکام و فوائد و غیره اخذ کرده است[۳].

این یك سوی ازشئون حدیث ودراینجا نواحی دیگری وجوددارد که ناشی از الفاظ جرح غیر کذب ووضع است که زیر هرکدام از آنها افراد زیادی از رجال حدیث قرار دارند که هرفردی از آنها احادیث زیادی روایت کرده‌اند.

آن الفاظ عبارتنداز: روایت از او روانیست، تمام احادیثش ساختگی است، چیزهائیکه‌اصل ندارندروایت‌میکند ازثقات،روایات‌موضوعه‌روایت‌می کند،احتجاج بدان‌روانیست،سندهارادگرگون‌میکرده‌وبالامی‌برده‌است،حدیث‌موقوف‌رابالامی‌برده ووصل‌می کرده‌است،حدیث‌می‌دزدیده‌وپائین‌و بالامی کرده‌است،درحدیث‌مورداعتماد نیست،نوشتن‌حدیثش‌جائزنیست،درهیچکدام‌ازاحادیثش‌موردپیروی‌قرار نمی گیرد، ثقه وامین نیست، تمام اصحاب برترکش اجماع دارند، تمام چیزهائی که روایت می کند غیرمحفوظ است، به‌آن استدلال نمی‌شود و اعتباری به آن نیست، دارای حدیث مورد اعتماد نیست، حدیثش مضطرب وناچیزاست، از احادیث نادرست در تألیفاتش زیاد آورده است ، اتفاق برترك اوست، احادیث موضوعه می‌آورده است ، احادیث دگرگون شده می‌آورده است، حدیث ازیادش می‌رفته است، از اوچیزی

---

۱ ــ المنتظم ابن جوزی جلد ۵صفحهٔ۳۲ ـ طبقات‌الحفاظ ذهبی جلد ۲ صفحهٔ ۱۵۱ــ۱۵۷ شرح صحیح مسلم نووی جلد۱ صفحه ۳۲ .

۲ ــ شرح حال احمدکه ازطبقات ابن السبکی که درآخرجزء اول از مسندش چاپ شده نقل گردیده است. طبقات ذهبی جلد۲ صفحهٔ ۱۷ .

۳ــ خلاصة‌التهذیب صفحهٔ۹.

نباید نوشته شود، فریب خورده، از ناحیهٔ دروغ گویان است، چیزی رادرست انجام نمی‌داده است، در آوردن مطالب نادرست متفرد بوده است، حجت نیست، بطور کلی ضعیف وسست است، جداً ضعیف است، هلاك شونده‌است، سقوط کننده است، بدعت گزاراست، گول خورده است، تدلیس می کند، درهم آمیخته است، درهم می آمیزد، متهم به دروغ است، متهم بوضع حدیث است، احادیثش دگرگون شده و ناشایسته است، درحدیث ناچیزاست، ازثقات مطالب نادرست می آورد.



مشکل ثقة و ثقات

اینها که گفته‌شد، مربوط به کسانی است که پیش عامه به آنها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست. و اما کسی که بنظر آنها مورد اعتماد است تازه خود مشکل بسیارمهم وغیرقابل حل دیگری است که خوانندهٔ محترم را دربهت‌وحیرت قرار می‌دهد وآن اینکه منظور ازثقة ورأی مورد اعتماد چیست؟ از کجا حاصل می‌شود؟ وچه خصلتی با آن منافض است؟

بیابامن تاتاریخ جمعی ازکسانیکه تصریح به‌ثقة بودن‌آنهاشده(درصورتیکه اثری ازاعتماد درآنها دیده نمی‌شود) بخوانیم، مانند:

۱ ـ زیاد بن ابیه، کسیکه آنهمه جرائم وجنایات مهم را درتاریخ مرتکب شده، خلیفة بن خیاط او را از زهاد شمرده واحمد بن صالح، او را متهم به کذب نمی‌داند!![1].

۲ـ عمر بن سعد بن ابی وقاص، قاتل امام حسین علیه‌السلام که عجلی اورا ثقة ومورد اعتماد می‌داند!!![2].

۳ـ عمران بن حطان، رئیس خوارج، صاحب شعرمعروف، دربارهٔ ابن ملجم مرادی:

یا ضربة من تقی ما اراد بها	الالیبلغ من ذی‌العرش‌رضواناً
انی لاذکره حیناً فاحسبه	اوفی البریة عند الله میزاناً

۱ ـ تاریخ ابن عساکر جلد ۵ صفحة ۲۰۶-۲۱۴ .

۲ ـ خلاصة التهذیب صفحة ۱۴۰ .

«ای ضربتی که از پرهیزکاری صادر شده واز آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدانظری نداشته است، من هر گاه که‌آن رایاد می‌آورم فکرمی‌کنم که اوپیش خدا ازلحاظ پاداش ازهمهٔ مردم پرپاداش‌تراست»[۱].

چنین فردی را عجلی توثیق کرده وبخاری ازرجال صحیحش قرارداده واز اوحدیث نقل کرده است!!!.

۴ ـ اسماعیل بن اوسط بجلی ، امیر کوفه ، متوفی در سال ۱۱۷ هـ که از یاران حجاج بن یوسف‌ثقفی بوده و سعید بن جبیر را برای قتل پیشش فرستاده بود ، ابن معین چنین شخصی را توثیق کرده و ابن حبان او را از ثقات شمرده است !![۲].

۵ ـ اسد بن وداعهٔ شامی تابعی ناصبی که علی راسب می کرده و عابد بوده است، نسائی او را توثیق نموده است!![۳].

۶ـ ابوبکرمحمدبن‌هارون ناصبی منحرف، ومعروف به‌دشمنی باامیرالمؤمنین که خطیب بغدادی اورا توثیق کرده است!![۴].

۷ـ خالد قسری امیرناصبی، دشمن ستمکار (ذهبی او را چنین توصیف کرده است) ودرتاریخ ابن کثیرجلد ۱۰ صفحهٔ ۲۰ـ۲۱ آمده است که: اومردبدی بوده، به علی جسارت می کرده و مادرش نصرانی بوده و در دینش متهم بوده و در خانه‌اش برای‌مادرش کنیسه‌ای ساخت ، با این حال، ابن‌حبان او را توثیق کرده است !!

۸ ـ اسحاق بن سوید عدوی بصری ، متوفی در سال ۱۳۱ هـ که نسبت به علی دشمنی‌می کرد و می گفت : او را دوست ندارم. با اینحال ، احمد وابن معین

---

۱ ـ درجلد اول این‌کتاب صفحهٔ ۳۲۲ این مطلب بطورتفصیل‌آمده، به‌آنجامراجعه کنید.

۲ ـ میزان‌الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۱۰۳ـلسان المیزان جلد ۱ صفحه ۳۹۵ .

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۹۷ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحه ۳۸۵ .

۴ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحه ۴۱۱.

و نسائی او را توثیق کردند ، و او از رجـال صحاح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی است !![1] .

۹ ـ نعیم بن ابی هند متوفی درسال ۲۱۱ ه مردی ناصبی و دشمن علی بوده، با اینحال، نسائی او را توثیق کرده است!![2].

۱۰ ـ حریزبن عثمان کسی که در مسجدنماز می‌خواند وازآن خارج نمی شد تا هرروز هفتادبار علی را لعن کند. اسماعیل‌بن عیاش می گوید : با حریز از مصرتا مکه رفیق راه شدم، اودربین راه علی را سب و لعن می کرد و به من مـی گفت : این که مردم از رسول خدا روایت کرده‌اند که به علی فرموده است : « تو نسبت به من بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی» درست است امـا شنونده خطـا کرده است، گفتم : چطور؟ گفت : بیان رسولخدا چنین بوده : «تو نسبت بـه من بمنزلهٔ قارون‌نسبت‌به‌موسی‌هستی» گفتم: از کی‌چنین روایت می کنی؟ گفت:از ولید ابن عبدالملك‌شنیدم که آنراروی منبرچنین روایت می کرد!![3] . بخاری وابوداود و ترمذی و دیگران به‌حدیث چنین شخصی احتجاج کرده‌اند و در ریـاض‌النضرة جلد ۲ صفحه ۲۱۶ آمده است که اوثقه و مورداعتماد است ولیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد !!.

۱۱ ـ ازهربن‌عبدالله‌حمصی،علی راسب‌می کرده با اینحال‌عجلی اورا توثیق نموده و او از رجال حدیث ابی داود وترمذی و نسائی است!![4].

۱۲ ـ عبدالرحمن‌بن ابراهیم مشهور به دحیم شامی، کسی که گفته است : کسی که بگوید : «فئهٔ باغیة » اهل شامند، او زنا زاده است! با اینحال بخاری و دیگران از او روایت کرده‌اند و او به عنوان ثقة و حجت معرفی شده است !!.

---

۱ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۲۳۶.

۲ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۲۴۳.

۳ ـ تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحهٔ ۱۱۵ ـ تاریخ خطیب جلد ۸ صفحه ۲۶۸

۴ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱ صفحه ۲۰۴

۱۳ ـ حافظ عبدالمغیث حنبلی، کتابی در فضائل یزیدبن معاویه‌نوشته و در آن مطالب ساختگی زیادی آورده است، در صورتیکه از چنین شخصی به‌پارسائی وثقة و دین داری و راستی و امانت و شایستگی و اجتهاد یاد شده است!!.

۱۴ ـ حافظ زیدبن حباب، که ابن معین گفته است: او ثقه است، ولی‌حدیث ثوری را دگرگون می کرده است!![1].

۱۵ ـ خلف‌بن‌هشام، که شرب خمرمی کرده، احمد امام حنبلیان،اورا توثیق کرده است.وقتیکه به او اعتراض شد: چرا آدم شراب‌خوار را توثیق می کنی؟ در جواب گفت: این علم از ناحیهٔ او به ما رسیده، او بخدا قسم پیش ماثقه وامین است، شراب بنوشد یا ننوشد!![2].

۱۶ ـ خالدبن مسلمةبن عاص ابوسلمهٔ قرشی، که‌امام احمد و یحیی‌بن‌معین او را توثیق کرده و گفته‌اند: حدیثش نوشته شود و ابن عدی گفته است: اودرزمرهٔ کسانی‌است که حدیثش قابل گردآوری‌است گرچه‌حدیثش کم‌است ومانعی‌ازروایت کردن از او نمی‌بینم، درصورتیکه‌او ازسران «مرجئه» و دشمن‌علی است[3].

آری چنین کسانی را توثیق می کنند. و روایت کردن از آنها را جائزمی شمرند، اما افراد زیر را از ثقه ومورد اعتماد بودن ساقط می‌دانند:

احمدبن حنبل، وقتیکه شنید عبیداللهٔبن موسی عبسی،نسبت به معاویه بدـ گوئی می کند، روایت‌کردن از او را ترک کرد و نماینده‌ای پیش یحیی‌بن معین فرستاد و به او پیغام داد که: برادرت ابوعبدالله احمدبن حنبل برایت سلام مـی فرستد و می گوید: از عبیدالله، حدیث زیاد نقل می‌شود، درصورتیکه من و شما از او می‌شنویم که به معاویه بد می گوید، از این رو، من دیگر از او حدیث‌نقل نمی کنم!.

---

۱ ـ خلاصة التهذیب صفحهٔ ۱۰۸

۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحهٔ ۳۲۶ .

۳ ـ تاریخ شام جلد ۵ صفحهٔ ۵۳ .

یحیی‌بن‌معین به قاصد گفت : به ابوعبدالله سلام برسان و به‌او بگو : من و شما از عبدالرزاق شنیدیم که عثمان‌بن عفان را بد می‌گفت، آیا حدیث‌کردن از او را ترک کنم، با آنکه عثمان از معاویه بالاتر است؟![1].

آری شعبه، روایت کردن از منهال‌بن عمر اسدی کوفی را، هنگامی که از خانه‌اش آوازخوانی شنید، ترک کرد چنانکه ابن ابی حاتم گفته است[2].

آری یزیدبن هارون گفته است : روایت کردن از ابو یوسف بخاطر آنکه اموال یتیمان را به مضاربه می دهد و سودش را برای خودش بر می دارد ، جائز نیست[3].

آری آری ، بخاری، روایت کردن‌از امام‌صادق را ترک کرد و یحیی‌بن‌سعید گفته است : در نفسم از او چیزی است. گرچه او دروغ گو نبوده است[4] ولی‌شافعی و ابن معین و ابن ابی خثیمه و ابو حاتم و ابن عدی و ابن حبان ونسائی ودیگران او را توثیق کرده‌اند .

آری ابو حاتم‌بن‌حبان بستی، گفته است : علی‌بن موسی‌الرضا (امام پاك) از پدرش مطالب عجیب و غریب نقل می کند گویا که اشتباه وخطا می کند[5].

آری ابن‌جوزی،امام‌پاك، حسن‌بن‌علی‌بن محمد عسکری را در«الموضوعات» تضعیف کرده است!![6].

فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون

«پس وای بر آنها، ازآنچه راکه دستهایشان نوشته، ووای برآنها، ازآنچه‌را که کسب می کنند».

(بقره آیه ۷۹)

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۴۲۷ .

۲ ـ خلاصةالتهذیب صفحه ۳۳۲ .

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۲۵۸.

۴ ـ تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۱۰۳.

۵ ـ انساب‌السمعانی در باب راء وضاء ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه۳۸۸ .

۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۲ صفحه ۲۴۰ .

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند!!

ما، در این جا تصمیم داریم: نمونه‌هائی از چیزهائی که دستهای این دروغ گویان و حدیث‌سازان یاد شده، یا امثالشان در باب فضائل دروغین ساخته‌اند یادآور شویم :

۱ ـ از ابن عباس آمده، که رسول خدا فرموده است : «هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی بر گهایشان نوشته شده : خدائی جز خدای یکتا نیست ، محمد رسول خدا است، ابوبکر صدیق است، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است» .

این حدیث از ساخته‌های علی‌بن جمیل رقی است که طبرانی آنرا آورده و گفته است : ساختگی است و علی‌بن جمیل، حدیث ساز است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف‌بن ابی‌معروف بلخی آنرا دزدیده و عبدالعزیزبن‌عمرو خراسانی ، مرد گمنامی است و ابو نعیم آن را از طریق علی‌بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبدالعزیزبن عمرو خراسانی ، چنانکه در میزان الاعتدال آمده روایت کرده است. و ذهبی در جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۸ همان کتاب گفته است : عبدالعزیز گمنام است و خبر باطل است، پس همان آفت آن حدیث است . و ابن‌عدی از طریق معروف بلخی آن را آورده و ذهبی در المیزان جلد۳ صفحه۱۸۴ گفته است : این حدیث ساختگی است. ولی به خاطر علی‌بن‌جمیل، از جریر مشهور است و سوگند می‌خورده و می‌گفته : بخدا قسم جریر به ما حدیث کرده است.

و ابن عدی گفته است : این معروف، معروف نیست و شاید آن را از علی‌بن جمیل دزدیده باشد .

و ابوالقاسم‌بن بشران در «امالی» خود، از طریق محمد بن عبدبن عامر سمرقندی، آن را روایت کرده است، و این سمرقندی‌همان‌کذاب و حدیث‌ساز است که از عصام‌بن یوسف حدیث می کرده وابن عدی گفته‌است : احادیثی روایت کرده که مورد پیروی نمی باشد .

وخطیب‌بغدادی‌در تاریخش جلد ۵صفحه۴وجلد۷ صفحهٔ ۳۳۷ آن‌را ازطریق حسین‌بن‌ابراهیم‌احتیاطی، ازعلی‌بن جمیل‌روایت کرده که ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحهٔ۲۵۳ بعدازذکرآن‌ازاین‌طریق گفته‌است : این باطل است ومتهم به‌آن حسین احتیاطی است. و در جلد ۳ صفحهٔ ۱۸۴ گفته است : این حدیث ساختگی است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد۷ صفحهٔ ۲۰۵ آن را از طریق طبرانی آورده وگفته است : این حدیث از لحاظ سند ضعیف‌است و کسی که به آن تکلم کرده، خالی از ناشناختگی و مجهول بودن نیست .

امینی می‌گوید: آیا از ابن کثیر تعجب نمی کنی که حدیث ساختگی‌وباطل را ضعیف و مجهول می‌خواند!! در صورتی که در اصطلاح اهل فن که او خود را از آنها می‌داند چنین حدیثی ضعیف خوانده نمی شود. آری : این خوی‌اوست که چنین ایجاب می کند!!

و عجیب‌تر ازآن این است که خطیب دربارهٔ روایتی که حالش چنین است کلمه‌ای که دلالت برعیب سندآن کند، نیاورده و این شأن اوست دربارهٔ بسیاری از امثال این احادیث ساختگی !!.

۲ ــ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است : هنگامی که قیامت بپا گردید، منادی از زیر عرش ندا می کند، اصحاب محمد را بیاورید، ابوبکر و عمر وعثمان و علی آورده می‌شوند و به ابوبکر گفته می‌شود : کنار دربهشت بایست وهر کسی را که می‌خواهی وارد کن وهر کسی‌را کەمی‌خواهی رد کن. وبه عمر گفته‌می‌شود: کنار میزان بایست وهر کس راکه خواستی با رحمت خدا سنگین و یاسبك کن. و به عثمان شاخه‌ای از درختی که خدا با دستش غرس کرده بوده داده می‌شود و

به‌او گفته‌می‌شود: به‌وسیلهٔ آن هر کسی را که خواستی از حوض دور کن. و به‌علی دو حله داده و گفته می‌شود که آنها را بگیر و من آنها را از روزی که آسمان و زمین را خلق کرده بودم برایت ذخیره‌کرده بودم.

این حدیث را ابراهیم‌بن عبدالله مصیصی، واحمدبن حسن‌بن‌قاسم کوفی، که هر دو کذابند،روایت‌کرده‌اندو خدا داناتر است که کدام یك،آن‌را وضع کرده‌اند.

ذهبی آنرا با همین عبارت‌در میزانش جلد ۱ صفحهٔ ۲۰ ـ ۴۲ آورده‌است. و در آن صرفنظر از ساختگی بودن،دگرگونی نیزصورت گرفته است،زیراآنچه که در ریاض‌النضرة جلد ۱ صفحهٔ ۳۲ آمده دربارهٔ عثمان و علی چنین است: «به عثمان دو حله پوشانده می‌شود و به او گفته می‌شود: آنها را بپوش، از روزی که آسمان و زمین را آفریدم، آنها را برای شما آفریده یا ذخیره کرده بودم، و به علی‌بن ابی‌طالب عصا «عوسج» از درختی که خدا با دستش در بهشت غرس کرده داده می‌شود و به او گفته می‌شود: مردم را از حوض دور کن».

پس آنچه را که برای علی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام‌بوده، از دور کردن‌منافقان از حوض، دگرگون کرده برای عثمان قرار دادند، بعداز آنکه برصدر حدیث ابتدائی ساختگی افزودند.

و حدیث دور کردن‌امیرالمؤمنین از حوض، چیزی است‌که حفاظ،آن راازطرق گوناگون از جمعی از صحابه آورده، و ما در سابق طرق و تصحیح حاکم را نسبت به آن حدیث در جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۱ آورده‌ایم.

۳ ـ از انس بطور مرفوع آمده است: «همهٔ اصحابم‌جز معاویةبن‌ابی‌سفیان را (در بهشت) دیدم، تنها او را هشتاد (یا هفتاد) سال ندیدم و بعداز آن بسویم آمد در حالی که روی شتری از مشك خوشبو تر که داخل آن از رحمت خدا و چهار دست و پایش از زبر جد بوده سوار بوده است و به او گفتم: معاویة؟جواب داد: لبیك یا محمد به او گفتم:در این هشتاد سال کجا بودی؟ گفت: درباغستانی زیر عرش خدایم بودم که اوبا من‌مناجات می کرد و من با او،او به من درود می‌ـ

فرستاد و من به او، و می گفت : ایـن در عوض فحشهائی است که در دنیا بـه تو داده‌انـد .

این حدیث از ساخته‌های عبدالله‌بن حفص وکیل است .

ابن عدی گفته است : این حدیث ساختگی است ، شك ندارم که او سازندهٔ آن است .

و خطیب گفته است : این حدیث از لحاظ سند و متن باطل است و می‌دانیم که سازندهٔآن وکیل است. وسندهای رجالش‌همه مورد اعتمادندجز خودش .

و ذهبی در میزانش، بعداز ذکرآن، از طریق ابن عدی گفته است : بـرای ابن عدی شایسته نبوده‌که ازاین دجال کور چشم کـور دل‌روایت‌کند. کسی کـه خداوند درباره‌اش فرموده است : «کسی که دراین دنیا کور باشد درآخـرت نیز کور وگمراه است» .

و در شرح حال عبیدالله بن سلیمان گفته است : او از عبدالرزاق ، با خبر باطلی روایت کرده که او آفت آن به شمار می‌رود.

و ابن حجر در لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۱۰۵ گفته است: این خبررا‌ابن عساکر چنین آورده است: «من واردبهشت‌می‌شوم، همهٔ یارانم‌جزمعاویه رادرآنجا می‌یابم که پس‌از هفتاد سال اورا می‌بینم وبه او می‌گویم : معاویه کجا بودی ؟ در جواب می‌گوید : زیرعرش خدایم بودم که با دستش به من تحفه می داد. آنـگاه فرمود: این درعوض فحشهائی‌است که در دنیا به شما داده‌اند».

ابن عساکر گفته است : این حدیث نادرست است ودرآن چند نفراز افراد گمنام قراردارند.

۴ ـ از انس بطـور مرفوع آمـده است : «در شب معراج وارد بهشت شدم سیبی را دیدم‌که به حوریه‌ای آویزان بوده،گفت : من مـال عثمان کشته شده بـا ظلم هستم» .

ذهبی در میزانش‌جلد ۲ صفحهٔ ۲۰ از طریق عباس‌بن محمد عدوی، حدیثـ

ساز آن را آورده‌است. و گفته است : این خبر ساختگی است.و در جلد ۳صفحهٔ ۲۹۳ با تغییرمختصراز طریق یحیی بن شبیب کذاب وضاع نیز آن راآورده‌و گفته است : این دروغ است و خدا می‌داند که‌کدام یك از این دو مردآن راساخته‌اند.

و ابن حجردر لسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۲۴۵ گفته است : ابن‌حبان‌آنرا ضعیف دانسته ومعتقد است : برای آن از کلام پیامبر و انس و ثابت و حماد (که آنها رجال سند حدیثند) اصلی نیست و بـه این مطلب ذهبی در «المیزان» در شرح حال عبدالله بن ابـراهیم دمشقی، اشاره کـرده و گفته است : ایـن خبر باطل است .

و ابن حجردرلسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۲۴۸ گفته است : حدیث یاد شده از عقبة‌بن عامر چنین آورده شده : «هنگامی که به آسمان عروج داده شدم داخل بهشت عدن‌شدم، سیبی در دستم‌قرار گرفت که از آن حوریهٔ پسندیده‌ای کم‌مژگان چشمهایش همانند زیبائی مژگان بازها بوده، آشکار گردید و به او گفتم که :تو مال کی هستی ؟ گفت : من برای خلیفهٔ بعداز تو هستم که از روی ستم کشته مـی شود (عثمان‌بن عفان) و در صفحهٔ ۲۹۳ نیـز آن را آورده و گفته است : حدیث نادرستی است .

و خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۲۹۷ آن را ازطریق محمدبن سلیمان ابی‌علی‌شطوی ، از نافع از ابن عمر از رسول خدا چنین آورده است : « هنگامی که شبانه بسوی آسمان برده شدم و در آسمان چهارم قرار گرفتم‌سیبی در دامنم افتاد و آنرا با دستم گرفتم پس شکافته شد و از آن حوریهٔ خندانی بیرون‌آمد و به او گفتم : بگو ببینم : مال کی هستی ؟ گفت : متعلق بـه مقتول شهید : عثمان بن عفان هستم» .

و با این طریق نیز این حدیث ساختگی است .

خطیب در تاریخش و ابـن جوزی در «الموضوعات» و ذهبی در « میزانش» نادرستی این حدیث را از ناحیهٔ محمدبن سلیمان ابی جعفر خزاز دانسته‌اند .

۵ ـ از جابر بطور مرفوع آمده است: خداوند یارانم را بر همه عالمیان جز از انبیاء و مرسلین برتری داد و از میان یارانم چهار نفر را برگزید: ابوبکر، عمر، عثمان و علی، آنها را بهترین یارانم قرارداد گرچه همهٔ یارانم خوبند.

این حدیث از ساخته‌های عبدالله‌بن صالح، کاتب «اللیث» است که ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۴۷ گفته است: با این خبر قیامت برعبدالله‌بن صالح بر پا گردید.

واز ابی زرعه حکایت شده که او گفته است: این حدیث باطل است، وخالد مصری آن را ساخته ودر کتاب عبدالله‌بن صالح، آن را جای داده است. و نسائی گفته است: این حدیث ساختگی است.

۶ ـ از عبدالله‌بن عمر، بطور مرفوع آمده است: هنگامی که ابوبکر متولد شد، درهمان شب خداوند بر بهشت عدن توجه کرد و فرمود: سوگند به عزت و جلالم که در تو داخل نمی کنم مگر کسی که این مولود را دوست داشته باشد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن احمدبن عصمت نیشابوری است.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۳ صفحهٔ ۳۰۹ آن را آورده و گفته‌است: این حدیث باطل است و در اسنادش چند نفر از افراد مجهول و گمنام قراردارند.

۷ ـ از ابی هریرة بطور مرفوع آمده است: «در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای کسی که ابوبکر و عمر را دوست داشته‌باشد طلب آمرزش می کنند، و در آسمان دوم هشتاد هزار فرشته کسی را که ابوبکر و عمر را دشمن داشته‌باشد لعنت و نفرین می کنند.

این حدیث از ساخته‌های ابی سعید حسن‌بن علی عدوی بصری است.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث را عدوی به نام کامل‌بن طلحة ساخته است و تنهاعبدالرزاق‌بن‌منصور بندار، از ابی عبدالله زاهدسمرقندی، و او از ابی لهیعة، آن را روایت کرده است و ابوعبدالله زاهد مجهول‌وگمنام‌است

ولذا عدوی آن را به کامل که ثقة است چسبانده است در هر صورت حدیث از ابی لهیعة بطور محفوظ نیامده‌است.

آنگاه آن را به طریق دیگری آورده و گفته است: این اسناد صحیح است و رجالش همه مورد اعتماد هستند و عدوی مطلب مهمی را آورده‌ومرتکب کار بدی شده. جرأت او در ساختن این حدیث بزرگتر از جرأتش در روایت‌از ابن لهیعة است.

و دیلمی آن را آورده و به آن افزوده است: و هرکس همهٔ صحابه‌رادوست داشته باشد از نفاق دور خواهد بود. و ذهبی به ساختگی بودن آن نیز حکم کرده است. و ابن حجر از طریق دیگر ازانس در کتاب‌لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۱۰۷ آن را آورده و گفته است: این با این اسناد باطل است.

۸ ـ از انس آمده است که: مردی یهودی پیش ابی‌بکر آمد و گفت: قسم به آنکه موسی را برانگیخت و با اوسخن گفت، من ترادوست دارم. ابوبکرسرش را به علامت تحقیر او بالا نیاورد تا جبرئیل‌برپیامبراکرم نازل گردید و گفت:ای محمد! خدای بزرگ برای تو سلام می فرستد ومی گوید: به یهودی بگو: خدا آتش را از تو دور کرده است. پس یهودی محضر رسول خدا حاضر گردید و اسلام آورد.

و در تعبیر دیگر چنین آمده است: خداوند از او در آتش دوچیز را بسه خاطر محبت به ابی بکر دور کرده است: زنجیرها، و غلها بر گردنش نهاده نمی شود. آنگاه رسول خدا این مطلب را به او خبردادند.

این حدیث از آفات حسن‌بن علی‌ابی سعید عدوی بصری است که سیوطی در «اللئالی» گفته‌است که آن ساختگی است، عدوی و غلام خلیل، حدیث سازند و بصری مجهول و گمنام است.

۹ ـ از براء بطور مرفوع آمده است: خداوند برای ابی‌بکر دراعلی‌علیین، قبه‌ای از یاقوت سفید که با قدرت الهی آویخته است اتخاذ کرده که‌درآن‌بادهای

رحمت، نفوذ و حلول کرده است. و برای آن چهار هزار در است که هرگاه ابو بکر مشتاق لقای خدا باشد یکی از آن درها باز می‌شود و از آن رهگذر به خدا می نگردا!!.

این حدیث از موضوعات محمدبن عبدالله ابی‌بکر اشنانی است .

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۴۴۱ گفته است : کسی که این حدیث را برمثل این اسناد ترکیب کرده، چنین کسی از دور انداختن حشمت الهی‌وجرأت بر کذب چیزی فروگذار نکرده است و از خذلان و خواری بخدا پناه می‌بریم و از او می خواهیم که ما را از گزند و وسوسهٔ شیطان، مصون و محروس بدارد که او ولی اینکار و قادر برآنست.

و درصفحهٔ ۴۴۲ گفته است : اشنانی چیزی را که خوب نمی‌توانسته بسازد ، وضع می کرده است نهایت آنکه (خدا داناتر است) اسناد صحیحه را، از بعضی کتابها گرفته و برطبق آنها این مصیبت‌ها را پدید آورده، و این مطالب را بافته‌و ترکیب کرده است.

و درجلد۹صفحهٔ۴۴۵نیز آن‌را از طریق احمدبن عبدالله ذراع آورده‌و گفته است : این حدیث باطل است و نادرستی آن از ناحیهٔ ذراع است. و اوست که‌آن را ساخته است.البته خدا داناتراست.و ذهبی آن را در میزان الاعتدال،ازبافته‌های ابوبکر اشنانی شمرده است .

۱۰ ـ از انس نقل شده که گفته است : هنگامی که رسول خدا ازغار،خارج شد، ابوبکر رکاب حضرت راگرفت، پیامبر اکرم به رویش نگاه کرد و فرمود : ای ابی‌بکر آیا به تو بشارت ندهم ؟ گفت : چراپدر و مادرم فدای تو باد،فرمود: خداوند فردای قیامت برای همه ، بطور عام، و برای‌تو بطور خاص تجلی‌خواهد کرد .

این حدیث از ساخته‌های محمدبن‌عبدابی بکرتمیمی سمرقندی است که خطیب در تاریخش‌جلد۲ صفحه ۳۸۸ گفته است: این حدیث پیش کسانیکه‌آگاهی

درستی از مصادر حدیث دارند، اصلی برایش نیست وآن را محمدبن عبد، ازلحاظ سند ومتن ساخته است و دارای احادیث زیادی نظیر آنچه که ذکر شده می‌باشد که همهٔ آنها دلالت بربدی حال و سقوط روایاتش دارند.

و درجلد ۱۲ صفحهٔ ۱۹ آن را از طریق علی‌بن عبده آورده و گفته است: این حدیث باطل است. آنگاه آن را ازطریق دیگری آورده و گفته است: این نیز، باطل است. وعلت آن هم ابوحامدبن حسنویه است که مورد اعتماد نمی‌باشد.

و ذهبی در «المیزان» جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۱ ـ ۲۳۲ آن را آورده و گفته‌است که: آن‌از احادیث موضوعه‌است.

و ابن عدی آن را در کاملش، روایت کرده و گفته است: این باطل‌است. و در جلد ۲ صفحهٔ ۳۶۹ گفته است: آن حدیث‌باطل است. و یوسف بن احمد، متهم شده به اینکه‌این‌حدیث رابه ابن‌الخلیفه چسبانده است. چنانکه در میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۳۶ آمده است.

و فیروز آبادی، صاحب قاموس، در خاتمهٔ کتابش «سفرالسعادة» آن را از مشهورترین ساخته‌ها، درباب فضائل ابی‌بکر، و از مفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده است.

وسیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۸ آن را از احادیث موضوعه دانسته‌و طرقش را تضعیف کرده است.

و عجلونی در کشف‌الخفاء جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۹ آن را آورده، و مطالبی نظیر گفتار فیروزآبادی، دربارهٔ آن گفته است.

و ابن حجر درلسان‌المیزان جلد ۲ صفحهٔ ۶۳ گفته است: برای آن طرقی است که همهٔ آنها، سست است.

و ابن درویش حوت، در اسنی‌المطالب صفحهٔ ۶۳ گفته است: این حدیث ساختگی‌است، چنانکه ملاعلی‌قاری، در کتاب موضوعاتش گفته است.

و حاکم درالمستدرک جلد ۳ صفحهٔ ۷۸ در حدیثی‌ازجابربن عبدالله‌آورده

که: رسول خدا فرموده است: ای ابوبکر، خدا به تو رضوان اکبر داده است، بعضی از مردم به او گفتند: منظور از رضوان اکبر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: خداوند در آخرت، برای بندگانش بطورعموم، وبرای ابی‌بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد.

و ذهبی در تلخیص المستدرك، به دنبال این حدیث چنین افزوده است: این حدیث را محمدبن خالد ختلی، از کثیربن هشام، از جعفر بن برقان، از سوقه، روایت کرده که گمان می کنم: محمد آن را وضع کرده باشد.

و در میزان الاعتدال در شرح حال ختلی، گفته است که: ابن‌جوزی در «الموضوعات» گفته است که اورا تکذیب کرده‌اند، و او از کثیر، روایت «برای ابی بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد» راروایت کرده است. و ابن منده گفته‌است او دارای احادیث نادرست است.

۱۱ ـ از ابو هریرة بطورمرفوع آمده، که رسول خدا فرموده است: درآن شبی که به آسمان عروج داده شدم، از آسمانی نگذشتم، مگرآنکه درآن یافتم، که نوشته شده بود: محمد رسول خدا است و ابوبکر صدیق جانشین من‌است.

این حدیث ازساخته‌های عبدالله‌بن ابراهیم غفاری است که ذهبی درمیزان الاعتدال‌جلد ۵ صفحهٔ ۲۳۵ آن را ازطریق‌خطیب، ازمحمدبن عبدالله هلالی‌بصری آورده و گفته است: این خبر باطل است. سپس آن را با اسناد دیگری آورده و گفته است: و آن باطل است. ونمی دانم کسی نقصی درآن گرفته باشد،زیراهمهٔ آنهامورد اعتمادند.آنگاه‌آن را ازطریق‌غفاری آورده و گفته‌است: اومتهم به کذب است، پس این حدیث از ناحیهٔ او ساخته شده است.

و سیوطی آن رادر«الموضوعات» آورده و گفته است: ابن عدی، بااسنادش آن را از غفاری، از عبدالرحمن‌بن زیدبن اسلم آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست، غفاری حدیث ساز است، و اسنادش باتفاق ضعیف است.

و ابن حجر در «تهذیب التهذیب» جلد ۵ صفحهٔ ۱۳۸ به نقل از ابن‌حبان،

از طریق عبدالله‌بن عمر آن را چنین آورده است : «در شبی که به آسمان سیر داده شدم ، از آسمانی به آسمان دیگر نرفتم مگر آنکه دیدم نوشته است: محمد رسول خدا است،ابوبکر صدیق است» .

ابن‌حبان گفته‌است : این خبر باطل است ومصیبت این خبر از ناحیهٔ عبدالله ابن‌ابراهیم است.

۱۲ ـ از انس بطور مرفوع آمده است : «خدا در هر شب جمعه صد هزار نفر را از آتش جهنم، آزاد می کند مگر دو طائفه را، که در امتم هستند واز آن نیستند و آنان را در زمرهٔ آزاد شدگان از اهل کبائر،آزاد نمی کند، بلکه بابت پرستان هم زنجیرند، آنان دشمنان ابوبکر و عمر هستند که مسلمان نیستند،بلکه یهود این امتند !.

سپس گفته : بدانید لعنت‌خدا، بر دشمنان ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی .

این حدیث، از ساخته‌های مسرةبن عبدالله‌ابی شاکر، غلام متوکل است که خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۷۲ گفته است : این حدیث دروغ‌وساختگی است. ورجال‌یادشدهٔدراسنادآن،تمامی‌مورداعتماد ائمهٔ‌حدیثند،مگرمسرة،ونادرستی حدیث‌از ناحیهٔ‌اوست، به‌علاوه او ادعا کرده که‌این‌حدیث راازابی زرعة شنیده ، در صورتیکه او چهار سال قبل مرده بوده، چون ابازرعة در سال ۲۶۴ ه فوت کرده ، ولی مسرة حدیث مذکور را از ابی زرعه در «ری» سال ۲۶۸ ه روایت کرده‌است.

و ذهبی در میزان الاعتدال جلد۳ صفحه ۱۶۲ آن را از ساخته های مسرة شمرده است .

۱۳ ـ از انس آمده است که : رسول خدا، کتفهای ابی‌بکر و عمر را ، بهم متصل کرد و فرمود : شما وزیرانم، دردنیاو آخرت هستید، مثل من و شمادربهشت همانند پرنده‌ای است که در آن می‌پرد، من به منزلهٔ سینه و شما به منزلهٔ پرهای آن هستید، من و شما در بهشت می گردیم و آفریدگار جهان را زیارت‌می کنیم، من و شما در مجالس بهشت می‌نشینیم، گفته شد : مگر در بهشت مجالسی است ؟

فرمود: آری مجالس و سرگرمی است، گفته شد: سرگرمی بهشت چیست؟ فرمود: آشیانه‌ای است از نی، از کبریت احمر، فرشش از درّ مرطوب است، پس بادی از زیر عرش که به آن طیبه می گویند می وزد، و آن نی‌ها به حرکت می آید، و صدائی از آن خارج می‌شود که بهشتیان، دنیا و حوادث آن را فراموش می کنند:

این حدیث، از ساخته‌های زکریابن در ید کندی‌است که ابن‌حبان‌آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن زکریا است.

و ذهبی در «المیزان» جلد ۱ صفحهٔ ۳۴۸ از ابن‌حبان دو جملهٔ ازآن را، حکایت کرده و گفته است: آن دو جمله را احمدبن موسی‌بن معدان، درحران، و زکریابن درید، برای ما، با نسخهٔ ساختگی روایت کرده که روا نیست از آن روایت کردن.

۱۴ــ از انس بطور مرفوع آمده است: برای خدا شمشیری است در نیام، مادامی که عثمان زنده است وقتیکه او کشته شد، آن شمشیر برهنه می‌شود و تا قیامت در غلاف نخواهد رفت.

این حدیث را ابن‌عدی‌آورده و گفته است:ساختگی است و آفت‌آن‌عمروبن فائد است و استادش موسی‌بن سیار[1] نیز کذاب است[2].

و ذهبی در میزانش جلد۲ صفحهٔ۲۹۹ گفته است: نادرستی آن‌آشکاراست.

۱۵ ــ از انس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل برمن نازل شد و بااوقلمی ازطلای ناب بود و گفت: خداوند علی اعلی، برتو سلام می فرستد و می گوید: حبیبم،این‌قلم را از بالای‌عرش برای معاویه‌بن‌ابی سفیان‌هدیه‌فرستادم‌و آن را به او برسان و به او دستور بده؛ باخطش و با این قلم آیـةالکرسی را بنویسد و بعد از نوشتن و نقطه گذاری، آنرا برشما عرضه کند که من برای او ثوابی، برابر با هر کسی که آن را تا روز قیامت می خواند قرارداده‌ام! رسول خدا فرمود: کیست

۱ــ درلئالی سیوطی درنقل این عبارت، غلط‌فاحشی دیده می‌شود که ماصحیح‌آن راآوردیم.
۲ــ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۱۶۴.

که ابی عبدالرحمن را ، حاضر کند؟ ابوبکر برخاست و رفت، پس ازچندی، باتفاق او خدمت رسول خدا رسیدند و برحضرتش سلام کردند، حضرت جواب سلامشان را داد، آنگاه به معاویه فرمود : ای معاویة این قلمی است که خدا برایت ازبالای عرش هدیه فرستاده است تا با آن آیةالکرسی را با خطت بنویسی و برمن عرضه نمائی، وخدا را براین نعمت‌بزرگ که بر تو ارزانی داشته شکر و سپاس به جای آری، زیراخدا برایت ثواب هر کسی را که ازوقت نوشتن تا قیامت آنرامی‌خواند نوشته است ! آنگاه معاویه قلم رااز دست رسول خدا گرفت وآن را بالای گوشش نهاد : پس پیامبر اکرم گفت : خدایا تو می‌دانی که من آنرا به‌او دادم وسه‌باراین جمله را تکرار کرد. پس‌از آن، معاویه دو زانو در برابر رسول خـدا نشست و همواره خدا را بر این نعمت شکر می کرد، تا آنکه دوات و صحیفه‌ای آورددوقلم را گرفت و همچنان با آن، آیةالکرسی را بابهترین خط می‌نوشت وبررسول‌خدا عرضه می کرد. رسول خدا فرمود : ای‌معاویة، خداوند برایت از ثواب، برابرثواب هر کسی که از آن تا روز قیامت می خواند نوشته است.

همه گفتند، که این حدیث ساختگی است و بیشتر رجالش گمنامند . وابن جوزی آن را از ساخته های حسین‌بن یحیی ختانی می‌دانـد، چنانکـه در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۷ آمده است.

و بنظر ذهبی این حدیث، باطل است و گویا احمدبن عبدالله ایلی ، آن را ساخته است. چنانکه درالمیزان جلد ۱ صفحهٔ ۵۲ آمده است.

وابن حجر درلسان‌المیزان آورده است که : عامل‌نادرستی این‌حدیث‌منحصر به احمد ایلی است. که آن را ساخته است.

و نقاش در الموضوعات، آن را با لفظ مختصرتری آورده وگفته‌است : این حدیث بی شك ساختگی است که احمد و یا حسین آن را ساخته‌اند[1].

۱۶ ـ از جابر آمده است که : رسول خدا باجبرئیل درمورد اینکه،معاویة

---

۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد۱ صفحة ۲۱۶ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحة۲۸۵.

راکاتبش قراردهد مشورت کرد، جبرئیل گفت : او راکاتب قرارده که امین است .

ابن عساکر در تاریخش، باسناد خویش آن را از طریق سری‌بن عاصم‌ابی عاصم همدانی، که یکی از دروغ گویان حدیث سازبوده، و حسن‌بن زیاد که همان لؤلؤی کذاب‌حدیث ساز است، و قاسم‌بن بهرام که مشترك میان ثقه و کذاب است، آورده. و ابن کثیر در البدایة و النهایة جلد ۵ صفحهٔ ۳۵۴ آن را تضعیف کرده و گفته است : شگفت از حافظ‌بن عساکر است.که با آن همه عظمت وآگاهی‌برفن حدیث که از همه معاصران، بلکه کسانیکه پیش‌از او بودند آگـاهـی بیشتری داشته ، چگونه در تاریخش این حدیث و نظائرش رامی‌آورد و هیچ گونه حرفی دربارهٔ آنها، نه بطور صریح، و نه زیرپرده، نمی‌زند. و حال آنها را بیان‌نمی کند؟ در صورتی که‌چنین کاری درست نیست و خدا داناتر است.

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحهٔ ۹۵ از امیرالمؤمنین، بطور مرفوع آن‌را از طریق اصرم بن حوشب کذاب حـدیث ساز خبیث آورده. و آن را از احـادیث نادرست محمدبن عبدالمجید شمرده است.

۱۷ ـ از عبادة‌بن صامت آمده که گفته است : خـداونـد به پیامبرش وحی کرد که معاویه را به عنوان کاتب اخذ کند، زیرا که او امین است.

طبرانی در اوسط،ازمحمدبن معاویهٔ زیادی، از احمدبن عبدالرحمن‌حرانی، از محمدبن زهیر سلمی، از ابی محمد، ساکن بیت‌المقدس، آن را آورده و گفته است : محمدبن معاویة کذاب و استادش امین نیست و سلمی و استادش شناخته‌شده نیستند. و برای حدیث، طرق دیگری نیز هست که همهٔ آنها باطل است[۱].

و ذهبی در المیزان جلد۳ صفحهٔ ۵۹ آن‌را آورده و گفته است : این خبر باطل است و شاید محمدبن زهیرسلمی، متن آن را به دروغ ساخته است. ودربارهٔ احمدحرانی، ابو عروة گفته است : دردینش امین نیست .

---

۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۱۸.

امینی می‌گوید :

چگونه ممکن است این روایت، ازعبادةبن صامت صحیح باشد درصورتی که او ، شام را برمعاویه شورانده و فاسد کرده بود، معاویه ناگزیر نامه‌ای به عثمان در مدینه نوشت و در آن متذکر شد که : عباده شام را بر من و اهلش فاسد کرده، یا او را به مدینه فراخوان و یا به من اجازه بده که او را از شام بیرون کنم؟ عثمان در پاسخ او نوشت : او را به خانه‌اش درمدینه گسیل دار .

معاویه، عبادة را به مدینه فرستاد و او به خانهٔ عثمان، که در آن جز مردی از سابقین و یاتابعین نبوده وارد گردید و در ناحیه‌ای از آن، جلوس کرد و عثمان به او نگریست و گفت : وضع ما با شما چگونه است ای عباده ؟ او برخاست و گفت: من از رسول خدا اباالقاسم شنیدم که می فرمود : بعداز من امور شما به‌دست‌افرادی می‌افتد : چیزهائی را که شما منکر می‌دانید برایتان معروف جلوه می‌دهندو آنچه را که شما معروف می‌دانید منکر می‌شمارند ، پس طاعتی برای کسی که معصیت می کند نیست و نسبت به پروردگارتان گمراه نگردید. قسم به آنکه جان‌عباده در دست اوست فلانی (معاویه) از آنها است .

دیگر عثمان به او چیزی نگفت[۱].

۱۸ ـ از ابی هریرة بطور مرفوع آمده است : امناء پیش خدا سه نفرند : من (رسول خدا) ، جبرئیل و معاویه .

خطیب و نسائی و ابن حبان گفته‌اند : این حدیث باطل و ساختگی است. و خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحهٔ ۸ معتقد است که نادرستی این حدیث ، از ناحیهٔ بردائی است .

و ابن عدی گفته است : از هر جهت این حدیث باطل است و حاکم طرق این حدیث را تضعیف کرده و در آن جمعی از دروغ گویان و حدیث سازان قرار دارند[۲] .

---

۱ ـ تاریخ ابن عساکر جلد ۷ صفحهٔ ۲۱۱ ـ ۲۱۲ .
۲ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۲۱۷ .

وذهبی در میزانش جلد ۱ صفحهٔ ۲۳۳ گفته است : این حدیث دروغ است و آن را در شرح حال حسن بن عثمان یاد آور شده و گفته است : این دروغ است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحهٔ ۱۲۰ آن را از طریق ابی هریرة و انس وواثلة بن اسقع آورده و گفته است: به هیچوجه صحیح نیست.

و درلسان المیزان جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۰ آمده است که : ابن جوزی آن را در زمرهٔ احادیث موضوعة آورده و یقین کرده است که حسن بن عثمان آن را وضع کرده است.

و ابن عدی گفته است : بنظرمن حسن، حدیث ساز وحدیث دزد بوده ودربارهٔ او از عبدان اهوازی، پرسیدم گفت : او کذاب است. و ابوعلی نیشابوری گفته است: این کذاب حدیث دزد است. و درشذرات الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۳۶۶ گفته است که : ابن جوزی آن را از ساخته‌های ابی عیسی احمد خشاب شمرده است.

امینی می‌گوید: با این چرندیات، ناموس اسلام را هتك وساحت مقدس صاحب رسالت را آلوده کردند، دوامینی که معاویه سومی آنها باشد چه ارزشی خواهند داشت ؟!

۱۹ ـ از زیادبن معاویة بن یزیدبن عمر، نوهٔ یزیدبن معاویة بن ابی سفیان ، از عبدالرحمن بن حسام آمده که گفته است : مردی از اهل حوران، ازمردی دیگر به ما خبر داده که : ده نفر از بنی هاشم، صبح هنگام برای نماز خدمت رسولخدا گرد آمدند. بعداز نماز گفتند : ای رسول خدا اینکه در این وقت خدمت شما رسیدیم، برای این بوده که بعضی از کارهایمان را برای شما بگوئیم : خداوند با این رسالت، تفضل فرمود ، شما را به آن و ما را وسیلهٔ شما گرامی داشت و این معاویه است که کاتب وحی است در صورتی که ما ، دیگر از اهل بیت را بیش از او برای اینکار شایسته می‌دانیم .

رسول خدا فرمود : آری نگاه کنید به مرد دیگری، غیر او (یعنی : فرد دیگری راپیدا کنید) راوی می گوید : با آنکه درهرچهار روز از ناحیهٔ خداوحی

برمحمد نازل می شد اما چهل روز گذشت که جبرئیل نازل نگردید، پس از آن نازل شد در حالی که صحیفه‌ای با خود همراه داشت که در آن نوشته شده بود: ای محمد تو حق نداری کسی را که خدا برای نوشتن وحیش انتخاب کرده تغییر دهی، پس او را براین کار بگمار که او امین است، رسول خدا هم اورا برآن کار گماشت.

ابن عساکر در تاریخش، آن را آورده و گفته است : این خبر نادرست و در آن چند نفر افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

و ابن حجر درلسان المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۴۱۱ گفته است : بلکه این حدیث مسلم است که باطل است، بخدا قسم کسی که آن را ساخته است بی دین و لامذهب است .

امینی می‌گوید: این توهینی است،جز کسی که خداورسول و دینش رامسخره و بازیچه می گیرد و ارزش نبوت را نمی داند، بدان تفوه نخواهد کرد. و نادان‌تر از این مهاجمین، برساحت مقدس رسالت که این چرندیات را به‌نام رسول خدا ساخته‌اند، آن محدثی است که دربارهٔ سند این احادیث بحث می کند وهمانند این حدیث را تنها به خاطر آنکه افراد مجهولی در رجالش قرار دارند نادرست می داند، غافل از اینکه محدث در درجهٔ اول باید متن حدیث را پیش از سند، مورد بررسی قرار دهد، نه برعکس. پس مطلب همان است که ابن حجر گفته است.

۲۰ ــ از یزیدبن محمد مروزی، از پدرش، از جدش آمده است که :ازعلی امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه شنیدم که می گفت:... هنگامی که دربرابر رسول خدا نشسته بودم ، معاویه وارد شد ، رسول خدا قلم را از دستم گرفت و به معاویه داد، در دلم از این عمل چیزی نیافتم چون می دانستم که خدا به او، امر کرده است.

ابن حجر درلسان المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۲۰ آن را از ساخته‌های مسرةبن عبدالله خادم دانسته و گفته است : این متن باطل و اسنادش دروغ است .

و خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۷۲ آن را در زمرهٔ احادیث مناقب آورده و گفته است :

این حدیث دروغ و ساختگی است، و رجال یاد شده در اسنادش همگی مورد اعتمادند، جز خادم که عیب حدیث از ناحیهٔ اوست.

۲۱ـ ازانس بطورمرفوع آمده است: امناء، هفت‌تاهستند : لوح،قلم،اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه.

ذهبی در «المیزان» جلد ۱ صفحهٔ ۳۲۱ این حدیث را از داودبن عفان، از انس آورده که داود، آدم حدیث سازی بوده. از انس نسخهٔ ساختگی داشته است. در این مورد به مباحث سلسلهٔ دروغ گویان مراجعه شود.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحهٔ ۱۲ آن رااز روایت ابن‌عباس‌دانسته وگفته است: این از احادیث پیشین زشت‌تر و از لحاظ سند ضعیف‌تراست.

امینی می‌گوید : مرگ‌برمردمی که چنین مزخرفات را روایت می کنند و عرق خجلت برپیشانی آنها نمی‌نشیند، آیا ننگ بر اسلام و مسلمین نیست که معاویهٔ خائن، از لحاظ امانت‌کنار رسول خدا و دیگر امناء معصوم قرارداده‌شود؟!

۲۲ ـ از واثله بطور مرفوع آمده است : خداوند امین‌بروحیش قرار داد : جبرئیل، مرا (پیامبررا) و معاویه را و نزدیك بود که خداوند به خاطر کثرت علم‌و امانت‌معاویه‌نسبت‌به گفتار پروردگارم‌اورا‌پیامبر قراردهد،خداوندگناهان‌معاویه را می‌بخشد، از حسابش معاف کرده، کتابش را به او تعلیم داده، اورا هادی ومهدی‌و وسیلهٔ هدایت قرار داده است.

ابن عساکر آن را از مردی آورده است. حاکم گفته است: از احمد بن عمر دمشقی،که دانای به حدیث شام بوده، از این حدیث سؤال شد آن را جداً انکار کرد.

و عبدالله‌بن جابر ابو محمد طرطوسی بزاز که نسیان‌در حدیث داشته، به‌این حدیث، حدیث می کرده ویکبار هم گفته است : حدیث او نادرست است[1].

امینی می‌گوید: فکرمی کنم که راویان ناپاك می‌خواستند بدینوسیله، مقام

---

۱ ــ تاریخ‌ابن‌عساکرجلد۷ صفحهٔ۳۲۲

نبوت را پائین آورند، نه آنکه مقام معاویه را بالا ببرند، زیرا فاصلهٔ زیادی که میان مرتبهٔ نبوت که مسلمین به آن معتقدند و مقام این مردی که از سطح خلافت فرسنگها دور است وجود دارد، آن دو را در وضعی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز پائین آوردن مرتبهٔ نبوت ندارند.

بنابراین، از دوستداران معاویه می‌پرسیم: عاملی که چنین مقام شامخی را برای معاویه ایجاب می کند، چیست؟ آیا آن عامل، همان اصل ناپاك این «شجرهٔ ملعونه» است که در قرآن و گفتار پیامبر اکرمش آمده است؟! یا فرع ناپاك و ستمکار اوست؟ یا اصرار او بر کفر بوده که تا چند ماه پیش از وفات پیامبر اکرم ادامه داشته است؟

یا جنگ کردنش با خلیفهٔ مفترض‌الطاعهٔ زمان اوست؟ در صورتیکه اهل حل و عقد با او بیعت کرده و مسلمین به خلافت او رضایت داده بودند اما او در برابر امامش شمشیر کشید و خونهای پاك را ریخت!!

و یا جنایاتیکه او، درایام‌خلافتش انجام داده. ازقبیل: کشتن افراد شریفی چون: حجربن‌عدی و یارانش و عمروبن حمق خزاعی و نظائرش؟ و لعن کردن امیرالمؤمنین و حسن و حسین و جمعی از یاران پاك و با ایمان آنان در قنوت نماز؟ و نسبتهای ناروا به اهل بیت نبوت‌دادن؟ و روایات نادرست علیه‌آنهاساختن؟ و احادیث مدح و ثنا دربارهٔ امویها جعل کردن؟ و برخلاف حدیث مورد اتفاق میان مسلمین: الولدللفراش وللعاهرالحجر «فرزند مال صاحب فراش است و برای نسبت ناروا دهنده سنگ است» زیاد را به پدرش ابی سفیان ملحق نمودن؟وبرای یزید، این مرد فاسق فاجر شرابخوار، بیعت گرفتن و او را بر جان ومال و ناموس مردم مسلط کردن؟ وبر این گونه اعمال زشت که صفحهٔ تاریخ را سیاه نموده‌ادامه دادن؟ تا آنکه‌کاسهٔ جنایتش پر شد و مرگ گریبان او را گرفت.

معاویه کجا؟ آشنائی او با علم و قرآن کجا؟ که حتی یك آیهٔ ازقرآن را به خوبی نمی‌دانسته و اگر می دانسته عمل نمی کرده است.

مانند آیه: اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی‌الامر منکم: «خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از شما را اطاعت کنید»[1].

آیا امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام از صاحبان فرمان بنا به هر کدام از دو تفسیر آن، نبوده است؟

و آیه: ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها: «هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفرش جاودانه بودن در جهنم است»[2].

و آیهٔ: الذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثماً مبینا: «کسانیکه مردان و زنان با ایمان‌را بدون جرم اذیت می کنند، گناه آشکاری را مرتکب‌می‌شوند»[3]. و آیات دیگری نظیر این آیات که مورد هجوم‌او قرار گرفته و گویا که آیات قران نبوده‌اند!.

و آیا او، امین برقرآن بوده در صورتی که حتی، به یك آیهٔ آن عمل نمی کرده و حدود آن را بپا نمی‌داشته است؟ که قرآن مجید می گوید: هر کس از حدود خدا تجاوز کند به‌خود ستم کرده‌است ـ هر کس نافرمانی خداوپیامبرش کند، و از حدودش تجاوز نماید، خدا او راجاودانه در آتش داخل خواهد کردوبرایش عذاب خوار کننده‌ای است[4].

و آیا علم‌زیادش که نزدیك بود او را به مقام پیامبری برساند او راوادارمی کرد که با عترت پاك پیامبر اکرم دشمنی کند؟! و آنهمه اعمال جنایتکارانه و زشت راکه تاریخ از او ودودمان و تربیت شدگان کثیف مکتبش برای ما حفظ کرده مرتکب شود؟

این تاریخ است‌که می گوید: او شیعیان پاك امیرالمؤمنین را در کوفه ودر دیگر نقاط کشور اسلامی به‌وضع فجیعی می کشد! و بسیاری از پیروان پاك نهاد

---

۱ ـ نساء آیهٔ ۵۹ .

۲ ـ نساء آیهٔ ۹۳ .

۳ ـ احزاب آیهٔ ۵۸ .

۴ ـ نساء آیهٔ ۱۴ .

آل‌الله را مورد شکنجهٔ غیر انسانی قرار می‌داده است و ما بعداً بخوبی ماهیت‌پلید او را چنانکه هست معرفی خواهیم کرد. آنگاه از راویان، احادیثی کـه او را در امانت، سومی پیغمبر و جبرئیل و یا هفتمی او و یا از امناء پنجگانهٔ یـاد شدهٔ در روایت ۲۱ قرارداده‌اند می‌پرسیم که آیا منظور از آن امانت، امین بودن او نسبت به قرآن است که بـا آن مخالفت کرده و یا سنت است‌کـه به آن عمل نکـرده و یا نسبت به خونهای مردم بوده که آن را ریخته، و یا خاندان پیغمبر اکرم‌بوده که پایمالشان کرده، و یا نسبت به امنیت اجتماعی بوده که آن‌را از بین برده، و یا نسبت به راستی‌بوده‌که با آن میانه‌ای نداشته؛ و یا نسبت به دروغ بوده که ترغیب به آن می کرده، و یاامین نسبت به مؤمنان بوده‌که رگها و ریشه‌های آنان راقطع می کرده و یا نسبت به اسلام بوده که‌آن‌را ضایع کرده ، و یا نسبت به احکام بوده که‌آنهاراعوض کرده، و یانسبت به منبرها بوده که‌آنها را با لعن اولیاء مقرب‌خدا آلوده کرده‌است . و یا و یا ویا ؟! آیا با این‌همه‌از جنایات‌چنانکه‌کاسه‌لیسان‌دربار بنی‌امیه،ساخته‌اندنزدیك بود معاویه‌به‌مقام‌پیغمبری‌نائل گردد؟آفرین بر آن‌پیامبری که این مرد کثیف و جانی می‌خواهد بار مسئولیتش را بدوش کشد و جانشین او باشد !!

قدخم ریش سفیداشك دمادم‌یحیی تو به‌این حالت‌اگرعشق‌بازی چه‌شود؟!

و چقدر فرق است میان این روایت و انکار علماء، نسبت به گفتهٔ ابن‌حبان «نبوت همان علم وعمل است» که اورا به زندقه و هذیان نسبت داده، و دراین‌باره شکایتی به خلیفه‌نوشته، او هم‌دستور قتلش را صادر نموده است[۱]؟! و این کارتنها به این جهت بوده که آنان نبوت را موهبتی از ناحیهٔ خدا می‌دانستند که او هر کس از بندگانش را که‌بخواهد برمی گزیند و رسالت را هرجا که بخواهدقرار می‌دهد و بشر معمولی در رسیدن به آن راهی ندارد اگرچه از لحاظ علم و عمل به هر رتبه عالیه‌ای رسیده باشد (پس چگونه ممکن است خداونـد، اورا بخاطـر

۱ ـ تذکرة الحفاظ جلد ۳ صفحهٔ ۱۳۷ .

کثرت علم و اماناتی که فاقد بوده پیامبر قرارش دهد؟!)

و ایکاش حدیث سازان کاسه لیس، آرائشان را در حدیث «برنج» محدود کرده از آن تجاوز ننموده و نبوت رابه مثل معاویه نمی دادند. زیرا در آن به‌طور وضوح مقدار معرفت آنان، از نبوت و ارزش آن به چشم می‌خورد و آن حدیث این است: «اگر برنج حیوان بوده قطعاً آدمی بوده و اگر آدمی بوده مسلم مرد صالحی بوده و اگر مرد صالحی بود، یقیناً پیامبری بوده واگر پیامبری بوده حتماً پیامبرمرسل‌بوده واگر پیامبر مرسل بوده قطعاً من بوده است»[1].

و جای بسی شگفتی است که درست دانستن حفاظ امثال این نوع روایات‌را از ناحیهٔ سند تجاوز نمی‌کند. با آنکه متون آنهابهترین دلیل بر ساختگی‌بودن آنها است. اما برای آنان اهمیت ندارد که معاویه با چنین حدودی معرفی‌شود، با آنکه چنان اعمال نابکارانه‌ای را که به برخی از آنها اشاره کرده‌ایم مرتکب می‌شده است.آری: این خوی‌زشت و پلید آنها است که آنان را وادار بـه‌چنین اعمال ننگینی می‌نماید.

۲۳ ـ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل برمن نازل‌شد ولباسی پوشیده داشت که سوراخ سوراخ (ژنده) بود به او گفتم: چرا با این ریخت بر من نازل شدی؟ گفت: خداوند به ملائکه آسمان فرمان داده‌که به این ریخت‌درآیند چون ابوبکر در زمین به چنین ریختی درآمده است.

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۴۴۲ از طریـق محمدبن عبدالله اشنانـی کذاب‌حدیث ساز، ازحنبل‌بن اسحاق، ازوکیع، آن را آورده و گفته است: چقدر اشنانی از توفیق دور است و دلیل آن ایـن است کـه او از حنبل و او از وکیع روایت می کند درصورتی که نه‌حنبل‌ازوکیع‌روایتی کرده و نه اصلااو را دیده است و شك ندارم که این مرد چیزی جز حدیث سازی ندارد که از بعضی از شیوخ ما شنیدم که می گفت: او حدیث می‌ساخته است. تا اینکه می گـوید: او اسناد

---

۱ ـ کشف الخفاءجلد ۲ صفحهٔ ۱۶۰ صنعانی گفته است: این حدیث موضوع‌است.

صحیح را از بعضی از کتب گرفته و براساس آن این مصیبتها را ساخته است. و از خدا سلامت در دین و دنیا را خواهانیم.

۲۴ ـ از عبدالله‌بن عمر، بطور مرفوع آمده است: خداوند به‌من امر کرده است که چهار نفر را دوست داشته باشم: ابوبکر، عمر، عثمان و علی را، که ذهبی آن را از مصیبتهای سلیمان‌بن عیسی سجزی کذاب و حدیث ساز شمرده است[1].

۲۵ ـ از ابی هریره آمده است: برای هر پیامبری از امتش دوستی است و دوستم عثمان است. این حدیث از ساخته‌های اسحاق‌بن نجیح ملطی، است که ذهبی در میزان الاعتدال گفته است این حدیث باطل است.

و دلیل بطلان آن، فرمودهٔ آن حضرت است: اگر از این امت کسی را به عنوان‌دوست انتخاب می کردم هرآینه ابوبکر را برای این امر اتخاذ می‌نمودم.

امینی می‌گوید: این حدیثی را که ذهبی دلیل بطلان آن روایت قرار داده نیز ساختگی است که در برابر حدیث برادری، چنانکه در شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی الحدید جلد ۳ صفحهٔ ۱۷ آمده آنرا ساخته‌اند.

۲۶ ـ خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۴۵۲ آورده است: هنگامی که رشیدوارد مدینه شد، بزرگ‌می‌شمرد که با قبای سیاه و کمربند روی منبررسول خدا برود، ابوالبختری گفت: جعفر بن محمد صادق ازپدرش به من حدیث کرد که: جبرئیل بررسول خدا نازل شد درحالیکه قبائی‌پوشیده و کمربندی که‌در آن خنجری قرار داشت بسته بود!.

این حدیث ازساخته‌های‌وهب بن‌وهب‌ابوالبختری قرشی‌است که معافی‌تمیمی دربارهٔاش گفته است: دوای بر ابوالبختری، هنگامی که‌مردم در محشر بپاخاستند به خاطر دروغی که علنی بر جعفر بسته است، بخدا قسم حتی یك ساعت او برای کسب فقه نه در سفرونه در حضر با او ننشسته است. و هرگز مردم در زمانش اورا

---

۱ ـ لسان‌المیزان‌جلد۲ صفحهٔ ۹۹.

بین قبر و منبر پیامبر اکرم ندیده‌اند ، خدا ابن وهب را که آشکارا دروغ گفته است بکشد، او می پنداشته است که جبرئیل برپیامبر اکرم نازل شده درحالی که کفش و قبای سیاهی پوشیده و خنجری به کمر بسته داشته است!».

امینی می‌گوید: این توهینی است نسبت به خدا و پیامبرانش که چنین کاری از کسی که ایمان به خدا داشته و برای پیامبر و امین‌وحیش جبرئیل احترام و کرامتی قائل باشد صادر نمی‌شود : «گفتار بزرگی ازدهانشان خارج می‌شود که جز دروغ نمی گویند» .

۲۷ ـ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است : در زمین شیطانی نیست مگر آنکه از عمر جدا می‌شود و در آسمان فرشته‌ای نیست مگر آنکه او را احترام می کنند .

این حدیث از ساخته‌های موسی‌بن عبدالرحمن صنعانی دجال حدیث ساز است. که عبدالغنی بن سعید ثقفی از او روایت کرده است و ابن یونس درالمیزان اوراتضعیف کرده وبکربن سهل‌نیزاز او روایت کرده که نسائی او را تضعیف کرده است . و ابن عدی ، این روایت را از احادیث نادرست شمرده چنانکه در میزان ذهبی آمده است و سیوطی نیز آن را ساختگی می‌داند.

۲۸ ـ از زیدبن ثابت آمده که رسول خدا فرموده است : نخستین کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می‌شود عمربن خطاب است و برایش نوری است همانند نور خورشید، گفته شده : پس ابوبکر کجا است ؟ فرمود : فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده‌اند !

خطیب از طریق عمربن ابراهیم کردی کذاب، آن را آورده و گفته است : متهم به کذب عمر است و سیوطی در لئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۶ آن را از احادیث ساختگی شمرده است .

۲۹ ـ از معاذبن جبل بطور مرفوع آمده است : خداوند درآسمان کراهت دارد که ابوبکر صدیق در زمین گام بردارد.

حارث آن را در مسندش از طریق محمدبن سعید کذاب حدیث ساز آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است. تنها ابوالحارث نصربن حماد که یحیی اورا تکذیب کرده، و نسائی گفته است: مورد اعتماد نیست و مسلم گفته است: فراموشی در حدیث دارد، و بکربن خنیس که دارقطنی گفته است: متروك‌الحدیث است و محمدبـن سعید مصلوب، که دروغ گـو و حدیث ساز است آن را روایت کرده‌اند[1].

۳۰ ـ از بلال‌بن رباح، بطور مرفوع آمده است: اگر من میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد!

ابن عدی آن را، از دو طریق آورده و گفته است: زکریا (وکار) کذاب و حدیث ساز است[2] و ابن واقدعبدالله متروك‌الحدیث است و مشرح‌بن عاهان قابـل احتجاج نیست.

وابن جوزی در «الموضوعات» آن را با همان دوطریق آورده و گفته‌است: این دو حدیث بطور صحیح‌از رسول خدا نیامده است. اما اولی، برای اینکه‌زکریا ابن یحیی‌از دروغ گویان بزرگ‌است که ابن‌عدی گفته است: او حدیث‌می‌ساخته است. و اما دومی، به خاطر آنکه احمد ویحیی گفته‌اند: عبدالله‌بن واقد کسی نیست. و نسائی گفته است: متروك‌الحدیث است وابن حبان گفته است: نوشته‌های مشرح دگرگون شده است و احتجاج به آن باطل است.

و ابن عساکر در تـاریخش جلد ۳ صفحهٔ ۲۸۷ آن را از طریق مشرح‌بـن عاهان چنین آورده است: «اگر بعداز من پیامبری باشد او عمربن خطاب‌است».

۳۱ ـ از ابی هریرة بطور مرفوع آمده است: بهشت و جهنم با هم مفاخره کردند، جهنم به بهشت گفت: من از تو بالاترم زیرادر من فرعون‌ها، ستمکاران، پادشاهان وفرزندانشان هستند، خداوند به بهشت‌وحی فرمود که بگو: بلکه‌برتری

---

۱ ـ اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۱۵۵.

۲ ـ با ذکر «وکار» سند طریق اول‌را تضعیف کرده وبا آنچه که می‌آید طریق دوم را.

مال من است. زیرا که خداوند مرا وسیلهٔ ابی‌بکر و عمر زینت بخشیده است.

این حدیث از ساخته‌های مهدی‌بن‌هلال است که خطیب آن را آورده و گفته است: ساختگی است ابان (بن ابی عیاش) متروك‌الحدیث است و مهدی کذاب و حدیث ساز است[۱].

۳۲ ـ از ابی هریرة آمده است: رسول خدا درحالی که به علی‌ابن‌ابوطالب تکیه داده بود، از منزل خارج شد و ابوبکر و عمر استقبالش کردند، رسول خدا به علی فرمود: آیا این دو شیخ را دوست داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول‌الله فرمود: دوستشان داشته باش تا وارد بهشت شوی!!

و از عبدالله‌بن‌ابی اوفی چنین آمده‌است: ای ابوالحسن آنها را دوست داشته باش که با دوستی آنها وارد بهشت خواهی شد!

این حدیث، از ساخته‌های محمدبن عبدالله اشنانی است که سیوطی آن‌را در «اللئالی» به نقل، از خطیب آورده و گفته‌است: اشنانی، آن را ساخته، پس برای آن اسنادیگری بافته‌است[۲]. خطیب به‌طریق دیگری آن‌را آورده وحکم به غرابت آن نموده و آن را طریق مجهول خوانده است[۳]. ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۳ آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است اما با سند صحیح و ابن‌جوزی آن را در «الموضوعات» ذکر کرده است.

۳۳ ـ از سهل‌بن سعد آمده است که: روزی رسول خدا بهشت را برای ما توصیف می کرد، مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا دربهشت هم برق می‌زند؟ فرمود: آری قسم‌به آنکه جانم در دست اوست، عثمان که از جائی به‌جائی می رود بهشت برایش برق می زند (روشنائی خاصی در آن پدیدار می‌شود)

۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۸.

۲ ـ این عبارت، در چاپهای بعد چنین تحریف شده: اشنانی یك بار دیگر آن را روایت کرده و برای آن اسنادی غیر این ترکیب کرده است. مراجعه کنید به تاریخ خطیب جلد ۵ صفحهٔ ۴۴۰ خدا امانت را زنده بدارد.

۳ ـ تاریخ خطیب جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۶ ـ جلد ۵ صفحهٔ ۴۴۰.

این حدیث؛ از ساخته‌های حسین بن عبدالله عجلی است که‌ابن عدی آن را آورده و حکم به ساختگی بودن آن کرده و گفته است : آفت آن حسین است . و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۳ گفته است : این حدیث دروغ است.

و حاکم در مستدرك جلد۳ صفحهٔ ۹۸ آن را روایت کرده و صحیح‌شمرده . بدنبال آن ذهبی در تلخیصش گفته‌است : این حدیث ساختگی است و حسین از مالك و غیره حدیث‌های ساختگی روایت می کرده است . آنگاه گفته است : آیا عاقلی به مانند آن احتجاج می کند ؟ تا چه رسد آن را در صحاح واردنماید.

۳۴ ـ ازابن عباس بطور مرفوع آمده است: خدایا بر من منت گذار در مورد پسر عمم علی ، پس جبرئیل پیشش آمد و گفت : آیا پروردگارت نسبت به تو انجام نداد ؟ خداوند وسیلهٔ پسر عمت علی، که‌شمشیر خدا نسبت‌به دشمنانش هست . و ابی‌بکر صدیق، که رحمت خدا است. و عمر فاروق، ترا نیرومندساخت. پس آنان را وزیرانت قرار ده ، و با آنان در کارت مشورت کن، و دشمنانت را بکش، و همواره دینت پا برجاست تا مردی از بنی امیه آن را معیوب سازد .

این حدیث، از ساخته‌های عمروبن از هر عتکی بصری است که حاکم در مستدرك آن را ازطریق او آورده و گفته است : عمرو حدیث ساز است وزکریا (ابن‌یحیی‌بن‌حویثره) طبق گفتهٔ ابن معین : مرد بدی است و شایسته است چاهی برایش حفر شود و در آن افکنده شود ولایقتر این است که این حدیث به‌اونسبت داده شود[1] .

۳۵ ـ از انس بطور مرفوع‌آمده است : رسول خدا به ابی‌بکر فرمود:چقدر مالت خوبست ؟ که بلال مؤذنم و شترم از آن است، گویا که تو را می‌بینم‌جلو در بهشت، از امتم شفاعت می کنی .

این حدیث، از اباطیل فضل‌بن مختار است که درباره‌اش گفته‌اند : حدیث هایش نادرست است و هیچ کدام از آنها مورد پیروی قرار نمی گیرد . ذهبی‌آن

۱ ـ اللئالی‌جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۸.

را با احادیث دیگری در میزانش جلد ۲ صفحهٔ ۳۳۳ آورده و گفته است : اینها اباطیل و چیزهای عجیبی هستند .

۳۶ ـ از ابی ابن کعب، بطور مرفوع آمده است که : جبرئیل گفته است : اگر با تو به مقدار عمر نوح بنشینم، فضائل عمر را نمی‌توانم تمام کنم .

ابن جوزی آن را در «الموضوعات» آورده وذهبی در «المیزان» درشرح حال حبیب بن ثابت ذکر کرده و گفته است : این خبر باطل است، او را نمی‌شناسیم . و ابن حجر در لسانش جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۸ گفته است : ابن جوزی عیب آن را از ناحیهٔ عبدالله‌بن عامراسلمی دانسته، درصورتی که آفتش، از ناحیهٔ او نیست و در سند آن، ابن بطة و نقاش مفسر، قرار دارند که دربارهٔ آنها گفتار دشواری‌است . و در جلد ۳ صفحهٔ ۱۸۹ آن را آورده و گفته است که دارقطنی در «غرائب مالك» بعداز آنکه‌آن را از طریق فتح‌بن نصیر، ازحسان‌بن غالب آورده، گفته‌است: این از مالك صحیح نیست وفتح وحسان ضعیفند. و این حدیث، و حدیث «مشط» ـ شانه ـ ساختگی است .

۳۷ ـ از عبدالله رضی‌الله‌عنه، بطور مرفوع آمده است . ابوبکر تاج اسلام و عمر حله (لباس ـ سلاح) اسلام و عثمان اکلیل (دیهیم) اسلام و علی طبیب‌اسلام است . ذهبی درالمیزان جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۰ آن را آورده و گفته : آن‌دروغ است.

۳۸ ـ از عبدالله بطور مرفوع آمده است : برای هر پیامبری ، از امتش خالصانی است و خاصان امتم، ابوبکر وعمر هستند.

ذهبی گفته است : این خبر باطل است[1].

۳۹ ـ از عبدالله بطور مرفوع آمده است :که رسول خدا فرمود : اکنون مردی از اهل بهشت، برشما وارد می‌شود، پس‌از لحظه‌ای معاویه وارد شد. رسول خدا فرمود : ای معاویه، تو از من و من از توأم، و مابا هم، دم درب بهشت،همانند این دو خواهیم بود «اشاره به دو انگشتش فرمود» .

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۳۶۵ .

و ذهبی آن رادرشرح حال حسن‌بن‌شبیب ازعبدالله ازطریق عبدالله‌بن‌یحیی مؤدب آورده و گفته است:

حسن، از افراد مورد اعتماد، احادیث نادرست روایت کرده است. ودر شرح حال عبدالله‌بن‌یحیی گفته است:

خبرش باطل است و معلوم نیست که او کیست؟[۱]

۴۰ ـ ازابی‌بن‌کعب، بطور مرفوع آمده است: نخستین کسی که درقیامت‌با حق معانقه‌می کند (دست در گردن‌یکدیگر می‌اندازند)عمر است. ونخستین کسی که درآن، باحق مصافحه می کند، عمر است. ونخستین کسی که دستش گرفته،وبه بهشتش می‌برند، عمر رضی‌الله‌عنه است.

حاکم، این‌حدیث را در مستدرك‌جلد ۳ صفحهٔ ۸۴آورده.ذهبی درتلخیصش گفته‌است: ساختگی است ودراسنادش‌دروغ گو و کذابی است.

من می گویم: شاید منظورش: فضل‌بن جبیروراق باشد که عقیلی‌درباره‌اش گفته است: از حدیثش پیروی نمی‌شود.

۴۱ ـ ازابراهیم‌بن حجاج‌بن‌منبه سهمی، از پدرش، از جدش، ازرسول خدا، آورده است: هر که را دیدید که ابوبکر و عمر را به بدی یاد می کند، به اسلام بد می گوید.

ذهبی در «المیزان» در شرح حال ابراهیم گفته است: قطعاً این حدیث نادرست‌است‌وابراهیم‌مجهول و گمنام است. کسی‌جز احمدبن ابراهیم کریزی،از او روایت‌نکرده‌و ابن‌عبدالبرو دیگران،حجاج‌بن‌منبه‌را درزمرهٔصحابه ذکرنکرده‌اند.

امینی می‌گوید: این مرد و پدرش و جدش از رجال غیبند و در عالم وضع و سازندگی،از خانواده‌ای‌آفریده‌شده‌اند که کسی‌نمی‌داند در کجازندگی‌می کرده‌اند. پس اگر ذهبی اینان را نمی‌شناسد، ایرادی براونیست.

۴۲ ـ از انس بطور مرفوع‌آمده است: من ابوبکر وعمر را مقدم نکردم،

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۳ صفحهٔ ۲۷۶.

بلکه خداوند آنهارامقدم کردو بر آنها منت گذاشت. پس اطاعتشان کنید، و از آنها پیروی نمائید، وهر کس برای آنها بدی بخواهد، بدی مرا و اسلام راخواسته است.

ذهبی در شرح حال حسن بن ابراهیم فقیمی واسطی، آنرا آورده و گفته است : این حدیث باطل و رجالش جز، حسن، که اورا نمی‌شناسم مورد اعتمادند.

۴۳ ـ از ابی هریرة،بطور مرفوع آمده است : خداوند مرا از نورش آفرید. و ابوبکر را از نورم. و عمر را از نور ابی‌بکر و عثمان را ازنورعمرآفرید وعمر چراغ اهل بهشت است.

ذهبی درمیزانش درشرح حال احمدبن یوسف‌منبجی گفته است : این خبردروغ است. ابونعیم گفته است : این خبر باطل و مخالف با کتاب خدا است. تا اینکه گفته است : هیچکدام از آن سه نفر (یعنی رجال سندش) آن را روایت نکرده‌اند. و آفت آن به نظرم «منبجی» است[1].

۴۴ ـ از علی رضی‌الله‌عنه آمده است : نخستین کسانی که از این امت وارد بهشت می‌شوند،ابوبکر وعمر هستند در حالیکه‌من با معاویه برای حساب ایستاده‌ام.

ذهبی درشرح حال اصبغ‌شیبانی گفته‌است : این خبر نادرست‌است که‌ابن‌جوزی آن را در زمره احادیث واهی آورده است. وابن حجر، درلسان‌المیزان گفته‌است بهتر است که این، در کتاب «موضوعات» نوشته شود. و عقیلی آن را ذکر کرده و گفته است : او گمنام است وحدیثش غیر محفوظ است[2].

۴۵ ـ از عبدالله‌بن عمر، بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بررسول‌خدانازل شد و به او عرض کرد که : پروردگار عرش می‌فرماید. هنگامی که میثاق‌پیامبران راگرفتم، میثاق ترا اخذ کردم، وترا آقای آنها قراردادم.

و ابوبکر وعمر را، وزیرت قرار دادم، بعزتم سوگند که اگر از من بخواهی آسمان‌ها وزمین را زائل کنم قطعاً خواهم کرد.

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحة ۳۲۸.

۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحة ۴۶۰.

ذهبی در میزانش، در شرح حال موسی‌بن عیسی گفته است. ابن سمعانی،در خطبهٔ کتاب «البلدان» گفته است : این حدیث باطل است.

۴۶ ـ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است : در آخر امتم، رافضیان قرار دارند که خود را به دوستی اهل بیتم نسبت می‌دهند در حالی که دروغ‌می گویند، نشانهٔ دروغ آنها بدگوئیشان، نسبت به ابوبکر وعمر است. هرکدامتان آنها را دیدید بکشید که آنها مشرکند .

ابن عدی آن را از احادیث نادرست شمرده است[1].

۴۷ ـ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است : خداوند به من وحی فرمود که دخترم را به ازدواج عثمان درآورم .

ابن عدی آن را از احادیث نادرست عمیربن عمران حنفی شمرده است[2].

۴۸ ـ از معاذ، بطور مرفوع آمده است : هنگامی که قیامت بپا گردید ، برای ابراهیم و من، دومنبر جلو عرش نصب می‌شود، و برای ابی‌بکر کرسی‌ای گذاشته می‌شود و بر آن می‌نشیند پس ندادهنده‌ای، ندامی‌دهد: خوشا به حالت ای صدیق که میان خلیل وحبیب قرار داری .

ذهبی آن را از احادیث نادرست و باطل شمرده، و از ابی نصر بن ماکولا حکایت کرده : نادرستی آن از ناحیهٔ محمدبن احمد حلیمی است که ازفرزندان حلیمهٔ سعدیه است[3] .

۴۹ ـ و بطورمرفوع آمده است : اگرمبعوث‌نشده بودم، تو ای‌عمر ا مبعوث می شدی .

صنعانی گفته است : این حدیث ساختگی است[4] .

۵۰ ـ بطور مرفوع آمده است : خداوند چیزی دردلم نیانداخت‌مگرآنکه

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۲۷۶ .

۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۳۸۰

۳ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۵۹ .

۴ ـ کشف‌الخفاء ، جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۳ .

آن را در دل ابی بکر ریختم .

بسیاری از نویسندگان، آن را در زمرهٔ فضائل ابی‌بکر شمرده وآن را از مسلمیات دانسته‌اند. و فیروز آبادی در خاتمهٔ «سفرالسعادة» آن را از مشهورترین احادیث موضوعه و مفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده است. و عجلونی نیز در« کشف‌الخفاء » جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۹ چنین گفته. و دراسنی‌المطالب صفحهٔ ۱۹۴ گفته است : این حدیث ساختگی است چنانکه ملاعلی قاری آن‌رادر احادیث ساختگی ذکر کرده‌است .

۵۱ ـ هر گاه رسول خدا مشتاق بهشت می‌شد، ریش ابی‌بکر را می‌بوسید.

فیروزآبادی‌درخاتمهٔ«سفرالسعادة» و عجلونی «در کشف‌الخفاء» جلد۲صفحهٔ ۴۱۹ آن را از مشهورترین احادیث موضوعه ومفتریاتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده‌اند.

۵۲ ـ بطور مرفوع‌آمده‌است : من و ابوبکر همانند دواسب مسابقه‌هستیم!!.

فیروزآبادی، در«سفرالسعادة» و عجلونی، «در کشف‌الخفاء» ، جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۹ همانند گذشته تصریح به بطلان آن کرده‌اند، و ابن درویش حوت، «دراسنی المطالب» صفحهٔ ۷۳ گفته است : این حدیث، ساختگی است چنانکه ملاعلی‌قاری به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است .

۵۳ ـ بطور مرفوع آمده‌است : خداوند هنگامی که ارواح را اختیار کرد روح ابی‌بکر را اختیار نمود.

این حدیث از احادیث ساختگی مشهور، و دروغهائی است که بطلانش با بداهت عقل معلوم است‌چنانکه‌فیروزآبادی در «سفرالسعاده» و عجلونی در« کشف‌الخفاء» بدان تصریح کرده و ابن درویش حوت در «اسنی‌المطالب» صفحهٔ ۶۰ گفته است این حدیث ساختگی است. چنانکه ملاعلی به نقل از ابن قیم آن‌را ذکر کرده است .

۵۴ ـ از عبدالله‌بن عمروبن عاص، بطور مرفوع آمده است : عیسی‌بن مریم

علیه‌السلام از آسمان پائین می‌آید، ازدواج می‌کند، برایش فرزند می‌شود و۴۵ سال زندگی می کند آنگاه می‌میرد و در قبرم دفن می‌شود، پس من و او از میان ابوبکر و عمربر می‌خیزیم.

ذهبی در «المیزان» جلد ۲ صفحهٔ ۱۰۵ آن را آورده و گفته است: اینها احادیث نادرست ساخته شده است.

۵۵ ـ از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: من با عمر و عمر با من‌است، هر جا که حلول کنم، هر کس اورا دوست داشته باشد، مرا دوست دارد، وهر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد.

ذهبی در «میزان‌الاعتدال» جلد ۲ صفحهٔ ۵۸ آن را روایت کرده و گفته‌است. این دروغ است. و در شرح حال قاسم‌بن یزید آنرا چنین آورده است: عمربامن است‌و من با عمر، و بعد از من حق با عمر است. هرجا که باشد. آنگـاه گفته است: می ترسم که این دروغ ساخته شده باشد.

و ابن درویش حوت در «اسنی‌المطالب» آن را چنین آورده: «عمر با من است و من با عمر. حق بعدازمن با عمر است، هر جاکه باشد» و گفته است،این حدیث صحیح نیست.

۵۶ ـ از ابن عباس،بطور مرفوع آمده است: ابوبکر از من به منزله‌هارون برای موسی است.

این حدیث از ساخته‌های علی‌بن حسن کلبی است که محمدبن جریرطبری آن را آورده و ذهبی در «میزانش»جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۲ گفته است: این خبردروغ است. و کلبی متهم به آن است.

۵۷ ـ از انس بطورمرفوع آمده است. هر کس بر خدا دروغ ببندد باید کشته شود و توبه داده نمی‌شود، وهر کس مرا سب کند باید کشته شود، و توبه‌داده نمی‌شود، وهر کس ابوبکر را سب کند، باید کشته شود، و توبه داده نمی‌شود، وهر کس عمر را سب‌کند، باید کشته شود و توبه داده نمی شود، وهرکس عثمان‌یا علی

را سب کند باید تازیانه زده شود. گفته شده . چرا یا رسول‌الله؟ زیرا خداوند مرا و ابوبکر و عمر را از یك خاك آفرید که در آن دفن خواهیم شد .

ذهبی گفته است : این حدیث‌ساختگی است و ابن عدی‌گفته است: نادرستی این حدیث از ناحیهٔ یعقوب‌بن‌جهم حمصی است [۱] .

۵۸ ـ ازانس آمده است : هنگامی که وقت وفات ابی‌بکر صدیق فرارسید، از علی‌بن ابی‌طالب شنیدم که می گفت : در میان مردم چهار نفر،زیرک کند که دوتای آنها مردو دوتای دیگرشان‌زن هستند . صفورا،دختر شعیب، خدیجه دخترخویلد، عزیز مصر درزمان‌یوسف، وابوبکر صدیق که‌هنگام وفاتش به من گفت : من فکر کردم‌که فرمانروائی را بعداز خودم به دست عمربن خطاب قرار دهم . به او گفتم: اگر آن را در غیرش قرار دهی، ما به آن رضایت نخواهیم داد.

او گفت : خوشحالم کردی که ترا با آنچه که از رسول‌خدا شنیدم خوشحال می کنم ، گفتم : آن‌چیست ؟ گفت : از رسول خدا شنیدم‌که می فرمود : روی پل صراط برآمدگی‌ای است که از آن کسی عبور نمی کند، مگر وسیلهٔ علی‌بن ابی‌طالب . علی به او گفت : آیا تو و عمر را خوشحال نکنم با آنچه که از رسول خدا شنیدم ؟ او گفت : آن چیست ؟ گفتم : رسول خدا برایم گفت: ای علی! عبور از پل صراط را برای کسی که ابوبکر و عمر را سب می کند ننویس، زیراآنهادو آقای پیر مردان اهل بهشت ، بعداز پیامبرانند .

هنگامی که خلافت به عمر رسید ، علی به من گفت : ای انس ! مجاری قلم را از ناحیهٔ خدا ، در آفرینش نگریستم ، برایم نبود که بغیرازآنچه که درسابق علم خدا و اراده‌اش گذشته بود راضی شوم ، زیرا می‌ترسیدم که اعتراضی ازناحیهٔ من نسبت به خدا باشد . درصورتی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود : من‌خاتم پیامبران ، وتو خاتم اولیائی .

خطیب در تاریخش جلد ۱۰ صفحهٔ ۳۵۷ آن را آورده ، و در صفحهٔ ۳۵۸

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۳ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۳۰۶ .

گفته‌است: این حدیث ساختگی‌است وازدست آوردهای عمر بن واصل است (یا علیه او ساخته‌شده) خدادانا تر است.

۵۹ ـ از ابن‌عباس بطور مرفوع آمده است : خداوندمرا باچهار وزیر تأیید فرمود ، گفتیم : آنها کیانند یا رسول‌الله ؟ فرمود : دوتا از اهل آسمان و دوتااز اهل زمینند گفتیم :آن دو که‌از اهل‌آسمانند کیانند ؟ فرمود : جبرئیل ومیکائیل گفتیم: آنها که از اهل زمین ویا دنیایند کیانند؟ فرمود: ابوبکروعمر .

این حدیث ازساخته‌های محمدبن مجیب صائغ است که خطیب درتاریخش جلد ۳ صفحهٔ ۲۹۸ آن‌را ازطریق او آورده وگفته است : اودروغ گوودشمن‌خدا است ، وفراموشی درحدیث دارد .

وذهبی آن را ازطریق معلی بن هلال کذاب وحدیث‌ساز آورده ودرسابق، از احمدنقل کردیم که تمام‌احادیثش ساختگی است .

۶۰ ـ از جابربن‌عبدالله آمده کـه گفته است : پیش رسول‌خـدابودیم کـه فـرمود: اینك مـردی‌بـرشما وارد مـی شود که خداوند، بعد از مـن، کسی را بهتر وبرتر از او نیافریده ، برایش شفاعتی همانند شفاعـت پیامبران‌است. چیزی نگذشت که ابوبکرصدیق وارد شد، رسول‌خدا برخاست، اورابوسید ودربر گرفت.

حافظ ابوبکر ، خطیب بغدادی درسال ۴۰۹ ه آن را از محمدبن عباس بن حسین‌ابی‌بکرقصه گو، شنیده وگفته است : اوشیخ‌فقیری بوده که درمسجد جامع منصور، و در سرراهها و بازارهاقصه گوئی می کرده است[1]. خدایا چه اهمیتی دارد جناب خطیب حدیثی را از یك آدم قصه گوی سر کـوچه و بازار بگیرد؟ وچه ارزشی دارد حدیثی که مأخذش این است ودارای اصل محفوظی نیست ؟

واگرشأن احادیث پیامبر اسلام همین است، پس براسلام درودباد. وبرحفاظ آن بینائی (چشمشان روشن) .

۶۱ ـ از ابن‌مسعود بطورمرفوع آمده‌است : هیچ مولودی‌نیست مگر آنکه

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۳ .

درنافش ازخاکی که ازآن آفریده شده‌است‌وجود دارد. وقتی که عمرش به آخر رسید، به‌همان‌خاك برمی گرددودرآن‌دفن‌خواهدشد. من وابوبکر وعمر، ازیك‌خاك آفریده شده و درآن دفن خواهیم‌شد.

خطیب درتاریخش‌جلد۲صفحهٔ ۳۱۳ آن را از طـریق مـوسی بن سهل ، از اسحاق بن ازرق آورده ، و ذهبی در« میزانش » جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۱ درشرح حال موسی گفته است : این خبر باطل است که آدم نکره‌ای همانندش آن را از او روایت کرده است .

من می گویم: عیوبی که دراین سند بوده ، برای مثل جناب خطیب مخفی بوده، نهایت آن که از خصوصیات او سکوت از عیوب احادیث موضوعه‌ای است که ظاهری آراسته دارند .

۶۲ ـ ازانس بطور مرفوع آمده است : هنگامی که جبرئیل مرا به آسمان برد، درآن، اسبهای‌زین‌شده ولجام‌زده ایستاده دیدم که بول‌وپهن وعرق‌نمی کردند، سرهایشان ازیاقوت سرخ، وسمهایشان از زمردسبز، وبدنهایشان ازطلای زرد ناب بود، ودارای بالها بودند، گفتم، اینهامال کی هستند؟ جبرئیل گفت : مال دوستان ابی‌بکروعمرهستند که روزقیامت برآنها سوار شده به زیارت خدا می‌روند!!.

خطیب درتاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۳۳۰ آن را آورده و گفته اسـت : ایـن حدیث نادرست است ودرجلد ۱۱ صفحهٔ ۲۴۲ نیزآن را آورده، ولی ازتضعیف‌آن سکوت کرده است . و ذهبی در« میزانش » جلد ۳ صفحهٔ ۹۹ آن را ذکر کرده و گفته است : حدیث دروغی است که گفته شده به نام محمدبن عبدالله‌بن مرزوق ساخته شده وابن‌حجر در«لسان‌المیزان» جلد۵ صفحهٔ ۲۷۴ دروغ بودنش را تثبیت کرده است .

۶۳ ـ از عطیهٔ‌عوفی ، از ابی سعید خدری ، بطور مرفوع آمده است : اهل علیین را کسانی که پائین‌تر از آنها هستند می بینند ، چنانکه شما ستارگان و کرات آسمانی رامی‌بینید وازآنها هستند ابوبکروعمر و«انعماء» به‌ابی‌سعید گفتم:

«انعما» چه‌باشند؟ گفت : اهل عليين آنها هستند .

مقدسی، در«تذکرة‌الموضوعات، صفحهٔ ۲۷ تصريح کرده است که این‌حدیث به خاطر مجاهدبن سعید ساختگی است . خطیب درتاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۴ و جلد۳ صفحهٔ ۱۹۵وجلد ۴صفحهٔ۶۴ وجلد ۱۲ صفحهٔ ۱۲۴ آن را ازطرق مختلف که در آنها چندین‌نفراز دروغ گویان هستند آورده ، ولی طبق عادتش سخنی از عیوب آنها به میان نیاورده است .

۶۴ ـ از انس آمده است: هنگامی که سورهٔ «والتين» بررسول خدا نازل‌شد، رسول‌خدا خیلی خوشحال گردید تاجائی که خوشی‌اش را برای ما آشکار فرمود، سپس از ابن‌عباس تفسیر این سوره را پرسیدیم ، گفت ، اما منظور از « والتين » بلادشام و «والزیتون»بلاد فلسطین و «طورسینین» طورسینا است که خدا درآن جا، باموسی سخن گفت ومنظوراز « وهذاالبلد الامين » شهرمکه و « لقدخلقناالانسان فی‌احسن تقویم» محمدصلی‌الله علیه‌وآله است. ومقصود از «ثم‌رددناه اسفل سافلين» عبادت کنند گان لات‌وعزی و«الاالذين آمنوا وعملوا الصالحات» ابوبکروعمرو«فلهم اجر غير ممنون» عثمان بن عفان و « فمايكـذبك بعد بالدين » علی‌بن ابی‌طالب و«الیس‌الله‌باحکم‌الحاکمين » فرستادن شما در میان آنها و جمع کردن شما آنها را برتقوی است ای محمد ! .

خطیب در تـاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۹۷ آن را آورده و گفته است : این حدیث بااین اسناد باطل است واصل صحیحی تا آنجا که می‌دانیم برایش نیست ، ورجال یـادشدهٔ درآن همـگی ائمهٔ مشهوراند غیر ازمحمدبن بیان که فکرمی کنیم کیر این حدیث از ناحیهٔ اوباشد، وتوثيق ابن‌شخير او را ارزشی ندارد، زیرا کسی که‌مثل این حدیث را بااین‌اسناد آورده اهل‌علم را از توجه به حال ووضع‌اوبی‌نیاز کرده است وشاید اوتظاهر به‌شایستگی می کرده وابن شخیرنسبت به او حسن ظن پیدا کرده او را ستوده است ، در صورتی که یحیی بن‌سعیدقطان گفته است : صالحان را درچیزی دروغگوتر ازحدیث ندیدم .

وذهبی درمیزانش جلد ۳ صفحهٔ ۳۲ آن را ازطریق محمدبن‌بیان آورده و گفته است: او در کمال بیشرمی ازخدا آن را روایت کرده وگفته است: حسن بن عرفة به ما حدیث کرده آنگاه حدیث را نقل نموده است ، سپس ذهبی‌افزوده است که : ابن‌جوزی گفته است : این‌حدیث را محمد بن‌بیان به‌نام ابن عرفة ساخته ، آنگاه عبارات یادشدهٔ خطیب را ذکر کرده است .

این چنین کلمات را تحریف می کنند وحظشان را از آنچه که یاد آوری شده‌اند فراموش نموده‌اند واین چنین دست‌های هوی‌وهوس، کتاب وسنت را مورد ملعبه قرارداده‌اند واین‌است مقدار بهره‌مندی آنان ازآن‌دو، ولی پروردگارت‌روز قیامت دربارهٔ آنچه که درآن اختلاف کرده‌اند میانشان حکم خواهد فرمود .

۶۵ ـ از عبدالله‌بن عمر آمده است که پیش رسول خدا بودم و ابوبکر نیز خدمت آن حضرت بود ، عبائی روی دوشش انداخته بود که روی سینه‌اش سوراخ بود (پاره‌بود) دراین هنگام جبرئیل براونازل شد وگفت: چرا ابوبکر را باچنین لباسی‌می‌بینم ؟ فرمود: پیش ازفتح مکه اموالش را به من‌انفاق کرد، جبرئیل گفت: به‌او از ناحیهٔ خدا سلام برسان وبه‌او بگو که پروردگارت می‌گوید: ای‌ابوبکر آیا ازمن دراین فقرت راضی‌هستی یانه؟ رسول‌خدا به ابوبکرتوجه کردوفرمود : این‌جبرئیل است که ازناحیهٔ خدا برتوسلام می‌رساند ومی گوید: آیادربارهٔ فقرت ازمن راضی هستی یانه؟ ابوبکر گریست وگفت : آیا از خدایم ناراضی باشم؟ من ازخدایم راضیم، من ازخدایم راضیم ، من ازخدایم راضیم.

خطیب درتاریخش جلد۲ صفحهٔ ۱۰۶ آن را ازطریق محمدبن بابشاذصاحب مطالب عجیب وغریب آورده وطبق عادتش از بطلان آن سکوت کرده است.وذهبی در میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۱۳ آن را آورده و گفته است : این حدیث دروغ است .

۶۶ ـ از ابی‌هریره‌به‌طورمرفوع آمده است: هنگامی که رسول خدا وارد مدینه‌شد و درآن‌جا متوطن گردید، خواست ازدواج کند به مسلمان‌ها فرمود به

من‌زن بدهید. جبرئیل باپارچه‌ای ازبهشت که طول آن‌دوذرع وعرضش یك‌وجب بود ودرآن تصویری که هیچ کس زیباتر ازآن ندیده بود وجود داشت آمدوآن را باز کرد وگفت: ای محمد خدا به تومی گوید: زنی که همانند این تصویر باشد ازدواج کن رسول خدا به جبرئیل فرمود: چنین زنی را کجا پیدا کنم؟ جبرئیل به‌او گفت: خداوند می‌فرماید: دختر ابی‌بکررا ازدواج کن، آنگاه رسول خدا به خانهٔ ابی‌بکر رفت‌ودرزدو گفت: ای‌ابوبکرخداوند به من امر کرده‌است که‌دامادت شوم.

ابوبکر دارای سه‌دختر بود، هرسه‌تارا بر رسول‌خدا عرضه کرد، رسول خدا فرمود: خداوند به من امر کرده است که این دختر یعنی عایشه را ازدواج نمایم آنگاه رسول خدا با او ازدواج فرمود.

خطیب درتاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۴ آن را آورده وآن را از ساخته‌های محمدبن‌حسن‌زیاد دعا خوان کر حدیث ساز،با اسناد رجالش، که همه‌ثقات بودند دانسته است.

و ذهبی درمیزانش جلد ۳ صفحهٔ ۴۴ گفته است: از محمدبن‌حسن حدیثی دیدم که اسنادش جز او مورد اعتمادند و آن حدیث دروغ دربارهٔ فضیلت عایشه است.

وخطیب بغدادی درتاریخش جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۲۲ از عایشه آورده است که: جبرئیل طاقه‌ای از حریر که در آن تصویر عایشه بوده برای پیامبر اکرم آورد وگفت: این همسرت دردنیا وآخرت است.

این‌حدیث را ازطریق ابی‌خیثمه مصعب بن‌سعید مصیصی که از ثقات مطالب نادرست‌حدیث‌می کرده‌وآنهاراتصحیف می‌نموده روایت کرده است‌چنانچه‌درمیزان الاعتدال ذهبی آمده و بعد از ذکر احادیثی از او گفته است: اینها جز چیزهای نادرست ومصیبت‌بار نیستند.

۶۷ ـ درهمهائی از آسمان برای عثمان فرستاده شد که درآنها نوشته شده

بود: میل کرد رحمان بسوی عثمان بن عفان.

این حدیث را ابن درویش حوت، دراسنی المطالب صفحهٔ ۲۸۷ آورده و گفته است: این دروغ شاخداری است.

۶۸ ـ به طور مرفوع آمده است: به کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید.

ابن درویش حوت، دراسنی المطالب صفحهٔ ۴۸ گفته است: این حدیث از ناحیهٔ ابوحاتم نادرست است. و بزاز همانند ابن حزم گفته است: این حدیث صحیح نیست.

و در روایتی که ترمذی نقل کرده و نیکویش شمرده چنین آمده است: از هدایت عمار پیروی کنید و به پیمان ابن مسعود تمسك جوئید. وهیثمی گفته است: سندش واهی است.

۶۹ـ به طور مرفوع آمده است: من شهر علم و علی در آن و ابوبکر اساس آن و عمر دیوارهای آن است. ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحهٔ ۷۳ گفته است: شایسته نیست که آن در کتب علم ذکر شود، مخصوصاً برای مثل ابن حجر هیثمی سزاوار نبوده که آن را در «صواعق و زواجر» ذکر نماید.

من می گویم: برای افراد متتبع و آگاه سرّ ساختن این دروغ‌ها مخفی نیست و ابن حجر اگرچه آن را در دو کتابش ذکر کرده، اما در «الفتاوی الحدیثة» صفحهٔ ۱۹۷ آن را تضعیف نموده است.

۷۰ ـ به طور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل از رسول خدا مفارقت نمود ابوبکر در برابرش حاضر گردید تا با او مأنوس باشد.

ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحهٔ ۸۸ ـ ۲۸۷ گفته است: این خبر باطل و دروغ است.

۷۱ ـ از انس به طور مرفوع آمده است: دو آقای پیران بهشت ابوبکر و عمر هستند و ابوبکر در بهشت همانند ثریا در آسمان است.

این حدیث از ساخته‌های یحیی بن عنبسة، همان دجال حدیث ساز است که

در سلسلهٔ دروغگویان شرح حالش رفت. وذهبی در «المیزان» جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۶ شطر اول آن را ذکر کرده و گفته است: یونس بن حبیب گفته است: محمدبن کثیر مصیصی وهمین حدیثش را برای علی بن مدینی ذکر کردم، او گفت: من خیلی میل داشتم این شیخ را ببینم، اما اکنون میل ندارم. واوشطر اول این حدیث را ازطریق عبدالرحمن بن مالك بن مغول کذاب تهمت زنندهٔ حدیث ساز روایت کرده است.

وابن قتیبه درصفحهٔ اول کتاب «الامامة والسیاسة» درنخستین حدیثش از ابن ابی مریم از اسد بن موسی از وکیع از یونس بن اسحاق از شعبی از علی بن ابی طالب ـ کرم‌الله وجهه ـ آورده است که: پیش رسول‌خدا نشسته بودم که ابوبکر وعمر (رضی‌الله‌عنهما) به‌سوی رسول خدا می‌آمدند، رسول‌خدا فرمود: این دو نفر آقای پیران تمام اهل بهشت مگر پیامبران ورسولان علیهم‌السلام هستند، ای‌علی این مطلب را به آنها خبر نده.

ابن ابی‌مریم، همان کذاب و حدیث ساز است واسد بن موسی کسی است که سعیدبن یونس درباره‌اش گفته است: احادیث نادرست روایت کرده، ولی خودش آدم مورد اعتمادی است. پس این حدیث از ساخته‌های نوح بن ابی‌مریم است که جناب ابن قتیبه کتابش را با آن افتتاح کرده است.

وخطیب در تاریخش جلد ۷ صفحه ۱۱۸ آن را ازطریق بشار بن موسی شیبانی خفاف این‌طور آورده است: این دو آقای پیران اهل بهشتند از کسانی که بودند ورفتند و آنهائی که می‌آیند، مگر پیامبران و رسولان، ای‌علی به آنها خبرمده.

ودربارهٔ ارزش سند آن کافی است که بدانیم بشاربن موسی بصری از کسانی است که ابن معین درباره‌اش گفته است: مورد اعتمادنیست واز دجال‌ها است وعمرو بن علی گفته‌است: حدیثش ضعیف‌است وبخاری گفته است: حدیثش نا درست است من او را دیدم و از اوچیزی نوشتم وحدیثش را ترك کردم.

وآجری گفته: ضعیف است، نسائی گفته: ثقه‌نیست، ابوزرعه گفته: ضعیف‌است ومدنی آن را تضعیف کرده و حاکم ابواحمد گفته است: پیش آنان قوی نیست

وفضل بن‌سهل درباره‌اش بد گوئی کرده است [۱].

وخطیب نیزدرجلد ۱۰ صفحهٔ ۱۹۲ آن را ازطرق متعددی از شیعه، آنها که عامهٔ حدیثشان را تضعیف کرده‌اند، ازیونس بن‌ابی‌اسحاق‌ازپدرش آورده، ولی احمد حدیث یونس ازپدرش را تضعیف کرده وگفته: حدیثش مضطرب است، وابوحاتم گفته: باحدیثش احتجاج نمی‌شود. وحاکم گفته: چه‌بسا او درروایتش اشتباه می کرده است. ودرسند این‌روایت طلحة بن‌عمرواست که احمد درباره‌اش گفته‌است: شخصیتی ندارد و متروك الحدیث است. و ابن معین گفته: شخصیتی ندارد وضعیف است. وجوزجانی گفته: درحدیثش پسندیده نیست. وابوحاتم گفته: قوی نیست. وبخاری گفته: کسی‌نیست. وابوداود گفته: ضعیف است. ونسائی گفته: متروك الحدیث است، ومورد اعتماد نیست. وابن عدی گفته: هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی گیرد. وابن‌حبان گفته: نوشتن حدیثش وروایت کردن از او، جز به عنوان تعجب‌روا نیست [۲].

۷۲ ـ ازجابر به‌طورمرفوع آمده است: ابوبکروعمررا هیچ مؤمنی دشمن ندارد وهیچ منافقی دوست ندارد.

این حدیث از ساخته‌های معلی بن‌هلال‌طحان است. احمد گفته است: تمام احادیث او ساختگی است. وذهبی آن را آورده و در «تذکرة الحفاظ» جلد ۳ صفحهٔ ۱۱۲ گفته است: این حدیث صحیح نیست ومعلی متهم به دروغ می باشد و باشیخین دشمن است وخیر دراونیست. ودرالمیزان او را آدم نادرستی خوانده ولی به دنبالش اضافه نموده که: آن کلام صحیحی است. او از طریق عبدالرحمن بن‌مالك بن‌مغول کذاب وتهمت‌زننده وحدیث‌ساز آن‌را روایت کرده است.

۷۳ ـ ازسعد آمده است: پیامبراکرم به معاویه فرمود: اومحشور می‌شود درحالی که حله‌ای از نور که ظاهرش از رحمت وباطنش از رضا است‌پوشیده‌دارد و بدان‌وسیله در میان‌مردم‌افتخار میکند و این‌نعمت به‌خاطر این است که اوکاتب

---

۱ ـ تاریخ‌خطیب، جلد ۷ صفحهٔ ۱۱۹ ـ تهذیب التهذیب، جلد ۱ صفحه ۲۴۱.
۲ ـ تهذیب‌التهذیب، جلد۵ صفحه ۸.

وحی بوده است .

ذهبی آن را از اباطیل ودروغ‌های محمد بن حسن کذاب و دجال دانسته است .

۷۴ ـ از عایشه آمده است : شبی و عدهٔ من بارسول خدا بود ، هنگامی که دررختخواب قرار گرفتم به‌سوی‌آسمان نگریستم ستارگانی فراوان رادیدم‌و گفتم: ای‌رسول خدا! آیا در این دنیا، کسی هست که حسناتش برابرعدد ستارگان‌باشد؟ فرمود : آری، گفتم: کیست؟ فرمود : عمر که اوحسنه‌ای از حسنات پدرتواست .

« خطیب » آن را از ساخته‌های بریةبن محمدبیع کذاب شمرده است که درسلسلهٔ دروغگویان شرح‌حالش رفته است. آنگاه گفته: ودر کتابش بااین اسناد احادیثی که ازلحاظ متن جداً نادرستند فراوان وجوددارد .

وذهبی در «المیزان» آن را ذکر کرده وآن را از ساخته‌های بریه بااسناد صحیحین(صحیح مسلم وبخاری)می‌داند .

وابن درویش حوت در«اسنی المطالب» صفحهٔ۲۷۸ گفته است که ابن جوزی گفته است : هرحدیثی که در آن آمده است : «عمر حسنه‌ای از حسنات ابی‌بکر است» ساختگی است .

۷۵ ـ ازجابربن‌عبدالله آمده است که: جنازه‌ای راخدمت رسول‌خداآوردند تا بر آن نماز بگذارد، حضرت بر آن نماز نخواند و فرمود : چون او دشمن عثمان بوده خدا دشمنش دارد . مقدسی آن را در «تذکرة الموضوعات» صفحهٔ۲۷ ازساخته‌های محمدبن‌زیاد جزری‌حنفی‌دانسته [1] وذهبی درمیزانش آن را از طریق عمربن‌موسی‌میثمی‌وجیهی کذاب وحدیث‌ساز آورده است و برای حفاظ درتکذیب این‌مرد وتضعیفش گفتارفراوانی است. [2]

۷۶ ـ رسول خدا فرمود : پیرامون عرش گلی‌دیدم که در آن نوشته بود :

۱ـ مراجعه‌شود به بحث: سلسلهٔ دروغگویان .

۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحه ۲۳۲ ـ ۳۳۵.

محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق است .

ذهبی درمیزانش جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۰ آن را ازمصائب سری بن عاصم ابی عاصم همدانی کذاب دانسته که او این حدیث را ساخته است .

۷۷ ـ از ابی الدرداء به طورمرفوع آمده است که : درشب معراج درعرش خدا گوهر سبزی دیدم که در آن بانور سفید نوشته شده بود . خدائی جز خدای یکتانیست ، محمد رسول خدا است ، ابوبکر صدیق است و طبری افزوده است : عمر فاروق است .

این حدیث از ساخته‌های عمربن اسماعیل بن مجالد همدانی کذاب خبیث متروك الحدیث است (مراجعه شود به سلسلهٔ دروغگویان)

دارقطنی آن را از دوطریق آورده که یکی از آنها مربوط به عمر بن اسماعیل یادشده است ودیگری مربوط بهسری بن عاصم کذاب است. وهردوطریق به محمد ابن فضیل شیعی منتهی می‌شود .

ودار قطنی گفته: تنها ابن فضیل از ابن جریح آن را آورده است وفکرنمی کنم ، غیراز آن دو(ابن عاصم وابن اسماعیل) آن را روایت کرده باشدودارقطنی آن را ازطریق سری درزمره احادیث واهی شمرده و گفته است: این حدیث صحیح نیست[۱] وخطیب درتاریخش جلد۱۱ صفحهٔ ۲۰۴ آن را آورده وسیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۰ ازاوحکایت کرده و گفته است : این حدیث درست نیست و عمر کذاب است.[۲]

۷۸ ـ ازعایشه آمده است : هنگامی که پیامبر خدا ام کلثوم را به ازدواج عثمان درآورد ، به ام ایمن فرمود : دخترم را آماده کن وبه خانهٔ عثمان به عنوان زفاف هدایت نما وآرام برایش دف بزن ، من هم اطاعت کردم پس از سه روزپیش دخترش رفت و گفت: شوهرت را چگونه یافتی ؟ گفت: مرد خوبی است رسول خدا

---

۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۴ .

۲ ـ آنچه که سیوطی از خطیب حکایت کرده درتاریخش نیست وشاید آن را دردیگر کتابهایش دیده باشد .

فرمود ، بدان که او شبیه‌ترین مردم به جدت ابراهیم و پدرت محمداست .

این حدیث ازساخته‌های عمروبن ازهرعتکی کذاب حدیث‌سازاست که‌مسیب ابن‌واضح آن را ازخالدبن‌عمرو وعمروعتکی روایت کرده است .

اما مسیب کسی است که دارقطنی در مواضعی ازسننش او را تضعیف کرده است واما خالداموی دربحث سلسلهٔ دروغگویان دربار‌ه‌اش گفته شده‌که ، او کذاب حدیث‌سازاست. وذهبی در «المیزان جلد۲ صفحهٔ ۲۸۰» آن را آورده‌و گفته است ، این حدیث ساختگی است .

۷۹ ـ به‌طورمرفوع ازرسول‌خدا آمده‌است که : دیدم در کفه‌ای گذاشته‌شدم وامتم در کفهٔ دیگر، که باآن برابربودم ، سپس ابوبکر گذاشته شد وباآنان‌برابر گردید آنگاه عمر گذارده شداوهم باآنان برابر بود ، پس از آن عثمان گذاشته شد اوهم باآنان برابر گردید، سپس ترازو بالارفت .

ذهبی آن‌را در «المیزان» ازطریق عمروبن واقددمشقی آورده و گفته‌است: شکی‌نیست که او دروغ می گوید . وپس از ذکراحادیثی اضافه نمود: این احادیث جز از روایت عمرو که آدمی‌نادرست است شناخته نشده است .

۸۰ ـ به طورمرفوع از رسول خدا آمده است که : ابوبکر وعمر نسبت به اسلام به منزلهٔ سمع وبصرند .

مقدسی در تذکره‌اش آن را از ساخته‌های ولیدبن فضل حدیث ساز شمرده است .

۸۱ ـ رسول خدا کتف ابوبکر و عمر را گرفت و فرمود : شما وزیرانم هستید .

این حدیث ازساخته‌های زکریابن درید کندی است که مقدسی درتذکره، وذهبی درالمیزان، براین حقیقت تصریح کرده‌اند .

۸۲ ـ به‌طورمرفوع از رسول خدا آمده است که : من وشما (یعنی ابوبکر وعمر) دربهشت گردش خواهیم کرد .

ذهبی درالمیزان تصریح کرده است که : این حدیث از ساخته‌های زکریا ابن درید کندی است .

۸۳ ـ از ابی هریره به‌طور مرفوع از رسول خدا آمده‌است که:این جبرئیل است از ناحیهٔ خدا به من خبرمی دهد که : ابوبکر وعمر را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزکار ودشمنشان ندارد مگر منافق بدبخت .

این حدیث از ساخته‌های ابراهیم بن‌براء انصاری کذاب شمرده شده‌است.

۸۴ ـ از ام عیاش کنیزرقیه دختر پیامبر آمده است که از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: رقیه را به ازدواج عثمان درنیاوردم مگر به امرخدا. خطیب بغدادی در تاریخش جلد۱۲ صفحه ۳۶۴ آن را از طـریـق احمدبن محمدبن مغلس کذاب وحدیث‌ساز مشهورواو از عبدالکریم‌بن روح بزاراموی بصری آورده که ابوحاتم درباره‌اش گفته : اومجهول وناشناخته است. و گفته می‌شود: او متروك‌الحدیث است وابن‌حبان‌گفته است: اوخطاکار ومخالف است ودرباره پدرش روح‌بن عنبسة گفته: ناشناخته است[۱] و درباره پدرش عنبسة بن سعید ذهبی گفته است : مجهول است وتنها پسرش‌روح از او روایت کرده است.

حال اگر تعجب می کنی جا دارد که ازمثل خطیب تعجب کنی، زیرا اواز سند روایتی که حالش چنین است سکوت کرده است و البته‌او این‌کار را به خاطر محفوظ نگهداشتن کرامت اموی‌ها انجام داده است !!

۸۵ ـ ازعبدالله‌بن عمر به‌طور مرفوع ازرسول خدا آمده است که : در خواب کاسه‌ای پرازشیربه من داده شد از آن به قدری نوشیدم که سیرشدم و احساس می کردم که درعروقم جریان‌دارد و ازآن کمی باقی‌مانده بود آن‌را به‌عمربن‌خطاب دادم اوهم گرفت ونوشید .

اصحاب این رؤیا را تأویل نموده گفته‌اند : منظور از آن شیر ، علمی است که به شما ای رسول خدا داده شد وقتی که از آن پرشدی زیادیش را به عمربن

---

۱ ـ خلاصة التهذیب صفحة ۱۰۱ .

خطاب عنایت فرمودی واو از آن بهره‌مند گردید، رسول خدا فرمود: درست‌است!!

این حدیث از ساخته‌های عبدالرحمن عدوی کذاب نوهٔ عمر بن خطاب است که خطیب در تاریخش آن را از طریق او آورده است .

۸۶ ـ ازجعفر بن محمد او ازپدرش واو ازجدش به‌طورمرفوع ازرسول‌خدا آمده است : شبی که به معراج رفتم دیدم که برعرش نوشته شده بود : خدائی جز خدای یکتا نیست ، محمد رسول خدا است ، ابوبکرصدیق دعمر فاروق و عثمان ذوالنورین است که از روی ستم کشته می شود .

خطیب درتاریخش جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۶۴ آن را ازطریق عبدالرحمن بن‌عفان از محمدبن مجیب صائغ که هردوی آنها دروغگو هستند آورده است [1] .

۸۷ ـ ازحذیفة‌بن‌یمان‌آمده که گفته است: رسول خدا نمازصبح‌رابه‌جماعت برای ما خواند، وقتی که ازنمازش فارغ شدفرمود : ابوبکرصدیق کجا است ؟ از آخرصف‌ها ابوبکر جواب داد : لبیك لبیك ای رسول خدا ! پیامبر اکرم فرمود برای ابوبکرصدیق راه بازکنید ، نزدیك بیا،ابوبکر،آیادرتکبیرةاول به من‌ملحق شده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا باشمادرصف اول بودم شماتکبیر گفتید من‌نیز تکبیر گفتم، شما که شروع به الحمد کردید وآن را قرائت می نمودید درمن وسوسه‌ای درمورد طهارت پدید آمد ناگزیر به‌سوی درمسجد رفتم ناگهان هاتفی به‌من‌ندا داد وگفت : پشت‌سرتو، توجه کردم: کاسه‌ای طلائی پراز آب که، سفیدتر از برف وگواراتر ازعسل ونرمتر از کف بوده دیدم وروی آن حولهٔ سبزی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود : خدائی جزخدای یکتا نیست ، محمدرسول خدا است ، صدیق ابوبکراست .

حوله را گرفتم و روی شانه‌ام گذاردم و برای‌نماز وضو گرفتم ودوباره‌حوله راروی‌کاسه نهادم و به شما ملحق شدم درحالی که‌شما در رکوع رکعت اول‌بودید، ونمازم را با شما تمام کردم .

---

۱ ـ به‌سلسلهٔ دروغگویان مراجعه شود .

پیامبر اکرم فرمود: ای ابوبکر، به تو بشارت بدهم: آنکس که آب وضو برایت فراهم کرد جبرئیل بود و کسی که برایت حوله آورد میکائیل بود، و کسی که زانویم را نگاهداشت تاشما به من در نماز ملحق شدید اسرافیل بود.

این حدیث ازطریق محمدبن‌زیاد، همان کذاب حدیث ساز روایت شده و به نظرم آن ازساخته‌های اوست، نهایت آنکه سیوطی در اللئالی جلد۱ صفحهٔ ۱۵۰ گفته است: ظاهر این است که آفت این‌حدیث از ناحیهٔ غیراوست.

۸۸ ـ از ابن‌عباس آمده که گفته است: از ابوبکرپیش رسول خدا یاد شد رسول خدا فرمود: کیست مثل ابوبکر؟ مردم مرا تکذیب کردند او تصدیق کرد وبه من ایمان آورد و دخترش را به من داد و مالش را انفاق کرد و بامن درلشکر دشواری جهاد کرد، درنتیجه او درقیامت درحالی که سوار برشتربهشتی است که دست‌هایش ازمشك‌وعنبر وپاهایش از زمرد سبز دمهارش از لؤلؤتر ورویش دوحلهٔ سبز ازسندس واستبرق است، می‌آید، او همانند من ومن همانند اویم تاجائی که گفته می‌شود: این محمد رسول خدا است و این ابوبکر صدیق است.

ابن‌حبان‌آن را از طریق اسحاق بن‌بشربن مقاتل آورده و گفته‌است:اسحاق کذاب وحدیث‌ساز است (به سلسلهٔ دروغگویان مراجعه شود)

۸۹ ـ ازبراءبن عازب آمده است که: رسول خدا روزی برایمان فرمود: می‌دانید روی عرش چیست؟ نوشته شده است: خدائی جزخدای یکتانیست، محمد رسول خدا است، ابوبکرصدیق است، عمرفاروق است، عثمان شهید است‌وعلی‌رضی وخشنود است.

ابن عساکرآن را از طریق محمدبن عبدالله بن‌عامرسمرقندی همان کذاب حدیث ساز معروف آورده و در سند آن‌ضعفاء دیگری نیز هستند و آفت آن از سمرقندی است.

۹۰ ـ از ابن‌عباس به‌طورمرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که‌روز قیامت شد، ابوبکر دریك‌رکن حوض وعمر دررکن دیگر وعثمان دررکن سوم

وعلی دررکن چهارم آن قرارخواهند داشت وهرکس یکی ازآنها را دشمن داشته باشد، دیگران نیزبه اوآب نخواهند نوشانید.

این ملخص روایتی است که ذهبی به طور تلخیص آن را درمیزانش آورده وآن را با دوحدیث دیگر از طریق ابراهیم بن عبدالله مصیصی ذکر کرده آنگاه گفته است: این مرد کذابی است وحاکم نیز گفته‌است: احادیثش ساختگی است.

۹۱ ـ ازعقبة بن عامر به‌طور مرفوع آمده است: جبرئیل پیشم آمد و گفت: ای محمد خداوند به توامر کرده که باابوبکرمشورت کنی.

این حدیث از ساخته‌های محمدبن عبدالرحمن بن غزوان کذاب حدیث ساز است که درسلسلهٔ دروغگویان از او یاد شده است.

۹۲ ـ از عبدالله بن عمر به‌طورمرفوع ازرسول خدا آمده است: «روز قیامت میان ابوبکر وعمر محشورخواهم شد وبین حرمین آن قدرتوقف می کنم تا اهل مکه ومدینه پیشم بیایند».

این حدیث رااز اباطیل عبدالله بن ابراهیم غفاری کذاب وحدیث سازشمرده‌اند وآن یکی از دوحدیث مربوط به فضیلت ابوبکر وعمر است که ابن عدی آنها را باطل خوانده وذهبی درمیزانش جلد ۲ صفحهٔ ۲۱ گفته است: آن صحیح نیست.

۹۳ ـ از ابی هریره به‌طورمرفوع ازرسول خدا آمده است که: برای خدا درآسمان هفتاد هزار فرشته است که بدگویان ابوبکروعمررا لعنت می کنند.

این حدیث را خطیب درروایت‌های مالک ازطریق سهل بن صقین آورده‌وگفته است: سهل حدیث ساز است [۱] ودرلسان المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۱ آمده است که: دارقطنی در غرائب مالك آن‌را از محمدبن حسین حرانی ازعبدالغفار آورده‌وگفته است: این حدیث منکرو سست‌وضعیف است و کسانی که بعد از او هستند مجهول می‌باشند.

۹۴ ـ از ابن‌عباس آمده که گفته است: رسول خدا را درخواب دیدم که

---

۱ ـ اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۶۰.

روی اسب ابلقی سوار بود نزدیکش رفتم و روی سرش عمامه‌ای از نور ودر پایش نعلینی سبز که بندش ازلؤلؤتر بود قرار داشت در دستش تازیانه‌ای از تازیانه‌های سبز بهشتی بود، برمن سلام کرد و جوابش دادم و گفتم: ای رسول خدا! شوقم نسبت به شما زیاد شده بود کجا تشریف داشتید؟ فرمود: عثمان دربهشت عروسی داشت به‌عروسیش رفته بودم!

این حدیث را ازدی از ابراهیم منقوش آورده و گفته است: او حدیث‌ساز بوده است وسیوطی آن رادرلئالیش از موضوعات و ساخته‌ها شمرده است.

۹۵ ـ ازعبدالله‌بن‌عمر آمده است که: درمحضر رسول خدا می گفتیم: بهترین امت پیامبر، ابوبکر، سپس عمر وسپس عثمان است و رسول خدا می شنید و انکار نمی کرد.

جمعی از ائمهٔ حدیث به‌طرق مختلف آن را آورده ومادر جزء دهم به طور تفصیل دربارهٔ آن به‌خواست خدا بحث خواهیم کرد.

۹۶ ـ ازعمر به طورمرفوع از رسول خدا آمده است که: عثمان می‌میرد وفرشتگان بر او درود می‌فرستند. گفتم: تنها برعثمان یابرای همهٔ مردم؟ فرمود تنها برای عثمان.

این حدیث طولانی است و در آن برای هریکی از اصحاب ششگانه شوری منقبتی است. ذهبی درمیزانش در شرح حال محمدبن‌عبدالله خراسانی گفته است: این حدیث ساختگی است و ابن حجر در لسانش جلد ۵ صفحهٔ ۲۲۷ گفته است: ساختگی بودن آن آشکار است.

۹۷ ـ از ابی هریرة به طور مرفوع آمده است: برای خدا پرچمی از نور است که روی آن نوشته شده: خدائی جزخدای یکتانیست محمدرسول‌خدا است، ابوبکر صدیق است.

ذهبی درمیزانش آن را آورده و گفته است: این خبرساختگی است ومحمد ابن‌یحیی‌بن‌عیسی سلمی‌متهم است که‌آن را ساخته است (لسان المیزان جلد ۵ صفحهٔ ۴۲۴)

۹۸ ـ ازعبدالله‌بن‌عمرآمده‌است: جعفر بن‌ابی‌طالب، بهی به‌عنوان هدیه‌برای پیامبراکرم‌فرستاد ومعاویه نیز سه عدد به‌برایش فرستاد ورسول خدا فرمود: آنها مرا بااین بهها دربهشت ملاقات خواهند کرد.

ابن‌حبان گفته است: این‌حدیث ساختگی است وآفت‌آن ابراهیم‌بن‌زکریا واسطی است. وبعضی گفته‌اند: از دلائل ساختگی بودن آن این است که معاویه درفتح مکه اسلام آورد وجعفرقبل از فتح مرد..

و ازطرق دیگری نیز این حدیث آورده شده که همهٔ آنها فاسد و ساختگی است.

وذهبی درمیزانش جلد ۱ صفحهٔ ۱۶ درشرح حال ابراهیم واسطی گفته‌است: او از مالك احادیث ساختگی روایت می کند آنگاه این‌حدیث را به‌عنوان‌نمونه یاد آور می‌شود.

۹۹ ـ از ابی‌سعید خدری به‌طور مرفوع ازرسول‌خدا آمده است که: هر کس عمررا دشمن بدارد مرا دشمن دارد، خداوند در شب عرفه نسبت به تمام مردم مباهات کرد ونسبت به عمرخصوصاً.

این‌حدیث را طبرانی دراوسط آورده وذهبی گفته است: این خبرباطل است، زیرا ابوسعد، خادم حسن بصری که معلوم نیست کیست آن را روایت کرده است.

۱۰۰ ـ از انس به‌طور مرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که به آسمان برده‌شدم به جبرئیل گفتم: آیابرای امتم حساب است؟ گفت: همهٔ‌امتانت دارای‌حسابند جز ابوبکر،وقتی که قیامت بپاشد گفته می شود: ای ابوبکرادا‌خل بهشت شو،او می گوید: داخل نمی‌شوم تا آنکه هر کس مرا دردنیا دوست‌می‌داشته داخل شود!!

خطیب درتاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۸ وجلد ۸ صفحهٔ ۳۶۷ آن‌راآورده و گفته است: این حدیث دروغ است و ذهبی درمیزانش جلد۳ صفحهٔ ۳۶ آن را

۱ ـ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۹.

تکذیب کرده است.

***

این احادیث صدگانه‌ای که در باب مناقب خلفاء و دیگران نقل کردیم، نمونه‌هائی از احادیث ساختگی است که ما از آنها آگاه شدیم وگرنه این نوع احادیث جداً زیادند وعدد آنها به هزاران می‌رسد ودرجزء دوم ازکتاب: «ریاض الانس» چندبرابر آنچه که ذکر شده وجود دارد که درصحاح ومسانید از آنها یافت نمی شود.

آری مقداری از آنها در دیگرتألیفات حفاظ گذشته ذکر شده که کتب متأخران آنها را دربردارد، ومایهٔ تأسف است که‌اسناد بیشتراین احادیث‌ساختگی و مزخرف منتهی به امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام می‌شود واین خود صدق گفتار عامربن شراحیل راآشکارمی کند که گفته‌است: «کسی که بیش از همه بنام او دروغ ساخته شده امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است» که ذهبی درطبقات حفاظ جلد ۱ صفحهٔ ۷۷ آن‌را ذکر کرده است.

وخوانندهٔ محترم می تواند ارزش این احادیث را از گفتار فیروز آبادی صاحب قاموس‌بیابد اودرپایان کتابش «سفرالسعادة» گفته است: باب فضائل‌ابی‌بکر صدیق‌رضی‌الله‌عنه ازمشهورترین احادیث ساختگی مایه گرفته است. اوبعد ازذکر احادیث دروغی دربارهٔ فضائل ابی‌بکر گفته است: وامثال اینها از احادیث دروغی است که بطلان آنها بابداهت عقل معلوم است.

ونیز گفته است: وباب فضیلت معاویه که درآن حدیث صحیحی‌وجودندارد. وعجلونی درکشف الخفاء جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۹ نیز عین کلام فیروز آبادی را گفته است.

وحاکم نیز گفته است: از ابوالعباس محمدبن یعقوب‌بن‌یوسف شنیدم که او از پدرش واوازاسحاق‌بن ابراهیم‌حنظلی نقل‌می کرد که گفته است: درفضیلت‌معاویه حدیث صحیحی وجود ندارد[1].

---

۱ ــ اللئالی جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۰.

و ابن تیمیة درمنهاج السنة جلد ۲ صفحهٔ ۲۰۷ گفته است : گروهی برای معاویه فضائلی ساخته و احادیثی ازپیامبر اکرم روایت کرده‌اند که همهٔ آنها دروغ است .

وبراینها قیاس کن آنچه را که به نام رسول‌خدا دربارهٔ بسیاری ازبزرگان صحابه بااسمها وخصوصیاتشان ساخته‌اند و احادیث زیادی که درباب مناقب‌ومثالب عباس وفرزندانش عموماً ومخصوصاً فرزندانیکه‌بعداً خلیفه شده‌اند وضع کرده‌اند!!

واضافه کن برآنها احادیثی راکه دربارهٔ بعضی‌ازافراد معلوم‌الحال‌ساخته‌اند مانندحدیثی که دربارهٔ وهب‌وغیلان ومحمدبن کرام‌جعل کرده‌اند که : رسول خدا فرموده است : «درامتم مردی است نامش وهب است که خدا به اوحکمت بخشیده است» و «مردی است به‌نام غیلان که از ابلیس برای امتم بدتراست»[1] و «درآخر الزمان مردی به‌نام محمدبن کرام می آید که سنت وسیلهٔ اوزنده می‌شود»[2]

ومتون‌همهٔ‌این‌روایات بااحادیث‌صحیحه معارضند که اگر بخواهیم به‌طور تفصیل‌دربارهٔ آنها بحث کنیم به اصطلاح مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود .

مادراین‌جا، تنها احادیثی راکه باحدیث صدم که به‌نام جبرئیل‌ساخته شده معارض است می آوریم تاپژوهشگر ازباب‌مشت‌نمونهٔ خروار است در این باره از روی بصیرت قضاوت نماید :

۱ ـ از امتم هفتاد هزار نفربدون حساب وارد بهشت می‌شوند. بخاری ومسلم واحمد ودارمي وابوداود آن را آورده‌اند .

۲ ـ از این قبرستان (قبرستان بقیع) هفتاد هزارنفر برانگیخته می‌شوند وبدون حساب وارد بهشت می گردند . طبرانی در «الکبیر» آن را آورده است[3] .

۳ ـ از امتم هفتاد هزارنفروارد بهشت می شوند که برآنها حساب و عذابی نیست، وباهرهزارنفرهفتاد هزارنفردیگرخواهند بود . احمدوطبرانی وبزازآن را

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۱۶۰ .
۲ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۵ .
۳ ـ مجمع الزوائد جلد ۴ صفحهٔ ۱۳ .

آورده‌اند .

۴ ـ پروردگارم به من وعده داده که ازامتم هفتاد هزارنفر را بدون‌حساب وارد بهشت کند. طبرانی وبزارآن را آورده‌است .

۵ ـ خداوند از شهری درشام بنام « حمص » نود هزارنفر را بدون حساب برمی‌انگیزاند.بزار آن را آورده است .

۶ ـ درچند پشت از اصحابم زنان ومردانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، طبرانی با اسناد خوب آن را آورده است .

۷ ـ از شما پنجاه هزار یاهفتاد هزار نفر را دیدم که بدون حساب وارد بهشت‌می‌شوید، طبرانی با اسناد رجالش که ثقات هستند آن را آورده است .

۸ ـ خدایم را بزرك و کریم یافتم که به من باهرهفتاد هزارنفری که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند هفتادهزارنفردیگر عطا فرموده است . طبرانی باسند رجالش که جز شیخش همه صحیح هستند آن را آورده است .

۹ ـ به من هفتادهزارنفر که بدون حساب وارد بهشت می شوند داده شده است . تا اینکه فرمود : با هرکدام آنها هفتاد هزارنفر دیگر اضافه کرده است . احمد وابویعلی این‌روایت را باسند خود آورده‌اند ودراین بادمی‌توانید به کتاب مجمع‌الزوائد جلد ۱۹ صفحهٔ ۴۰۵ ـ ۴۱۲ مراجعه نمائید .

۱۰ ـ در حدیث شب‌معراج آمده است : ای محمد حاملان قرآن درقیامت عذاب و حساب نخواهند شد [1] .

۱۱ ـ نخستین جمع از امتم که بدون حساب وارد بهشت می شوندهفتاد هزار نفرند [2] .

۱۲ ـ از میان دیوار «حمص» و «زیتون» درخاك‌قرمز، هفتاد هزارنفر بدون حساب برانگیخته می‌شوند [3] .

---

۱ ـ خزینةالاسرار صفحهٔ ۸۸ .
۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۰ .
۳ ـ مستدرك صحیحین جلد ۳ صفحهٔ ۸۹ .

۱۳ ـ هرحاجی و یاعمره کننده‌ای درحال انجام عمل بمیرد بدون حساب وارد بهشت خواهد شد[۱] .

۱۴ ـ ازپشت کوفه، هفتاد هزار نفربدون حساب وارد بهشت می شوند[۲] .

۱۵ ـ درحدیث عرضه کردن امتها بررسول خدا آمده است : ای‌محمد ! از اینها هفتاد هزارنفربدون حساب وارد بهشت می‌شوند[۳] .

۱۶ ـ پروردگارم به من بشارت داده نخستین گروهی که از امتم‌واردبهشت می شوند ، هفتادهزار نفرند که با هرهزارنفر هفتادهزار نفر بدون حساب داخل می‌شوند[۴] .

۱۷ ـ ودرحدیث عمیربه طورمرفوع از رسول‌خدا آمده است : خداوند به من وعده داده که از امتم سیصدهزارنفررا بدون حساب وارد بهشت نماید . بغوی وابن ابی خیثمه و ابن‌السکن وطبرانی ودیگران باسند خود آن رانقل کرده‌اند[۵] .

وپیش از همهٔ اینها، حدیثی را که خجندی از ابی‌امامه آورده است قرار دارد وآن اینست : از ابی‌بکرصدیق شنیدم که به رسول خدا می گفت : نخستین کسی که مورد محاسبه قرارمی گیرد کیست؟ فرمود : من وتوای ابوبکر .

وگفت: دیگر کی یارسول‌الله ؟ فرمود: عمر. پرسید دیگر کی؟ فرمود:علی، پرسید: آیا عثمان هم هست ؟ فرمود : ازخدایم درخواست کردم که حسابش را به من ببخشد واورا موردمحاسبه قرارندهد، خدا هم او را به من بخشید[۶و۷] .

فمن اظلم‌ممن افتری علی‌الله‌کذبا لیضل الناس بغیرعلم

« کی‌ستمکارتراز کسی است که برخدا دروغ‌می بندد تامردم را بدون‌دانش گمراه سازد ؟ »

(انعام‌آیهٔ ۱۴۴)

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۰ .
۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۹۰.
۳ ـ مسند احمد جلد ۱ صفحهٔ ۲۱۸ ـ ۲۵۲ .
۴ ـ مسنداحمد جلد ۵ صفحهٔ ۳۹۳ .
۵ ـ الاصابة جلد ۳ صفحهٔ ۳۷ .
۶ ـ الریاض النضرة جلد ۱ صفحهٔ ۳۱ .
۷ ـ این روایت نیز ازهمان روایاتی است که بعضی از آنها با بعضی دیگر معارضه دارند .

احادیث ساختگی

در مورد خلافت

مهمترین موضوعی که دست‌های هوی و هوس باآن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرارداده، موضوع «خلافت» درسنت وحدیث است که عامه در آن باره به نام خدا وامین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته وصاحبان تألیفات گمراه کننده‌به خاطرپوشاندن حق، ووارونه جلوه دادن‌حقیقت، وبی خبرنگاهداشتن مردم جاهل، آنها را پخش کرده‌اند درصورتی که به خوبی می دانستند که آن احادیث ساختگی است و بامبادی اسلام پیش همهٔ فرقه‌ها مخالف است. وباهیچیك ازمذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمهٔ آن‌اجتماع امت‌اسلامی برخطا است (وحال آنکه به عقیدهٔ آنهاامت اسلامی برخطااجتماع نمی کنند).

زیرا امت اسلام یامعتقد بـه نص دربارهٔ خلافـت علی امیرالمؤمنین است (چنانکه شیعه معتقد است) ویا خلافت را از رهگذر انتخاب وعدم‌نص می‌شناسد وفرقی میان هیچ یك از افراد آن نمی گذارد (چنانکه عامه معتقد است)

بنابراین امت اسلامی در دور انداختن این نصوص واعراض کردن از آن، اجتماع برخطا کرده‌اند. واینك نمونه‌هائی ازآن احادیث دروغین راکه‌مابرآنها آگاهی یافته‌ایم‌ذیلاً می‌آوریم:

۱ ـ از انس بن‌مالك آمده است که: رسول‌خدا وارد بوستانی شد، ناگهان

کسی آمد ودرزد، رسول خدا فرمود : انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت وخلافت بعد ازمن را بده! گفتم : ای‌رسول‌خدا به اوخبردهم؟ فرمود : خبربده ، ناگهان ابوبکررا دم درب دیدم و گفتم : به توبشارت بهشت وخلافت بعد ازرسول خدا را می‌دهم .

سپس کس دیگری آمد و درزد ، رسول خدا فرمود : برو در را باز کن‌وبه او بشارت بهشت و خلافت بعد از ابی‌بکر را بده گفتم : ای رسول خدا به او خبر دهم؟ فرمود : خبربده، رفتم دیدم عمراست گفتم: به‌توبشارت بهشت وخلافت بعداز ابوبکر را می دهم.

سپس کس دیگری آمد و درزد، رسول خدا فرمود : انس بلند شو در را برایش‌باز کن وبه‌بهشت وخلافت بعد از عمربشارتش ده‌واینکه کشته خواهد شد ، انس می گوید: رفتم دیدم : عثمان است گفتم : به‌توبشارت بهشت وخلافت بعداز عمر را می‌دهم واینکه‌کشته خواهی شد . او خدمت رسول خدا شرفیاب شد وبه‌او عرض کرد : برای چه ای رسول خدا ؟ بخدا قسم بعد ازبیعت باشمانه آوازخواندم ونه آرزوی چیزی کردم ونه عورتم را بادست راست مس‌نمودم ! فرمود : مطلب همانست که گفته شد !!

این حدیث از ساخته‌های صقربن عبدالرحمن ابی بهر کذاب است .

خطیب بغدادی درتاریخش جلد ۹صفحهٔ ۳۳۹ از علی‌بن مدینی حکایت‌کرده که از او دربارهٔ این‌حدیث سؤال شد، درجواب‌گفت : این‌حدیث دروغ وساختگی است . وذهبی آن را در «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحهٔ ۴۶۷ آورده و گفته است : این‌حدیث دروغ است .

وابن‌حجردر « لسان‌المیزان» جلد۳ صفحهٔ ۱۹۲ از علی‌مدینی حکایت کرده که او گفته است : این حدیث ساختگی است. وددرصفحهٔ ۱۹۳ گفته است : اگر این حدیث صحیح بوده عمرخلافت را درشوری قرار نمی داد ورسماً خلافت را به عثمان اختصاص می‌داد .

وذهبی درمیزانش جلد ۲ صفحهٔ ۹۱ روایت را این طور نقل کرده است: «رسول خدا وارد باغ مردی شد، کسی درباغ‌رازد، رسول‌خدا به انس‌فرمود: دررا باز کن وبه او بشارت بهشت واینکه بعد ازمن زمامدار مسلمان‌ها خواهدشد بده» انس می گوید: دررا باز کردم دیدم: او ابوبکراست.

سپس افزوده که درسنداین روایت عبدالاعلی‌ابن‌ابی‌المساور قراردارد که او متروك الحدیث، ضعیف وناچیز است.

او صدرحدیث را درجلد ۱ صفحهٔ ۱۶۲ ازبکربن مختاربن فلفل نقل کرده وگفته است که ابن‌حبان گفته است از او جزبرسبیل عبرت گرفتن روایت کردن روانیست.

و مقدسی در«تذکرةالموضوعات» صفحهٔ۱۵ گفته است: در را برایش‌بازکن و به اوبشارت بهشت‌بده، ودرآن‌خلافت وترتیبش ذکر شده و بکربن مختارصائغ کذاب آن را روایت کرده است.

امینی‌می گوید:

از اینکه این سه‌نفر (ابوبکر، عمر، عثمان) هنگام درخواست خلافت،آن زمان که‌کارجدال ونزاع بجای باریکی کشیده دست به شمشیروتازیانه برده‌بودند، باهمهٔ احتیاجی که داشتند، از این روایت احتجاج‌نکردند، بخوبی می توان‌فهمید که آنان‌وارد چنین‌بستان خیالی نشده وچنین بشارت موهومی را نشنیده بودند واصلا خداوند این‌بستان را نیافریده تادر آنجا اساس این فتنه‌های عظیم و تاریك را تثبیت نماید. بعلاوه چرا جناب انس روزی که به آنها نزدیك شد و برای آنها سروسینه می‌زد، این روایت را شخصاً بنفع آنها روایت نکرد وآن را برای یکی از دونفر (صقر ـ عبدالاعلی) بعد ازخودش واگذارنمود؟!

آیا از دوحافظ بزرگ مانند ابی‌نعیم که از متقدمین‌عامه و سیوطی که از متأخرین آنها است تعجب نمی کنی که چگونه اولی این روایت را با اسناد ناهموارش دردلائل‌النبوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۰۱ ازطریق ابی‌بهر کذاب آورده وبه آن

اعتماد نموده و دومی آن را درخصائص الکبری جلد ۲ صفحهٔ ۱۲۲ روایت کرده واز روایت آن اظهار خرسندی نیز نموده است وهیچ کدام از آنها کوچکترین سخنی دربارهٔ اسناد نادرست این روایت ابراز نداشته‌اند؟!!

۲ ـ ازعایشه آمده که گفته است: شبی نوبت من بارسول خدا بود، هنگامی که دررختخواب قرار گرفتیم، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من گرامی ترین همسرانت نیستم؟ فرمود: چرا ای عایشه، گفتم: پس دربارهٔ فضیلت پدرم حدیثی برایم بفرما! فرمود: جبرئیل برایم حدیث کرد که: خداوند هنگامی که ارواح را خلق فرمود، روح ابی‌بکرصدیق را ازمیان‌آنان اختیار کرد وخاکش‌رااز بهشت وآبش را از حیوان (آب حیات) قرار داد، ودربهشت برای او قصری از درسفید که سالن‌هایش از طلاونقرهٔ سفید است قرارداد، و خداوند به خود سوگندخورده که حسنه‌ای را از اوسلب‌نکند ودربارهٔ سیئه‌ای از او نپرسد، ومن از ناحیهٔ خدا ضمانت می کنم چنانکه او از ناحیهٔ خویش ضمانت فرموده است اینکه نباشد برایم همخوابی در قبرم و نه انیسی در تنهائیم و نه جانشینی برامتم بعد ازمن مگرپدرت ای‌عایشه!جبرئیل ومیکائیل براین اساس بیعت کردند وخلافتش باپرچم سفید، آنهم زیرعرش استوار گردید، آنگاه خداوندبه فرشتگان‌فرمود: آیابه‌آنچه که من از بنده‌ام راضی شدم، راضی هستید؟

پس همین‌فخربرای پدرت کافی است که جبرئیل ومکائیل وفرشتگان‌آسمان وبرخی از شیاطین که دردریا سکونت دارند بااو بیعت نموده‌اند، پس‌هر کس این امر را قبول نداشته باشد از من نیست ومن نیز از او نمی‌باشم!

عایشه گفت: دمیان چشم‌هایش را بوسیدم! رسول خدا فرمود: کافی است ترا ای عایشه؟ پس هر کس تومادرش نباشی منهم پیامبرش نخواهم بود، وهرکس می‌خواهد که از خدا ومن دوری گزیند، از تو ای عایشه دوری خواهد گزید!»

خطیب بغدادی درتاریخش جلد ۱۴ صفحهٔ ۳۶ گفته است: صحت این‌حدیث ثابت‌نشده است ورجال اسنادش همگی ثقه هستند وشاید اشتباهی، به نام این شیخ

قطان (هارون) نقل شده و یا به‌نامش ساخته شده باشد، درصورتی که من آن را ازحدیث محمدبن بابشاذ بصری از سلمة‌بن شبیب، از عبدالرزاق دیدم و معلوم است که ابن بابشاذ احادیث نادرست را از ثقات نقل می کند.

وذهبی قسمتی از این حدیث را در «میزان‌الاعتدال» جلد۳صفحهٔ۳۱ آورده وحکم به ساختگی بودنش کرده وقسمت دیگرش را درصفحهٔ ۲۴۶ آورده و گفته است: این حدیث باطل است و گویا که به نام ابن مسکین (هارون قطان) ساخته شده واونمی دانسته است، والبته برای آن اسناد باطل دیگری نیز هست. آنگاه گفته است: این حدیث احتمال درستی وسلامت نمی‌دهد وظاهر این است که‌این حدیث بنام ابن‌بابشاذ ساخته شده آنگاه او حدیث ساخته شده و رواج پیدا کرده را بدون آنکه توجه داشته باشد، روایت کرده است.

وفیروز آبادی قسمتی از ابتدای این حدیث را در خاتمه «سفرالسعادة»، وعجلونی‌در«کشف‌الخفاء» آورده وآن‌را ازمشهورترین احادیث ساختگی مشهور و ازدروغ‌هائی که بطلانش بابداهت عقل معلوم است، شمرده‌اند وسیوطی نیز در «اللئالی» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۰ آن را باطل دانسته است.

۳ ـ از عایشه آمده که گفته است: «نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا، سپس ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان‌حمل نمود، من گفتم: ای‌رسول‌خدا! آیا اینان را نمی بینی که چگونه کمکت می کنند؟ فرمود: ای عایشه! اینان جانشینانم‌بعدازمن هستند.»

حاکم در «مستدرك» جلد۳ صفحهٔ ۹۷ آن راآورده و گفته است:این‌روایت صحیح است، نهایت آنکه با اسناد سستی از روایت محمدبن فضل‌بن عطیة مشهور شده که اومتروك الحدیث است.

وذهبی درتلخیص مستدرك گفته است: احمدمنکرالحدیث است و از دلائلی که علیه مسلم داریم‌این‌است که آن رادرزمرهٔ احادیث‌صحیحه‌آورده‌است.ویحیی، اگرچه ثقه‌است اماضعیف است. بعلاوه اگراین حدیث صحیح باشد نص درخلافت

این سه‌نفر است ، درصورتی که بهیچ وجه درست نیست ، زیرا عایشه در آن وقت همسر رسول خدانشده وبچهٔ کوچکی بیش نبوده است ، پس این گفتارش دلیل بربطلان حدیث خواهد بود ...

افسوس برحاکم که از عایشه.این روایت را آورده وآن را صحیح شمرده است . وپیش از آن نیز، درمستدرك جلد۳ صفحهٔ ۷۸ از او این روایت را: «اگر رسول خدا کسی را جانشین قرارمی‌داد، حتماً او ابوبکر وعمربود» آورده‌وآن‌را صحیح شمرده وذهبی‌نیزآن‌راتأیید کرده بود .

۴ ـ از عبدالله بن‌عمر، آمده که رسول خدافرموده است: «ای‌بلال ! درمیان مردم اعلام کن که: خلیفهٔ بعدازمن ابوبکراست، ای‌بلال درمیان‌مردم ندا درده که خلیفهٔ بعد از ابوبکرعمر است ، ای‌بلال درمیان مردم ندادر ده که : خلیفهٔ بعد از عمرعثمان است، ای بلال این را انجام ده که خداوند جزاین نمی‌خواهد (سه بار این‌مطلب را گفت.)

ابونعیم آن را درفضائل صحابه آورده است . و خطیب درتاریخش جلد ۷ صفحهٔ ۴۲۹ آن را بدون آنکه کوچکترین عیبی از آن بگیرد نقل کرده است ، وابن‌عساکرنیزدرتاریخ شام‌آن را آورده است، وذهبی نیزدرمیزان الاعتدال جلد۱ صفحهٔ ۳۸۷ بااسناد دارقطنی وعمربن شاهین، آن‌را روایت کرده، سپس گفته‌است: این حدیث ساختگی است ودربارهٔ سعیدبن عبدالملك که یکی از رجال اسناداست ابوحاتم گفته‌است: دربارهٔش می گویند که او احادیث دروغ روایت می‌کرده‌است.

چرا هرگز گوش مردم دنیا ندای بلال را در مورد خلافت (چنانکه دراین روایت جعلی آمده)نشنیده است؟ آیا اواز فرمان رسول‌خدادرمورد اعلام‌جانشینی پیامبراکرم سرپیچی کرده و آن را اعلام نکرده بود؟ هرگز . و یاآنکه خداوند گوش امت محمد(ص) را کر کرده کسی آن را نشنیده بود؟ خیر، بلکه حقیقت این‌است که هرگزرسول‌خدا چنین فرمانی را صادرنفرموده وبلال نیزآن‌را اعلام نکرده وبه‌گوش مردم نرسانده‌بود، لیکن‌هوی وهوس‌ها بعد از گذشت‌روزگارانی

گوش‌هائی آفریده آن ندا را از کسانی که به آنها اعتماد نمی توان کرد شنیده است!!

۵ ـ به‌طورمرفوع از رسول خدا آمده است: «ابوبکربعد ازمن زمامدار امتم خواهد بود».

ذهبی درمیزانش جلد ۳ صفحهٔ ۹۳ آن را آورده و گفته است: این خبر دروغ است که محمدبن‌عبدالرحمن گمنام یاپسر «قرام» که کذاب ووضاع است ودرصفحهٔ ۲۶۰ از او یاد شده آن‌را آورده است.

۶ ـ از زبیربن عوام آمده است که: «ازرسول خدا شنیدم که می فرمود: خلیفهٔ بعد از من ابوبکر وعمرهستند، سپس اختلاف پدیدمی‌آمد.»

زبیرمی گوید: «بعد از این خبر، مابرخاستیم و پیش علی‌علیه‌السلام رفتیم وجریان را به او خبردادیم، حضرت فرمود: زبیرراست می گوید: من‌نیز ازرسول خدا چنین شنیده‌ام».

این‌حدیث ازساخته‌های عبدالرحمن‌بن‌عمروبن‌جبله‌است که ذهبی‌درمیزانش جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۵ آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است وعیب آن از ناحیهٔ عبدالرحمن است. اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آنچه را که زبیر از رسول‌خدا شنیده بود، شنیده بود، چرا هنگام طلب بیعت، خلافت را برای خودش می‌خواست‌ودرآنچه که‌رسول خدا تنصیص‌فرموده بود، مخالفت می کرد؟

و چگونه مشاجراتش بامدعیان خلافت که جهان را پر کرده با حدیثش درمورد حقانیت‌خلافت‌دیگران‌باهم‌می‌سازد!؟ و چرا زبیری که‌ازرسول‌خدا روایت خلافت ابی‌بکررا نقل می کند، درآن روز ازبیعت با اوتخلف می‌نماید و شمشیر ازنیام درمی آورد ومی گوید: «آن را درغلاف نمی کنم تاآنکه باعلی‌بیعت‌شود؟!»

۷ ـ به طورمرفوع از رسول خدا آمده است که: جبرئیل گفت «ابوبکر وزیر تودرزمان حیاتت وجانشینت بعد از وفات تواست» این حدیث،از ساخته‌های ابی هارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است.

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۴. گفته است که: ابن‌جوزی آن‌را با اسناد تاریك و نادرست آورده و گفته‌است: ابوهارون کذاب است.

شگفتا چه چیز آنها را این چنین برخدای قادر جبار، و برامین وحیش، و برساحت مقدس رسول خدا جرأت بخشید که به او نسبت دادند حکمی را که روح‌الامین براو نازل کرده تادرمیان همهٔ امتش آشکار نماید و آنان از راه پیروی کردن جانشین بعد ازاوطریق‌وسیع آشکار را طی نمایند، اما او درتبلیغش کوتاهی کرد تا آنکه مردی از فلسطین (ابوهارون فلسطینی) آمد و رسول خدا آن حکم را به‌او سپرد، تاآن را به مهاجروانصاری که پیرامونش بودند، تبلیغ‌نماید؟!!

آری این چنین است «اکل از قفا» و این چنین است کاری که توطئه‌اش درشب چیده شده باشد و یا آنکه آن مرد فلسطینی باساختن چنین دروغی می‌خواست به صاحب قدرت وقت، تقرب جوید!!

۸ ـ از ابی‌سعید خدری به‌طور مرفوع آمده است که: رسول خدا فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، گفتم: خدایا علی را خلیفهٔ بعد از من قرار بده، پس آسمان‌ها لرزید وفرشتگان به‌من ندا دادند که ای محمد! بخوان: «نمی‌خواهید مگر آنچه را که خدا می خواهد وخدا ابوبکر را خواسته است»!

این روایت از ساخته‌های یوسف بن‌جعفر خوارزمی است. ذهبی‌درمیزانش جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۹ آن را آورده و گفته است که ابن جوزی آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث از ساخته‌های یوسف است.

وجوزقانی باسندش آن را آورده و درآخرش افزوده است: «خدا خواسته است که خلیفهٔ بعد از تو ابوبکرصدیق باشد». سپس گفته است: این حدیث‌ساختهٔ یوسف بن‌جعفر است [۱].

ودرتعبیردیگر آمده است: «خدا آنچه را که بخواهد انجام می دهد وخلیفهٔ بعد از تو ابوبکر است».

---

۱ ـ اللئالی‌المصنوعة جلد۱ صفحهٔ ۱۵۶.

۹ ـ از علی امیرالمؤمنین بطور مرفوع آمده‌است: «ای علی! سه‌بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد، اما قبول نکرد مگر آنکه ابوبکر را مقدم فرمود».

خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۱۳ آن را باسند نادرست آورده وطبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است. وذهبی درمیزان‌الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۲ آن را از طریق خطیب از ابی جحیفه آورده و گفته است: این خبر باطل است وشاید آفت آن علی‌بن‌حسین کلبی است. وابن‌حجر در «الفتاوی‌الحدیثة» صفحهٔ ۱۲۶ آن را تضعیف کرده وسیوطی در «الجامع‌الکبیر» چنانکه درترتیبش جلد۶ صفحهٔ ۱۳۹ آمده آن‌را از فضائل ابی بکر به نقل از دیلمی شمرده است. و محب الدین طبری درالریاض جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۰ باهمان تعبیروتعبیر: «سه‌مرتبه دربارهٔ تو از خدا درخواست کردم او امتناع فرمود مقدم بدارد مگر ابوبکر را» آن را آورده و گفته است: این حدیث بعید است.

امینی می‌گوید:

من از سازندهٔ این روایت و یارانش که همان حفاظ این حدیثند (یعنی همان امینان برودایع علم و دین) می‌پرسم: بعد از آنکه فرض کردیم که امر خلافت درهیچکس جز باتعیین ومشیت‌خداوندمستقرنمی شود (خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد، ونمی خواهید جز آنکه خدا بخواهد، وخدا ابوبکر را خواسته است) دیگرچه محل دارد که پیامبر اکرم ازخدا بخواهد آن رادرعلی قرار بدهد پیش از آنکه بداند خلافت نزد خدا دربارهٔ چه کسی استقرار یافته است؟!

پس بررسول خدا لازم بود که از خدا بپرسد خلافت پیش او دربارهٔ چه کسی استقرار یافته است نه اینکه از خدا درمورد خلافت علی طوری درخواست کند که آسمان‌ها و فرشتگان بلرزند و این امرنشانهٔ نادرستی چنین درخواستی است که، مقام پیامبرمان را بالاتر از سقوط تا این درجه از پستی می دانیم!!

وچگونه براو مخفی بود که درمیان امتش چه کسی شایستگی برای امر

خلافت دارد تا از خدا کسی را برای آن بخواهد که خداوند وآسمانها و کسانی که در آنها هستند ومؤمنان [۱] چنین مقامی را برای او شایسته ندانسته ازقبول آن امتناع ورزند؟! پناه بخدا از این چرندیات.

و از سوی دیگر، چرا باید علم پیامبر دراین مورد ازعلم ملائکه وآسمانها متأخر باشد با آنکه نیازمندی او و امتش ایجاب می کرد که چنین علمی راداشته باشد وخطاب تبلیغ متوجه اوو تکلیف بخضوع متوجه امتش بوده است؟ بعلاوه همهٔ فرشتگان آسمانها حاملان وحی بسوی پیامبر نبودند تاعلمشان از علم او [۲] مقدم باشد؟

از اینها که بگذریم چه چیز پیامبر اکرم را وادار می کرد که درمورد خلافت علی این چنین مصر باشد وبا تأکید و اصرار از خدا درخواست کند درصورتیکه خداوند از پاسخگوئی به او امتناع میورزید و خلاف درخواستش را میخواست؟! اینها وده‌ها سؤال دیگر، مشکلاتی هستند فکر نمی کنم آنها که اعتماد براین روایت دارندبتوانند راهی برای حل آن بیابند، وای برآن نویسنده‌ای که مثل این دروغها را در کتابش نقل کند وآن را لطیف وعالی [۳] بخواند ویا آن را بعید ولی‌معتضد به احادیث صحیحه بداند!! [۴] خدایابسوی تو شکایت‌می‌آوریم.

۱۰ ـ خطیب در تاریخش جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۴، با اسنادش از ابراهیم بن‌هانی از هارون مستملی متوفی درسال ۲۴۷هـ از یعلی [۵] بن‌اشدق از عبدالله‌بن جراد آورده که گفته است: اسبی برای رسول خدا آورده شد تاسوار گردد، او فرمود: کسی

---

۱ ـ چنانکه در حدیث دیگری خواهد آمد.

۲ ـ این مطلب براساس مماشاة وجدل است وگرنه برای ما دربارهٔ علم رسول خدا بوحی راه دیگری است با اعتراف به نزول جبرئیل در هر واقعه‌ای برای اذن در تبلیغ و برای تثبیت قلوب مؤمنین.

۳ ـ به کتاب نزهةالمجالس جلد ۲ صفحه ۱۸۶ مراجعه شود.

۴ ـ به‌کتاب ریاض النضرة جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۰ مراجعه شود.

۵ ـ و در تاریخ خطیب: علی آمده، ولی صحیح همانست که ذکر کردیم.

سوار این اسب خواهد شد که خلیفهٔ بعد از من است، آنگاه ابوبکر صدیق سوار آن گردید .

امینی می‌گوید :

گویا که اسب خلافت ، خطیب را ترسانده است (غافل از اینکه چنین اسبی هنوز خلق نشده است) از این رو از معایب آشکار سند این‌روایت که برمثل خطیب که قهرمان جرح وتعدیل احادیث است پوشیده نیست سکوت کرده است و اینک مقداری از معایبی که در رجال این حدیث وجود دارد ذیلا تذکر داده می‌شود :

۱ ـ ابراهیم‌بن‌هانی که ابن‌عدی گفته‌است : اومجهول و گمنام است‌ومطالب نادرست را روایت می کند .

۲ ـ هارون‌مستملی که ابونعیم به او گفته است : ای‌هارون ! برای خودت شغلی غیر از حدیث جستجو کن، زیرا که گویا توبه خاطر حدیث درمزبله قرار گرفتی .

۳ـ یعلی‌بن‌اشدق،چنانکه‌درسلسله‌دروغگویان گذشت،یکی‌ازدروغگویان‌است.

۴ ـ عبدالله‌بن‌جراد،عموی‌یعلی که ذهبی درمیزانش گفته است : گمنام‌است وخبرش صحیح نیست‌وابن‌حجردر «الاصابه» جلد ۲ صفحهٔ ۲۸۸ گفته است : یعلی ابن‌اشدق یکی ازضعفاء است و عبدالله بن‌جرادست است و نسیان درحدیث دارد وحدیثش ثابت نشده است . و سیوطی این روایت را در زمرهٔ احادیث موضوعه آورده [1] واضافه کرد است که : ساخته شده است وابن جراد کسی نیست . آنگاه گفتار حفاظ را درباره‌تضعیف ابن‌جراد وجعل وتقلب کردنش نقل کرده است .

۱۱ـ ازجابربه طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرموده است:ابوبکر وزیرم وقائم درامتم بعد از من است . وعمر دوست من است که بازبانم‌سخن می‌گوید و عثمان از من است وعلی برادرم وصاحب‌لواء من است . و در کنز العمال

۱ ـ اللئالي المصنوعة جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۶ .

جلد ۶ صفحهٔ ۱۶۰ از انس آمده است : ابوبکر وزیرمن است که قائم مقام من خواهد بود ، وعمر با زبانم سخن می گوید ، ومن از عثمان وعثمان از من است.

این حدیث از ساخته‌های کادح‌بن رحمت کذاب است کـه ابن سمان در «الموافقه» چنانکه‌در «الریاض‌النضره» جلد ۱ صفحهٔ ۲۸ آمده آن‌را آورده است. وذهبی درمیزانش ازطریق کادح آن‌را آورده و گفته است که‌ابن‌عدی گفته است: تمام احادیثش غیرمحفوظ است و نباید از اسناد ومتن‌هایش پیروی نمود . وحاکم وابونعیم گفته‌اند : او از مسعر و ثوری احادیث ساختگی روایت کرده است [1] .

۱۲ ـ ابن‌عساکر از عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر از رسول خدا آورده است که فرمود: «برایم دواتی بیاورید تابرای شما کتابی بنویسم که بعد ازآن‌هرگز گمراه نشوید » پس فرمود : « خدا ومؤمنان اباء دارند مگر ابوبکر را » [2]

۱۳ ـ از عایشه آمده‌که رسول خدا درآن مرضی که درآن فوت کردبه‌من فرمود : پدر وبرادرت را پیشم حاضر کن تا کتابی بنویسم ، زیرا می‌ترسم آرزو کننده‌ای آرزو کندو گوینده ای بگوید : من برترم درصورتی که خداومؤمنان اباء دارند مگر ابوبکر را.

مسلم‌واحمد وديگران‌ ، از طرقی از عایشه آن را آورده‌اند ودربعضی‌از آنها چنین آمده است که : رسول خدا درآن مرضی که درآن فوت کرد به من‌فرمود: عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکررا پیشم حاضر کن تا برای ابی بکر کتابی بنویسم که هیچ کس با او اختلاف نکند ، آنگاه فرمود : پناه برخدا اگرمؤمنان دربارهٔ ابوبکر اختلاف نمایند .

ودر عبارتی از عبدالله‌بن احمد چنین آمده است : خدا و مؤمنان اباء دارند که دربارهٔ توای ابوبکر اختلاف شود [3] .

۱۴ ـ از عایشه به طور مرفوع آمده است که : تصمیم گرفتم کسی راپیش

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۴ صفحهٔ ۴۸۱ .

۲ ـ کنزالعمال جلد ۶ صفحه ۱۳۹ .

۳ ـ صواعق ابن‌حجر صفحه ۱۳ ـ شرح مشارق الانوار جلد ۲ صفحه ۲۵۸ .

ابی‌بکروپسرش (منظورعبدالرحمن است)بفرستم وعهد کنم (وصیت کنم که ابوبکر خلیفهٔ بعد از من است) مبادا گویندگان بگویند (یعنی بخاطر کراهت داشتن اینکه گوینده‌ای بگوید : من درامرخلافت از او سزاوارترم) یاآرزو کننده‌ای آرزو کند (یعنی : یا کسی آرزو کند که خلیفه،دیگری باشد) ، سپس گفتم : خدا اباء می کند ومؤمنان دفاع می‌نمایند (یعنی : وصیت را باعتماد آنکه‌خداوند از اینکه خلیفه غیراوباشد اباء می کند و مؤمنان غیر او را دفع می نمایند ترك کردم) یاخدا دفع می کند ومؤمنان اباء دارند » .

این حدیث را صغانی در «مشارق‌الانوار» از بخاری آورده و درحاشیهٔ آن نوشته شده : آن را درصحیح بخاری نیافتیم، پس‌مراجعه شود . وابن الملك‌آن‌را چنانکه درمیان پرانتز نقل کردیم درشرحش جلد ۲ صفحهٔ ۹۰ شرح کرده است وابن حزم آن را در «الفصل» جلد۴صفحهٔ ۱۰۸ ذکر کرده آنگاه گفته است : این نص آشکاری است براینکه رسول خـدا ابوبکر را خلیفهٔ بعد از خـود قرار داده است . این‌همان صورت مسخ شدهٔ حدیث « کتف ودوات» است‌که باسندهای زیاد درصحاح ومسانید وبیش ازهمهٔ آنها صحیح بخاری ومسلم آمده است نهایت‌آنکه چون دیدند برخلاف مصالح آنهاسـت آن را بـه این صورت تغییر دادند ، لیکن چنانکه ابن عباس در حدیث صحیحی گفته این قضیه مصیبت بسیار بزرگی بود ، زیرا رسول‌خدا درآن وقت از نوشتن وصیتی‌که مردم بعد از آن گمراه نشوندممنع گردید واز آنجا سروصدا وحرفهای بیهوده زیاد شد وبه پیامبربزرگوار مطالبی نسبت داده شدکه شایسته مقام منیعش‌نبود ، یاآنکه گویندهٔ آنها گفت : این مرد هذیان‌می گوید، یاآنکه : دردوناراحتی براوغلبه کرده است.

وبعد از وفات‌رسول‌خدااین‌جریان صحیح تاریخ راروی یـك‌نقشهٔ ماهرانه و توطئه ناجوانمردانه‌تبدیل به این دروغ شاخدارنمودند .

ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه جلد ۳ صفحهٔ ۱۷ گفته‌است : این‌حدیث رادرمقابل حدیثی که ازآن حضرت درمرضش روایت شده ساخته‌اند وآن حدیث

این است : «دوات وبیاضی برایم بیاورید تاچیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» آنان نزدش اختلاف کردند و برخی از آنها گفتند : درد وناراحتی براوغلبه کرده‌کتاب خدا مارا کافی است ! »

امینی می‌گوید :

این پناه بردن رسول خدا (در روایت گذشته که فرموده بود : پناه به خدا از اینکه مؤمنان اختلاف کنند) یا به عنوان اخبار از عدم وقوع اختلاف است و یا در مقام نهی ازآن ،واگر اخبارباشدمستلزم دروغ است ، زیرا قطعاً از ناحیهٔ امیرالمؤمنین و بنی‌هاشم و بزرگان صحابه‌ای که باآنها ارتباط‌داشتند و بزرگ خزرج سعدبن عبادة وبقیهٔانصار اختلاف واقع‌شده (وچه‌اختلافی !) اگرچه‌شرائط زمانی و مکانی ایجاب کرد : کسانی که از بیعت برای خلافت انتخابی تخلف کرده بودند بعد ازبرهه‌ای از زمان در برابر آن تسلیم گردند ، اما آنان تا آخر عمرشان و شیعیان و اتباعشان تا روز قیامت از آنان ناراضی بوده و هستند ، و هرگاه برای امیرالمؤمنین (ع) وخاندان و شیعه‌اش فرصتی پیش می‌آمده ازحق غصب شده و خلیفهٔ‌غاصب سخن به میان می‌آوردند وحقیقت را تا آنجا که مقدور بود آشکار می‌نمودند .

و اگر منظور ازآن . نهی ازاختلاف باشد ، بی‌شك این کار مستلزم تفسیق عدهٔ زیادی از بزرگان صحابه خواهد بود ، زیرا آنان با مشاجره‌ای که درمورد خلافت با یکدیگر کردند قطعاً با نهی رسول خدا مخالفت نمودند و این همان اختلافی است که رسول اکرم در امر خلافت از آن به خدا پناه برده ست و چنین کاری با حکمشان به عدالت همهٔ صحابه سازگار نیست، مگرآنکه آن را به‌غیر امیرالمؤمنین وکسانی که با او همعقیده بوده‌اند اختصاص دهیم !!

در هرصورت اینها ایجاب می کند که این روایت درست نباشد . و بیا با من رویم پیش‌ام المؤمنین (عایشه) راوی این روایت و از او بپرسیم : چرا در روز ختلاف (یوم‌سقیفه) کوچکترین سخنی از این روایت به میان نیاورده تاکسانی

که با پدرش منازعه می کردند بامر گفتار رسول خدا مجاب شوند و چرا بیان را از وقت حاجت تأخیر انداخته است ؟ !

و شاید اوپاسخ‌دهد که :هر گزازشوهر بزرگوارش‌روایتی که‌به‌اوچسبانده‌اند نشنیده است ، لیکن راویان بی دین بعد از وفاتش کرامتش را رعایت نکرده بنام او چنین دروغی را ساخته‌اند و شاهد این مطلب ، روایتی است که از او به‌طریق صحیح خواهد آمد که رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود ، تعیین نفرموده است .

۱۵ ـ از عایشه آمده که رسول خدا فرموده است : ائمهٔ خلافت بعد از من ابوبکر و عمر هستند.. . ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۷ آن را آورده و گفته است : این خبر باطل است و کسی که متهم بوضع آن است علی بن صلح انماطی است ، زیرا راویان این حدیث جز او ثقه و مورد اعتمادند .

امینی می‌گوید :

مایهٔ تاسف است که حوادث و گرفتاریها بعد از وفات رسول اکرم ، این روایت را از یاد عایشه برد و نگذاشت که پدرش از آن در مورد خلافت استفاده کند و جانشینش‌راهستند به نص صریح نماید و یا آنکه در آن وقت ترسید سخنی بگوید مبادا مردم بگویند که او سنگ به سینهٔ خود می‌زند از این رو آن را تاخیر انداخت تا آبها از آسیاب افتاد و پیروزی ظاهری حاصل گردید ! ولی حقیقت این است که او این روایت را تا زنده بود نقل نکرد و این دیگران بودند که بدروغ چنین روایتی را به او نسبت دادند ودلیل آن روایتی است که بزودی از او به طریق صحیح نقل می‌شود و با این روایت از لحاظ مضمون صد در صد مخالف است .

۱۶ ـ از عبدالله بن عمر، به طور مرفوع آمده که رسول خدافرموده‌است: «بعد از من ۱۲ جانشین است : ابوبکر صدیق که دوران خلافتش بسیار کوتاه است و صاحب آسیاب گردندهٔ عرب «عمر» که زندگی خوبی می کند و شهید

می‌شود ، و تو ای عثمان که مردم از تو می‌خواهند لباسی که خدابتوپوشانده‌است خلع کنی ، ولی قسم به آنکه جانم در دست اوست اگر از آن صرفنظر کنی داخل بهشت نمی‌شوی تا آنکه شتر در سوراخ سوزن وارد شود !!

بیهقی آن را با سندش چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶صفحهٔ۲۰۶آمده آورده است .

و در آن عبدالله بن صالح کذاب و ربیعة بن سیف که بخاری در باره‌اش گفته: « پیش اواحادیث نادرست وجود دارد » قراردارند . و ذهبی‌در میزان- الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۴۸ آنرااز طریق یحیی بن معین آورده و گفته است : من از یحیی با آنهمه جلالت قدر ونقادیش تعجب می کنم که چگونه مانند اینگونه دروغ‌ها و مطالب نادرست را روایت می کند و از عیوبش سکوت می‌نماید ؟ ! در صورتیکه ربیعه صاحب مطالب نادرست و عجائب است .

۱۷ ـ از ابن عباس درتفسیر قول خداوند : «هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی درمیان گذاشت» آمده است که به « حفصه » خبرداد که: «ابوبکر وعمر زمامداران بعد از او هستند» این جریان را حفصه به عایشه اطلاع داد . بلاذری این مطلب را درتاریخش آورده است .

ودر « نزهةالمجالس » جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۲ آمده که‌ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت : « بخدا قسم که زمامداری ابوبکر و عمر درکتاب خدا است آنجا که فرمود : « هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت » که رسول خدا به حفصة فرمود : « پدرت و پدر عایشه زمامداران بعد از من هستند ، مبادا این مطلب را به کسی بگوئی » وذهبی از عایشه ذیل همین آیه آورده است که رسول خدا پنهانی به او فرمود : «ابوبکر خلیفهٔمن بعد ازمن است» ذهبی در« میزان الاعتدال » جلد ۵۱ صفحهٔ ۲۹۴ آن را از اباطیل خالدبن اسماعیل مخزومی کذاب شمرده است .

۱۸ ـ از ابن‌عباس آمده است : وقتی که سورهٔ «اذاجاءنصرالله والفتح» نازل

شد، عباس پیش علی آمد و گفت: برخیز و با ما پیش رسول خدا برویم، آنها پیش رسول خدا رفتند و از معنی این آیه سؤال کردند، پیامبر اکرم فرمود: «ای عباس، ای عموی پیغمبر، خداوند ابوبکر را خلیفهٔ من بر دین خدا ووحیش قرار داد، پس گوش بحرفش دهید تا رستگار گردید، فرمانش را اطاعت کنید تا راه سعادت یابید» عباس گفت: پس مردم اطاعتش کردند ورستگار شدند!

و در تعبیر دیگر چنین آمده: «ای عمو، خدا ابوبکر را خلیفهٔ من بر دین خدا ووحیش قرار داد، پس بعد ازمن فرمانش را ببرید تا هدایت یابید، ازاو پیروی کنید تارستگار گردید، ابن عباس گفت: پس آنها اطاعت کردند ورستگار شدند.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۹۴ آنرا از طریق عمر ابن خالد کذاب آورده، بدون آنکه اشاره‌ای به نادرستی سند ومتنش کند، اما سیوطی در «اللئالی» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۲ از او حکایت کرده که افزوده است: «عمر کذاب است» ولی این لفظ در تاریخ بغداد چاپ شده وجود ندارد، گویا که دست امین چاپ آن را به خاطر خدمت بستمگر تحریف کرده است!! وعمر همان پسر ابراهیم قرشی کردی کذاب و حدیث ساز معروف است. وذهبی نیز در میزانش جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۹ گفته است: «این حدیث صحیح نیست».

امینی می گوید:

عجبا اگر عباس از رسول خدا این نص صریح را شنیده وپرسش خلافت شیخین را در کتاب عزیز یافته بود و آن را با سوگند بخدا به مردم خبر داده و مأمور به طاعت و پیروی از آنها شده بود پس چرا او با همهٔ اینها مخالفت کرد و از بیعت با ابی بکر تخلف نمود؟![1] و چه چیز او را وادار کرد که روز رحلت رسول خدا پیش امیرالمؤمنین علیه السلام برود و به او بگوید: برو پیش رسول خدا و از او بپرس: این امر (خلافت) را در چه کسی قرار داده است؟ اگر در ما است

---

۱ ـ عقدالفرید جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۰ ـ الریاض النضره جلد ۱ صفحه ۱۶۷ ـ السیرة الحلبیه جلد ۳ صفحه ۳۸۵.

بدانیم ، و اگر در غیر ما است پس درحق ما وصیت و سفارش کند ! و علی در جواب او می گوید : بخدا قسم اگر از رسول خدا بپرسم (و او هم خلافت را درما قرار دهد) از حقمان ممنوع خواهیم شد ، و مردم حقمان را به ما نخواهند داد، بخدا قسم هرگز آن را از رسول خدا نمی‌پرسم . ورسول خدا در همانروز رحلت فرمود[1] .

و در تعبیر دیگر چنین آمده : «بیا با ما برویم پیش رسول خدا و از او بپرسیم : چه کسی را جانشین قرار خواهد داد ؟ و اگر ازما کسی را جانشین‌قرار می‌دهد که هیچ ، وگرنه در بارهٔ ما سفارش کند تابعد از او محفوظ بمانیم . . .» وچه چیز عباس را وادار کرده بود که بعد از وفات رسول خدا به علی بگوید : دستت را بده تا با توبیعت کنم تا گفته شود : عموی پیغمبر با پسر عمویش بیعت کرده و اهل‌بیتت نیز با تو بیعت کنند ، و بدانند که خلافت و تعیین جانشینی اگر بوده اقاله نشده و به دیگری سپرده نشده است ، علی در جواب می گوید : و چه کسی غیر ازما آن را طلب خواهد کرد ؟ ![2] و درطبقات ابن‌سعد چنین‌آمده: علی فرمود : ای عمو ! آیا این امر جز با شما خواهد بود ؟ وآیا کسی دراین‌باره با شما نزاع خواهد کرد ؟ !

و چرا با ابوبکر ملاقات کرد و از او پرسید : آیا رسول خدا به شما در بارهٔ چیزی سفارش فرموده ؟ و او درجواب گفت : خیر، بسا با عمر ملاقات نمود و مانندآنچه که از ابوبکر پرسیده بود ، سؤال کرد وجواب منفی‌شنید ، و پس از آنکه از آن دو نفر اعتراف بعدم‌استخلاف گرفت ، به علی گفت : دستت را بده تابا تو بیعت کنم و اهل‌بیتت نیز باتو بیعت نمایند[3] .

---

۱ ــ طبقات ابن سعد صفحه ۷۶۶ ــ تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۱۹۴ ــ سیرهٔ ابن‌هشام جلد ۴ صفحه ۳۳۳ ــ الامامة والسیاسة جلد ۱ صفحه۵ ــ سنن بیهقی جلد ۸ صفحه ۱۴۹ به نقل‌از صحیح بخاری ــ تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۲۵۱ .

۲ ــ الامامة والسیاسة جلد ۱ صفحه ۵ .

۳ ــ الامامة والسیاسة جلد ۱ صفحه ۶ .

یاآنکه می گوید : ای علی ! برخیز تا من و کسانی که حاضرند با تو بیعت کنیم زیرا این امر اگر رد نشده باشد اختیار آن با ما است ، علی در جواب گفت : وآیا غیر ازما کسی در آن طمع‌دارد ؟

عباس گفت : بخدا قسم گمان دارم که بعداً چنین شود[۱] .

و چه چیز وادارش کرد روزی که عثمان خلیفه گردید به علی بگوید : هرگز ترا مقدم نکردم مگر آنکه خود را مؤخر کردی، بتو گفتم : مرگ در سیمای رسول خدا آشکار است بیا و از او در این باره سؤال کنیم، تو گفتی : می‌ترسم در ما نباشد در نتیجه هرگز خلیفه نشویم ، پس او مرد وتو مورد نظر بودی آنگاه گفتم : بیا با تو بیعت کنم تا کسی با تو اختلاف نکند باز امتناع کردی ، سپس عمر مرد و بتو گفتم : خدا دستهایت را باز کرده از کسی بر تو مسئولیتی نیست ، در شوری داخل نشو و شاید این خیر باشد (باز نپذیرفتی)[۲] .

و همین مطلب طور دیگر نیز آمده است و آن چنین است : «عباس گفت: ترا وادار به چیزی نکردم مگر آنکه به سوی آنچه که بد داشتم برگشتی ، هنگام وفات رسول خدا درباره این موضوع (خلافت) راهنمائیت کردم گوش نکردی ، بعد از وفات رسول خدا گفتم در این باره عجله کن امتناع کردی ، هنگامی که عمر ترا در شورای چند نفری کاندیدا کرد گفتم که وارد آن نشو گوش بحرفم ندادی ، پس اقلا این یك کلمه را از من گوش کن و آن اینکه دست نگهدار تاآنها ترا انتخاب‌کنند واز این عده برحذر باش زیرا اینان همواره ما را از این حق محروم می کنند تا دیگران در این باره بنفع ما قیام نمایند[۳] .

۱۹ ـ از ابی هریره آمده است: هنگامی که جبرئیل با رسول خدا بود ، ابوبکر از کنار آنها گذشت ، رسول خدا فرمود : این ابوبکر است آیا او را

---

۱ ـ طبقات ابن سعد صفحه ۶۶۷ .

۲ ـ انساب الاشراف بلاذری جلد ۵ صفحه ۲۳ .

۳ ـ عقدالفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۷ .

می‌شناسی؟ جبرئیل گفت: آری اودر آسمان از زمین مشهورتر است و فرشتگان او را حلیم قریش می‌نامند و او درحیاتت وزیرت و بعد از وفاتت جانشینت خواهد بود.

ابن‌حبان ازطریق اسماعیل بن محمد بن یوسف آن را آورده و گفته‌است: اسماعیل حدیث می‌دزدد و به گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد. و ابن طاهر گفته است: او کذاب است.

و ابوالعباس الیشکری آن را در فوائدش «الیشکریات» چنانکه در«اللئالی» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۲ آمده از طریق احمدبن حسن بن ابان مصری یعنی همان کذاب دجال حدیث ساز که قبلا شرح حالش گفته شد، روایت کرده است.

۲۰ - ابن‌عساکر از ابی بکرة روایت کرده که گفت: پیش عمر رضی‌الله عنه رفتم پیش او جمعی بودند و غذا می‌خوردند، او زیر چشمی مردی را که در انتهای جمعیت بوده نگاه می کرد و به او گفت: از کتابهای پیش که خوانده‌ای در مورد خلافت چه یافتی؟ او درجواب گفت: «خلیفهٔ پیامبر صدیق اوست».

سیوطی آن را در «الخصائص الکبری» جلد ۱ صفحهٔ ۳۰ در مورد اثبات این که: ازابی بکردر کتب امتهای پیش یاد شده، آورده است. ما برای این روایت سند درستی نیافتیم و همین سستی آن را بس است که مرسل است، و آن مرد کتابی را که در انتهای جمعیت بوده نمی شناسیم تا در بارهٔ مقدار دین و مورد اعتماد بودنش نظر بدهیم، و برفرض ثبوت این روایت، در صورتی قابل استدلال است که مانند عمر خلافت و صدیق بودن‌ابوبکر وعدم مشارکت دیگری را بااو در این دوصفت مسلم بدانیم و حال آنکه هر دومطلب مورد اشکال است، زیرا اولا کسی که او را نخستین خلیفه نمی‌داند در صفت اولش اشکال دارد و صرف اینکه مردم او را به لقب خلیفه و صدیق ملقب کرده‌اند نمی‌تواند آنچه را که در کتب گذشته در بارهٔ خلیفه پیامبر اسلام‌آمده است به ابوبکر منطبق سازد زیرا آنچه که در آنها آمده دائر مدار واقع است نه عمل مردم. و ثانیاً در روایت

صحیح متواتری آمده است که: «من در میان شما دو خلیفه می گذارم» بدیهی است که ابوبکر هیچکدام از آنها نیست (یعنی او نه کتاب خدا است و نه‌عترت پیامبر) و نیز در بارهٔ علی فرموده است: «تو برادر و وصی‌وجانشینم بعد از من هستی»[1].

پس علی (ع) ازهمان روز نخست خلیفه وبرادر پیامبر اکرم بوده وبدیهی است که او از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و گفتارش همان وحی الهی است که به او وحی شده است.

و نیز چنانکه گذشت: رسول خدا امیرالمؤمنین را ملقب به «صدیق»فرمود و اوست صدیق این امت و یکی از صدیقهای سه‌گانه و صدیق اکبر.

شما در این باره به جلد دوم این کتاب صفحهٔ ۳۱۲ - ۳۱۴ مراجعه کنید و در آنجا با سند صحیح که رجالش پیش حفاظ همه مورد اعتماد هستند، خواهید یافت که امیرالمؤمنین غیر خودش هر کسی را که‌مدعی این لقب (صدیق) باشد تکذیب کرده است. بنابراین دراین روایت، شاهدی وجود ندارد که منظور از صدیق و خلیفه،ابوبکر باشد چنانکه آنها قصد کرده‌اند.

۲۱ - محمد بن زبیر گفته است: عمر بن عبدالعزیز مرا پیش حسن‌بصری فرستاد تا از او مسائلی را بپرسم، پیشش رفتم و به او گفتم: مرا در مورد چیزی که مردم در آن باهم اختلاف دارند شفابخش و راحتم کن که آیا پیامبر اکرم، ابوبکر را خلیفه و جانشین خود قرار داده بود یا نه؟

حسن بصری راست نشست و گفت: «آیا دراین باره تردیدی است بی‌پدر؟! آری قسم بخدا که جز او خدائی نیست، رسول خدا اورا جانشین خود قرار داده است، و قطعاً او داناترین و پرهیزکارترین و خائفترین فرد نسبت به خدا بود که بمیرد و او را خلیفه و جانشین خود قرار ندهد»!!

ابن قتیبة در کتاب «الامامة و السیاسة» صفحهٔ ۴ این مطلب را آورده و در

---

۱ - به‌جلد دوم عربی این کتاب صفحه ۲۷۸ - ۲۷۶ مراجعه شود.

آخر آن چنین است :

« و او داناتر به خدا و پرهیزکارتر برای اوست که از میان مردم برود واو را امیر قرار ندهد».

ابن حجر نیز آنرا در صواعق صفحهٔ۱۵ آورده است .

ببین این مرد خشك مقدس بظاهرزاهد (حسن بصری) چگونه دربارهٔ امری (تعیین خلافت ابوبکر از ناحیه رسول خدا سوگند می‌خورد که هیچ فردی از امت اسلام حتی ابوبکر وعمر آنرا قبول ندارند ؟! و بزودی از امیرالمؤمنین وابی‌بکر وعمر وعایشه روایات صحیحی که از طریق عامه نقل‌شده ونص‌در اینست که رسول خدا کسی را جانشین خود قرارنداده خواهد آمد ونیز درهمین جلد وجلدهفتم نص گفتار ابی‌بکر درمرض مرگش خواهد آمد که : ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم که این امرمال کیست ؟ تا کسی در آن باره منازعه نمی کرد، دوست داشتم که از او می پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست یا نه ؟

بنابراین گفتهٔ حسن بصری دربارهٔ آنچه که مردم دربارهٔ آن اختلاف‌دارند (خلافت) مرض است نه دوا، چنانکه او پنداشته است .

۲۲ ـ ابن‌حبان از سفینة آورده است: هنگامی که رسول خدا «مسجدالنبی» را بنا کرد سنگی را در آن کار گذارد وبه ابوبکر فرمود : سنگت را کنارسنگم قرار بده آنگاه به عمر فرمود سنگت ر، کنار سنگ ابوبکر بگذار، سپس به عثمان فرمود : سنگت را کنار سنگ عمربگذار، آنگاه فرمود: اینان‌جانشینانم بعد از من هستند .

ابن حجر آنرا در « الصواعق » صفحهٔ ۱۴ ذکر کرده و گفته است که : ابوزرعه گفته : اسنادش عیبی ندارد و حاکم در مستدرك[1] آنرا آورده و بیهقی در «الدلائل» آن را صحیح دانسته وابن کثیر نیزدر«البداية والنهاية» جلد۶صفحهٔ

۱ ـ حاکم در جلد سوم صفحه ۱۳ آخر روایت را چنین آورده است : اینان صاحبان فرمان بعداز من هستند .

۲۰۴ آنرا نقل کرده است.

ای کاش ابن‌حجر سند این‌روایت را ذکر می کرد و آن را به طور مرسل نمی‌آورد تا برای خواننده امکان می‌داشت آگاهی ازبطلان سند روایت‌وبطلان حکم به صحت آن در صورتی کـه آن را از طریق نعیم‌بن حماد که در سلسلهٔ دروغگویان گفته شده آورده‌اند و همین خود درعیب و منقصت این‌روایت کافی است.

وای کاش مصحح این روایت می‌دانست که صحت این روایت نخستین‌سنگ بنای خلافت را متزلزل می کند وخلافت انتخابی را که او وهم مسلکانش معتقدند باطل می‌نماید وبارواییتی که به طورصحیح از ابی‌بکر وعمروعایشه ووآورده‌اند (چنانکه خواهد آمد) مبنی براینکه «پیامبر اکرم مرد و کسی را خلیفهٔ خود قرارنداد» متناقض است، ولی ذهبی آنرا چنانکه دز ذیل روایت دوم گذشت باطل دانسته است.

۲۳ ـ از عبدالله بن‌عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است «از دونفر بعد از من (ابوبکر وعمر) پیروی کنید».

عقیلی آن را از طریق مالك آورده و گفته است: «این‌حدیث منکر و بی اساس است» و دارقطنی آن رااز‌روایت احمد خلیلی ضمیری‌باسندش آورده پس گفته‌است: این روایت ثابت نشده وعمری (یعنی محمدبن‌عبدالله نوهٔ عمربن‌خطاب راوی این حدیث) ضعیف است.وابن‌حبان گفته است: احتجاج به آن جائز نیست. ودارقطنی گفته است: عمری از مالك مطالب دروغ ونادرست حدیث‌می کند[1].

۲۴ ـ حسن‌بن‌صالح قیسرانی ازاسحاق‌بن‌محمدانصاری روایت کرده که گفته است: از «یموت‌بن مزرع‌بن‌یموت» پرسیدم که ای استاد چطور شد که رسول‌خدا علی را خلیفه قرار نداد وابوبکر را جانشین خود قرارداد؟ او درجواب گفت: عین این سؤال را من‌از «جاحظ» پرسیدم و او گفت: من این مطلب را ازدابراهیم

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحه ۲۳۷.

نظام» پرسیدم او درپاسخ گفت : خداوند متعال درقرآنش فرمود : «خداوندکسانی از شما را که ایمان آورده وعمل صالح انجام دادهاید وعده فرموده که: درزمین خلیفهشان کند چنانکه افراد پیش از شما را خلیفه قرار داده است ...» و جبرئیل همواره برپیغمبرنازل می گردید وبعد از وحی با او چنانکه مردی با مردی سخن می‌گوید ، سخن می گفت : رسول خدا به او فرمود : ای جبرئیل این کسانی که خداوند آنها را در زمین خلیفه قرار می دهد کیانند ؟ او درپاسخ گفت : آنها ابوبکر، عمر، عثمان و علی هستند و از عمرِ ابوبکر جز دوسال باقی نمانده بود ، پس اگر او علی را خلیفه قرار می‌داد ابوبکر و عمر و عثمان از خلافت بهره‌ای نمی بردند، لیکن خداوندبجهت علمی که از عمرهایشان داشته خلافتشان‌راطوری ترتیب داده که همه شان از آن بهرمند شده ووعدهٔ خدادرباره آنهادرست‌درآید».
ابن عساکر آن را درتاریخش جلد ۴ صفحهٔ ۱۸۶ آورده است .

ای کاش‌کسی می فهمیدکه : اگر جبرئیل آیه را چنانکه، در روایت آمده تفسیر کرده و پیامبر اکرم آن را اخذ فرموده و به خاطر کثرت نیازمندی امت اسلامی، مبادرت به تبلیغ آن نموده است، پس چگونه این حقیقت برهمهٔ مسلمین مخصوصاً امیرالمؤمنین‌وابوبکروابن‌عباس (دانای امت) وعایشه مخفی مانده‌و کسی هنگام مناظره درامرخلافت به آن احتجاج واستدلال ننموده است ؟ !

واصلا باید دید که مرجع درتعیین خلیفه چیست، نص است یا اجماع امت اسلامی ؟ تنها شیعه به نص درامرخلافت معتقد است . اما کسانی که این روایت را ساخته‌اند برای نص درامرخلافت ارزشی قائل نیستند و ادعا ندارند که در کتاب ویاسنت دراین باره نصی وجود داشته باشد، واین عمربن‌خطاب است که می گوید: اگرمن کسی را خلیفه قرار نداده‌ام (دراینکارتکرونیستم زیرا) کسی که ازمن‌بهتر وبالاتر بوده نیزچنین کرده (و کسی را جانشین خودقرارنداده است). واگرمطلب چنانست که «نظام» مفسراین آیه پنداشته پس، حال کسانی که از بیعت تخلف نموده‌اند چگونه‌خواهدبود؟ آیا آنان محکوم به عدالتند چنانکه اهل سنت دربارهٔ

همهٔ صحابه قائلند ؟ یا آنکه قاتلان عثمان از این حکم مستثنی هستند چنانکه ابن‌حزم می گوید؟ و آیااین حکم دربارهٔ آنهااستصحاب‌می‌شود؟ویا...؟درصورتی که میان آنها افرادی وجود دارند که قرآن به عصمت آنان ناطق است ودرمیان‌آنها بزرگان صحابه هستند ؟! ویاآنکه بگوئیم: آنان دربرابر این نص‌آشکار،مجتهدند وبمقتضای‌اجتهادشان آن‌را تأویل می کنند واین‌مطلب درمیان‌صحابه نظیرفراوانی دارد !؟.

همهٔ این مطالب، باچشم پوشی از نواقص وعیوبی است که دربرخی‌ازرجال سند این حدیث ودرپیشاپیش‌همهٔ آنها «نظام» وجود دارد که ابن‌قتیبه دربارهٔ او گفته است : او یکی از پلیدان مشهور به فسق‌است. وذهبی دربار‌ه‌اش گفته : او متهم به زندقه و کفراست [1] وبعد از (نظام) شاگردش « جاحظ » قرار دارد که درسلسلهٔ دروغگویان شرح حالش گذشت [2] و بعد از آنها دیگران قرار دارند که مانندشان دارای عیوب و نواقصی هستندکه بگفته‌شان اعتماد نیست .

۲۵ ـ از عمروبن شعیب ازپدرش از جدش (نوهٔ عمروبن‌عاص) آمده است: هنگامی که تب جنگ درحادثهٔ خیبر بالاگرفت، به‌رسول‌خدا عرض شد : حال که جنگ درگرفته است ، خوبست مارا ازگرامی‌ترین یارانت آگاه فرمائی که اگر چیزی است بدانیم وگرنه راه دیگرپیش گیریم (یعنی درصورت بروزحادثه اگر کسی را جانشین‌خود قرار می‌دهید از اوپیروی کنیم وگرنه خودمان‌فردشایسته‌ای را انتخاب‌نمائیم) رسول خدا فرمود : ابوبکر وزیرمن است که بعد ازمن قائم‌مقام من خواهد بود، وعمر بازبانم به حق سخن می‌گوید، ومن از عثمانم وعثمان ازمن است، وعلی برادرم وهمراهم درقیامت است .

ذهبی این روایت را از طریق عقیلی آورده و گفته است : متهم به‌وضع‌این حدیث این شیخ جاهل یعنی : سلیمان بن شعیب‌بن لیث مصری است . وخطیب در

---

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۱ صفحهٔ ۶۷ .

۲ ـ همان کتاب صفحه ۲۴۷.

تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۶۱ این روایت را چنین آورده است : وقتی که در روز «حنین» جنگ درگرفت، جندب بن‌عبدالله خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد : اینك که جنگ درگرفته و از پایان آن بی خبریم ، آیا ما را از بهترین ومحبوب‌ترین‌یارانت باخبر نمی سازید ؟ رسول خدا فرمود : چرا خدا پدرت را بیامرزد که پیشرو این امت شدی، این ابوبکرصدیق است که بعد از من قائم‌مقامم خواهد بود ، واین عمربن‌خطاب حبیب‌من است که بازبانم به حق سخن‌می گوید، واین عثمان‌بن‌عفان است که از من و من هم از اوهستم،واین‌علی بن ابیطالب برادر وهمراه من است تاقیامت بپا گردد .

رجال سند این روایت عبارتند از :

الف ـ علی‌بن‌حماد سکن که دارقطنی گفته است: او متروك‌الحدیث است.

ب ـ مجاعةبن ثابت کذاب است که در سلسلهٔ دروغگویان شرح حالش گذشت .

جـ ابن‌لهیعه که یحیی گفته است: اوقوی نیست ومسلم گفته است: وکیع ویحیی‌قطان وابن‌مهدی‌او را ترك کرده‌اند .

د ـ عمروبن شعیب که ابو داود گفته است: روایت عمر از پدرش از جدش حجت نیست وشاید خطیب که از ابطال مثل این روایت سکوت کرده بخاطر این بوده که مطمئن بوده بطلان آن از لحاظ سندومتن بر کسی پوشیده نیست .

۲۶ ـ از انس آمده که رسول خدا فرموده است : ای عثمان تو بزودی بعد ازمن زمامدار مسلمین خواهی شد، اما منافقان برتوفشار خواهند آورد که ازآن دست بکشی، ولی از آن دست نکش وآن روز را روزه بگیر که افطارش راپیش من خواهی بود !!

ذهبی درمیزانش جلد ۱ صفحهٔ ۳۰۰ آنرا از طریق خالدبن‌محمدابی‌الرحال بصری‌انصاری‌آورده‌و گفته است: پیش‌اوچیزهای‌عجیب‌وغریبی‌است وابن‌حبان گفته است : احتجاج به گفتهٔ او جائز نیست . و درلسان‌المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۷۹۴ آمده

که ابوحاتم گفته است : روایت او قوی نیست .

۲۷ ـ از ابوهریره درحدیثی آمده که رسول خدا فرموده است : ای حفصه آیا به توبشارت ندهم؟ گفت : چرا ، فرمود : صاحب فرمان بعداز من ابوبکراست وبعد از او پدر تو است ، این راز را پنهان‌دار ولی او بیرون رفت وبرعایشه‌وارد شد و به او گفت : ای دختر ابوبکر ! آیا بـه تو بشارت ندهم ؟ گفت : به چی ؟ جریان را برایش نقل کرد و گفت : این راز را پنهان دار چنانکه رسول خدا از من خواسته است ، آنگاه این آیه نازل گردید : « ای پیامبر چرا، به خاطر جلب رضایت همسرانت آنچه را که خداوند برای‌توحلال کرده حرام می‌نمائی ... »

ماوردی در اعلام النبوه صفحهٔ ۸۱ بطور مرسل آنرا آورده است. وعقیلی آن را از طـریق موسی‌بن‌جعفر انصاری آورده ، سپس گفته : او در نقل مجهول است وحدیثش مورد پیروی قرار نگرفته وصحیح نیست .

وذهبی در میزان‌الاعتدال ، درشرح حال موسی آن‌راآورده‌و گفته است : او شناخته شده نیست وخبرش از درجهٔ اعتبار ساقط است ، آنگاه بعد از ذکر این حدیث گفته : این روایت باطل است[1] و متن حدیث از سند آن فاسدتر است ، زیرا ولایت یادشده درحدیث‌اگرشرعی وبه امرخدا بوده بررسول خدا فرض‌ولازم بوده که‌آن راافشاء کند تامردم طریق‌حق‌وصاحب فرمان مفترض‌الطاعه را بشناسند وبا پیروی کردن ازآن ، سعادتمند گردند نه‌آنکه رسول خدا آن را کتمان کند ودرنتیجه مردم متحیربمانند وندانند از چه کسی باید معالم دینشان را فراگیرند ودرتشخیص‌آن متشبث به‌جلبکهای بی‌ریشه از راه انتخاب واجماع ناقص گردند!!

و اگر غیر مشروع بوده بررسول خدا واجب بوده که ابوبکر و عمر را از تصدی آن نهی کند ویا به حفصه دستور دهد که به آنها بگوید : از تصدی این امر که موجب وقوع در هلاکت است ، اجتناب نمایند (نـه آنکه او را به مخفی نگاهداشتن و کتمان آن مـأمور فرماید) تا نادانسته درآن واقع نشوند . و اصلا

۱ ـ لسان‌المیزان جلد ۶ صفحهٔ ۱۱۳ .

مقتضای مقام این بوده که رسول خدا حقیقت را بطور صریح وبی پیرایه به مردم مسلمان حالی کند تا : «هر کس که هلاك می شود روی دلیل آشکار هلاك شود وهر کس‌هم که زنده می‌ماند روی بینه باشد.»

بنابراین اگر این حدیث صحیح باشد ، رسول خدا می خواهد از يك قضية خارجی خبر دهد، اگر چه خلافت از روی قهر وغلبه حاصل شده باشد ، و کلمهٔ «بشارت» منافاتی با آن نخواهد داشت ، زیرا این خبر چون حفصه را به خاطر زمامدارشدن پدرش خوشحال می کرد از این رو طبق علاقه ومیل باطنی‌او کلمهٔ بشارت بکار برده است و لذا هیچ گاه حفصه هنگام احتیاج امت اسلامی در مورد خلافت به يك نص آشکاری همانند آن (اگر این‌حدیث نص باشد) به‌آن‌احتجاج نکرده است . واما اینکه رسول خدا او را مأمور به کتمان این امرفرموده بود به خاطر مصالحی بوده که برخوانندهٔ بصیر ودانا پوشیده نیست .

۲۸ ـ از جعفر بن محمد (امام صادق ع) از پدرش از جدش آمده است که : فاطمه(ع) درشب وفات کرد ، ابوبکر و عمر و جماعت زیادی بخانهٔ علی آمدند ، آنگاه ابوبکر به علی گفت : جلو بایست وبرجنازهٔ زهرا نماز بخوان، علی گفت : نه بخدا قسم مـن جلو نمی ایستم ، زیرا تو خلیفهٔ رسولخدائی آنگاه ابوبکر جلو ایستاد وباچهار تکبیر برزهرا نماز خواند !!!

ذهبی آن را از مصائبی‌شمرده که عبدالله بن محمد قدامی مصیصی آنرا از مالك آورده است .

وابن عدی گفته است : همهٔ احادیث او غیر محفوظ است .

وابن حبان گفته است : او اخبار را دگرگون می کـرده و شاید بیش از صدوپنجاه حدیث به نام مالك ساخته است .

وحاکم ونقاش گفته‌اند : او از مالك احادیث ساختگی زیاد روایت کرده است .

وسمعانی در «الانساب» گفته است : او اخبار را دگرگون می کرده

وبگفتارش احتجاج نمی توان کرد[1].

این دروغی که به نام امام پاك وراستگوساخته‌شده مخالف باروایتی است که در تاریخ صحیح از عایشه آمده است که: علی‌فاطمه دختر رسول خدا را شبانه دفن کرد و ابوبکر از آن آگاه نشد تا آنکه دفن گردید، وعلی‌بن ابیطالب، خدا از او خشنود باد براو نماز خواند.[2]

حاکم‌آن را صحیح شمرده وذهبی به‌آن اعتراف کرده وحلبی درسیرهٔ‌نبوی جلد ۳ صفحهٔ ۳۶۰ بنقل از واقدی گفته است: پیش‌ما ثابت شده که علی کرم‌الله وجهه فاطمه را شبانه دفن کرد وشخصاً برجنازهٔ او نماز خواند درحالی که عباس وفضل نیز با او بودند وبه کس دیگری خبرندادند.

۲۹ ـ از انس‌بن‌مالك آمده که رسول‌خدا فرموده است: من، ابوبکروعمر را مقدم نکردم بلکه خداوند بامقدم کردن‌آنها برمن منت نهاد، پس از آنهااطاعت کنید و به یادشان پیروی نمائید و کسی ارادهٔ بدی نسبت به آنها کند گویا که ارادهٔ بدی نسبت به من و اسلام کرده است[3].

وچگونه بربزرگان صحابه وشخصیت‌های عظیم‌خاندان نبوت و پیشاهنگ آنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام مخفی مانده بود که پیامبر اکرم به فرمان خدا «ابوبکروعمر» رابرعلی ودیگران درامرخلافت مقدم کرده است؟! درنتیجه‌آنان از بیعت باکسی که خداورسولش او را مقدم کرده تخلف نموده و از اطاعتش سرپیچی کرده مقدمش نداشتند؟!!

وبرای چه هنگامی که رسول‌خداروز پنجشنبه پنجروز پیش ازوفاتش خواست دربارهٔ جانشین بعد از خود، چیزی بنویسد، نگذاشتند درصورتیکه پیش از آن (طبق این روایت ساخته شده) جانشینش راتعیین کرده بود ونمی‌نوشت‌مگر

---

۱ ـ میزان الاعتدال جلد ۲ صفحهٔ ۷۰ ـ لسان‌المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۴.

۲ ـ مستدرك صحیحین جلد ۳ صفحه ۱۶۳.

۳ ـ ابن نجار چنانکه درکنزالعمال جلد ۶ صفحهٔ ۱۴۲ آمده آن را آورده است.

کسی را که خدا مقدم داشته وپیامبر اکرم قبلا تعیین فرموده بود؟! وچرادرروز سقیفهٔ بنی‌ساعدهٔ کسی سخن از این مقدم داشتن دروغین که به نام خدا و رسولش ساخته شده بمیان نیاورده است؟! واگر رسول خدا شیخین را (طبق این روایت) مقدم کرده بود، چرا ابوبکر درآن روز (سقیفه) ابوعبیدهٔ جراح را مقدم‌می‌داشت وچنانکه درصحیح آمده: مردم را ترغیب به بیعت با او وعمرمی کرد؟! گویا که گوش امت اسلام، حتی «انس» راوی این روایت، چنین مقدم داشتنی رانشنیده بود!!

۳۰ـ از ابن عمر و ابوهریره آمده که گفته‌اند: رسول خدا از اعرابی ای شترهای ماده ای را بـه طور نسیه خریداری فرمود، اعرابی عـرض کرد: اگر حادثه‌ای نسبت به شما رخ دهد (یعنی بمیرید) چه کنم؟ رسولخدافرمود: ابوبکر دینم را می دهد وبه پیمانم عمل می کند، اعرابی گفت: اگر او نیز بمیردچه کنم؟ فرمود: عمرجای او می نشیند و در راه خدا از ملامت کسی نمی‌هراسد، اعرابی گفت: اگر عمر او نیز بپایان آید چه کنم؟ فرمود: اگرمی توانی بمیری‌بمیر!!

این روایت از ساخته‌های خالدبن عمروقرشی است که به نام «لیث» آن را ساخته است.

ذهبی آنرا درمیزانش جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۸ آورده و ازابن‌عدی حکایت کرده که او بعد از ذکر این‌حدیث واحادیث دیگر گفته است: بنظرمن خالدبن‌عمرو این احادیث را ساخته است، زیرا نوشتهٔ «لیث» ازیزیدبن حبیب پیش من موجود است ودرآن از این روایات خبری نیست.

وابن درویش حوت بیروتی در «اسنی‌المطالب» صفحهٔ ۲۴۹ آن‌را اینطور نقل‌کرده که: مردی از اهل بادیه شتری (به مدینه) آورد و رسول خدا آن را ازآن‌مردخرید، آنگاه آنمرد باعلی ملاقات کرد وعلی به او گفت: چه آوردی؟ درجواب گفت: شتری آورده ورسول‌خدا آن را خریده است. علی به او گفت: آیا شتر را نقد برسول خدا فروخته‌ای؟ در جـواب گفت: خیر، بلکه به نسیه

فروخته‌ام . علی به او گفت : بروپیش‌رسول خدا وبه او بگو : اگر حادثه‌ای رخ دهد چه کسی دینت را ادا خواهد کرد؟ آن مرد پیش رسول خدا رفت وجریان را عرض کرد، رسول خدافرمود :اداکنندهٔ دینم ابوبکر است، او گفت : اگربرای ابوبکرحادثه‌ای رخ دهد به‌کی مراجعه کنم؟ فرمود: به عمر، او بازگفت : اگر عمرهم بمیردکی باید دینت را اداء کند؟ رسول‌خدا فرمود: وای برتواگر عمر بمیرددرآن‌وقت‌اگرتوانستی بمیری‌بمیر!!

ابن‌درویش گفته است: دراین روایت فضل‌بن‌مختار قرار دارد که جداًضعیف وسست است‌که نمی‌شود به‌گفتهٔ او اعتماد کرد، ودرمیزان الاعتدال جلد ۴ صفحهٔ ۴۴۹ آمده که ابوحاتم گفته است : احادیث او (فضل بن‌مختار) نادرست است و او مطالب نادرست روایت می کند. و «ازدی» گفته است : او جداً احادیث نادرست روایت می کند . و ابن عدی گفته است : تمام احادیثش منکر و غیرقابل پیروی است .

۳۱ ـ ازانس بطور مرفوع آمده است : ابوبکر وزیر وجانشینم می‌باشد.

ذهبی آن را در « میزان الاعتدال » جلد ۱ صفحهٔ ۴۱ از طریق احمد بن جعفر بن‌فضل آورده ودرباره‌اش گفته است : اومشهور بحدیث سازی است وکسی نیست .

۳۲ـ از عایشه‌ـخدای از اوخشنود باد ـ به‌طور مرفوع آمده است: رسول خدا بـه مردی فرمود: بروپیش ابوبکر و بـه او بگو : تو خلیفهٔ منی و با مردم نماز بخوان .

عقیلی آن را از طـریق فضل بن جبیر از خلف از علقمة بن‌مرثد از پدرش آورده وگفته است : حدیث فضل‌مورد پیروی‌قرار نمی گیرد و برای «مرثد» پدر علقمه‌روایتی‌شناخته نشده‌است.[1]

۳۳ـ از ابن‌عباس آمده که : زنی پیش رسول‌خدا آمد وچیزی ازآن‌حضرت

---

۱ ـ لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۳۸ .

پرسید رسول خدا به او فرمود : بعداً بیا ، او گفت : یا رسول‌الله اگر بعداً بیایم وشما نباشید وفوت کرده باشید چه‌کنم ؟ فرمود : اگر آمدی ومرا نیافتی بروپیش ابوبکر که او خلیفهٔ بعد از من است .

ابن‌عساکرباسند خود آن را آورده وابن حجر در«صواعق» صفحهٔ ۱۱ آن را از نصوص دلالت کنندهٔ برخلافت ابی‌بکر شمرده است .

چه بگویم دربارهٔ نویسنده‌ای که‌اسناد این نوع دروغها را حذف می کند وآن را بشکل یك اصل مسلم می‌پذیرد وبطور قاطع اسناد به رسول خدا می دهد در صورتیکه در برابرش احادیث زیادی از ابن عباس قرار دارد که باصدای رسا خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام‌را اعلام می‌دارد ؟!

آیا از حدیث او(ابن‌عباس) نیست آنچه را که حفاظ صحیح شمرده و آن را باسندهائی که رجال آن همگی مورد اعتماد هستند آورده‌اند وماآن را در جلد اول این کتاب صفحهٔ ۵۱ نقل کرده‌ایم وآن همان فرمایش رسول خدابه‌علی علیهماالصلوة والسلام‌است که‌فرمود: «شایسته نیست که ازمیان‌شمابروم مگرآنکه ترا خلیفهٔ خودقراردهم ؟!» آیا از حدیث او نیست‌حدیث «عشیره» که‌برصحت آن تصریح‌شده ودرجلد دوم این کتاب صفحهٔ ۲۷۸ - ۲۸۷ ذکرشده ودرآن‌چنین آمده است : « به طور قطع این (یعنی‌علی) برادرووصی وجانشینم درمیان‌شما است، پس گوش بحرفش دهید و از او اطاعت کنید » ؟

و درتعبیر دیگر چنین آمده است : « پس تو برادر و وزیر و وصی ووارث و جانشینم بعد از من خواهی بود » ؟ آیا ابن عباس خود از پیشاهنگان مخالفین بیعت ابی‌بکر نبود ؟ آیا او چنانکه درجلد اول این کتاب صفحهٔ ۳۸۹ آمده تنها کسی نبود که با عمر درمورد خلافت مناظره وبحث و گفتگو نموده است ؟ آیا ؟ وآیا ؟ وآیا ؟ .

۳۴ - از عبدالله بن‌عمرآمده که رسول خدا فرموده است : « براین امت دوازده خلیفه حکومت خواهد کرد: ابوبکرصدیق که اسمش رایافتید، عمرفاروق

که شاخی از آهن است و اسمش را می‌دانید، عثمان بن‌عفان ذوالنورین که مظلومانه کشته می شود و از رحمت دوبرابر داده می‌شود و مالك زمین مقدس می گردد[1] معاویه و پسرش، سپس سفاح است و منصور و جابر و امین وسلام وامیرالعصب که همانندش دیده ودانسته نشده است، تاآخر حدیث.

نعیم‌بن حماد در«الفتن»آن راباسند خودآورده است ولی در «کنزالعمال» جلد ۶ صفحهٔ ۶۷ آمده که‌آن رابشکل ارسال‌حدیث نقل‌کردم وبالا برده‌اند زیرا می‌ترسیدند که بحث‌کنند و برعیوب‌اسناد آن آگاه گردد، اما همین مقدار که نعیم‌بن حماد درسلسلهٔ حدیث قراردارد کفایت در نادرستی روایت می‌کند و ازبقیهٔ رجال آن بی نیازمان می سازد، زیرا،در « سلسله دروغگویان » گذشت که او در تقویت سنت حدیث می‌ساخته است.

به علاوه متن خود حدیث گواه برساختگی بودن آنست زیرا خلیفه‌ای که بشارت آمدنش داده می شود مانند دوپسر خورندهٔ جگرها (هندزن ابوسفیان) شایسته است که‌خبر از آمدن آنها دادن ساختگی ودروغ باشد وامت اسلام‌هرگز به آمـدن آنها خورسند نشود، مگر آنکه کسی که بشارت بـه آمدن آنها وهمانندهایشان که بعداً می‌آیند، می‌دهد، معنی خلیفه و راز جعل خلافت را نداند.

از اینها که بگذریم این چه خلافتی است که از زمان یزید بن‌معاویه تاسفاح که از سال ۶۴ تا ۱۳۲ هـ است قطع می‌شود وامت اسلام درطول این مدت مهمل وبی سرپرست گذاشته می‌شود ؟!

واصلا منصور ظالم وستمگر چه عظمت وشخصیت برجسته‌ای دارد که‌رسول خدا تصریح به خلافتش نسبت بمسلمین نماید؟! به علاوه جابر وسالم‌وامیرالعصب کیانند وچه موقعیتی درمورد خلافت دینی دارند ؟ !

باز از اینها که بگذریم چرا عمربن‌عبدالعزیز که بهترین خلیفهٔ اموی‌بوده

---

۱ ــ در اینجا چنانکه معلوم است سقطی درحدیث شده است.

بجای یزید جنایتکار معرفی نشده است ؟! و چرا کسی که صاحب میمونها وبازها وتاروطنبورهاوشراب است بایدلباس‌خلافت اسلامی را بپوشد، ولی‌عمربن‌عبدالعزیز ومعاویةبن یزید که چهل روز لباس خلافت را پوشید وسپس کنده و دور انداخته است حق ندارند آن را بپوشند ومورد تصریح قرار گیرند؟ درصورتی که‌بسیاری از ائمهٔ حدیث چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶ صفحهٔ ۱۹۸ آمده تصریح به خلافت و عدالت اولی (عمربن عبدالعزیز) و اینکه او از خلفاء راشدین است کرده‌اند.

همهٔ این مطالب گواه این حقیقت است که سازندهٔ این حدیث، افتراء زنندهٔ دروغگوی جاهل به شئون خلافت وغیرعارف به مقام خلفاء است . وتادان‌تر از او نویسنده‌ای است که آن را ذکر می کند و در اختیار خواننده قرار می دهدوجزء مناقب خلفاء بشمار می آورد .

۳۵ ـ ابوبکر در «غار» گفت : یارسول‌الله من منزلتت را پیش خدادرمورد نبوت ورسالت شناختم ، امامی‌خواهم بدانم منزلت من چگونه است ؟ رسول خدا فرمود: من‌رسول خدایم وتوصدیق وبال ومونس وانیس وخلیفه‌ام بعد ازمن‌هستی، درمیان مردم جای من قرارخواهی گرفت، وبامن‌دریکجا دفن‌خواهی شدوخداوند ترا ودوستانت را تا روز قیامت خواهد بخشید.صفوری آن را در «نزهت‌المجالس» جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۴ به نقل از «عیون‌المجالس» باهمین عبارت مرسل آورده است، ولی صحت انکار ابوبکر و عمر استخلاف رسول خدا را چنانکه عنقریب خواهد آمد این تهمت را تکذیب می کند .

۳۶ ـ از انس آمده که گفته است : بر رسول خدا وارد شدم در حالیکه ابوبکر درطرف راست وعمر درطرف چپش قرار داشت ورسول خدا دست راستش را روی دو کتف ابوبکر ودست چپش را روی دو کتف عمرنهاد و گفت : شما در دنیا وآخرت وزیرانم هستید واین چنین زمین برایم و برای شما شکافته می شود ، واین چنین من وشما پروردگار عالمیان را زیارت خواهیم کرد[۱]. مایهٔ تاسف من

۱ ـ نزهةالمجالس جلد۲صفحه۱۹۱ .

است که ابوبکر و عمر این نص دروغ را فراموش کردند و در روزسقیفه این وزارت منصوصه راانکار نمودند!

۳۷ ـ بطور مرفوع از رسول خدا آمده که به ابوبکر و عمر فرمود: بعد از من کسی برشما امیر نخواهد شد. صفوری آنرا در «نزهةالمجالس» جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۲ به طور ارسال ذکر کرده و گفته است: این روایت صریح درخلافت آنها بعد از رسول خدا است.

و شبلنجی در «نور الابصار» صفحهٔ ۵۵ از بسطام بن‌مسلم از رسول خدا آن را نقل کرده است درصورتی که پیش ابوبکر وعمر هیچ گونه آگاهی از این دروغ نبوده و اگر بوده آشکار می‌شده و یا از آنها انکار استخلاف از رسول خدا آشکار نمی شده است.

۳۸ ـ از انس از علی‌بن‌ابیطالب (ع) آمده که گفته است: رسول‌خدا بمن فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابوبکر را پدر وعمر را مشیر و عثمان را آقا وترا ای علی داماد خود قرار دهم خداوند برای شما چهار نفردر «ام‌الکتاب» اخذ میثاق فرموده و دوست ندارد شمارا مگرمؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد شما را مگرمنافق بدکار، شما جانشینان نبوتم و پیمانهای ذمه‌ام وحجتم برامتم‌می‌باشید.

ابن‌عساکر در تاریخش جلد ۴ صفحهٔ ۲۸۶ و جلد ۷ صفحهٔ ۲۸۶ و خطیب بغدادی درتاریخش جلد ۹ صفحهٔ ۳۴۵ آن را باسند خود آورده‌اند وخطیب گفته است: این حدیث جداً نادرست است فکرنمی کنم جزضرار بن سهل‌وغباغبی، کس دیگرآن را روایت کرده باشد درصورتی که هردونفرآنها مجهولند.

وذهبی، درمیزان الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۲ آن را ذکر کرده، سپس گفته است: این خبر باطل است ومعلوم نیست که این حیوانك (ضرار بن سهل) کیست؟!

و ابن‌بدران، در تاریخ ابن‌عساکر جلد ۷ صفحهٔ ۲۸۶ گفته است: متن این حدیث گواه برنادرستی آن است.

۳۹ ـ از زید بن جلاس کندی آمده که از رسول‌خدا، درمورد خلیفهٔ بعد از او پرسیدم ، درجواب فرمود : ابوبکر است .

ابوعمر در «استیعاب» درشرح حال زید آن را باسندش آورده ، سپس گفته است : اسنادش قوی نیست .

۴۰ ـ از علی امیرالمؤمنین رضی‌الله عنه آمده که: رسول‌خدا پیش ازوفاتش مخفیانه به من فرمود : ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و بعد از او من ولی امر و سرپرست مسلمین خواهیم بود !

۴۱ ـ از علی‌امیرالمؤمنین آمده که : رسول خدا از دنیا نرفت، مگرآنکه بامن عهد کرد که ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان آنگاه من ولی امروسرپرست مسلمین خواهیم بود ، نهایت آنکه همگی بامن موافقت نخواهند کرد .

۴۲ ـ از امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام آمده که : خداوند این خلافت را با دست‌های ابوبکر افتتاح کرد و بعد از او عمروعثمان را خلیفه قرارداد ، وبعد از آنها خلافت را وسیلهٔ من بامهرنبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم فرمود .

این سه روایت را محب‌الدین طبری، در «الریاض النضره» جلد ۱ صفحهٔ۳۳ به‌طور ارسال وبی‌سند آورده، سپس گفته است : بعید است‌که این احادیث درست باشد، زیرا علی از بیعت باابوبکر تاشش‌ماه تخلف کرد واگربگوئیم که او دراین مدت ، این احادیث را فراموش کرده بود باز بعید است . بعلاوه توقف او در امر عثمان برتحکیم ، نیز مؤید این حقیقت است و اگر رسول خدا با او پیمان بسته بود، قطعاً مبادرت برآن می کرده توقف.

۴۳ ـ دیلمی از امیرالمؤمنین از رسول خدا با سند خود آورده که رسول خدا فرمود : جبرئیل پیشم آمد گفتم : کسی با من مهاجرت می کند ؟ گفت : ابوبکر ، و اوست که بعد از تو ولی امرمسلمین خواهد بود و برترین فرد امتت می‌باشد (کنزالعمال جلد ۶ صفحهٔ ۱۳۹) .

۴۴ ـ علی‌رضی‌الله‌عنه گفت که رسول خدا فرمود : پیش من ، عزیزترین ،

و گرامی‌ترین ومحبوب‌ترین و بهترین افراداصحابم‌هستندآنهاکه به من‌ایمان‌آوردند وتصدیقم کردند وعزیزترین وبهترین و گرامی‌ترین‌وبرترین اصحابم دردنیاوآخرت ابوبکر صدیق است، زیرا مردم تکذیبم‌کردند واوتصدیقم نمود، مردم به من کافر شدند و او ایمان آورد، مردم مرا ناراحت کردندواوبامن انس ورزید، مردم مرا ترك کردند واو مصاحبم بود، مردم مرا دور کردند واو به من زن داد، مردم ازمن بریدند و او به من گرویدومرا برنفس واهل ومالش ترجیح داد، خداوندازناحیه‌ام به او در روز قیامت پاداش خیر دهد، سپس هر کس مرا دوست دارد او رادوست داشته باشدوهر کس می‌خواهد به من احترام کند به اواحترام‌کند و هر کس‌می‌خواهد به خدا نزدیك شود گوش بحرفش دهد و از او اطاعت نماید پس او خلیفه بعد از من برامتم می باشد.

این روایت را صفوری در «نزهة المجالس» جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۳ به نقل از «روض الافکار» آورده و «جردانی» در «مصباح الظلام» جلد ۲ صفحهٔ ۲۶ آن را حکایت کرده است.

این روایت از ساخته‌های متأخرین است که درهیچ اصل وسندی دیده نشده و هرقسمتی از جمله‌های آن رادروایات صحیحی که در کتب‌ومسانید آمده تکذیب می کند.

۴۵ ـ ازابراهیم‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌عوف نقل شده که گفته است: عبدالرحمن باعمربن‌خطاب‌بود که محمدبن‌مسلمة‌شمشیرزبیرراشکست‌آنگاه‌ابوبکر بپاخواست وبرای مردم خطبه خواند تا آنکه گفت: علی‌رضی‌الله عنه وزبیر گفتند: ماغضب نکردیم مگربرای آنکه درامر مشورت کنار گذارده شدیم وگرنه ما ابوبکر را سزاوارترین فرد به خلافت بعد از رسول خدا می‌دانیم، زیرا او همراه رسول خدا درغار بود وما به شرافت وبزرگواریش آگاهیم ورسول خدا به او امرفرمود که بامردم نماز بخواند درصورتیکه او زنده بود. این مطلب را حاکم در مستدرك جلد ۳ صفحهٔ ۶۶ باسند خود آورده است.

***

این روایات بطور کلی باطلند ، زیرا به طوری که بعداً خواهید دیدروایات زیادی از طـریق اهل سنت کـه بعضی صحیح و بعضی حسن هستند از مولایما امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که صراحت دارد : رسول‌خدا کسی را جانشین خود قرار نداده ودراین‌باره اقدامی نفرموده است . ودرضمن احادیث وسیرهٔ نبوی شواهد زیادی بربطلان خلافت ابوبکر وجود دارد ، ومحاجه‌ای که درابتدای امر خلافت‌میان آنحضرت و کسانیکه لباس خلافت را بزور پوشیده بودندواقع گردید وخودداری کردن او از بیعت باابوبکر دریـك مدت طـولانی بطلان این اخبار نادرست را روشن می کند. از اینها که بگذریم‌جهان صدای خطبهٔ «شقشقیه» علی را که خلافت دیگران را باطل اعلام می کند بـه خوبی شنیده و در بسیاری از کتاب‌ها آن را نقل کرده‌اند و البته نظیر این خطبه از علی (در اعلام نادرستی خلافت دیگران) زیاد است .

و چه بسیارند کسانی که دروغ بنام آقای ما علی علیه السلام ساخته‌اند ؟ دابن‌سیرین چقدرخوب گفته است که : «عموم چیزهائی که از علی روایت شده دروغ است » [1]

ولئن اتبعت اهواءهم بعد ماجاءك من العلم
مالك من الله من ولي ولا واق [2]

« و اگر بعد از این دانشی که بسوی تو آمده از هواهایشان پیروی کنی برای تو از جانب خدا دوست ونگهدارنده ای نخواهد بود».

---

۱ ــ صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۲۷۲ .

۲ ــ سورهٔ رعد ، آیهٔ ۳۷ .

رسوائی تزویر !!

اینها احادیثی است که از اهل سنت درمورد سنگ بنای اساسشان که روی آن بتخانهٔ دروغ خلافت را بنا نهاده‌وبامطالب نادرست،آن را آراسته‌اند رسیده است، درصورتی که دیدیم : بزرگانشان گواهی داده‌اند که‌آن احادیث جز اساطیر ساخته شده که به هیچ‌وجه صحت وواقعیت ندارند ، چیز دیگری نیستند .

واقعیت واعتبار نیز این حقیقت راتأیید می کند، زیرا تنها دلیل پیش‌آنان درباب خلافت همان اجماع و انتخاب است و هیچ فردی از آنان دراین باب به نص اعتماد نکرده‌اند و لذا می‌بینیم که آنان درموردابطال نص و تصحیح انتخاب واثبات شرائط آن، به طور مشروح بحث کرده تاجائی که انکارنص را به بعضی از شیعه نیز نسبت داده‌اند !

باقلانی در« التمهید» صفحهٔ ۱۶۵ می گوید : و دانستیم که جمهور امت، نص را درباب خلافت منکر است و از کسی که به آن معتقدباشد تبری می‌جوید، ودیدیم : بیشتر کسانیکه علی‌علیه‌السلام را از دیگران برتر می دانند از قبیل : زیدیه ومعتزله بغداد ودیگران، باآنکه علی را از دیگران برتر‌می دانند درعین حال منکرنص دربارهٔ خلافت او هستند !

«خضرمی» در «المحاضرات» صفحهٔ ۴۶ گفته است : «اصل در انتخاب خلیفه رضایت‌امت‌اسلام‌است، وخلیفه ازناحیهٔ‌مردم نیرومی گیرد، وهنگام وفات‌رسول‌خدا رأی مسلمین چنین بوده و لذا ابوبکر صدیق را انتخاب کردند وآنان دراین‌کار

متکی به‌نص و یا فرمانی از صاحب شریعت نبودند و بعد از آنکه انتخابش کردند با او بیعت نمودند ومعنی اینکار این بوده‌که با او پیمان بستند درآنچه که‌رضای خدا درآنست از او فرمان برداری واطاعت کنند همچنانکه او با آنان‌پیمان بسته که به احکام دین طبق کتاب خدا وسنت پیامبرا کرم عمل نماید واین پیمان‌متقابل میان خلیفه وامت اسلام همان حقیقت بیعت است که همانند عملی است که بایع و مشتری انجام می دهند ، زیرا آنـان هنگام اجراء عقد، دست یکدیگررا می‌ـ فشارند ومصافحه می کنند :

وچنانکه گفتیم : نیروی واقعی خلیفه از ناحیهٔ همین بیعت است ومسلمین وفاء به‌آن را از تمام چیزهائی که دین واجب کرده و شریعت اسلام‌ضروریش‌قرار داده لازمتر می‌دانند .

وابوبکر درانتخاب خلیفه طریقهٔ دیگری را ابداع کرده وآن اینکه:خلیفه جانشین خود را تعیین کند و مردم با اوپیمان ببندند که از او اطاعت نمایند ، وامت اسلام نیز با این طریقه موافقت نمودند ودانستند که این روش نیز واجب الاطاعة است واین عمل همان تعیین ولایت عهد است .

و از اینجا معلوم می شود که: تاریخ پیدایش این روایات ساخته شده بعد از انعقاد بیعت واستقرار خلافت برای کسی که بزورلباس خلافت را پوشیده بوده است ولذا هیچ فردی از آنها در روز سقیفه و یا بعد از آن سخنی از آن به‌میان نیاوردند با آنکه آتش اختلاف و نزاع بشدت بـالا گرفته و نیاز به آن کاملا محسوس بود .

از اینکه‌پیش ازپیدایش این روایات کسی از آنهاآگاهی نداشته شگفت‌ـ آور نیست عجیب این است که بعد از این‌تاریخ نیز دانشمندان‌علم کلام وبزرگان اهل تحقیق (مگر کمی از آنها) دراثبات اصل خلافت به آنها توجه نکرده واز آن راه خلافت را برای آنان اثبات ننمودند واگرچه دراصل اثبات آن کوتاهی نکرده و از راههای مختلف خلافت آنان را اثبات می‌نمودند .

واین نیست مگر آنکه آنها از این روایات دروغ آگهی نداشتند و یاعلم به ساختگی بودن آنها داشتند، گرچه از باب خالی نبودن عریضه بعضی ازمؤلفین مغرض، آن روایات دروغ‌وساختگی را بخاطر پرده پوشی برحقائق درزمرهٔ فضائل آنان ذکر کردند اما دانشمندان بی‌نظر آنان هیچ‌گاه چنین کاری نکردند واین خود نشانهٔ ساختگی بودن این روایات است.

ودرمقابل روایاتیکه درباب خلافت خلفاء نقل شده احادیث صحیحهٔ (البته بنظر اهل سنت) زیادی وجود دارد که بامضامین آنها صددرصد مخالف است و از آنجمله است احادیثی که ذیلا آورده می‌شود:

۱ ـ ازابوبکربطور صحیح نقل شده که درمرض مرگش می‌گفت: دوست می‌داشتم که از رسول خدا می پرسیدم که این امر (خلافت) مال کیست؟ تا کسی بااونزاع نمی کرد، ودوست می‌داشتم که می پرسیدم که آیا از برای انصار دراین باره نصیبی هست؟[۱]

واگرابوبکر از رسول‌خدا نصی دربارهٔ خلافتش شنیده بود چنانکه صریح بعضی از این روایات منقوله است دیگر جا نداشت که چنین آرزو کند، مگر آنکه درد بر او غلبه کرده باشد واین نوع آرزو کردن از باب هذیان گوئی باشد چنانکه در حدیث کتف ودواة احتمال داده‌اند.

۲ ـ مالك به سند خود از عایشه نقل کرده که: ابوبکر هنگام احتضار،عمر را خواند وبه او گفت: من ترا براصحاب رسول خدا خلیفه قرارمی‌دهم، وبه سوی فرماندهان لشکرها نوشت که: عمر را برشما فرمانروا قرار دادم و دراین‌کار جز خیر مسلمین را نمی‌خواهم[۲].

واگر دربارهٔ خلافت عمر نصی وجود داشته چه معنی داشت که ابوبکر

---

۱ ـ تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۵۲ ـ عقدالفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۴ دربارهٔ این حدیث وصحتش در جلد هفتم عربی (که مجلد ۱۳ و ۱۴ فارسی خواهد شد) این‌کتاب بحث خواهیم کرد.

۲ ـ تیسیرالوصول تألیف حافظ‌ابن‌الدیبع جلد ۲ صفحهٔ ۴۸.

خلیفه وفرمانروا قرار دادن او را بخود نسبت دهد ؟

۳ ـ عبدالرحمن بن‌عوف می گوید : در آن مرضی که ابوبکر فوت کرد روزی بدیدنش رفتم و به او گفتم: ترا خوب می‌بینم ای خلیفهٔ رسول‌خدا. او در جواب گفت : دردم بسیار شدید است و آنچه که از شما مهاجران دیدم دردم را شدیدتر کرده است، من پیش خودم امور شما را به بهترین فردتان سپردم اما همهٔ شما از اینعمل ناراحت شدید ومیل داشتید که برایتان باشد .

تا اینکه می گوید : به او گفتم: ای خلیفهٔ‌رسول‌خدا خود را ناراحت مکن که این ناراحتی بر کسالتت می‌افزاید.قسم بخدا ! توهمیشه شایسته و مصلح بودی هیچ گاه برچیزی از امور دنیا که از توفوت شده ناراحت مباش وتو تنها این‌کار را برای صلاح امت انجام دادی ما نیز جزخیر ازتونمی بینیم.[۱]

ناراحتی صحابه یا به خاطر این بوده که‌آنها معترف به‌عدم نص بودند ، اما معتقد بودند کسی که اختیار شده است نسبت‌به دیگران امتیازی‌ندارد،ویامعترف به‌وجودنص بودند اما فکرمی کردند که به‌آن عمل نشده ، بلکه ابوبکر از روی خود خواهی وعلاقهٔ بیجا اورا اختیار کرده و لذا منکر آن بوده‌اند. ویابه خاطر این بوده که معتقد بودند تعیین خلیفه جز با اختیار امت نخواهد بود، اما ازآنها نظرخواهی نشده است . ویا به این جهت بوده که معتقد بودند : نص تنها دربارهٔ علی بن‌ابیطالب بوده که دیگران رابراومقدم داشته‌اند ، ویابه‌خاطر این بوده که می‌دیدند مردم‌اعتماد به نص ندارند و انتخاب هم روی‌اصول درستی صورت نمی‌ـ گیرد،زیرا انتخاب ابوبکر که طبق گفتهٔ عمرشتابزده بوده وانتخاب عمرنیزانتخاب شخصی‌وخصوصی بوده که سابقه نداشته است، وچون پای هرج‌ومرج درامرانتخاب خلیفه به میان آمده بود، هر کسی خود راشایسته‌تر از دیگری می‌دید ومیل‌داشت خلیفهٔ‌مسلمان‌هاباشد چنانکه‌عبدالرحمن بن‌عوف درحدیثی که‌بلاذری در«الانساب»

---

۱ ـ تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۵۲ ـ عقدالفرید جلـد ۲ صفحهٔ ۲۵۴ ـ تهذیب الکامل جلد ۱ صفحهٔ ۶ ـ اعجازالقرآن صفحهٔ ۱۱۶.

جلد ۵ صفحهٔ ۲۰ آورده به این حقیقت اشاره کرده است و آن حدیث این است «ای قوم شما را چنان می‌بینم که هر کدامتان مشتاق رسیدن به خلافتید و می‌خواهید استقرار آن را بتأخیر بیاندازید، آیا همه شما (رحمت خدا برشماباد) امید دارید خلیفه باشید؟!

۴ ـ ابن قتیبه درضمن حدیثی که تمامش بعداً خواهد آمد از قول ابوبکر چنین آورده است: «خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر برانگیخت وبرای مؤمنین ولی قرار داد، وباقراردادنش درمیان ما برمامنت نهاد تاآنکه اختیار کرد برای او آنچه‌که مقدر کرده بود، آنگاه امور مردم را به آنها تفویض فرمودتا بااتفاق یکدیگر آنچه که مطابق مصلحت آنهاست اختیار نمایندآنان نیزمرا والی وپیشوای خودبرگزیدند»[1].

۵ ـ از عمر بطور صحیح روایت شده که گفته است: «سه‌چیز است که اگر رسول خدا درمیان آنها بوده پیشم محبوب‌تر ازشتران سرخ موبوده: خلافت، کلالة وربا».

ودر روایت دیگر بجای شتران سرخ‌مو، از دنیا ومافیها آمده است.

۶ ـ و از عمر به طور صحیح آمده است: «اگر از سه‌چیز از رسول‌خدا می پرسیدم‌پیشم محبوب‌تراز شتران سرخ مو بوده: از خلیفهٔ بعد از او ...»[2].

۷ ـ به طور صحیح از عمر آمده است که: خداوند دینش را حفظ می‌کند اگرچه من کسی را جانشین قرار ندهم، زیرا رسول خدا کسی را خلیفه قرار نداده است، ویا کسی را خلیفه قراردهم چنانکه ابوبکر برای خود جانشین قرار داده است.

عبدالله بن عمر گفته است: بخدا قسم او رسول خدا وابوبکر را یاد نکرد مگرآنکه دانستم او کسی را همانند رسول خدا نمی‌داند وکسی را جانشین قرار

---

۱ ـ السیاسة جلد ۱ صفحهٔ ۱۵.

۲ ـ مصادر این دوحدیث در جزء ششم (۱۱ و ۱۲ فارسی) این کتاب در بحث نوادرالاثر خواهد آمد.

نخواهد داد.[۱]

۸ ـ هنگامی که عمر مجروح گردید به او گفته شد: چرا کسی را جانشینت قرار نمی‌دهی؟ درجواب گفت می‌خواهید سنگینی بارشما را درحال حیات و مرگ بدوش بکشم؟ اگر جانشین قرار بدهم، پیش از من ابوبکر که از من بهتر بوده جانشین قرارداده است، واگرقرارندهم، رسول خدا که از من بهتر بوده، قرار نداده است. عبدالله می گوید: از کلامش فهمیدیم که او جانشین قرار نخواهد داد[۲].

۹ ـ مالك از خطبهٔ عمر باسند خود چنین آورده است: «ای مردم من از ناحیهٔ خودم چیزی را که نمی دانید به شما اعلام نمی کنم، و بر کار شما حرص ندارم، بلکه او که مرده (منظور ابوبکر است) این را به من وحی کرده و به‌او خدا الهام فرموده بوده است، ومن امامتم را به کسی که اهلیت برای آن ندارد، نمی سپرم بلکه آن را در کسی قرار می‌دهم که علاقمند به عظمت مسلمین است، چنین فردی شایسته‌تر برای چنین مقام است (تیسیر الوصول جلد ۲ صفحهٔ ۴۸)

چقدر فرق است میان این خطبه و آن احادیث دروغی که درباب نص خلافت خلفاء ذکر کرده‌اند. چنانکه دراین خطبه می بینیم: عمر خلافتش را از ناحیهٔ ابوبکر می داند، نه وحیی از ناحیهٔ خدا برپیغمبر بزرگوار که جبرئیل آن را به حضرتش رسانده و او نیزدرملاء عام وسیلهٔ بلال اعلام فرموده باشد چنانکه درروایات گذشته آمده بوده است.

۱۰ ـ طبری درتاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۳۳ با سندش چنین آورده است: «وقتی که عمربن خطاب مجروح شدبه او گفتند: ای امیرمؤمنان! چرا کسی را

---

۱ ـ پنج نفر از نویسندگان صحاح ششگانه غیراز نسائی آن را آورده‌اند ـ تیسیر الوصول جلد ۲ صفحه ۵۰ ـ احمد آن را درمسندش جلد ۱ صفحه ۴۷ و خطیب در تاریخش جلد ۱ صفحه ۲۵۸ آورده و جمع زیادی از حفاظ و ائمهٔ حدیث آن را روایت کرده‌اند.

۲ ـ بخاری و مسلم با همین لفظ وابوداود وترمذی مختصرتر آن را آورده‌اند ـ احمد در مسندش جلد ۱ صفحهٔ ۴۳ ـ ۴۶ ـ بیهقی در سننش جلد ۸ صفحهٔ ۱۴۸ ـ تیسیرالوصول جلد ۲ صفحهٔ ۴۹ ـ تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحهٔ ۲۵۰ .

خلیفه و جانشین خود قرارنمی دهی؟ او درجواب گفت: چه کسی را جانشین قرار بدهم؟ اگر ابوعبیدهٔ جراح زنده بود او را جانشین خود قرار می دادم، واگرخدایم از من می‌پرسید: چرا او را خلیفه قراردادی می گفتم: از پیامبرت شنیدم که می گفت: او امین امت است!

واگرسالم غلام ابوحذیفه زنده بود اورا جانشین قرار می‌دادم واگرخدایم از من می‌پرسید: چرا او را خلیفهٔ خود قرار دادی می گفتم: از پیامبرت‌شنیده‌ام که می گفت: سالم علاقه شدید نسبت به خدا دارد.

مردی به او گفت: دراین‌باره ترا به عبدالله‌بن عمرراهنمائی می کنم، عمر گفت: خدا ترا بکشد بخدا قسم من چنین خواهشی از خدا ندارم، وای برتو چگونه مردی را جانشین‌خود قرار دهم که ازطلاق دادن زنش عاجز است؟! مارا حاجتی به امور شما که ستودید نیست تا برای فردی از خانواده‌ام به سوی آن تمایل ورزم که اگرخیرباشد (بگوئید) مابه‌آن رسیده‌ایم واگرشرباشد(بگوئید) از ناحیه عمر است، خانوادهٔ عمر را همین بس است که یکی ازآنها موردحساب و سؤال درکار امت محمد (ص) قرار گیرد، من با خود جهاد کردم وخانواده‌ام را ازاین امرمحروم نمودم، واگراز روی بی‌نیازی نجات پیدا کردم نه‌باری‌بردوش‌من است ونه پاداشی، درآن صورت سعادتمند خواهم بود؛ حال می بینم: اگر برایم جانشین قرار دادم کسی که بهتر از من بوده نیز چنین کرده است واگرقرارندادم بازکسی که از من بهتر بوده چنین کرده است و هرگز خداوند دینش را ضایع نمی کند.

بعد ازاین مذاکرات آنان از پیش او رفتند وپس ازچندی‌دوباره‌بر گشتند وبه او گفتند: ای امیرمؤمنان! چرا سرنوشت مردم را تعیین نمی کنید؟ او درجواب گفت: بعد از گفتار سابقم تصمیم گرفته بودم: مردی را که شایسته‌ترین شما درواداركردنتان به حق است برشما «ولی» وسرپرست قراردهم (اشاره به‌علی کرد)، ولی غشوه‌ای به من دست داد و در آن حال مردی را دیدم وارد باغستانی

که آن‌را غرس کرده بوده شده میوه‌های خام‌ورسیدهٔ آن را می‌چیند وزیرپای‌خود می‌ریزد، از اینجا دانستم که خدا برکارش پیروز وعمر مردانی است ازاینرو نمی‌خواهم بار خلافت را در حال حیات و مرگ بدوش بکشم ، این شما و اینهم این قومم ... »[۱]

ای‌کاش من‌وقومم می‌دانستیم که : چگونه صحابه باآن همه نصوص فراوان، از عمردرخواست تعیین خلیفه می کردند و آنها را نادیده می گرفتند ؟! وچگونه عمر با آن همه از نصوص مخالفت می کرد وابوعبیده وسالم را شایسته‌برای‌خلافت می‌دید وآرزو می کرد که ای کاش آنها زنده بودند و خلافت را بدآنها برگزار می کرد ؟! وبالاخره خلافت رابه شوری گذاشت؟ !

به علاوه او ، چگونه آن دوحدیث مربوط به فضیلت آن دومرد (ابوعبیده وسالم) را دلیل‌کافی برای جانشینی آنها دانست، اما آن‌همه آیات وروایات راکه در کتاب وسنت دربارهٔ مناقب علی علیه‌السلام‌وارد شده پیش خدایش عذر نمی‌دانست. اگراز او پرسیده می‌شد چرا او را جانشین خود قرارداده‌ای ؟ !

وچگونه کسی را که قرآن به عصمتش ناطق است و آیهٔ‌تطهیر دربارهٔاش نازل شده و قرآن او راجان پیامبر اکرم شمرده شایسته برای امر خلافت نمی‌داند ؟ !

وچرا او پسرش عبدالله را به خاطر ندانستن یك مسأله (وحال آنکه دانش او از پدرش بیشتر بوده) شایسته برای خلافت نمی‌داند، درصورتی که طبق نظریهٔاو خلیفهٔ مسلمین؛ جزخزینه‌داروتقسیم کنندهٔ اموال مسلمین نیست واین‌مقام نیازی به دانش زیاد ندارد چنانکه خود او در خطبه‌ای چنین گفته است : « ایمردم هر کس می‌خواهددربارهٔ قرآن چیزی بپرسد ، برودپیش« ابی‌بن کعب » و کسی که می‌خواهد ازفرائض واحکام مربوط به ارث چیزی بپرسد برودپیش «زیدبن ثابت» و کسی که می خواهد از فقه چیزی بپرسد برود پیش « معاذبن‌جبل » و کسی که

---

۱ ـ ابن عبدربه درعقدالفرید جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۶ آنرا ذکر کرده است .

می خواهد از بیت‌المال چیزی بپرسد بیاید پیش من ، زیرا خداوند مراخازن وتقسیم کنندهٔ اموال ، قرار داده است »[1].

۱۱ ـ عبدالله بن‌عمر به پدرش چنین گفت : «مردم می گویند تونمی‌خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، درصورتی‌که اگرچوپانی برای گوسفندوساربانی برای شترت داشته باشی واو آنها راول کند وبحال خودشان بگذارد توقطعاً او را مقصرخواهی دانست وحال آنکه نگهبانی مردم مهمتر از نگهبانی شتر و گوسپند است؟!»

به خدا چه خواهی گفت هنگامی که او را ملاقات کنی و کسی رانگهبان بندگانش قرارنداده باشی ؟!

عبدالله می گوید : از این مذاکره،حالت حزنی به پدرم دست داد ، سرش‌را مدتی به زیر انداخت ، آنگاه سرش را بلند کرد و گفت : خداوند حفظ کنندهٔ دین است، کدام یك از این دو کار را انجام دهم که برایم سنت قرار داده شده : اگرجانشین قرارندهم ، رسول‌خدا نیز قرار نداده است و اگر جانشین قراردهم ابوبکر نیزقرارداده است ؟ ! عبدالله می گوید : فهمیدم که پدرم کسی را جانشین قرارنخواهد داد .

این‌مطلب را ابونعیم در «الحلیه» جلد ۱ صفحهٔ ۴۴ وابن‌سمان‌در«الموافقة» چنانکه در «الریاض‌النضره» جلد ۲ صفحهٔ ۷۴ آمده باسند خود آورده‌اند ومسلم نیزدرصحیح از اسحاق‌بن ابراهیم و دیگران از عبدالرزاق وبخاری ازطریق دیگر از «معمر» چنانکه در « سنن‌بیهقی » جلد ۸ صفحهٔ ۱۴۹ آمده آن‌را با سند خود آورده‌اند .

همین مطلب در روایت دیگرچنین آمده است : «عبدالله می گوید : به‌پدرم گفتم : شنیدم که مردم مطالبی می گفتند خواستم که آنها را به شما بگویم: آنها

---

۱ ـ درجلد ششم عربی این کتاب (جلد ۱۱ و ۱۲ فارسی) پیرامون این‌خطبه و صحتش بحث خواهد شد .

پنداشته‌اند که تو کسی را جانشین خود قرار نمی دهی درصورتی که می‌دانم اگر چوپانی داشته باشی او گوسپندهایت را رها کند و پیش تو بیاید او را مقصر خواهی دانست وحال آنکه نگهبانی مردم مهمتر است!!

عبدالله می گوید: پدرم گفتارم را تصدیق کرد ومدتی سر بزیر انداخت وفکر کرد پس سربلند کرد و گفت: خدا دینش را حفظ می کند، اگر خلیفه قرار ندهم رسول خدا نیز قرار نداده واگرقراربدهم ابوبکر نیز قرارداده است...»

این روایت را ابن جوزی درسیرهٔ عمر صفحهٔ ۱۹۰ نقل کرده است.

۱۲ ـ ابوزرعة در کتاب «العلل» ازپسرعمرچنین آورده: «هنگامی که عمر ضربت خورد به او گفتم: ای امیرمؤمنان چرا کسی را برمردم امیر و سرپرست قرار نمی‌دهی؟ او گفت: مرا بنشانید. عبدالله می گوید: هنگامی که او گفت: مرا بنشانید، میل‌داشتم میان من واوفاصله‌ای همانند عرض مدینه باشد.سپس گفت: «قسم به آنکس که جانم دردست اوست آن را بکسی که نخستین‌باربه من سپرد برمی گردانم.»[1]

۱۳ ـ ابن‌قتیبه در «الامامة و السیاسه» صفحهٔ ۲۲ آورده است: هنگامی که عمر احساس‌مرگ کرد به پسرش عبدالله گفت: بروپیش عایشه و ازمن به او سلام برسان وبگو، اجازه دهد: درخانه‌اش کنار رسول خدا و ابوبکردفن‌شوم.

عبدالله پیش او رفت و جریان را به او گفت او در جواب گفت: بسیار خوب، مانعی‌ندارد، سپس‌افزود: پسرم، سلامم را به عمربرسان و به او بگو: امت محمد را بدون سرپرست مگذار، کسی را برآنها امیرقرار بده وآنان را مهمل مگذار، زیرا من برای آنان عواقب سوئی را پیش‌بینی می کنم ومی‌ترسم.

عبدالله پیش عمرآمد وجریان را به‌او گفت: عمر درجواب گفت: او چه کسی را امرمی کند که جانشین خود قراربدهم اگرابوعبیدهٔ جراح زنده بود او را خلیفه و «ولی» قرارمی دادم، وقتی که پیش خدایم می‌رفتم و ازمن می پرسید:

۱ـ الریاض النضرة جلد ۲ صفحهٔ ۷۴

چه کسی را برامت محمد (ص) «ولی» قرار دادی ؟ می گفتم : خدایم از بنده وپیامبرت شنیدم که می گفت : برای هرامتی امینی است و امین این امت ابوعبیدهٔ جراح است .

واگر معاذبن‌جبل زنده بود او را خلیفه قرارمی‌دادم، وقتی که پیش خدایم می‌رفتم و از من می‌پرسید : چه کسی را برامت محمد (ص) ، پیشوا قرار دادی ؟ می گفتم خدایم ، از بنده و پیامبرت شنیدم که می گفت : معاذ بن جبل درقیامت درزمرهٔ علماء محشور می گردد .

و اگر خالدبن ولید زنده بود او را پیشوا قرار می‌دادم وقتی که پیش خدا می‌رفتم و از من سؤال می کرد : چه کسی را برامت محمد (ص) «ولی» قرار دادی ؟ می گفتم : خدایم از بنده وپیامبرت شنیدم که می گفت : خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خدا برمشرکان است .

ولیکن من خلافت‌را درکسانی قرار می‌دهم که‌رسول خدا مرد در حالی که از آنها راضی بود ... » [۱]

امینی می‌گوید :

ای کاش عمربن خطاب آنچه را که از رسول خدا دربارهٔ علی‌بن‌ابیطالب شنیده بود (ولویك حدیث آن را) که حفاظ باسند خود از او نقل کرده‌اند ، بیاد داشت و درنتیجه ، علی را جانشین خود می کرد و هنگامی که خدا از او دربارهٔ جانشینش می‌پرسید، آن‌را پیش خدایش عذر قرار می‌داد !!!

وشاید بیاد داشتن یك حدیث که امت اسلام به طور اتفاق از رسول خدا نقل کرده ، او را کفایت می کرد وآن اینکه : «من درمیان شما دوچیز گرانبها ـ یادرمیان‌شما دوخلیفه ـ می گذارم که اگر به‌آن دوتمسك بجوئید،هرگز گمراه نخواهید شد، آنها عبارت از کتاب خدا وعترتم اهل بیتم می‌باشند که هرگزازهم جدا نخواهند شد، تادرحوض(کوثر) برمن وارد شوند » و بسیار روشن است که علی بزرگ‌عترت وبزرگ خاندان پیامبر اکرم است .

---

۱ ـ اعلام النساء جلد ۲ صفحهٔ ۸۷۶ .

آیا خود عمر راوی احادیثی که در صحاح و مسانید دربارهٔ علی علیه‌السلام ازقول رسول خدا آمده نیست؟ که رسول‌خدا درآن فرموده‌است : «علی نسبت به من به‌منزلهٔ هارون نسبت به موسی است ، نهایت آنکه‌پیامبری بعد از من نخواهد بود» وآنچه را که در روز خیبر فرموده است : « فردا پرچم را به مردی که خدا وپیامبرش را دوست دارد وخدا وپیامبر نیزاو را دوست دارند، خواهم داد» و آنچه را که در روز غدیر فرموده است : « کسی را که من مولای او هستم علی مولای اوست ، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او رادشمن دارد. »

وگفتهٔ دیگرش : « هیچ کس دارای فضائلی همانند فضائل علی نیست که صاحبش را به‌سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی وضلالت بازش دارد»وفرمودهٔ دیگرش : « اگرآسمانها وزمین‌های هفتگانه در کفه‌ای گذارده شود وایمان علی در کفهٔ دیگر ، قطعاً ایمان علی‌فزونی خواهد داشت ».[1]

آیا آیات مباهله ، تطهیر، ولایت و نظائراینها که دربارهٔستایش‌علی،بزرگ عترت نازل شده پیش عمر برابر باآن چند حدیث ساختگی نیست که دربارهٔ آن کسانی که عمر آرزوی زنده بودنشان را کرده رسیده است ؟! چه‌رسوائی ننگبار است که عمر مثل سالم‌بن‌معقل غلام بنی‌حذیفه را که اصلا ایرانی بوده تنها فرد شایسته برای خلافت می‌داند وهنگامی که‌ضربت‌می‌خورد آرزوی حیاتش‌رامی‌کند ومی گوید: « اگرسالم زنده بود خلافت را به «شوری» نمی گذاشتم ؟! »[2]

وچقدر بررسول خدا سخت است که برادرش امیرالمؤمنین حتی‌بابردگان و غلامان (تازه مسلمان) از امتش برابر دانسته نشود ، باآنکه آن همه نصوص در کتاب و سنت درباره‌اش وارد شده است ؟!

آیا خود عمرنبود که درسقیفه علیه‌انصار احتجاج به گفتهٔ پیامبراکرم نمود

---

۱ ــ این روایات، چنانکه خواهد آمد، همگی از طریق عمربن‌خطاب روایت شده است .

۲ ــ طبقات ابن‌سعد جلد ۳ صفحهٔ ۲۲۸ ــ التمهیدباقلانی صفحهٔ ۲۰۴ ــ الاستیعاب‌جلد۲ صفحهٔ ۵۶۱ ــ طرح التثریب جلد ۱ صفحهٔ ۴۹.

که «امامان از قریشند»؟ پس چرا آن را فراموش کرد؟ و چه گونه غلام بنی حذیفه را تنها فـرد شایسته برای امر خلافت می داند، ولی علی را شایسته نمی داند؟!

آیا خود عمر نبود که به ابوبکر اصرار می کرد که خالدبن‌ولید را عزل وسنگسار کنم آن زمان که خالد، مالك‌بن‌نویره را کشته وبازنش درآمیخته بود و یاران مسلمانش را از بین برده و جمعش را پـراکنده وقومش را هلاك نموده واموالش غارت کرده بود؟!

آیا او جمله‌ای را که درمورد خالد به ابوبکر گفته بود: «درشمشیرخالد ستم و گناه است ـ دشمن خدا، برانسان مسلمانی هجوم برد و او را کشت‌آنگاه بازنش زنا کرد» فراموش کرده بود؟! و یاجمله‌ای را که به خالد گفته بود: «تو انسان مسلمانی را کشتی آنگاه بازنش زناکردی، بخدا قسم باسنگهایت‌سنگسارت خواهم کرد» از یاد برده بود؟!

آری سیاست بی‌پدرومادر ودورازمصالح ملی، هرآن به صاحبش زبان‌ومنطق تازه‌ای می‌بخشد،وآراء مختلف وآرزوها وپندارهای غلط‌نتیجهٔ همان سیاست‌بی‌ـ پدر و مادر است که باکتاب خدا و گفتار پیامبر بزرگوارش قابل انطباق نیست وهمین امر موجب بدبختی امت اسلام واختلافشان‌از دیرباز تاکنون شده است!!

۱۴ ـ بلاذری در «انساب الاشراف» جلد ۵ صفحهٔ ۱۶ از ابن عباس چنین آورده است که: «عمر گفته است: نمی‌دانم با امت محمد (ص) چه کنم؟ (او این جمله را پیش از ضربت خوردنش گفته بود) به او گفتم: چرا ناراحتی درصورتی که میان‌آنها افرادی که شایستگی برای امرخلافت داشته باشند می‌یابی؟اوگفت: منظور توعلی‌بن‌ابیطالب است؟ گفتم: آری اوبه‌خاطر نزدیکیش بارسول‌خدا واینکه داماد اوست وسابقه‌اش دراسلام وامتحانی که در زندگی داده است شایستگی برای خلافت را دارد.

عمر گفت: اوآدم خوشنشین ومزاح است!! گفتم: طلحه‌چطوراست؟ گفت: در

او تکبر و نخوت است. گفتم: عبدالرحمن بن عوف چطور است؟ گفت: او مرد شایسته‌ای است، اما ناتوان است. گفتم: سعد چطور است؟ گفت: او مرد هجوم و حمله است (جنگجو است) به‌طوری که اگر به محلی رسید و پیروز شد به آنجا اکتفاء نمی کند (یعنی او نظامی است و به حدی قانع نیست) گفتم: زبیر چطور است؟ گفت: او بخیلی است، همانند مؤمن نرم و خشنود، و همانند کافر سرسخت و بدخشم و در عین حال حریص و طمعکار، در صورتی که خلافت جز برای انسان نیرومند غیر زورگو، مهربان غیر ـ ناتوان، بخشندهٔ غیر اسرافکار، شایسته نیست.

گفتم: عثمان چطور است؟ گفت: او اگر زمامدار مسلمین شود، فرزندان ابی‌معیط را بر گردهٔ مردم سوار می کند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

۱۵ ـ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طور صحیح آمده که در جنگ جمل خطابه‌ای چنین ایراد فرمود: «امابعد، بدانید که رسول‌خدا دربارهٔ زمامداری بعد از خود سفارشی به ما نفرمود تا از آن پیروی کنیم، لیکن ما آن را از پیش‌خود ترتیب دادیم، ابوبکر جانشین شد و کارها را روبراه کرد، سپس عمر جانشین شد وزمام امر را در دست گرفت و سپس کارها روبراه شد.

حاکم درمستدرک جلد ۳ صفحهٔ ۱۰۴ وابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۲۵۰ وابن حجر در «الصواعق» به نقل از احمد آن‌را آورده‌اند.

۱۶ ـ از ابی‌وائل به‌طور صحیح آمده که: به علی بن ابیطالب (رضی‌الله‌عنه) گفته شد: آیا برای ما خلیفه تعیین نمی کنی؟ در جواب گفت: رسول‌خدا خلیفه تعیین نکرده است تا من جانشین تعیین کنم، ولی اگر خدا برای مردم خیر بخواهد، بعد از من آنان را بر خیرشان جمع خواهد کرد چنانکه بعد از رسول خدا جمعشان فرمود.

حاکم درمستدرک جلد ۳ صفحهٔ ۷۹ آن را باسندش آورده او وذهبی آن را صحیح دانسته‌اند وبیهقی درسننش جلد ۸ صفحهٔ ۱۴۹ وابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۲۵۱ آن را آورده وسندش را خوب دانسته‌اند وابن حجر در صواعق صفحهٔ

۲۷ آن را از بزار نقل کرده و گفته است : رجال آن همگی صحیحند.

۱۷ ـ احمد از عبدالله‌بن سبع ، در حدیثی آورده که به علی گفتند : اگر کشتنت را می‌دانی، چرا جانشینت را تعیین نمی کنی ؟ درجواب گفت : من‌دراین باره (جانشینی) همان‌کاری‌را می‌کنم که رسول خدا کرده است [۱].

بیهقی این حدیث‌را چنین آورده است : «همانگونه که رسول خدا شما را بحال خود واگذار فرموده است‌واگذارتان می کنم» [۲]. ابن‌حجر در صواعق صفحهٔ ۲۷ با این‌تعبیر حدیث راآورده و گفته است : چنانکه ذهبی گفته : این حدیث را جمعی مانند بزار باسندخوب وامام‌احمد ودیگران باسند قوی آورده‌اند .

۱۸ ـ از عایشه به‌طورصحیح آمده که : اگر رسول خدا کسی را جانشین خود قرار می داد قطعاً ابوبکروعمررا تعیین می کرد . چنانکه در «ریاض‌النضرة» جلد ۱ صفحهٔ ۲۶ آمده مسلم آن را درصحیحش وحاکم درمستدرك جلد۳ صفحهٔ ۷۸ باسند خود آورده‌اند .

۱۹ ـ در روایت احتجاج ام‌سلمه ، علیه عایشه چنین آمده است : من و تو درسفری بارسول‌خدا بودیم، درآن سفرعلی‌عهده‌دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی‌لباسهای آن حضرت بود ، اتفاقاً کفش رسول خدا سوراخ شده بود وعلی درسایهٔ درختی نشسته داشت‌آن را تعمیرمی کرد، دراین هنگام‌پدرت باعمرآمدند و از رسول‌خدا استجازه کردند که خدمتش شرفیاب شوند، من وتوپشت پرده‌رفتیم وآنها وارد شدند ودربارهٔ آنچه که می‌خواستند بارسول‌خدا صحبت کردند.آنگاه گفتند : ای رسول خدا مانمی دانیم که تاکی باما خواهی بود بنابر این چنانچه جانشینت را به ما معرفی کنی بعد از تو درآسایش خواهیم بود !؟

رسول خدا فرمود : امامن هم‌اکنون او را می‌بینم وجایگاهش رامی‌شناسم و اگرتعیینش کنم ازاو جدا خواهید شد ، همانگونه که بنی‌اسرائیل از هارون پسرعمران جدا شدند .

---

۱ ـ ریاض‌النضرة جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۹ ـ جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۵ .

۲ ـ البدایة والنهایةجلد ۶ صفحهٔ ۲۱۹.

آنگاه آنان ساکت شدند و از خدمتش مرخص شدند . وقتی که ماخدمت رسول‌خدا شرفیاب‌شدیم ، تو که نسبت به آن حضرت از ماجسورتر بودی ، عرض کردی : ای رسول خدا چه کسی را برمردم امیرخواهی فرمود ؟

رسول خدا فرمود : کسی که کفش را درست می کند و ما پائین آمدیم ، کسی جزعلی‌بن‌ابیطالب را ندیدیم، وبه رسول‌خدا عرض‌کردم : من‌غیرعلی رانمی‌بینم که مشغول تعمیر کفش باشد، فرمود ، او همانست . آنگاه عایشه گفت ، حال آن‌را بیاد می‌آورم »[1].

۲۰ـ درخطبه‌ای که عایشه دربصره ایراد کرد چنین‌آمده است : «ای مردم! بخدا قسم گناه عثمان به‌آنجا نرسیده بود که خونش مباح باشد ، اوقطعاً مظلومانه کشته شده ما برای شما ازتازیانه وعصا خوردن ناراحت می‌شویم ، چگونه ممکن است ازکشته شدن عثمان ناراحت نشویم؟ به نظر من اول باید قاتلان عثمان را بکشید، آنگاه خلافت را چنانکه عمربن‌خطاب کرده به شوری بگذارید».

بعد از این سخنرانی بعضی گفتند : راست می گوئی و بعضی گفتند : دروغ می گوئی ، و همچنان بگو مگو می کردند تا جائیکه بعضی بعض دیگر را سیلی زدند .

امینی می گوید :

مانند متناقض بودن ومخالفت شدید بعضی ازاین روایات بابعضی دیگر[2].

۲۱ـ ازحذیفه رضی‌الله عنه آمده که گفتند : ای‌رسول خدا! چه خوب بود برای ما خلیفه قرارمی‌دادی ؟ فرمود: اگربرشما خلیفه قراردهم ، ولی فرمانش را ببرید،عذاب برشما نازل خواهد شد .

گفتند : چه خوب بود ابوبکررا برما خلیفه قرار می‌دادی ؟ فرمود : اگر اورا خلیفه قراردهم خواهید دید که اودردین خدا نیرومند است،اگرچه جسماً ناتوان است .

۱ـ اعلام‌النساء ،جلد ۲ صفحهٔ ۷۸۹ .

۲ ـاعلام‌النساء ، جلد ۲ صفحهٔ ۷۹۶.

گفتند: چه‌خوب بود عمررا برما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: اگراورا خلیفه قراردهم خواهید دید که او نیرومند و امین است و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی‌هراسد.

گفتند: چه خوب بود علی را برما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: شما نمی‌پذیرید واگر بپذیرید خواهید دید که او هدایت کننده و هدایت شده است، شما رابه‌راه راست خواهد برد.

این مطلب راحاکم درمستدرك جلد ۳ صفحهٔ ۷۰ وابونعیم در حلیةالاولیاء جلد۱ صفحهٔ ۶۴ روایت کرده‌اند ،نهایت‌آنکه‌در حلیة الاولیاء ، جانشینی ابوبکر وعمر نیست وازاینجا تحریف درامانت حدیث‌آشکارمی‌شود.

۲۲ـ ازابن عباس چنین روایت شده است که: مردم به رسول خدا گفتند: یارسول‌الله! مردی‌را بعدازتوبرای ما خلیفه قراربده که اورا بشناسیم وکارمان‌را به اووا گذار کنیم، زیرا ما نمی‌دانیم که بعدازتوچه خواهد شد؟ فرمود: «اگر کسی را برشما امیرقراردهم واوشما رابه طاعت خدا فرمان دهد وشما نافرمانیش کنید، معصیت اومعصیت من خواهد بود ونافرمانی ومعصیتم نیزنافرمانی و معصیت خدااست، واگرشمارا بەمعصیت خدافرمان دهد وشما هم اطاعتش نمودید درقیامت ازشما برمن حجتی خواهد بود، لیکن‌شمارا به‌خدا وامی گذارم».

خطیب بغدادی درتاریخش جلد ۱۳ صفحه ۱۶۰ این‌روایت راآورده‌است.

۲۳ـ پس اگراین نصوص درست بوده وخلافت پیمانی ازناحیه خدا است و جبرئیل آن‌را آورده وآسمان‌ها دربرابرش لرزیدند وفرشتگان به‌آن ندادردادند وپیامبراکرم آن‌را اعلام فرمود وخدا ورسول ومؤمنان جز ابوبکررا نخواستند، پس مجوز او درآنچه که‌به‌طورصحیح ازاو درصحیح بخاری در باب فضیلت‌ابوبکر آمده چه بوده،که درروزسقیفه خطاب به حاضران گفته است: «باعمربن خطاب یا ابوعبیدهٔ جراح بیعت کنید؟!».

ودرتاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۹ آمده که ابوبکر گفته است: «این‌عمرو

اینهم ابوعبیده است باهر کدام خواستید بیعت کنید!!».

ودرصفحهٔ ۲۰۱ همان کتاب ومسنداحمد جلد ۱ صفحهٔ ۵۶ چنین آمده‌است: برای شمایکی‌ازاین دومرد را می‌پسندم ، حال هر کدام را که خواستید (انتخاب کنید) آنها عمروابوعبیده هستند .

و در «الامامة والسیاسة» جلد ۱ صفحهٔ ۷ چنین آمده است : من شما را به سوی ابوعبیده یاعمردعوت می کنم و هردو را برای شما ودینتان می‌پسندم وهردو برای آن شایستگی دارند .

و درصفحهٔ ۱۰ گفته است : من دربارهٔ یکی ازاین دومرد : ابوعبیدهٔ جراح و یا عمر برای شما خیر خواهی می کنم ، پس با هر کدامشان خواستید بیعت کنید » .

امینی می گوید :

به به ، این مجد وشرف واین عزت وبزرگی وافتخار و کرامت برای‌پیامبر اکرم واسلام ومسلمین‌کافی‌است که مثل ابوعبیدهٔ جراح که جزاو وابوطلحه کسی در مدینه دارای شغل مقدس گورکنی نبوده [۱] خلیفهٔ مسلمین و جانشین رسول خدا باشد !!!

چقدراین امت خوشبخت است که درمیان گورکنهایش کسی وجوددارد که بعد ازپیامبراکرم جانشین اومی‌شود واین‌خلاء راپرمی کند وپیشوای مردم در امر دین می گردد !!

چرا او با آنکه امین است خلیفهٔ مسلمین نباشد در صورتی که معاویهٔ بن ابی سفیان به خاطر امین بودن و دانشش چنانکه گذشت امید می رفت که پیامبرباشد ؟!!

فقط این حقیقت برایم روشن نیست : آن‌زمان که ابوبکرخلافت اسلامی را

۱ـ طبقات ابن سعد صفحهٔ ۸۱۵ ـ ۸۱۹ ـ سیرهٔ ابن هشام جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۳ ـ تاریخ طبری جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۳ ـ الامتاع مقریزی صفحهٔ ۵۴۸ ـ تاریخ ابن‌کثیر جلد ۵ صفحهٔ ۲۶۶ـ۲۶۸ـسیره حلبیه ج ۳صفحهٔ۳۹۳.

به ابوعبیده می‌بخشید وضع آسمان‌ها چگونه بوده است ؟!! درصورتی که هنگامی که رسول خدا خلافت را برای علی درخواست کرده بود (چنانکه در روایات ساختگی گذشته گذشت) آسمان‌هالرزیده وفرشتگان به فغان‌آمده بودندوخداوند امتناع فرموده بود که جزابوبکر کسی خلیفه باشد !!! وحال‌آنکه پیامبراکرم با دستورصریح خداوند توانا اورااَنازل بمنزلهٔ خودقرارداده بود.

آری جا داشت آسمان‌ها ازاین کار درهم فرو ریزند وزمین شکافته شود و کوه‌ها منهدم گردند.

۲۴ـ چه چیز مجوزاین بود که ابوبکر درمقابل این گفتهٔ عمر «دستت را بگشا تابا تو بیعت کنم» بگوید: بلکه توای عمرا دستت را بگشا، زیرا تودرامر خلافت از من نیرومندتر هستی ؟! درصورتی که هر کدام ازآنها می‌خواستند دست دیگری راباز کنند وبااو بیعت نمایند وبالاخره عمردست ابوبکر راگشود وبا او بیعت کرد وبه‌او گفت: تونیروی مرا هم داری !![1]

۲۵ـ چگونه ابوبکرخلافت رامخصوص به مهاجران ووزارت را متعلق به انصارمی‌داند ومی گوید: «زمامداران ازما ووزیران ازشما» ؟[2]

۲۶ـ چه چیز برای ابوبکر جائز شمرده که بگوید: «من زمام این امر (خلافت) رابه‌عهده گرفتم‌درصورتی که نسبت به‌آن بی‌علاقه بودم به‌خداقسم دوست می‌دارم که برخی ازشما به‌جای من عهده‌دارآن بودید[3]» ؟چگونه ابوبکر چیزی را که خدا برایش قرارداده وجبرئیل آن‌راآورده وبه رسول خدا خبرداده کراهت دارد ودوست می‌دارد که دیگری به‌جای اوعهده‌دارآن باشد ؟ درصورتیکه او بین رسول خدا و آرزویش آنگاه که ازخدا درخواست کرده بود که خلافت را برای علی قراربدهد، حائل گردید وخداوند برای درخواست پیامبرش ارجی‌قائل نشد و جزابوبکررا شایستهٔ این‌مقام ندانست ؟!

۱ـ تاریخ طبری جلد ۳ صفحهٔ ۱۹۹ ـ سیرهٔ حلبی جلد ۳ صفحهٔ ۳۸۶ ـ صواعق صفحهٔ ۷.
۲ـ تاریخ طبری جلد ۳ صفحهٔ ۱۹۹ ـ ۲۰۸ ـ الریاض النضره صفحهٔ ۱۶۲ ـ ۱۶۳.
۳ـ صفة‌الصفوة جلد ۱ صفحهٔ ۹۹.

۲۷ـ چه‌چیزاستعفای ابوبکررا تجویزمی کرد که مکرربگوید : «دست از من بردارید، دست ازمن بردارید که من بهترازشمانیستم[1] نیازی به‌بیعت شماندارم ازبیعتم صرفنظر کنید» ؟![2]

اوچگونه برای مردم آزادی درقبول استعفایش وردآنچه راکه خدا وپیامبر برایش خواسته‌اند، قائل است ؟!

۲۸ـ علت اینکه تاسه روزازمردم کناره گرفته بود وهرروزی یکبار برمردم آشکار می‌شد ومی گفت : «بیعتم را ازشما برداشتم باهر کس که می‌خواهید بیعت کنید[3] با آنکه تاهفت روز مردم رامخیر کرده بود ، روی چه اصلی بوده است ؟! اصلا اوچگونه این حق رابه خودش می‌دهد : بیعتی‌را که بامردم در مورد خلافت کرده پس بگیرد واستعفا نماید درصورتی که خدا ومؤمنان جز اورا شایستهٔ این کار نمی‌دانند ؟! به علاوه اوچگونه می‌تواند سرنوشت مردم را به دست آنها بسپرد در صورتیکه خواستهٔ رسولخدادراین‌مورد، رد شده ودرآسمان‌ها روزی که پیامبر اکرم خواسته‌اش راآشکار کرد واقع شد آنچه که واقع شد ؟!!

۲۹ـ عذرابوبکردرخطبه‌اش چه بوده که گفته است : «ای مردم! این علی‌بن ابیطالب‌است که ازناحیهٔ من بیعتی بگردنش نیست واودرکارش مختاراست ، آگاه باشید که همگی در بیعتتان مختارید و اگر برای خلافت کسی جز مرا شایسته می‌دانید ، من نخستین‌کسی هستم که بااوبیعت خواهم‌کرد ؟![4] شاید مقتضای آزادی در رأی پیرامون بیعت، ایجاب‌کرده که حوادثی پدیدآیدآنچه راکه درآسمان‌ها پدیدآمده بوده دربرابرآن ناچیزباشد ازقبیل‌اینکه: عمرپیش ابوبکردوید وچنان سروصدا راه انداخت که دو گوشهٔ دهانش کف کرده بود، به حباب‌بن منذر بدوی که مخالف بیعت باابوبکر بوده گفته شد : خدا ترا بکشد ، بینی‌حباب شکسته و

۱ـ صواعق محرقة صفحهٔ ۳۰.

۲ـ الامامة و السیاسة جلد ۱ صفحهٔ ۱۴.

۳ـ الامامة و السیاسة جلد ۱ صفحهٔ ۱۶ ـ ریاض‌النضرة جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۵ .

۴ـ سیرهٔ حلبی جلد ۳ صفحهٔ ۳۸۹.

دستش آسیب دید، دربارهٔ سعد رئیس خزرجیان دادزدند که: اورا بکشید خدا او را بکشد که اومنافق است، قیس بن سعد ریش عمررا گرفت وبه او گفت: به‌خدا قسم اگریک مو ازاو کم شود، دندانهایت را خورد خواهم کرد، زبیردرحالی که شمشیرش را کشیده داشت گفت: شمشیر را در غلاف نخواهم کرد تا با علی بیعت شود، عمر گفت: این سگ (زبیر) رادور کنید، مردم شمشیررا ازدستش گرفتند و آن رابه سنگ زدند، دراثرفشارسینهٔ مقداد رامصدوم کردند، به خانهٔ نبوت هجوم بردند ودرخانهٔ زهرا راباز کردند و کسانیکه درآن بودند به زور، به‌خاطر بیعت بیرون آوردند، عمربامقداری آتش به‌سوی خانهٔ فاطمه رفت وبه‌اهل خانه گفت: ازخانه بیرون می‌آئید یاخانه را بااهلش آتش بزنم؟! فاطمه ازپشت پرده بیرون آمد درحالی که باصدای بلند گریه می کرد ومی‌گفت: «ای پدر! ای رسول خدا! ببین بعدازتو ازپسرخطاب وپسرابوقحافه چه می کشیم؟!»

علی علیه‌السلام رابه‌خاطربیعت گرفتن همانند شترسر کش، کشان کشان به مسجد بردند وبه او گفتند: بیعت‌کن وگرنه کشته خواهی شد! اوخودرا به قبر برادرش رسول خدا چسبانید ودر حال گریه می گفت: «ای پسر مادرم، مردم مرا ضعیف شمردند وبیم آن می‌رفت که مرا بکشند»، وصدها حوادثی نظیر آنچه که گفته شد[1] و شاید این همه اصرار از ناحیهٔ خدا وفرشتگان و مؤمنان در اینکه خلافت جزشایستهٔ ابوبکرنیست، دروغی‌است که به‌نام خدا وپیامبرومؤمنان ساخته شده ویاآنکه درست است نهایت آنکه مقید به اراده وخواست خود ابوبکراست، خیر، این مطلب جزدروغ بنام خدا چیزدیگرنیست!

۳۰ـ مجوزعمرچه بوده که بعدازوفات رسول‌خدا به ابوعبیدهٔ جراح گفت: دستت رابده تاباتوبیعت کنم، زیراطبق فرمودهٔ رسول‌خدا توامین این‌امتی؟ آنگاه ابوعبیده به عمر گفت: از آن روزی که اسلام آوردم چنین لغزشی از تو ندیده بودم، آیا بامن بیعت می کنی درصورتی که میان شما صدیق و ثانی اثنین (دومی

۱ـ مدارک این مطالب، درجلد نهم (۱۷ و۱۸) ترجمهٔ فارسی) این‌کتاب خواهدآمد.

دوتا ـ ابوبکر ـ) است[1].

پس با دردست داشتن این همه نصوص چه چیز او را وادار به این خلاف بزرگ کرده است واصلا در برابر این نص مؤکد الهی این گونه استبداد رأی چرا؟ و البته برای آن نظائر بسیار است.

۳۱ـ وچگونه عمر کار مسلمین را به شوری می گذارد ومی گوید: هر کس با امیری ازغیر راه شوری بیعت کند، بیعتش وبیعت کسی که با او بیعت کرده ارزش ندارد ودرمعرض کشته شدن خواهد بود؟![2]

۳۲ـ مسلم درصحیحش کتاب فرائض جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۶ واحمد درمسندش جلد ۱ صفحهٔ ۴۸ آورده‌اند که: عمر روزی درمقام سخنرانی گفت: «من خوابی دیدم وآن اینکه: گویا خروسی دوبارمرا تك گرفت، ومن آن را کنایه از مرگ می‌دانم وبعضی به من می گویند که جانشینی برای خودم تعیین کنم درصورتی که هیچ گاه خداوند و کسی که پیامبرش رابر گزید، دینش را ضایع نخواهد کرد، و اگرمردم خلافت باشوری درمیان این شش نفر ازقوم خواهد بود.....».

بیهقی در سننش جلد ۸ صفحهٔ ۱۵۰ آن‌را آورده و گفته است: مسلم درصحیح از حدیث ابن‌ابی حروبه ودیگران آن‌را روایت کرده است.

حافظ ابن الدیبع نیز در «تیسیرالوصول» جلد ۲ صفحهٔ ۴۹ آن را از مسلم نقل کرده است.

۳۳ـ چه چیز مجوز عمر و دیگر ازصحابه بوده که دربارهٔ خلافت ابوبکر بگویند: «که آن امر ناگهانی وشتابزده بوده، خداوند (مردم را) ازشر آن

---

۱ ـ مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۹۷ ـ سیرهٔ حلبی، جلد ۳ صفحه ۳۸۶ ـ صواعق، صفحه ۷ ـ طبقات ابن سعد، جلد ۳ صفحه ۱۲۸ ـ نهایهٔ ابن اثیر، جلد ۳ صفحه ۲۴۷ ـ صفة الصفوة جلد ۱ صفحه ۹۷.

۲ـ مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۵۶ ـ تاریخ ابن کثیر، جلد ۵ صفحه ۲۴۶.

بازدارد[1] ـ یا لغزشی همانند لغزش جاهلیت بوده[2] ـ و هر گاه کسی مانند آن را تکرار کند ، باید اورا کشت ؟![3]

چگونه این خلافت با آن همه از بشارات وخبرهای پی درپی درطول حیات رسول خداواعلام مکرر آن حضرت به اصحابش تا آخرین لحظهٔ حیاتش امر ناگهانی وشتابزده ولغزش نامیده شده است ؟!

و قطعاً پیامبر اکرم با آن همه از نصوص ، احتیاجی نمی دید که در تعیین خلافت ابوبکر وصیت نامه‌ای بنویسد و هیچ گاه انتظار نداشت که دربارهٔ آن کوچکترین اختلافی واقع شود !! وبااینحال چگونه عمر درآن بدی می دیده در صورتی که همهٔ صحابه عدول بودند وخدا ومؤمنان جز خلافت اورا نمی خواستند و خدا نمی پسندید که نسبت بـه خلافت او اختلاف کنند چنانکه حدیثش در سابق گذشت !!

۳۴ـ چه چیز به عمراجازه داد که به عبدالرحمن بن عوف پیشنهاد کند که خلیفه وولی عهدش باشد واو درجواب بگوید : «آیا تومرا به این کار، هنگامی که باتومشورت کنم راهنمائی خواهی کرد ؟» عمردرجواب گفت : نه بخدا قسم. آنگاه عبدالرحمن گفت : بنابراین راضی نخواهم بود که بعد ازتو خلیفهٔ مسلمین باشم!![4]

۳۵ ـ چه چیز سبب شد که همهٔ انصار برخلاف این نصوص ازبیعت کردن

۱ـ صحیح بخاری درباب رجم حامله،اززنای محصنه ، در جزء اخیرجلد ۱۰ صفحه ۲۴ ـ مسند احمد ، جلد ۱ صفحه ۵۵ ـ تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۰ ـ انساب بلاذری ، جلد ۵ صفحه ۱۵ ـ سیرهٔ ابن‌هشام ، جلد ۴ صفحه ۳۳۸ ـ تیسیرالوصول، جلد ۲ صفحه ۴۲ـ ۴۴ـ کامل‌ابن‌اثیر، جلد۲ صفحه ۱۳۵ـ نهایهٔ ابن اثیر، جلد۳ صفحه ۲۳۸ ـ ریاض النضره ، جلد ۱ صفحه ۱۶۱ ـ تاریخ ابن کثیر، جلد ۵ صفحه ۲۴۶ ـ سیرهٔ حلبی ، جلد ۳ صفحه ۳۸۸ ـ ۳۹۲ ـ صواعق، صفحه ۵-۸، تمام‌المتون صفدی ، صفحه ۱۳۷ ـ تاج‌العروس ، جلد ۱ صفحه ۵۶۸ .

۲ـ تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۱۰ .

۳ـ صواعق صفحه ۲۱ .

۴ـ فتوحات اسلامیة ، جلد ۲ صفحه ۴۲۷ .

با ابوبکر خودداری کردند[1] و گفتند: جز باعلی بیعت نمی کنیم یااینکه گفتند: از ما امیری وازشما هم امیری[2]، و چگونه طلحه وزبیر ومقداد وسلمان وعمار و ابوذر و خالدبن سعید وجمعی از بزرگان مهاجران[3] از آن امتناع کرده وحاضر نشدند جز باعلی بیعت کنند ولذا در خانهٔ آن حضرت اجتماع نمودند، ولی دست سیاست وقت آنها رابزور ازخانه بیرون کشید وبه‌روی آنها داد می‌زد: بخدا قسم شما را می‌سوزانم یاآنکه برای بیعت کردن حاضر شوید؟!

چرا صحابی بزرگوار «سعدبن عباده» ازبیعت باابوبکرخودداری می کندو می گوید: «بخدا قسم اگر جن وانس باشما بیعت کنند من باشما بیعت نخواهم کرد تانزد پروردگارم بروم وحسابم روشن شود» وتاآخرعمرهم به نمازشان حاضر نشد ودرمجمعشان رفت‌وآمد نکرد وباآنها حج ننمود؟![4] وعذرعباس عموی پیامبر اکرم و بنی هاشم چه بوده که ازاین بیعت تخلف کردند و از آن همه پیمانهای مؤکد صرفنظر نمودند؟!

۳۶ـ و پیش از همهٔ اینها امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از این بیعت انتخابی و استدلال کوبندهٔ آن حضرت علیه طرفداران آن می‌باشد که ابن قتیبه می گوید: «علی کرم‌الله وجهه راپیش ابوبکر بردند واومی گفت: «من بنده خدا وبرادررسول خدا هستم» به او گفته شد: باابوبکربیعت کن، درجواب گفت: من درامر خلافت ازشما سزاوارترم، از این‌رو باشما بیعت نمی کنم و این شمائید که می‌باید بامن بیعت کنید، شما خلافت را ازانصار گرفتید ودراین‌کار احتجاج به قرابت با رسول خدا نمودید واز ما اهل بیت نیز، خلافت را غاصبانه می گیرید، آیا شما همان نیستید که خودرا از انصار به خاطر آنکه محمد (ص) ازشما است سزاوارتر دانستید، درنتیجه زمام امر را به شما سپردند وامارت را به شما تسلیم

۱ـ مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۵۵.

۲ـ مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۲۰۵ ـ طبقات ابن‌سعد، جلد ۲ صفحه ۱۲۸.

۳ـ ریاض‌النضرة، جلد ۱ صفحه ۱۶۷.

۴ـ تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۱۹۸ ـ ۲۰۰ ـ ۲۰۷ ـ ۲۱۰.

کردند ؟ پس من نیز بمانند احتجاجی که علیه انصار کردید ، علیه شما احتجاج می کنم ، ما چه در زمان حیات رسولخدا وچه بعد از وفاتش به او سزاوارتریم ، اگرایمان دارید دربارهٔ ما انصاف وعدالت را رعایت کنید ، وگرنه خود را برای کیفراین ستم آماده نمائید . عمربه او گفت : تو آزاد گذاشته نمی‌شوی مگر آنکه بیعت کنی، علی درجوابش گفت : شیری می‌دوشی که ازآن برای تو نصیبی‌است ، و امروزدراین‌راه کوشش می کنی که فردا ازآن بهره‌مند گردی، سپس‌افزود : به‌خدا قسم ای عمر گفته‌ات را نمی‌پذیرم وبااو (ابوبکر) بیعت نمی کنم .

آنگاه ابوبکر به او گفت : اگر بیعت نمی کنی مجبورت نمی کنم ، پس ابوعبیدهٔ‌جراح گفت : پسر عمو! تو کم سنی واینان پیران قومت هستند ، تو تجربه وکاردانی آنان را نداری !! من ابوبکررا نسبت به‌این کار ازتو نیرومندتروشایسته‌تر می‌دانم، چه خوب که فعلا خلافت رابه ایشان تفویض کنی، زیرا اگر زنده ماندی وعمری باقی بود ، درآن وقت تو برای این‌کار ساخته شدی وازلحاظ فضل ودین و دانش و فهم و سابقهٔ خانوادگی و دامادیت نسبت به رسول خدا شایستهٔ آن خواهی بود !!

علی علیه السلام گفت : خدا را خدا را ای جمعیت مهاجران ، سلطنت محمد (ص) درمیان عرب‌را ازخانه ودرون اطاقش خارج نکرده به خانه واطاقتان نبرید وخانواده‌اش‌راازحقشان محروم نکنید، به خدا قسم ای گروه مهاجران ما سزاوارترین مردم نسبت به‌آن هستیم، زیرا مااهل‌بیت اوئیم وازهمهٔ شما شایسته‌تر به این‌کاریم ، سوگند به خدا قرائت کنندهٔ کتاب خدا، فقیه دراحکام دین، دانا به سنن‌رسول خدا ، آگاه به‌امورمردم، بازدارندهٔ آنان ازکارهای زشت، برقرارکنندهٔ عدالت اجتماعی درمیان آنان مائیم، ازهوای نفس پیروی نکنید که ازراه خداباز خواهید ماند وازحق وحقیقت دورتر خواهید شد .

بشیربن سعد انصاری گفت: «ای علی اگر انصاراین سخن راپیش‌ازبیعتشان باابوبکرازشما شنیده بودند، هیچ گاه دربیعت‌کردن باتو کوتاهی نمی کردند»

ابن قتیبه می‌افزاید: علی علیه‌السلام شبها فاطمه دختر پیامبر گرامی اسلام را روی چهارپائی سوار میکرد وبه در خانهٔ انصار می‌برد واز آنها یاری می‌طلبید، ولی آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا دیگر بیعت ما با این مرد (ابوبکر) تمام شده واگر شوهر وپسرعمت پیش از او اقدام به این کار کرده بود، هیچ گاه ابوبکررا براو مقدم نمی‌کردیم!

علی علیه السلام می فرمود: آیا شایسته بود که رسول خدا را در خانه‌اش بگذارم و دفنش نکنم وبروم بامردم دربارهٔ سلطنت و مقامش منازعه کنم؟! فاطمه سلام‌الله‌علیها می‌فرمود: ابوالحسن کاری که انجام داد شایستهٔ مقام‌اوبود، ولی‌دیگران کاری که انجام دادند خداوند حسابرس‌حق ومطالب آنها خواهد بود.

ابن‌قتیبه اضافه می کند که: ابوبکر درجستجوی کسانی که ازبیعتش تخلف کرده وپیش علی‌رفته بودند پرداخت وعمررا پیش آنها فرستاد. عمرآنهارا صدازد که از خانهٔ علی بیرون آئید، آنان از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم خواست وگفت: قسم به‌آنکه جان عمر دردست اوست، بیرون‌آئید وگرنه خانه راباأهلش می‌سوزانم، به‌او گفتند: آخرای اباحفص! دراین خانه فاطمه‌است، گفت اگرچه فاطمه هم باشد!

آنگاه آنان بیرون آمدند وهمگی باابوبکربیعت کردند، مگر علی، زیرا او گمان کرده بود که گفته‌است: سوگند خوردم که‌ازخانه خارج نشوم وعبابردوش نگذارم تااینکه قرآن را جمع کنم.

آنگاه فاطمه علیها سلام دم درب خانه ایستاد وفرمود: مردمی بدتر از شما سراغ ندارم که جنازهٔ رسول خدا راپیش ما گذاشتید وکارتان راتمام کردید وباما مشورت نکردید وحق مارابه ما ندادید.

بعد ازاین عمر پیش ابوبکررفت وبه او گفت: چرااین متخلف ازبیعت را جلب نمی کنی؟! أبوبکربه قنفذ (غلامش) گفت: بروعلی را پیش من حاضر کن، اوپیش علی رفت، علی به‌او گفت: چه حاجت داری؟ گفت: خلیفهٔ رسول خداترا

احضارمی کند . علی گفت : زود بر رسول خدا دروغ بستید ، اوبر گشت و جریان را به ابوبکر گفت ، ابوبکر گریه مفصلی کرد ، عمردوباره گفت : این متخلف از بیعت‌را مهلت مده ، ابوبکر به قنفذ گفت : دوباره‌پیش علی برو وبه او بگو که امیر المؤمنین می گوید پیش ما برای بیعت بیا ، قنفذ پیش او رفت و جریان را گفت ، علی‌با صدای بلند گفت : سبحان الله او چیزی را ادعا می کند که برایش نیست ، قنفذ بر گشت و جریان‌را گفت. ابوبکر گریهٔ طولانی کرد ، پس عمر برخاست وجمعی بااو حرکت کردند تا به در خانهٔ فاطمه رسیدند، در زدند وقتی که زهرا صدای آنهاراشنید باصدای بلند گفت :

ای پدر! ای رسول خدا ! (ببین) بعد ازتو چه چیزها ازپسرخطاب وقحافه به ما رسید؟! هنگامی که آنان صدا وگریهٔ فاطمه را شنیدند ، باگریه بر گشتند وداشت دلهایشان پاره وجگرهایشان آتش می گرفت ، عمرباجمعی ماندند علی را از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند و به او گفتند با او بیعت کن ، علی گفت : اگر بیعت نکنم چه می‌شود ؟ گفتند : در آن صورت بخدائی که جز او خدائی نیست گردنت را خواهیم زد ! علی گفت : در آن صورت بندهٔ خـدا و برادر رسول خدا را می کشید !! عمر گفت : اما بندهٔ خدا آری اما برادر رسول خدا را نه [1] ودراینحال ابوبکر ساکت بود وحرفی نمی‌زد ، عمربه او گفت : آیا به او فرمان نمی‌دهی که بیعت کند ؟ او گفت : مادامی که فاطمه در کنارش هست اورا به چیزی که میل ندارد مجبور نمی کنم ، آنگاه علی خود را به قبر رسول خدا رسانید وباصدای بلند گریه می کرد ومی گفت : **ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی** : «مردم ضعیفم شمردند و نزدیك بود مرا بکشند» [2] (اعراف آیهٔ ۱۵۰)

۱ـ در جلد سوم همین‌کتاب صفحه ۱۱۲ ـ ۱۲۵ دربارهٔ برادری رسولخدا و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام پنجاه حدیث‌که بعضی از آنها متواتر وصحیح بوده و حافظان حدیث ازجمعی ازصحابه وازآنجمله عمربن خطاب آن را آورده‌اند ذکرکردیم. حدیث برادری مورداتفاق میان امت اسلام است وعمر چنانکه بطریق صحیح‌آمـده یکی از روات آنست نهایت‌آنکه سیاست‌روز، به‌عمراجازه دادکه درآن وقت آنرا انکارکند !!

۲ـ الامامة والسیاسة جلد ۱ صفحه ۱۲ ـ ۱۴ .

۳۷ـ چه چیز به ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ جراح، اجازه داد که با اشارهٔ مغیرة بن‌شعبة، برای عباس عموی پیامبراکرم در امرخلافت نصیبی قرار دهند که برای او و فرزندانش باقی بماند؟!

ابن قتیبه در «الامامة و السیاسة» جلد۱ صفحهٔ ۱۵ می گوید: «مغیرة بن شعبه پیش ابوبکر رفت وبه او گفت: آیا میل دارید باعباس ملاقات کنید وبرای او دراین‌کار نصیبی قراردهیدکه برای او و فرزندانش باقی بماند، و اگر اوبا شما باشد، این خود حجتی علیه علی وبنی‌هاشم خواهد بود؟!

ابوبکر وعمروابوعبیده‌راه افتادند وبه خانهٔعباس رضی‌الله‌عنه‌رفتند، ابوبکر حمد وثنای خدا بجا آورد وسپس گفت: خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر برانگیخت و برای مؤمنان ولی وسرپرست قرارش داد وبا جای دادنش در میان ما منتی برمانهاد تاآنکه اورا ازما گرفت وکارمردم را به دست‌آنها سپرد، تابه طور اتفاق دربارهٔ مصالحشان بیاندیشند، آنان نیزمرا به عنوان زمامدار بر گزیدند، و من نیز بحمدالله ازسستی وسر گردانی و ترس، نمی‌هراسم، وتوفیق تنها ازناحیهٔ خدای بزرگ است، به او توکل دارم و به سوی او برمی گردم. همواره به من خبر می‌رسد که برخی بد خواهان زیر سپر علاقمندی به شما برخلاف مصالح عمومی مسلمین، سم پاشی می کنند، برحذر باشید از اینکه وسیلهٔ سوء استفادهٔ دیگران‌قرار گیرید، یا باعموم مردم‌همعقیده و همصدا باشید وبا بد خواهان را ازخود دور کنید، وچون شما عموی رسول خدا هستید، پیشتان آمدیم تادراین کار برای شما و فرزندانتان نصیبی قرار دهیم، و بسا اینکه مردم شما و یارانتان را می‌شناختند، در عین حال، زمام امر (خلافت) را به شما ندادند، علیهذا لازم است شما فرزندان عبدالمطلب شمرده راه بروید و آرام باشید (سروصدا نکنید) زیرا رسول خدا هم ازما وهم ازشما است.

آنگاه عمر گفت: آری والله، و دیگر اینکه: ما به این جهت پیشتان نیامدیم که به شما احتیاج داریم، خیر؛ چون بد داریم ازناحیهٔ شما دربارهٔ آنچه

که امت اسلام دربارهٔ آن اتفاق کرده‌اند، سم پاشی و مخالفت شود، در نتیجه برای شما و یارانتان گران تمام گردد، از این رو پیشتان آمده‌ایم حال خود می دانید.

عباس عموی پیغمبر، شروع به سخن کرد وحمدوسپاس خدای بجای‌آورد و گفت: چنانکه گفتید: خداوند محمد (ص) را پیامبر و برای مؤمنان ولی و سرپرست قرارداد وباجا دادنش درمیان ما برما منت نهاد تاآنکه رسالتش بسرآمد آنگاه کار مردم را بدست آنها سپرد تا دربارهٔ سرنوشتشان تصمیم بگیرند، اما براساس حق نه ازروی هوی وهوس، حال ای ابوبکر اگرخلافت را بخاطرانتساب به رسولخدا به چنگ آوردی قطعاً حق ما راگرفتی و اگر وسیلهٔ مؤمنان آن را طلب کردی ما از آنها،وپیشاهنگ آنهائیم، واگر اینکار وسیلهٔ مؤمنین برای شما ضرورت یافته چگونه ممکن است چنین کاری با کراهت و عدم خواست ما ضرورت یابد، واما آنچه که به‌ما بذل کردی اگرحق توبوده مارا به‌آن نیازی نیست واگرحق مؤمنین‌است تودربارهٔ آن حقی نداری ونمی‌توانی آن‌را بما بدهی و اگرحق ماست از تو راضی نخواهیم بود که بعضی ازآن را به ما بدهی وبعضی دیگر را ندهی.

واما اینکه گفتی: رسول خدا ازما وشماست درست‌است، ولی ماازشاخه‌های درخت نبوتیم وشما همسایه‌های آن.

۳۸ـ عذر کسانی که برابوبکر ایرادگرفتند که چرا عمر را جانشین خود قرارداده چیست؟!

عایشه می گوید: «هنگامی که حال پدرم بد شد، فلانی و فلانی پیش او آمدند و به او گفتند: ای خلیفهٔ رسول خدا! فردا که پیش خدایت رفتی دربارهٔ خلیفه قراردادن عمر چه خواهی گفت؟ عایشه می گوید: پدرم را نشاندیم او در جواب گفت:آیا مرا به‌خدا می‌ترسانید؟ به‌خدا خواهم گفت که: بهترین‌فرد صحابه را بر آنهاامیرقراردادم»[1]

۱ـ سنن بیهقی جلد ۸ صفحه ۱۴۹.

۳۹ـ چه چیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از بیعت با عثمان در روز شوری بازداشت بعد از آنکه عبدالرحمن بن عوف وهمکارانش با اوبیعت کردند و علی که ایستاده بود نشست وعبدالرحمن به‌او گفت: بااو بیعت کن وگرنه گردنت را می‌زنم ودرآن روز جزاو کسی باخود شمشیر نداشت، گفته می‌شود که علی با حال غضب بیرون آمد، سپس اعضای شوری به‌اوپیوستند وبه او گفتند: بیعت‌کن وگرنه باتوخواهیم جنگید، علی ناگزیربه‌آنها پیوست وباعثمان بیعت کرد[1].

طبری درتاریخش جلد ۵ صفحهٔ ۴۱ می گوید: مردم شروع کردند به‌بیعت کردن با عثمان، ولی علی سستی کرد، عبدالرحمن به او گفت: «هر کس نقض بیعت کند به ضررخویش اقدام می کند وهر که به پیمانی که باخدابسته وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ به‌اوخواهد داد»[2].

علی بعد از شنیدن این آیهٔ قرآن، جمعیت را شکافت وبا عثمان بیعت کرد ولی می گفت: خدعه است و چه خدعه‌ای !! و در «الامامة و السیاسة» جلد ۱ صفحهٔ ۲۵ آمده که عبدالرحمن گفته‌است: «ای علی! راهی برای خودت قرار مده که تنها شمشیردرآن حاکم باشد وبس!»

ودرصحیح بخاری ج۱ صفحه ۲۰۸ چنین آمده است: «نباید راهی (دیگر) برایت قرارداده شود».

امینی می‌گوید:

کشتن کسی که ازبیعت دراین‌مورد (شوری) خودداری کند به دستورعمر ابن‌خطاب بوده‌چنانکه طبری درتاریخش جلد۵ صفحهٔ ۵ آورده که عمر به «صهیب» دستور داد: تا سه روز بامردم نماز جماعت بخوان، علی و عثمان وزبیر و سعد و عبدالرحمن وطلحه را (اگرآمده باشد[3]) درجائی گردآر، و عبدالله بن عمر را نیز حاضر کن اما چیزی براو نیست، خودت بالای سر آنها بایست، اگرپنج نفرآنها

۱ـ انساب بلاذری جلد ۵ صفحه ۲۲.

۲ـ سورهٔ فتح آیهٔ ۱۰.

۳ـ چون طلحه غالباً درزمینش واقع در «سراة» به سر می‌برده است.

دربارهٔ یکی متفق شدند ویکی امتناع کرد، گردنش رابزن، واگرچهارنفر متفق شدند ودونفر امتناع کردند گردن آن دونفر رابزن، واگرسه‌نفردربارهٔ کسی وسه نفردیگردربارهٔ دیگری رأی دادند، باید عبدالله‌بن عمررا حکم قراردهند وهر- طرفی راکه او پسندید باید یکنفر را از میان خود انتخاب کنند و اگر به رأی عبدالله راضی نشدند، باآن گروهی که عبدالرحمن‌بن عوف با آنها است باشید و الباقی رااگر ازرأی عامه اعراض کردند بکشید!»[1]

افمن هذاالحدیث تعجبون و تضحکون و لاتبکون «آیا ازاین سخن تعجب می- کنید ومی‌خندید وگریه نمی کنید ؟!» نجم آیهٔ ۵۹ .



۱ـ بلاذری در «الانساب» جلد ۵ صفحه ۱۶ ـ ۱۸ ابن‌قتیبه در «الامامة و السیاسة» جلد ۱ صفحه ۲۳ـ وابن عبد ربه درعقدالفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۷ آنرا نقل کرده‌اند .



این غرض ورزیها و سروصداها برای چیست؟!

این روایات (مربوط به خلافت که قبلا نقل شد) جز سروصدای بی‌اساس و مغلطه کاری دربرابرحقیقت مسلم وخلافت حقیقی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام که با نصوص صریح و صحیح، ثابت شده چیز دیگری نیست که پیامبر بزرگواراسلام ازنخستین روزبعثت تاهنگامی که به‌رحمت‌ایزدی پیوست به‌فرمان خدا مردم رابدان ترغیب می‌فرمود.

این احادیث دروغ، جز جنجال و آشوب دربرابر حقیقتی که مردم دربارهٔ آن اختیاری ندارند، نخواهد بود که پیامبراکرم درابتدای دعوتش تصریح فرمود که امرخلافت به دست خدا است، به هر کس که بخواهد می‌دهد واین‌کار درآن روزی که رسول خدا به قبیلهٔ بنی عامر بن صعصعة پیشنهاد اسلام کرد، صورت گرفت‌آنگاه که سخنگوی آنان گفت: آیا حاضری اگربدین تودرآئیم وخداوند ترابرمخالفانت پیروز گرداند، ریاست وخلافت رابعد ازخودت به مابرگزار کنی؟! رسول خدافرمود: «خلافت دردست خدا است به هر کس که بخواهد می‌دهد»[1].

این روایات مجعول، جزنجیر بلا وحلقهٔ بدبختی‌نیست که امت اسلامی‌را به سوی گمراهی وبدبختی می کشاند وآنان‌راهمواره درتاریکی جهل نگهمیدارد وبسوی دره‌های سقوط وهلاکت سوق می‌دهد.

این روایات جز زادهٔ انگیزه های نادرست ومقاصد شوم نیست که در عالم

۱ــ سیرهٔ ابن هشام، جلد ۲ صفحه ۳۳ ــ الروض‌الانف، جلد ۱ صفحه ۲۶۴ ــ سیرهٔ‌حلبی، جلد ۲ صفحه ۳ــ سیرهٔ زینی دحلان، جلد ۱ صفحه ۳۰۲.

راستی وحقیقت ودربازاردانش ومعرفت ارزش واعتباری ندارند.

اینها جزساختهٔ دست های بهتان ودروغ نیست که انحراف ازقانون عدالت وراه راست ودوری ازفرمان امانت، آنها راپرداخته وپدیدآورده‌است.

این روایات مجعول، جزرنگهای دروغ و وارونه جلوه دادن حقائق نیست که صفحات تاریخ بدان وسیله چنان زشت جلوه داده شده که هیچ دانشمند دین داری آن را نمی‌پسندد وهیچ تحصیلکردهٔ آگاه به‌آن اعتماد نمی کند وهیچ سالك راه خدا آن را راه صحیح انتخاب نمی کند وهیچ طالب حق مقصودش رادر آن جستجو نمی‌نماید.

اینها جزسروصداها وعربده های توخالی نیست‌که مطامع مادی ولذت‌های زودگذر زندگی آن را پدید آورده است. اینها جز گوشه‌ای از آتش فتنه های گمراه کننده و نمونه‌ای ازلهیب خواهش های نفسانی نیست که نادان بیچاره را گول می‌زند واز رشد وتکامل بازش می‌دارد واورا درشناخت دینش چنان حیران وسرگردان می کند که ریشه‌های سعادتش‌را می‌سوزد.

اینها جزدروغ های شاخدار رائج نیست که برای‌انحراف امت‌اسلامی ازراه های راستی وامانت وبرانگیختنش بردروغ بستن به‌خدا وپیامبروامناء وثقات‌امتش ساخته شده است.

حال، آیا انسان پژوهشگر برای نجاتش از این ورطه های تاریك، راهی می‌یابد؟ وآیا برای خلاص شدن ازاین زنجیرهائی که دست وپایش را بدون توجه بسته است، امیدی هست؟ واصلا مدرك مورد اعتماد ومحکمی که شایستگی آنرا داشته باشد آدمی به آن مراجعه کرده و اعتماد نماید وجود دارد؟ وبرچه کتاب و سنتی سزاوار است‌کارش را موکول نماید؟ آیا کتاب‌ها مشحون به‌این دروغ‌هائی تصریح برساختگی‌بودن‌آنهاشده نیست؟آیااین‌صدهاازهزاران‌احادیث دروغی‌نیست که درضمن تألیفات و کتاب‌ها پراکنده است؟

آدمی وقتی که می‌بیند برخی ازمؤلفین، آن احادیث دروغ را به شکل

ارسال مسلم تلقی کرده و برخی دیگر آنها را بااسناد دروغین جای صحیح، قالب می کنند، و برخی دیگر آنها را بدون آنکه توجه دهند که درمتن ویا سندشان نواقصی هست نقل می کنند، راه بجائی نمی‌برد ونمی‌داند که چه کند؟

همهٔ اینها دربارهٔ ردیف کردن فضائل (خلفاء) ویا اثبات ادعا های بی اساس درمورد مذاهب بوده است.

آدمی وقتی که در برابر چنین مشکلاتی قرار گرفت از خود می پرسد که چه‌کند؟ بااینحال می‌بیند که ورای این نویسندگان آلوده ومنحرف، دروغگوی قرن چهاردهم (قصیمی) قرار داردکه در کمال پر روئی ادعا می کند: «در میان رجال حدیث اهل سنت، کسی که متهم به کذب وحدیث سازی باشد، وجود ندارد!»

بنابراین گناه نادان بیچاره درنشناختن حقیقت چیست؟ وچه چیز می‌تواند سنت صحیح را ازناصحیح به او بشناساند؟ وچه دستی قادراست اورا ازستم دروغ و تزویر خلاص کند؟ وآیا مصلحی پیدا می‌شود که درخود انگیزهٔ دینی‌درستی‌بیابد وچنین‌انسان گرفتار وسرگردانی را ازگمراهی نجات دهد؟!

آری «ما برای او در این الواح، ازهرچیزی پندی نوشتیم و همه چیز را توضیح دادیم تاهر کس که هلاك می‌شود ویا زنده می‌ماند روی‌دلیل آشکار باشد، ومابرای آنها کتابی آوردیم که براساس علم تفصیلش دادیم تابرای مؤمنان هدایت و رحمت باشد، و به آنها حقائق آشکاری ارائه دادیم، و اختلاف آنها بعد از دانائی وبه جهت ستمکاری خواهد بود که پروردگارت روزقیامت دربارهٔ آنچه که درآن اختلاف کرده‌اند حکم خواهد فرمود، بنابراین ترا برآئین حق‌قراردادیم، پس ازآن پیروی کن واز هواهای کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن، مبادا آنهائی که به‌آن‌ایمان ندارند وازهواهایشان پیروی کرده وسقوط نموده‌اند، تراازپیروی آن بازدارند، درود بر کسی که ازحق‌پیروی نماید»[1].

۱ـ عباراتی که درمیان گیومه نقل‌شده همه اقتباس ازآیات قرآن بوده‌که ما ترجمهٔ آنها را آورده‌ایم.

نظر حفاظ وعلماء اهل سنت

دربارهٔ حدیث سازان

حافظ جلال‌الدین سیوطی در «تحذیرالخواص» صفحهٔ ۲۱ گفته است: «فکر نمی کنم کسی ازاهل‌سنت دربارهٔ کفرمرتکب گناهان کبیره فتوی داده باشد، مگر شیخ ابومحمد جوینی[1] ازاصحاب ماپدر امام‌الحرمین[2] دربارهٔ دروغ برپیامبراکرم گفته است: کسی که تعمد دردروغ بررسول خدا داشته باشدکافراست وازملت‌اسلام بیرون است.

و دراین فتوی بعضی دیگرمانند: امام ناصرالدین ابن منیر که ازپیشوایان مالکیها است ازاوپیروی کرده‌اند، واین‌حکم دلالت می‌کند که کذب بررسول‌خدا ازبزرگترین کبائر است، زیرا هیچ کدام از کبائر پیش هیچ فردی ازاهل سنت، ایجاب‌نمی کند کەمرتکب شوندهٔآن کافرباشدمگرهمین‌تعمدبر کذب‌بررسول‌خدا».

وضع حال محدثان و حفاظ و مورخان و سیره نویسان که از دیرباز، این احادیث دروغ رابه نام پیامبر بزرگوار اسلام، در کتب ومؤلفاتشان آورده‌اند، از روایتی که خطیب ازقول رسول خدا آورده وابن جوزی آنرا صحیح دانسته معلوم شود وآن روایت‌اینست: من روی منی حدیثا وهو یری انه کذب فهو احدالکذابین:

۱ــ او امام شافعیان عبدالله بن یوسف است که درسال ۴۳۸ هـ فوت کرده‌است اودرفقه‌واصول وادب تبحر داشته است، و جوین قریه‌ای است درنواحی نیشابور.

۲ــ ابوالمعالی عبدالملک ابن شیخ ابی‌محمد متوفی درسال ۴۷۸.

«هر کس‌ازمن حدیثی را که می‌داند دروغ‌است، روایت کند او یکی‌ازدروغگویان است»[1].

و قرآن مجید نیز در این باره می فرماید: **ولو تقول علینا بعض الاقاویل لا خذنامنه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذ کرة للمتقین و انا لنعلم ان منکم مکذبین**: «اگر پیغمبر بعضی گفتگوها را به ما نسبت می‌داد اورا بشدت می گرفتیم وشاهرگش را می‌بریدیم وهیچ یك ازشما حائل او نمی‌شدید که قرآن پندی برای پرهیز کاراست و ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنند گانید»[2].

این حفاظ و مورخان بااینکه به حقیقت این دروغ های ساخته شده عالم بودند، آن را به رسول خدا نسبت دادند «آنان ازپیش گمراه بودند و بسیاری از مردم رانیز گمراه کردند وازرسیدن به راه راست باز ماندند، ستمگرتر ازآنکه دروغی بنام خدا بسازد کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانند که بپروردگارشان دروغ بستند، ای لعنت خدا بر ستمگران باد»[3].

آیا فکر می کنید که آنان در این دروغ گفتن هایشان جاهل بوده وتعمد نداشته‌اند چنانکه قرآن مجید می گوید: «ونیست برای آنان دانشی، و ازروی کوری و کری دروغ گفتند، ومی‌پندارند که برحقند، و برخی ازآنان بیسوادند و از کتاب جز آرزوهائی نمی‌دانند ونیستند آنان جزاهل پندار، پس چه کسی ستمگرتر ازآنست که به‌خدا ازروی دروغ افترا می‌زند تامردم راازروی بی‌دانشی گمراه کنند، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند، پس‌وای برآنها ازآنچه که دست هایشان نوشته ووای‌برآنها ازآنچه که کسب کرده‌اند».

۱ــ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۶۱ــ المنتظم جلد ۸ صفحه ۲۶۸.

۲ــ سورة الحاقة آیات ۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹.

۳ــ سورة هود آیة ۱۸.

قرن ششم

۵۴

قطب‌الدین راوندی

قطب‌الدین راوندی متوفی در سال ۵۷۳ هـ اشعاری دربارهٔ غدیر خم سروده که عبارات زیر ترجمهٔ قسمتی از آنست :

«فرزندان زهرا ، پدران یتیمانند که هر گاه مخاطب (جاهلان) قرار گیرند می گویند : درود برشما .

آنان دلیلهای خدا برمردمند، هر کس بدی آنان رابخواهد گناهکاراست.

آنان روزهارا روزه دار وشبها راشب زنده دارند.

الم یجعل رسول الله یوم ال ... غدیر علیاً الاعلی اماما
الم یسك حیدر قرماً حماما ؟ ... الم یسك حیدرخیراً مقاما؟

«آیا رسول خدا روزغدیرعلی بزرگوار را امام قرارنداد ؟

آیا نبود حیدر (علی) مرد شجاع با عظمت وآیا نبود حیدر دارای بهترین مقام ومنزلت ؟!»

وباز ازاشعار اوست که می گوید :

برای خاندان پیامبر اکرم شرافت عظیمی است که زمین برای فضائلشان کوچك است .

هنگامی که‌همه جارا بلا فرا گرفت؛ هر کدام آنان‌زره (وپناهگاه) محکمی هستند .

هنگامی که قائمشان در مقام موعظه‌ایستاد کلامش چون در گرانبهااست .

و یا زمانیکه دنیا با عدلشان پر شد، روزگار جبار در برابرشان تسلیم خواهد شد.

آنان دانایانندا گرچه مردم جاهلند، آنان وفا کنند گانند اگر چه (حتی) دوستان خیانت کنند.

پسرعموهایشان بر آنان ستم کردند، روزگار از آنها اعراض کرد هنگامی که ریاست از آنها گرفته شد.

برای آنان درهر روز، پیش دشمنانشان قربانی تازه‌ای بود.

تناسوا مامضی بغدیر خم — فادر کهم لشقوتهم هبوط:

فراموش کردند آنچه که درغدیرخم گذشته بود، درنتیجه بخاطرشقاوتشان مقام آنان (ازنظرظاهری) پائین آمد.

لعنت خدا بربنی‌امیه که خون حسین علیه‌السلام را ریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود !!

بردودمان پیامبر همه روزه درود خداباد تازمانی که صبح می‌دمد وخورشید طلوع می‌کند[1].

شخصیت وشرح حال راوندی

قطب‌الدین ابوالحسین سعد[2] بن هبة الله بن حسین بن عیسی راوندی یکی ازپیشوایان علمای شیعه، چشمی ازچشمهای این طائفه و از اساتید بی‌نظیر فقه و حدیث و ازنوابغ علم و ادب است، هیچ گونه عیبی درآثار فراوانش وتیرگی در فضائل و مساعی جمیله و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده‌اش وجود ندارد.

ذکر خیروتعریف وتمجید فراوانش درکتابهای زیربچشم می‌خورد: فهرست شیخ منتجب‌الدین_ معالم‌العلماء _ امل الآمل _ لسان‌المیزان جلد۴ صفحهٔ ۴۸ _

۱_ این ابیات در مستدرك‌الوسائل جلد۳ صفحه۴۸۹ ودر بعضی‌از کتب ادبی موجوداست.

۲_ دربسیاری ازمدارك موثق «سعید» آمده است.

ریاض‌العلماء ـ اجازهٔ بزرگ‌ سماهیجی ـ ریاض‌الجنه درروضهٔ چهارم ـ لؤلؤالبحرین ـ منتهی‌المقال جلد ۲ صفحهٔ ۲۲ ـ الکنی والالقاب جلد ۳ صفحهٔ ۵۸.

مشایخ او وکسانیکه ازاو روایت کرده‌اند :

آن مرحوم ازبسیاری ازدانشمندان وبزرگان مذهب روایت می کند که‌از آنجمله است :

۱ـ شیخ ابوالسعادات هبةالله‌بن علی بغدادی متوفی درسال ۵۲۲ هـ .

۲ـ سید عماد الدین ابوالصمصام ذوالفقاربن محمد حسینی مروزی که شیخ منتجب الدین حدود سال ۵۲۰ او را درك کرده ودرآن وقت ازعمرش ۱۱۵ سال گذشته بود ..

۳ـ شیخ ابوالمحاسن مسعودبن محمد صوانی متوفی درسال ۵۴۴ چنانکه در تاریخ بیهق آمده است .

۴ـ شیخ عمادالدین محمد بن ابی القاسم طبری مؤلف « بشارة المصطفی لشیعة المرتضی».

۵ـ شیخ ابوعلی طبرسی صاحب مجمع‌البیان متوفی در سال ۵۴۸ هـ چنانکه درنقدالرجال آمده است .

۶ـ شیخ رکن‌الدین ابوالحسن‌علی‌بن علی‌بن‌عبدالصمد نیشابوری تمیمی .

۷ـ شیخ محمدبن علی‌بن عبدالصمد برادرشیخ رکن‌الدین یاد شده .

۸ـ سید ابوتراب مرتضی بن داعی رازی حسنی صاحب «تبصرةالعوام» .

۹ـ سید ابوالحرب مجتبی‌بن داعی‌رازی برادر سید ابوتراب یادشده.

۱۰ـ سید ابوالبرکات محمدبن اسماعیل حسینی مشهدی .

۱۱ـ شیخ ابوجعفر محمدبن‌علی بن حسن حلبی.

۱۲ـ ابونصرالغاری. صاحب«الریاض» گفته‌است: شایدآن‌نسبت‌به‌سوی «الغار» ازقراء احساء که تا کنون‌آباداست باشد.

۱۳ـ شیخ ابوالقاسم بن کمیح .

۱۴ـ شیخ ابوجعفر محمد بن مرزبان.

۱۵ـ شیخ ابوعبدالله حسین مؤدب قمی .

۱۶ـ شیخ ابوسعد حسن بن علی ارابادی.

۱۷ـ شیخ ابوالقاسم حسن بن محمد حدیقی.

۱۸ـ شیخ ابوالحسین احمد بن محمد بن علی بن محمد مرشکی .

۱۹ـ شیخ هبةالله بن دعویدار .

۲۰ـ سید علی بن ابیطالب سلیقی.

۲۱ـ شیخ ابوجعفر بن کمیح برادر شیخ ابوالقاسم یادشده .

۲۲ـ شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به ابن الاخوة .

۲۳ـ شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن حسن نیشابوری مقری .

۲۴ـ شیخ محمد بن حسن والد شیخ خواجه نصیرالدین طوسی .

صاحب «روضات» او را ازمشایخ راوندی آورده ولی روی حساب بعید بنظر می‌رسد، زیرا پدرخواجه ازطبقهٔ شاگردان قطب‌الدین‌است.

و به احتمال قوی اوشیخ محمد بن حسن بن محمد طوسی مکنی به ابونصر متوفی در سال ۵۴۰ ه باشد (چنانکه در شذرات آمده) در هر صورت خدا داناتر است .

وازشیخ ماقطب‌الدین راوندی جمعی‌ازبزرگان شیعه ازآن جمله افراد زیر روایت می کنند :

۱ـ شیخ احمد بن علی بن عبدالجبار طبرسی قاضی .

۲ـ شیخ نصیرالدین راشد بن ابراهیم بحرانی.

۳ـ شیخ بابویه سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه.

۴ـ پسراو ابوالفرج عمادالدین علی بن قطب‌الدین راوندی.

۵ـ قاضی جمال‌الدین علی .

۶ـ شریف عزالدین ابوالحرث محمد بن حسن علوی بغدادی .

۷ـ شیخ‌ابن شهراشوب محمد بن علی سروی مازندرانی .

تألیفات ارزنده‌اش عبارت است از :

سلوة الحزین[1] ـ المغنی درشرح نهایه ده جلد ـ تفسیرقرآن ـ نهیةالنهایه ـ منهاج‌البراعه درشرح نهج‌البلاغه[2] ـ احکام الاحکام ـ بیان الانفرادات ـ غریب‌النهایه ـ قصص الانبیاء ـ المعارج در شرح خطبه‌ای از نهج البلاغه ـ الشافیة رسالة فی‌المسئلةالثانیة ـ التغریب‌فی‌التعریب ـ آیات‌الاحکام ـ شرح کلمات صدکانهٔ امیرالمؤمنین ـ الاغراب فی‌الاعراب ـ زهرةالمباحثه ـ ضیاء الشهاب فی‌شرح‌الشهاب[3] تهافت الفلاسفة ـ کتاب‌البحر ـ شجارالعصابة فی غسل الجنابه ـ جواهر الکلام ـ النیات فی‌العبادات ـ فرض من حضره الاداء و علیه‌القضاء ـ الخرائج و الجرائح ـ رسالة الفقهاء ـ رساله‌ای در ناسخ و منسوخ ازقرآن ـ شرح العوامل ـ رساله‌ای درخمس ـ لباب‌الاخبار درفضیلت آیة الکرسی ـ مسأله‌ای درخمس ـ کتاب‌المزار جنا الجنتین دربارهٔ فرزندان عسکریین ـ تحفة العلیل ـ اسباب النزول ـ احوال احادیثنا و اثبات صحتها ـ ام القرآن ـ صلاة الآیات ـ حل المعقود من‌الجمل و العقود ـ فقة القرآن[4] ـ القاب‌المعصومین ـ التلخیص من‌فصول الشعرانی ـ الآیات المشکلة ـ رسالة فی‌العقیقة ـ شرح‌الذریعه شریف مرتضی درسه جلد ـ نفثةالمصدور که دیوان اوست ـ خلاصة التفاسیر درده جلد ـ الرایع فی‌الشرایع دردو جلد ـ الانجاز فی شرح‌الایجاز ـ شرح مایجوز ومالایجوز من‌النهایة ـ اختلافی که میان شیخ مفید وسید مرتضی درمسائل کلامی واقع‌شده که درحدود ۹۵ مسأله می‌شود .

اینها کتبی است که از مرحوم راوندی در اختیار ما است که فکر می کنم

۱ـ مرحوم میرزا حسین نوری در مستدرك الوسائل جلد ۳ صفحه ۳۲۶ دربارهٔ این کتاب بحث جالبی دارد.

۲ـ صاحب ریاض آنرانخستین شرح‌نهج‌البلاغة شمرده درصورتی‌که درجلد چهارم‌این کتاب خلاف آن برای شما روشن گردید .

۳ـ کتاب «الشهاب» مال قاضی قضاعی است که مرحوم راوندی آنرا درسال ۵۵۳ ﻫ شرح کرده است .

۴ـ اودرسال ۵۶۲ ﻫ آن راتألیف کرده است.

بعضی ازاین کتاب‌ها بادیگری یکی باشد ازقبیل: «التلخیص» نسبت به «لباب‌الاخبار» و «ام القرآن» بابعضی از تفاسیرش.

فرزند شایسته‌اش:

او از خود، فرزندان دانشمند که همه از فقهاء و بزرگان شیعه بودند بجا گذاشته است.

یکی ازفرزندانش شیخ ابوالفرج عمادالدین علی بن قطب‌الدین‌است، چنانکه درفهرست شیخ منتجب‌الدین آمده اوعالمی ثقه ومورداعتماد است.

او ازپدرش و ازجمعی که ذیلا نام‌برده می‌شود، روایت می کند:

سید ضیاء الدین فضل‌الله بن علی‌راوندی کاشانی.

جمال‌الدین حسین‌بن علی ابوالفتوح رازی مفسرمعروف.

سدیدالدین محمود بن‌علی بن حسن‌حمصی رازی.

امین الدین ابوعلی فضل‌بن حسن طبرسی صاحب مجمع‌البیان.

شیخ عبدالرحیم بن احمد بغدادی مشهوربه ابن اخوه.

صاحب معالم دراجازهٔ بزرگش به همهٔ اینها تصریح کرده است.

وفقیه بزرگ شیخ ابوطالب نصیرالدین عبدالله بن حمزة بن حسن بن علی ابن نصیرطوسی وشیخ محمدبن جعفربن‌ابی‌البقاء حلی معروف به‌ابن‌نما ازاوروایت می کنند.

شیخ حرعاملی درامل الآمل گاهی از او تحت عنوان: علی بن قطب‌الدین ابی‌الحسین‌راوندی‌و گاهی به عنوان علی‌بن‌امام قطب‌الدین سعید راوندی یاد کرده وشرح حالش را مرقوم فرموده است وددمورد اول نوشته است: شهید ازاو روایت می کند...

واین اشتباه آشکاری است، زیرا این شیخ علی ازبزرگان قرن ششم است و حال آنکه شهید درسال ۷۳۴ هـ متولد شده‌است.

واین‌شیخ علی دارای فرزند دانشمندی‌است که شیخ منتجب‌الدین درفهرست

از او یاد کرده و او را به دانش و فضیلت ستوده است. و او همان شیخ ابوالفضائل برهان الدین محمد بن علی بن قطب الدین است.

و فرزند دیگر قطب الدین، شیخ نصیر الدین ابو عبدالله الحسین بن قطب الدین است که یکی از علماء و دانشمندان بزرگی است که شهید شده و ما در کتاب «شهداء الفضیله» صفحهٔ ۴۰ شرح زندگی او را نوشته‌ایم.

فرزند سوم قطب الدین، فقیه ظهیر الدین ابو الفضل محمد بن قطب الدین است که همهٔ تراجم نویسان از او ستایش کرده و به عنوان امام و ثقه و عدل از او یاد کرده‌اند.

قطب الدین راوندی چنانکه در اجازات بحار صفحه ۱۵ به نقل از خط شهید اول قدس سره آمده روز چهارشنبه دهم شوال سال ۵۷۳ فوت کرده است. و در لسان المیزان به نقل از تاریخ ری تألیف ابن بابویه آمده است که: او در سیزدهم شوال فوت کرده است و قبرش هم اکنون در صحن جدید حضرت معصومه علیها سلام در قم قرار دارد.

قرن ششم

۵۵

سبط ابن تعاویذی

او که در سال ۵۱۹ هـ متولد و درسال ۵۸۴ هـ فوت کرده است اشعار زیادی دربارۀ غدیرخم واهل بیت علیهم السلام دارد که ازآن جمله‌است اشعاری که ذیلا ترجمه می‌شود :

« ای همنام پیامبر، و ای پسرعلی، که ازبین برندۀ شرك بود! وای پسرفاطمۀ پاك! توبرهمۀ انسان‌ها به‌جهت مقام عالی واصالت خانوادگی برتری داری.

درس وفاداری ازشما گرفته می‌شود ومردم درهرکارخیری ازشما پیروی وبه شما اقتداء می کنند.

چگونه بامن خلف وعده می کنی درصورتی‌که خلف وعده از عادت موالی بزرگوار نیست ؟!

سوای پسر «مختار» ! بزرگتر ازآنی که چنین کار نادرستی راانجام دهی ، زیرا تو از روز نخست بدون هیچ گونه اکراه و اجباری مرا به آن وعده داده بودی .

و انسان بافضیلت کسی است که درگرفتاری‌ها دست‌آدمی را بگیرد نه در خوشی‌ها ومواقع آسایش .

چه عذری مانع تومی‌شود درصورتی که امورغیرمقدورنباید تراازانجام امور شایستۀ (مقدور) بازدارد ؟

مادامی که خلف وعدهٔ توادامه دارد وعذری برای تأخیرآن نداری، من از جملهٔ «نواصب» خواهم بود وجزمارماهی وترتیزك نخواهم خورد، ونظافت خواهم کرد وتاسه‌روز سرمه خواهم کشید وددروز عاشورا غذا خواهم پخت.

و طویت الاحزان فیه ولم ابد سرورا فی یوم عیدالغدیر:

«وبساط حزن واندوه را درآن روز (عاشورا) خواهم برچید ودر روز «عید غدیر» دیگراظهارسروروشادمانی نخواهم کرد» وبعدازاین بجای «مشهد موسی بن جعفر» (ع)، در مسجد جامع منصور، بیتوته خواهم کرد و ظرف یهودی را پاك می‌دانم وآن راازخوك ترجیح می‌دهم وبعد ازاین شیعه مرادر«کرخ» در«ناموسه» ودر کنار «قصیر» خواهند دید که قبر«مصعب» را زیارت می‌کنم درصورتی که پیش ازاین «قبرالنذور»[1] رادوست می‌داشتم وزیارت می کردم:

«میل دارم زبیدی (ابن‌ملجم) درروزقیامت رفیقم باشد! وفاطمه درروزحشر مرابیبیند که دستم درمیان دست قطع‌شدهٔ او (ابن ملجم) قراردارد.

ومسئول‌این بد بینیم شماهستید که‌انسان مؤمنی‌را (به خاطرخلف وعده‌ات) جهنمی ساختید!!»

این ابیاتی که ترجمه‌اش را دراینجا آوردیم، ازدیوان خطی[2] تعاویذی نقل کردیم که آن‌را برای نقیب کوفه «سید محمدبن مختارعلوی» نوشته واورابه عدم وفاء به وعده‌ای که به‌او داده بوده سرزنش نموده است واین‌ابیات به سبك «تتریهٔ» «ابن منیر» است وبرای هردوی آنها اشباه ونظائری است که درجلد چهارم صفحهٔ ۳۲۹ ـ ۳۳۱ به‌آنها اشاره شده‌است.

تعاویذی کیست؟

او ابوالفتح محمدبن عبیدالله (دربعضی مصادر «عبدالله» آمده‌است) بغدادی معروف به «ابن تعاویذی» و «سبط بن تعاویذی» است. واین شهرت به خاطر جد

۱ــ درجلد نهم دربارهٔ او بحث شده است.

۲ــ دردیوان مطبوعش، صفحه ۲۱۲ نیزهمین ابیات یافت می‌شود.

مادریش «ابی محمد مبارك جوهری معروف به‌ابن‌تعاویذی» است که درسال۴۹۶ هـ درکرخ متولد شده ودرجمادی‌الاول سال ۵۵۳ هـ فوت کرده. ودر مقبرهٔ «شونیزیة» دفن شده است .

تعاویذی در زمرهٔ شعرای طراز اول شیعه ونویسندگان چیره دست این طائفه قراردارد وعراق باشعرعالی وادبیات نورانیش احساس غرورمی کند، چنانکه کتاب‌ها ازگفتار نورانیش منورو باعبارات خوشبویش معطراست وهمهٔ کتب تراجم ورجال او را ستوده وفضائل‌آشکار وآثار فراوانش رایادآور شده‌اند.

در«معجم‌الادباء» جلد۷ صفحهٔ ۳۱ آمده است که: او درزمانش شاعرمعروف عراق بوده و در دیوان اقطاع دربغداد نویسنده بوده است و زمانی که عماد کاتب اصفهانی درعراق بوده مدتی بااو همنشینی داشته وقتی که به شام رفت و به سلطان «صلاح‌الدین یوسف بن ایوب» پیوست ، ابن تعاویذی بااومکاتبه داشت ومیان آنها مراسلاتی صورت گرفت که برخی‌از آنها را « عماد » در «الخریدة» آورده‌است .

ابوالفتح تعاویذی درآخر عمرش سال ۵۷۹ هـ کور شد وبرای اودراین‌باره اشعار زیادی است که درآن ازدوران بینائی وجوانیش یاد می کند .

او باسه قصیده[1] سلطان صلاح‌الدین را ستوده وآنهاراازبغداد بسویش‌فرستاد ودر یکی ازآنها باقصیدهٔ ابی‌منصور علی‌بن حسن معروف به «صردر»[2] که اولش اینست :« اكذا يجازى وُدُّكل قرين ... ؟ » معارضه کرده است .

او درديوان، حقوق ماهانه‌ای داشت، وقتی که کورشد خواست که آن‌رابه نام فرزندانش قراربدهد، آنگاه این‌قصیده رانوشت وپیش خلیفهٔ «الناصر» فرستاد واز او خواست : تا زمانی که زنده است حقوق ماهانه‌اش رابه اوبدهند که اول‌آن قصیده چنین است : «خلیفهٔ خدا تو به دین ودنیا و امر اسلام‌آگاهی ..!»، سپس

۱ـ در دیوانش در مدح صلاح الدین شش قصیده است نه سه تا شاید ازآنها سه تا را فرستاده باشد.

۲ـ او ابی منصور علی‌بن حسن‌کاتب شاعراست که در سال ۴۶۵هـ فوت‌کرده و شرح حالش دربسیاری ازکتب‌آمده است.

حموی دربارهٔ او می گوید: «تمام اشعار او عالی و نیکواست و دیوانش بزرگ و در دومجلد است که خودش پیش از اینکه چشمش آسیب بیند آن را جمع آوری کرده بود، و آن‌را با خطبه‌ای بسیار عالی آغاز کرد و چهار باب برایش قرارداد و آنچه را که بعداز کوری سروده آن‌را «زیادی» خوانده‌است که بعضی‌ازدیوان‌های موجود آنها را دارند وبعضی دیگر فاقدند.

وبرای‌او کتابی‌است که آن‌را «الحجبة والحجاب» نامیده ودریك مجلدبزرگ است ونسخه‌اش بسیار کم است.

او در دهم رجب سال ۵۱۹ ﻫ متولد ودر دوم شوال‌سال ۵۸۳ ﻫ دربغداد فوت کرد ودرمقبرهٔ باب «أبرز» دفن گردید.

ودرتاریخ‌ابن خلکان جلد۲ صفحهٔ ۱۲۳ آمده است‌که: ابوالفتح‌ابن‌تعاویذی منسوب به جد مادریش «ابومحمد مبارك» است که کفالت و تربیتش را به عهده داشته است. و این ابوالفتح تعاویذی، شاعر بی‌نظیر زمانش بوده اشعارش بسیار شیرین وجذاب وپرمعنی ودرنهایت زیبائی ولطف است وبه عقیدهٔ من تادویست‌سال پیش ازاو چنین اشعاری وجود ندارد، وکسی دراین گفته مرا مؤاخذه نکند، زیرا طبایع مختلف است چنانکه گفته‌اند: « وللناس فیما یعشقون مذاهب : مردم در چیزهائی که دوست دارند مختلفند».

او دردیوان مقاطعات کاتب بوده ودراواخرعمرش سال ۵۹۷ ﻫ کورشد.

آنگاه نظیر آنچه که از معجم الادباء نقل کردیم ابن خلکان نیزنقل کرد و بیش ازهفتاد بیت‌ازاشعارش راآورد وافزود: «این مقدارازاشعارش را بخاطر آنکه بسیارجذاب وعالی بوده‌آوردم واماآن قسمت ازقصائدش که دربارهٔ مدح وذم‌است فوق‌العاده عالی وجالب است.

واو کتابی به نام «الحجبة والحجاب» دارد.

عماد اصفهانی درکتاب «الخریده» ازاویاد کرده واورا چنین ستوده است: او جوانی است که دارای فضائل وآداب وریاست وکیاست وجوانمردی است، من‌واو

راصدق عقیده درپیوند صداقت باهم جمع کرده‌است، من‌وسیلهٔ اواخلاق‌نیك ورفتار پسندیده را تکمیل کردم .

ولادت‌اودردهم رجب روزجمعه سال۵۱۹ ﻫ بوده‌ودردوم شوال‌سال ۵۸۳ﻫ یا ۸۴ دربغداد فوت‌کرد ودرباب «أبرز» دفن گردید .

و ابن نجار گفته است : تولد او روز جمعه و وفـاتش روز شنبه ۱۸ شوال بوده است .

ابوالفداء درتاریخش جلد۳ صفحهٔ ۸۵وابن شحنةدر «روض‌المناظر» وابن‌کثیر در تاریخش جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۲۹ و صاحب «شذرات الذهب» جلد ۴ صفحهٔ۲۸۱ و مؤلف «نسمةالسحر» جلد۳ ازاوچنین یاد کرده‌اند . ومن هیچ گونه خلافی دربارهٔ تاریخ ولادتش نیافتم مگر آنکه عبدالحی درشذراتش آن‌را سال۵۱۰ ﻫ نوشته که مدرکی برای‌آن ندیدم .

ویافعی دردو موضع از کتاب «مرآة الجنان» جلد۲ صفحهٔ ۳۰۴ و۴۲۹ ازاو یاد کرده ودرموضع اول گفته‌است : بعضی‌ازمورخان، مرگش رادرسال ۵۵۳ ﻫ ذکر کرده‌اندوبعضی دیگردرسال ۵۸۴ﻫ گفته‌اند درصورتی که سال ۵۵۳ ﻫ تاریخ‌وفات جد اوست که معروف به ابن تعاویذی بوده است وتوه‌اش در همان وقت درباره‌اش شعر گفته‌است، وبرخی‌ازمورخان مرگ جدش را بااوبه‌خاطر آنکه هردومعروف‌به ابن تعاویذی بوده‌اند، اشتباه کرده‌اند .

درتاریخ «آداب اللغة العربیه» دربارهٔ اوچنین آمده است: اودرسال ۵۳۸ ﻫ فـوت کرده است . و من گمـان می کنم که اصلش ۵۸۳ ﻫ بوده کـه تصحیف شده است .

فرید وجدی در دائرة المعارف جلد ۶ صفحهٔ ۷۷۷ گفته است : او در سال ۵۱۶ ﻫ متولد و درسال ۵۸۳ ﻫ یا ۵۹۶ ﻫ وفات کرده است که هردو تاریخ تصحیف شده است .

کسی که دیوان ابن تعاویذی را دیده باشد بخوبی می‌داند که وفاتش درچه زمانی واقع شده‌است، زیرادرقصائدش تاریخ نظم‌آنها موجوداست واکثرآنهاازسال

۷۰ تا۸۴ بوده است .

و دردیوانش قصیده‌ای که دربارهٔ جدش «مبارك» متوفی درسال ۵۵۳ ه گفته دارای همان تاریخ نیزهست، اودارای دوقصیده است که درسال ۵۸۳ه سروده یکی درمدح الناصرلدین‌الله ابی العباس احمد است ودیگری درمدح وزیرجلال الدین ابی‌المظفرعبیدالله بن‌یوسف است که اورا درمورد وزارتش تهنیت گفته وآن‌را در عید قربان سال ۵۸۳ ه سروده است .

بنابراین وقتی که مسلم باشد او در ماه شوال وفات کرده است بدون اشکال باید فوت اودرسال ۵۸۴ ه واقع شده باشد البته خدا داناتراست .

او اشعار مفصلی نیزدربارهٔ مرثیهٔ ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام سروده که به خاطراختصارازنقل آنها خودداری می کنیم .



شعراء غدیر درقرن هفتم

۵۶

ابــو الحسن المنصور بالله

او که درسال ۵۶۱ ه متولد شده ودرسال ۶۱۴ ه فوت کرده است نیز دربارهٔ «غدیرخم» اشعاری دارد که برخی از آنها ذیلانقل می‌شود:

بني عمنا ان يوم الغدير	يشهد للفارس المعلم
ابونا علي وصي الرسول	ومن خصه باللوا الاعظم:

«پسرعموهای ما، روز «غدیر» برای انسان دانا گواه خوبی است.

پدرما علی وصی رسول‌خدااست، او کسی‌است که پیامبراکرم اورابه «پرچم بزرگ» اختصاص داده است.

احترام شما ازراه انتساب بااوست، ولی‌ما ازگوشت وخون اوئیم.

اگرچه همهٔ ما ازهاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟

اگرشما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستارگانیم.

ما فرزندان دختر و پسرعم با ایمانش هستیم نه شما، پدر ما ابوطالب از او (رسول خدا) حمایت کرد واسلام آورد، درحالی که همهٔ مردم نسبت به او کافر بودند، گرچه ایمانش را ازاوپنهان می کرد اما هیچ گاه علاقمندیش را نسبت بداو پنهان نمی‌کرد.

چه فضائلی را ما بابذل وبخشش دارا نیستیم؟ مادنباله رومحمد وپیروافعال او هستیم، ولی شما پیرو ابا مجرمید (ابومسلم خراسانی).

او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد، ولی شما پاداشی که به او

دادید این بود که خونش را ریختید!

ما درمیان همهٔ مردم بطور آشکار، وارث قرآن واحکام آن هستیم، واگر شما بسوی تارها پناه می‌برید، ما بسوی آیهٔ محکم قرآن پناه می‌بریم.

آیا شرب خمروکارزشت، شایستهٔ انسان های بافضیلت است؟

شما همانند یزید بدبخت کوردل، فرزندان پاك رسول خدارا کشتید، و به سلطنت بی‌دوامتان که هیچ گاه به سلطنت پایدارما نمی‌رسد، افتخار نمودید، ولی بالاخره حق به حقدارخواهد رسید وسلطنت ودولت ماتشکیل خواهد شد و کسی که حق رابخواهد ستم نکرده است»

این ابیات را «ابوالحسن المنصور بالله» درجمادی الاول سال ۶۰۲ هـ به‌نظم در آورده و در آن با قصیدهٔ «میمیه» «ابن معتز» معارضه کرده که اولش اینست: «پسرعموهای ما برگردید ومارا دوست بدارید وبرروش های استواررفتار کنید، برای ما و شما افتخاراتی است و هر کس از حق پیروی کند پشیمان نمی‌شود، درست است که شما فرزندان دخترش هستید نه ما، اما ماهم پسران عموی‌مسلمانش هستیم».

اوقصیده‌ای دارد که درحدود ۵۵بیت‌است وازآن جمله است:

«آنان ابالحسن علی را کشتند وفرزندبرومندش حسن‌راباسم شهید کردند، آب فرات را به سوی حسین و یارانش بستند و باران تیر و نیزه برپیکر شریفش باریدند!».

شخصیت المنصور بالله؟

او امام المنصور بالله عبدالله بن حمزة بن سلیمان بن حمزة بن علی بن حمزة بن هاشم بن حسن بن عبدالرحمن بن یحیی بن ابی‌محمد بن عبدالله بن‌حسین ابن‌ترجمان‌الدین قاسم بن‌ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا بن‌حسن‌بن‌حسن ابن‌علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.

اویکی ازامامان زیدیه درکشور یمن بود که شرافت خانوادگی رابابزرگی

ذاتی جمع کرده بود، او درعین آنکه ازخانوادهٔ بسیار بزرگ و ازدودمان علی علیه‌السلام بوده دارای دانش فراوان وفضائل فوق‌العاده زیاد نیز بوده است. او شمشیر وقلم، علم وعلم، ادب و فرهنگ را دریکجا جمع کرده تاجائیکه یکی از امامان زیدیه دریمن‌شده بود. اودرفقه ونگارش وشعر سرآمد اقران خودبوده تاآنجا که صاحب حدائق و لسمه اورا شاعرترین پیشوایان زیدیه به حساب آورده‌اند.

او دارای حافظهٔ عجیبی بود که جمال الدین عمران بن حسن ازبعضی از کسانی که معروف به حافظهٔ قوی بوده‌اند نقل می کند که گفته‌است: «من صدهزار بیت شعرحفظ دارم، وفلانی (اسم یکی‌ازادباء را برد) نیزهمانند من‌است‌اماحافظهٔ ما دربرابرامام منصور بالله بسیار ناچیزاست».

وعمادالدین ذوالشرفین می گوید: بااو کتاب شعری دیدم، به‌من گفت: آن را خوانده وحفظ کرده‌ام وازهرقصیده‌ای ازآن که می‌خواهی ازمن سؤال کن، من نیزازاول ووسط وآخرآن ازهرقصیده‌ای بیتی رایادآورمی‌شدم واوتمام‌آن قصیده را می‌خواند.

او در اصول دین و اصول فقه پیش حسام الدین ابی محمد حسن بن محمد رصاص درس خواند و کتاب‌های ارزنده‌ای درقسمت های مختلف فقه واصول و کلام وحدیث ومذهب وادب تألیف نمود که ازآن جمله‌است:

۱ـ صفوة الاختیارفی‌اصول‌الفقه ۲ـ حدیقةالحکم‌النبویه شرح‌الاربعین‌السلفیه ۳ـ الشافی فی اصول‌الدین، چهار جلد ۴ـ الرسالة الهادیه بالادلة البادیه فی السبی ۵ـ الاجوبةالکافیةبالادلة الوافیة ۶ـ الدرة الیمنیه فی احکام السبی و الغنیمه ۷ـ الاختیارالمنصوریة فی‌المسائل الفقهیة ۸ـ الایضاح امجمة الافصاح اکثرش درسیره است ۹ـ الفتاوی طبق کتب فقهیه نوشته شده ۱۰ـ الرسالة القاهرة بالادلة الباهرة درفقه ۱۱ـ الرسالة الحاکمة بالادلة العالمة ۱۲ـ الناصحة المشیرة بترك الاعتراض علی‌السیرة ۱۳ ـ العقیدة النبویة فی‌الاصول الدینیة ۱۴ ـ الرسالة الفارقة بین‌الزیدیة و المارقه ۱۵ـ الرسالة النافعه بالادلة القاطعه ۱۶ـ الرسالة الکافیة الی اهل‌العقول

الوافية ۱۷ـ الرسالة الناصحة بالادلة الواضحة دردوجزء ، جزء اول دراصول دين و جزء دوم در فضائل عترت طاهرة ۱۸ـ الجوهرة الشفافة فی جواب الرسالة الطوافة[1] ۱۹ـ الاجوبة الرافعة للاشکال ۲۰ـ الزبدة فی اصول الدين ۲۱ـ العقدالثمين فی الامامة ۲۲ـ القاطعة للاورادفی الجهاد ۲۳ـ تحفة الاخوان ۲۴ـ الرسالة التهامية ۲۵ـ ديوان او.

«المنصور بالله» بدون آنکه پروپاکاندی دربارهٔ امامتش بشود، دراین راه کوشش ومبارزه می کرد ودراین باره کوشش های فراوانی داشته‌است وابتدای دعوتش درماه ذیقعدهٔ سال ۵۹۳ ه بود و در ربيع الاول سال ۵۹۴ ه مردم با او بيعت کردند واو مبلغانش رابه سوی خوارزم شاه متوفی درسال ۶۲۲ ه فرستاد وسلطان آنهارابا گرمی پذيرفت ومدتی در يمن به او منصب زعامت داد تاآنکه در سال ۶۱۴ ه فوت کرد و تولدش درسال ۵۶۱ ه بوده است .

و از بهترين اشعاری که بعد ازمرگش دربارهٔ او گفته شده شعری است که پسرش « الناصرلدين الله ابی القاسم محمد بن عبدالله » درباره‌اش گفته و آن ۴۱ بيت است .

در کتاب «الحدائق الورديه» دربارهٔ شخصيت او درحدود شصت صفحه نوشته شده وقسمتی از کتاب‌هاوسخنرانی هايش را درمورد تبليغات مذهبی ودعوت مردم به سوی خويش و مقدار زيادی از مناقب و کرامات و مقامات واشعارش را آورده است .

صاحب حدائق فرزندان ذکورش را اينطور شمرده است :

محمد الناصرلدين الله ـ احمد المتوکل علی الله ـ علی ـ حمزه که در کودکی فوت کرد ـ ابراهيم ـ سليمان ـ حسن ـ موسی ـ يحيی ـ ادريس که در کودکی مرد ـ قاسم ـ فضل که فوت کرد ـ جعفر و عيسی که بلا عقب بودند ـ داود ـ حسين .

۱ـ رساله‌ای است مشتمل بربيش ازچهل وچند مسأله در اصول دين که يك مرد مدعی فلسفه آن را نوشته است.

ودخترانش ازاین قراربودند : زینب ـ سیده ـ فاطمه ـ حمانة ـ رملة ـ نفیسة ـ مریم ـ مهدیة ـ آمنة ـ عائکة .

ودر کتاب «نسمة السحر فیمن تشیع وشعر» جلد۲ نیز شرح حال المنصور بالله آمده است .



قرن هفتم

۵۷

مجدالدین ابن‌جمیل

متوفی در سال ۶۱۶ ه. ق

او نیز دربارهٔ «غدیر خم» اشعاری دارد که ترجمهٔ قصیدهٔ معروفش چنین است:

«او آمد درحالی که روبندش را کنار گذاشته بود وسیاهی گیسوانش، همه‌جا را تاریك کرده بود.

و اشکش همانند ژاله‌ای که باد صبحگاهی آن را فرود می بارد، جاری بود.

و گفت: حوادث روزگار ترا چنین گرفتار کرد، در صورتی که تو پناه گرفتاران بودی ؟!

و از همه چیز، ترا محروم کرد درصورتی که تو سرپرست بیوه زنان و یتیمان بودی ؟!

به او گفتم: آری روزگارچنین جنایت می کند، اما چشمت روشن که ماه حرام خواهدآمد.

و من در آن ماه دعا خواهم کرد ومدح علی علیه السلام را پیش روی خود قرارخواهم‌داد.

و آن را در حالی که پاکیزه است و بوی مشك از آن می‌آید، بسویش می‌فرستم.

جوانمردی را زیارت می کند که گویا شانه‌هایش از کوه ابوقبیس هم برتر وبالاتراست.

هنگامی که ازدست‌های دهنده یاد می‌شود، باران شدید بهاری که تشنگان را سیراب می کند در برابر بخشش و عطایش ناچیز است و از بذل و عنایاتش رو سفید.

هرگاه پسر هند (معاویة) براو وارد شود، باخوشروئی وبخشش وتبسم بااو روبروخواهد شد.

واگربه‌آسمان توجه کند اگرچه درآن باران نباشد، باران شدیدی ازآن خواهد بارید.

و می بوسد ازخاك «ابوتراب» خاکی راکه امراض غیرقابل علاج را علاج می کند.

می‌رود پیشش وبرمی گردد وبااینکاربه مقصود نائل می گردد.

به‌قصد برادرپیامبرو کسی که رسولخدا به‌او اوصافی رابخشید که بدانوسیله ازدیگران برتری یافت (می‌رود).

و من اعطاه یوم غدیر خم	صریح المجد والشرف القدامی
و من ردت ذکاء لـه فصلی	اداءابعد مـا ثنت اللثاما
و آثـر بالطعام وقد توالت	ثـلاث لـم یذق فیها طعامـا :

وکسی که پیامبر اکرم در روز «غدیر خم» مجد و شرافت آشکار را به او عنایت کرد.

کسی که خورشید برایش برگشت تانماز را دروقتش بخواند درصورتی که تاریکی داشت همه‌جا را فرامی گرفت.

او کسی است که سه‌روز متوالی غذا نخوردوغذایش رابه دیگران داد.

غذایش را قرصی نان جو تشکیل می‌داد وراضی نمی‌شد، جز مقداری نمك سائیده خورشتی برای‌آن قراردهد.

ای ابوالحسن تو جوانمردی هستی که اگر کسی به تو پناه ببرد پناهش

خواهی داد .

ای پسر فاطمه بااشمارم دربیداری به زیارتت آمدم، توهم درخواب به دیدنم بیا وبه من بشارت بده که پناهم می‌دهی وازستم کشیدن نجاتم خواهی داد .

چگونه کسی که زمام امرش را به «حیدر» می‌سپارد از حوادث روزگار خواهد ترسید ؟ !

ابرهای رحمت خدا تراسیراب کند چنانکه بذل وعنایاتت دیگران‌را.

فرشتگان صف اندر صف ضریحت را زیارت می کنند و در اطراف آن به طواف مشغولند .

«همواره باد صبا تحیت«سلامم رابه قبرمطهرش در نجف برساند» .

به دنبال این شعرچه پیش‌آمد ؟

دربسیاری از مجموعه هـای ارزندهٔ خطی دیدم که «مجدالدین بن جمیل» در زمـان « الناصرلدین‌الله» خزینه‌دار بود . خلیفه براو خشم گرفت وبه زندانش افکند ، بزرگان ورجال وقت، برای‌اوپیش خلیفه شفاعت کردند، ولی شفاعت‌آنها مؤثرنیافتاد ودرنتیجه بیست سال اورا دراطاقی زندانی کرد .

شبی در دلش برق زد که شعری در مدح امـام علی بن ابیطالب علیه‌السلام بگوید واین قصیده را دربارهاش گفت وسپس خوابید ودرعالم رؤیا علی‌علیه‌السلام را دید که به اوفرمود : هم‌اکنون آزاد خواهی شد .

او از خواب بیدار شد وبا خوشحالی شروع بـه جمع آوری اثاثش نمود ، حـاضران به او گفتند : چه خبراست ؟ درجواب آنها می گفت : هم اکنون آزاد خواهم شد . زنـدانیان او را مسخره می کردند و مـی گفتند: بیچاره دیـوانه شده است !!

واما «الناصر» نیز امیرالمومنین را درخواب دید که به‌اوفرمود : هم‌اکنون ابن جمیل‌راآزاد کن. او باترس ووحشت ازخواب بیدارشد وازشیطان بخدا پناه برد ودوباره خوابید، بازهمان خواب رادید ، وقتی که بیدارشد ، ازشیطان به خدا

پناه برد و گفت : این‌چه خواب شیطانی است که می‌بینم؟ وبارسوم نیزهمان خواب را دید وقتی که بیدار شد ، فوراً کسی را مأمور آزادی ابن جمیل کرد . هنگامی که مأمور وارد اطاقش گردید، دید اوآمادهٔ بیرون‌آمدن‌است، اوراپیش «الناصر» برد وماجرایش رانقل کرد .

خلیفه به‌او گفت : شنیدم‌که پیش ازآمدن مأمور، آمادهٔ بیرون‌آمدن بودی؟ درجواب گفت : آری. خلیفه پرسید: چرا؟ درجواب گفت: آنکس که پیش‌توآمده بود قبلا پیش من نیزآمده بود !!

«الناصر» گفت : چطور شد؟ گفت : قصیده‌ای درمدحش گفته بودم . خلیفه گفت : آن قصیده را برایم بخوان، او نیزهمین قصیده را (که دربالا ترجمه شد) برای او قرائت کرد .

ابن جمیل کیست ؟

مجدالدین ابوعبدالله محمدبن منصوربن جمیل جبائی (جبی نیز گفته شده) معروف به ابن جمیل فزاری، مردی نویسنده، شاعر، ادیب و دانشمند است. او در نحو ولغت وادب وشعر مقام ارجمندی دارد .

او در کتاب های «معجم الادباء» و «طبقات النحاة» دارای نام جاویدان و خاطرهٔدرخشان ونورانی است. دکتر «مصطفی جواد بغدادی» مقاله‌ای که در مجلهٔ «الغری» نجف شمارهٔ ۱۶ سال هفتم صفحهٔ ۲ نوشته تمام جزئیات حالات این شاعر فراموش شده را جمع کرده است و ما اینك عین آن مقاله را دراینجا می‌آوریم :

«او در قریه‌ای ازنواحی «هیت» معروف به «جبا» متولد شد و درابتدای عمرش به بغداد آمد ودرآنجا بعد ازفراگرفتن قرائت قرآن ، با ملازمت « مصدق بن شبیب واسطی نحوی» درعلم نحو ولغت وفقه و احکام وحساب، مهارت پیدا کرد، وحدیث را از جمعی از اساتید استماع کرد که ازآن جمله‌اند : ابوالفرج عبدالمنعم بن عبدالوهاب بن‌کلیب ، و قاضی ابوالفتح محمد بن احمد مندائی واسطی . و درنثر و نظم، کوشش فراوانی کرد وبه مقام ارجمندی نائل گردید که «قفطی» می گوید :

او نوشته هائی دارد که قسمتی از آنرا با خطش که خط متوسطی بوده واز بغداد به حلب برای فروش آورده بودند ، دیدم وشعرش نیکو ومشهور و ساخته شده است نه طبیعی .

«یاقوت حموی» اورا چنین توصیف کرده است که : «او نحوی، لغوی، ادیب و از فضلای زمانش بوده است» و افزوده است که او ، مردی بلیغ ، خوش خط ، پرفضل ، متواضع ، زیبا، خوش اخلاق و از شعرای دیوان عباسیان بوده[۲] و خلیفه «الناصرلدین‌الله» را باقصائد زیاد که درعیدها ومواقع تبریك می سروده مدح کرده است درنتیجه معروف ومشهورشده تاجائی که کاتب دیوان «ترکات حشریه» وناظر آن گردید وآن عبارت بود از ترکات کسانی که می‌مردند ووارث‌مستحق نداشتند و اموال‌آنها طبق مذهب شافعی به بیت‌المال ملحق می گردید .

و دربغداد، مرد تاجری بود به نام «ابن‌العنیبری» او رفیق ابن جمیل بود ، وقتیکه هنگام مرگش فرارسید اورا به حضور طلبید وبه او گفت : اینك مرگ برایم گوارا است چون همانند تودوستی دارم و جاه و مقام تو می‌تواند عیال و اطفالم را سرپرستی کند، ابن جمیل به او وعدهٔ انجام وظیفه نسبت به خانواده‌اش داد، وقتی که اومرد، سر ترکه‌اش حاضرشد، دید هزاردینارنقد در آن موجوداست، آن را پیش امام الناصر برد و هردو درآن نگریستند و او دربارهٔ آن می گفت : ابن‌العنیبری‌مرد (خداوند شریعت را وارث عمرهای مردم بگرداند) وهزار دینار از مال حلال او که شایستهٔ بیت المال بود به‌آن ملحق گردید وآن مبلغ درعهدهٔ خزینه دولتی است که دردنیا وآخرت حفظش نماید !! قفطی دربارهٔ او می گوید : او برخویش ستم می کرد و در کارها سخت گیر بود وبه بعضی از عقلاء گفت : از عذابم بترس که بسیار شدید و دردناك است ! اودرجواب گفت : پس توخدای یکتا هستی !!

۱ـ اصول التاريخ والادب ، جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶ ، جلد ۹ صفحه ۶۷ ـ ۶۸ این کتاب از گردآورده های خطی ماست که درحدود ۳۳ مجلد است وهنوز ادامه دارد.

۲ـ معجم‌الادباء، جلد ۷ صفحه ۱۱۰.

ابن جمیل ازاین حرف شرمنده شد، ولی اینحالت او را از ستمی که اراده کرده بود باز نداشت !!

قفطی اضافه می کند که: اوخودرا بسیاربزرگ میداست تاجائی که کسی را همانند خود نمیدید[1].

سپس مجدالدین درصدد برآمد که نویسندهٔ بیت المال که بمنزلهٔ وزارت دارائی درعصرماست بشود وتمام نامههای مربوطه میبایست وسیلهٔ اونوشته شود، وبعد ازآن ترقی کرد ودر دهم ذی القعدهٔ سال ۶۰۵ هـ به مقام وزارت دارائی نائل گردید. به عـلاوه سرپرستی «دجیل» وراه خراسان یعنی: ایـالت «دیالی» و «خالص» و «خزانة» و «عقار» وامثال آنها ازناحیهٔ حکومت بغداد به عهدهٔ او گذاشته شد[2].

هنگامی که منشی دارائی بود، حقوق ماهیانهاش هفت دینار بود، وقتی که وزیردارائی شد، حقوقش ده دینار گردید.

قفطی حکایتیرا که برای ابنجمیل درایام وزارت دارائیش پیشآمده ذکر می کند نهایت آنکه بدی خطی که حکایت با آن نوشته شده آن را دگرگون و غیرمفهوم کرده است وآن حکایت اینست: بعضی ازتجار وغرباء ازاوخواستند که به شخص خاصی عنایت مخصوصی کند وازبیتالمال چیزی به او بدهد اوهم وعده داد ولی امروزوفردا می کرد، تاجری که واسطه شده بود تصمیم گرفت هرروزیك دانق (یك ششم درهم) بهابنجمیلبدهد، ویازتاجرپرسیداین چهپولی است؟ گفت: چون توعادلی وازلحاظ نیازمندی شبیهترین فردبهآن مرد محتاج هستی اینمبلغ را هرروز بهتو میدهم[3]

وبالاخره ازتمام این مناصب روزشنبه بیست وسوم ماه ربیعالاول سال۶۱۱هـ

۱ـ اصول التاریخ والادب، جلد ۹ صفحه ۶۷ ـ ۶۸.

۲ـ اصولالتاریخ والادب، جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶ جامع مختصر، جلد ۹ صفحه ۲۶۵ـ۲۶۶

۳ـ همانطورکه درمتن اقرارشده: عبارات درهم وبرهم ونامفهوم است ازاین جهت ازترجمهٔ دوسطر آخرآن صرفنظرگردید.

عزل شد و روانهٔ زندان گردید، پس از مدتی از آن آزاد شد و وکیل کاتب دربار امیر «عدة الدین ابی نصر محمدبن الناصرلدین‌الله» گردید و در این شغل باقی بود تادر نیمهٔ شعبان سال ۶۱۶ﻫ درسن پیری فوت کرد ودرمقابر قریش یعنی کاظمین دفن شد[۱].

ابن جمیل فرزندی دارد به نام «صفی الدین عبدالله» که از شعرای معروف ایام مستعصم‌بالله بود و درسال ۶۶۹ﻫ فوت کرده است[۲] ونیز برادری دارد به نام «قطب الدین» که ابن واصل حموی مورخ معروف درباره‌اش چنین می‌نویسد: «جدم تاج الدین نصرالله بن سالم بن واصل به همراه قاضی ضیاء الدین قاسم بن شهرزوری، درهیجدهم شعبان ۵۹۵ ﻫ ازموصل به بغداد آمدند، وقتی که وارد بغداد شدند، خلیفه الناصرلدین‌الله دستور داد آنها را در «باب الخبازین» سه شنبه بازار فرود آورند، سپس تاج‌الدین درخانهٔ وزیردارائی وارد شد.

پدرحموی مورخ یاد شده می گوید: میان پدرم (تاج‌الدین) و وزیردارائی «شمس الدوله محمد ابن جمیل فزاری» دوستی‌ای بوده که وسیلهٔ رفاقت پدرم با برادرش «قطب الدین» در سفرهای عدیده‌ای که به دمشق کرده بوده حاصل شده بوده است.

وقتی که توقف ما در بغداد بدین کیفیت طول کشید و جریان بگوش همه رسید و دوستی‌ها زیاد شد، شمس‌الدوله و پدرم به خاطرآنکه درزحمت نباشند بدیدن یکدیگر می‌رفتند[۳].

ادب وفرهنگ مجدالدین ابن جمیل

شکی نیست که روشنی ادب وفرهنگ شخص، نشانهٔ روشنی شرح حال ویا

۱ــ اصول‌التاریخ جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶ ــ معجم‌الادباء جلد ۷ صفحه ۱۱۰ ــ سیوطی از معجم‌الادباء چنانکه در«بغیه» صفحه ۱۰۷ آمده نقل کرده‌است وذهبی به‌نقل‌ازمجدالدین‌ابن‌نجار، شرح حال اورا نوشته است ــ اصول‌التاریخ صفحه ۲۴ــ۲۲۷.

۲ــ الحوادث الجامعه صفحه ۱۸۴ــ۳۶۸.

۳ــ اصول التاریخ والادب جلد ۲۳ صفحه ۵۷.

مبهم بودن آنست، ولی روزگاری برما گذشت باهمهٔ کوششی که دربارهٔ شرح حال این مرد بزرگ نمودیم جزهمین مختصری که ذکر کردیم نیافتیم!!

نمی‌دانیم مجموع نوشته‌ها و خطبه‌ها ودیوان شعرش چه شده؟ بی‌شك دردل تاریخ مدفون گردیده وازآنها جزآنچه که ذکرمی‌کنیم به‌ما نرسیده‌است:

«مجدالدین محمد ابن جمیل» به‌جد «ابن واصل» یاد شده نوشت که: اگر این خدمتگذار بخواهد شکر نعمت هـای تاج‌الدین رابجاآورد، چنانکه شایسته است نمی‌تواند ازعهدهٔ شکرش بـدر آید، و اگر بخواهد متعرض توصیف دوستی پرارج و اخلاق حمیده و الفاظ شیرینش بشود، ازبیان آن عاجز است، بااینحال وظیفهٔ خود می‌داند که یکی ازهزار آنرا باعرض معذرت بشمرد: «اوقصد خانهٔ ما کرد وبااین‌کارمنزلتم رابالابرد،ای جانم فدایش‌باد. هیچ گاه پیش‌ازاین چشم‌جهان ندیده بود که دریائی درسبوئی بگنجد.

بخدا سوگند اواز دریای بزرگی است که آبش گوارا ونسیمش درجریان است، سالکان آن ازخطرش درامان و ازگوهرهایش بهرمندند و عجائب آن را می‌بینند واگرچه تو دراین مقام همانند کسی هستی که «ابن قلاقس»[1] درباره‌اش گفته‌است: دسرانگشتان دست‌راستش‌رابیوس وبگو: یکدریا سلام برتوباد، درتشبیه آن به‌دریا غلط کردم، خدایا مرا بیامرز».

خداوند این سایهٔ گسترده واین عظمت ریشه‌دار راافزون‌تر کند، وروزگار را درخدمت خدمتگزاران او ودوستانش درآرد، وبابرآورده ساختن آرزوهایشان وسیلهٔ اوبالطف وکرمش بهرمندشان فرماید[2].

این تنها نامهٔ برادرانه‌ای‌است که ازمجدالدین ابن‌جمیل بدست مارسیده و ازآن آگاه شده‌ایم.

---

۱ ــ او ابوالفتح نصرالله بن عبدالله بن مخلوف بن علی‌بن عبدالقوی بن قلاقس ادیب و شاعراست که درسال ۵۳۲ هـ متولد شد و درسال ۵۶۳هـ درعیذاب فوت کرد وکمی عمرش دلالت برنبوغش دارد واو دارای دیوان چاپی‌است.

۲ــ اصول‌التاریخ والادب جلد ۲۳ صفحه ۵۷ .

البته او نامهٔ دیگری درمورد تولیت تدریس مدرسه امام ابوحنیفه که در کنار قبرش قرارداردنوشته است. ازاین نامه راهنگامی که کاتب وزارت دارائی بوده در سال ۶۰۴ ه دربارهٔ «ضیاءالدین احمد بن مسعود ترکستانی حنفی» مرقوم فرموده که متن آن چنین است: «بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر، سپاس مخصوص خدائی است که با انواع نیکی‌ها و کرم شناخته شده و موصوف به نیکی‌ها و نعمت های گونه گون است. در بزرگی وعظمت وجاودانگی تنهاست. خدائی که خانهٔ گرامی را (بنایش محکم وشرفش بیشتر باد) به محل باعظمت وشرافت اختصاص داد وشرف بیت عتیق وبیت هاشم رایکجا به آن عنایت فرمود.

خدائی که این ایام نورانی و درخشان ودولت نیرومند پیروز را گردن بند افتخار برای آن قرارداد (تازمانی که پردهٔ صبح کنارمی‌رود وحقیقت به آسانی آشکار می‌شود پاینده باد).

اورا چنان ستایش می کنم که اعتراف دارم حقیقت حمدش رانمی‌توانم انجام داد وباهمهٔ کوششی که دارم جز قطره‌ای ازدریای بیکران ستایشش را نتوانم آورد، .گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، درصورتی که او از گواهی بنده‌اش بی‌نیازاست، وگواهی می‌دهم که محمد بنده وپیامبر اوست که طبق فرمانش سخن گفته و حقیقت را برای مردم بیان کرده است. درود خدا براو و بر آباء و اولادش باد.

وبعد چون دانشمند بزرگوار، عالم عالیمقدار، ضیاء الدین، شمس الاسلام، رضی‌الدوله، عزالشریعه، علم هدایت، رئیس فریقین، تاج الملك، فخر العلماء احمد ابن مسعود ترکستانی (خداوند بردرجاتش بیافزاید) از لحاظ خانوادگی ریشه دار ترین فرد مذهبی است وعلوم اسلامی را به زیور اخلاق فاضله آراسته است وظاهروباطن، خلوت وجلوتش یکسان است ودست وزبانش شهادت برامانتش می‌دهند وازعفت وپاکدامنیش امتحان به عمل آمده است ورفتارش براساس اخلاص ومیانه روی است ازاین روتصمیم گرفته شد به‌عنوان احسان به‌اوامورمربوط به‌تدریس

و ادارهٔ مدرسهٔ کنار قبر ابوحنیفه به‌او وا گذار گردد و تمام موقوفات مربوطه از یازدهم ذی‌القعدهٔ سال ۶۰۴هـ ببعد به‌او سپرده شود.

او را به پرهیزگاری از خداوند متعال امر می کند که آن از پاکترین عوامل تقرب اولیاء و ثمربخش ترین خدمات صلحاء است و روشنترین چیزی است که ارباب ولایات نیاز به‌آن را درك کرده‌اند و بهترین دلیل برای راههای شایسته است و کسی که دارای چنین صفتی باشد درکارها ثابت قدم و برهمه کس برتری خواهد داشت چنانکه قرآن مجید می گوید: «ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر: قطعاً گرامی ترین شما پیش خدا پرهیزگار ترین شما است که خدا دانا و آگاه است»[1]

واینکه به بهترین وجه و عالیترین شرائط وضوابط تدریس کند و در این راه بهترین وروشنترین راه را بر گزیند وقرائت قرآن را طبق رسمی که درختم ها است در هرصبح و شام بر آن مقدم دارد و به دنبال آن درود برمحمد و آل و خلفاء راشدین بفرستد ونسبت به مقام مقدس الناصرلدین الله (همواره مظفر وپیروز باد) دعا نماید.

واز مسائل اعتقادی آنهائی را تدریس کند که ازشبهات بدور وبرای تحکیم مبانی مذهبی مفید است وبه دنبال آن مسائل فرعی ومشکلات مذهبی را که برای همگان نافع است مورد بررسی قراردهد واز مسائل خلافیه آنهائی را که مایهٔ یکپارچگی و همبستگی پیروان مذاهب است و موجب اختلاف وشقاق نمی‌شود تدریس نماید و درجمیع حالات خدارا درنظر داشته وتنها ازاو درآشکار و نهان بترسد.

ودربرابر این خدمت بزرگ ازمحصول موقوفات چنانکه برای عبداللطیف ابن کیال بوده: درهر ماه سی قفیز گندم، وده دینار دریافت دارد ونمازش را در مسجد جامع قصرشریف درناحیهٔ مربوط به اصحاب ابوحنیفه به‌جماعت بخواند و

۱ــ سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳.

موقوفات را درمصارف مقرره‌اش صرف نماید وبداند که دربرابر آن درپیشگاه‌خدا مسئول است.

وباید درآباد نگاهداشتن موقوفات واستخدام افراد دلسوز و نیکوکار برای حفظ وآبادی آن کوشا باشد تا کارها روی حساب بگردد و اموال محفوظ بماند و باید هرچه زودتر در تعمیر ساختمان قبر ابوحنیفه و مدرسه‌اش و اصلاح فرش‌ها و چراغ‌هاو گرفتن خدمتکاران ووادار کردن شاگردان به‌درس خواندن‌وحفظ کتب کتابخانه وتمیز نگاهداشتن آن اقدام نماید.

و کسی حق ندارد جز بعنوان امانت وسپردن گرو کتاب‌ها را از کتابخانه بیرون ببرد، وبایداین موهبت بزرگ راشکر بگذارد وانشاءالله دربکاربستن آنچه که دراین نامه آمده است کوتاهی ننماید.

واین نامه در۲۳ ذی‌القعدهٔ سال ۶۰۴ هـ نوشته شده وخدامارا کافی است واو بهترین وکیل‌است ودرود برپیامبر مامحمد وآل طاهرینش باد[۱].

۱ ــ الجامع المختصر جلد ۹ صفحه ۲۳۳ــ۲۳۶.

قرن هفتم

۵۸

الشواء کوفی حلی

متولد حدود ۵۶۲ ومتوفی ۶۳۵

او نیز دربارهٔ «غدیرخم» اشعاری دارد که ترجمهٔ بعضی از آنها چنین است.

«برای کسی که از کیفر (قیامت) می‌ترسد، هرگاه وصی پیامبر «ابوتراب» را دوست داشته باشد من ضمانت می کنم که درروز حشروحساب خدا رابخشنده و علی را شفاعت کننده ببیند.

اوجوانمردی‌است که ازهمهٔ مردم ازلحاظ کرم ونیرو برتری دارد، وهمسایهٔ خوب وخوش محضراست.

درحال صلح، باران جود وبخشش ازاومی‌بارد، ودرهنگامهٔ جنگ چون‌شیر ژیان می‌غرد.

هرگاه برای جنگ تیغ از نیام در آرد، برق آن در ابرها منعکس خواهد بود.

وصی المصطفی و ابوبنیه	وزوج الطهر من بین الصحاب
اخو النص الجلی بیوم خم	و ذوالفضل المرتل فی الکتاب[۱]

«تنها اودرمیان صحابه وصی رسولخدا وپدرفرزندانش وهمسرزهرای اطهر

۱ــ این اشعار درکتاب خطی «الطلیعة فی شعراء الشیعه» جلد ۲ تألیف علامهٔ سماوی موجود است وسه بیت‌آن درتاریخ ابن خلکان نیزوجود دارد.

است، نص آشکار، درروزغدیر، تنها دربارهٔ اوست ودرقرآن مجید فضائل او به طور آشکار شمرده شده‌است».

او کیست ؟

اوابوالمحاسن یوسف‌بن اسماعیل بن علی‌بن احمد بن حسین بن ابراهیم ، معروف به «شواء» وملقب به شهاب‌الدین کوفی حلبی» است که درآن‌تولد یافته و درآن رشد کرده ودرآن وفات نموده‌است.

اوازنوابغ شعروادب است که ازهرسوفضائل به‌او رو کرده ودر نتیجه دارای رأی محکم ، خواسته های نیك ، انگیزهٔ شریف ، شعرعالی ، ادبیات فوق العاده ، قافیه های طلائی وعروض متقن‌است.

بنابراین کسی که طرز تفکر وکارش چنین است چـه کسی می‌تواند ازلحاظ فضائل به مقام والای اوبرسد ؟

همکارش ابن خلکان درتاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۵۹۷ شرح حالش رانوشته و در «شذرات الذهب» جلد ۵ صفحهٔ ۱۷۸ وتاریخ حلب جلد ۴ صفحهٔ ۳۹۷ و «تتمیم امل الآمل» تألیف «سید ابن شبانـه» و «نسمةالسحرفیمن تشیع و شعر» و «الکنی والالقاب»جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۶ و«الطلیعة فی شعراء الشیعه» نیزبه نیکی از او یـاد شده است .

وما آنچه راکه درتاریخ ابن خلکان دربارهٔ‌اش‌آمده به‌طوراختصار دراینجا می‌آوریم :

«او مرد ادیب، فاضل، متخصص درعلم عروض و قافیه و شاعر بوده که معانی بسیار بلندی را درضمن دوبیت وسه بیت بیان می کرد، وی دارای دیوان بزرگی است که درحدود چهارجلد می‌شود وطرز لباس پوشیدنش همانند مردم قدیم حلب بوده است .

او معمولا درجلسهٔ شیخ «تاج الـدین ابوالقاسم احمد بن هبةاللّٰه‌بن سعد بن سعید بن مقلد معروف به ابن الجبرانی نحوی لغوی» حاضرمی‌شد وبیشتر ادبیات

راازاو فرا گرفته وازهمنشینیش بهره‌ها گرفته است .

میان من (ابن خلکان) و او (شواء) دوستی شدید و الفت زیـادی بوده و در مجالس، دورهم می‌نشستیم ودرمسائل ادبی باهم بحث و گفتگو می کردیم.اوبسیاری ازاشعارش را برایم می‌خواند واز اواخر سال ۶۳۳ ﻫ تاهنگام وفاتش همواره با هم مصاحبت و همنشینی داشتیم وپیش ازآن اورا درمحضر «ابن جبرانی» یاد شده در مقام پیشوائیش در مسجد جامع حلب می‌دیدم چنانکه درمسجد جامع دمشق نیز رفت وآمد می کرد .

او در گفتگو و محاوره بسیار عـالی و در انتقاد و ایـراد کردن متین و شمرده بود .

او ازکسانی بوده که درشیعه گری غلو می کرده و بیشتر مردم حلب او را به نام«محاسن الشواء » می‌شناختند، اماحقیقت همانست که دراینجا آوردم یعنی : اسم اویوسف و کنیه‌اش «ابوالمحاسن» بوده‌است.

همدم ما « کمال بن شعار موصلی» که همنشین «الشواء» بوده و بسیاری از اشعارش را ازاو گرفته وآگاه ترین‌فرد به حالش بوده ، شرح حالش را در کتاب «عقود الجمان» نوشته است ، درآن کتاب دیدم نوشته بود: تولد او تقریباً در سال ۵۶۲ﻫ بوده ودر روزجمعه نوزده محرم سال ۶۳۵ ﻫ درحلب فوت کرده و درمقبرهٔ «باب انطاکیه» غربی شهردفن گردید ومن به خاطر عذری که درآن وقت برایم پیش‌آمده بود، نتوانستم در نماز برجنازهٔ اوحاضرشوم، خدایش رحمت کند و چه همنشین ورفیق خوبی بود؟!

و امااستادش «ابن جبرانی» یادشده ازقبیلهٔ طی وبحتری واز ده «جبرین» از اطراف «عزاز» بود.

اودرعلم ادب مخصوصاً«علم اللغه» تخصص داشت ودر مسجد جامع حلب در ناحیهٔ شرقی مشرف برصحن جامع دارای ریاست بود.

اودرروز چهارشنبه ۲۲ شوال سال۵۶۱ﻫ متولد شد ودرروزدوشنبه هفتم‌رجب

سال ۶۲۸ ﻫ در حلب فوت کرد و در پائین کوه «جوشن» دفن گردید ، خدایش رحمت کند» .

امینی می گوید :

در معجم البدان جلد ۳ صفحه ۱۷۲ بنقل از عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان خفاجی در دیوانش آنجا که ابیات جوشن را نقل می کند آمده است که : جوشن کوهی‌است درغربی حلب که ازآنجا مس قرمز حمل می‌شد ومعدنش همانجا بود، گفته شده از آن وقتی که اسراء خاندان ابی عبدالله‌الحسین علیه‌السلام و همسرانش ازآنجا عبور کردند آن معدن ازبین رفته است وعلت آن این‌بود: یکی ازهمسران حسین علیه السلام که حامله بود درآنجاسقط کرد وازکارگران معدن درخواست آب‌ونان کرد،آنان به‌او بد گفتند وچیزی به‌او ندادند، او بر آنهانفرین کرد وازآن زمان هرکس درآنجاکارمی کند سود نمی‌برد.

ودر کنارآن کوه‌قبری‌است معروف‌به «مشهدالسقط» وبنام «مشهدالدکه» نیز خوانده می‌شود. ومنظورازآن «محسن‌بن‌حسین علیه‌السلام » است.

قرن هفتم

۵۹

کمال الدین شافعی

(متوفی درسال ۶۵۲)

او نیز اشعاری در بارهٔ «غدیر خم» سروده که ترجمهٔ برخی از آنها چنین است:

«گوش فرا ده تاآیات وحی را که در مدح امامی که خدا اورا مخصوص به هدایت کرده است بشنوی:

درسورهٔ آل عمران آیهٔ مباهله است که بافرستادن‌آن بعضی ازمزایایش را شمرده است.

ودر سورهٔ احزاب، حامیم، تحریم وهل‌اتی گواه صادقی‌است که خدا درآنها علی راستوده وتطهیرش کرده‌است.

کاری که علی کرد وانگشتری که‌اودرحال رکوع بسائل‌داد، شخصیت‌انسانی اورا به‌ثبوت رسانید واورا مورد عنایت خاص‌الهی‌قرارداد.

و درآیهٔ نجوی که جزاو کسی به این فیض عظمی نائل نگردید، ارزش و شخصیت اوآشکار گردید وبه‌او چنان قرب ومنزلت بخشید که دارای مقام ارجمند وتقوای الهی گردید.

و خداوند او را در کنف لطف ومحبت پیامبرش بزرگ کرد و از تربیت و

الطاف عمیمش بهره‌مندش گردانید، واز مکارم اخلاقش که بدانوسیله راه هدایت را بدو می‌آموخت ، بطرز خاصی بهره مندش فرمود، بالنتیجه او را بـرادر خود قرار داد .

و انکحه الطهـر البتول و زاده	بـانك مني يـاعلي و آخاه
و شرفـه يـوم «الغديـر» فخصه	بـانك مولى كل من كنت مولاه
و لـولـم يكن الا قضيـة خيبـر	كفت شرفا في ماثرات سجاياه:[۱]

«رسول خدا فاطمهٔ زهرا رابه‌ازدواج اودرآورد وافزود که توازمنی واو را برادرخود قرارداد.

ودرروز «غدیرخم» اورا مفتخرفرمود که:هر کسی که من مولای‌اویم تو نیز مولای اوهستی، واگردرافتخارات زندگیش جزداستان خیبر نبود، تنها همان اورا کفایت می کرد.

شرح حال این شاعر؟

ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن حسن قرشی عـدوی نصیبینی شافعی مفتی رحال که یکی ازبزرگان ورؤسای دانشمندان است ، امام در فقه شافعی بوده ودر حدیث واصول ومسائل خلافية وادبیات ونگارش مهارت داشته ودرقضاوت وخطابه برهمه مقدم بوده ودر زهد وپارسائی شهرت داشته‌است .

اودرنیشابور از «ابوالحسن مؤید بن علی طوسی» و « زینب شعریه»[۲] استماع حدیث کرده ودرحلب ودمشق ودیگرشهرها حدیث کرده است وحافظ دمیاطی[۳] و

۱ـ مطالب السؤول ـ الصراط المستقیم بیاضی ـ التهاب مشبرالاحزان .

۲ـ اودختر « عبدالرحمن بن حسن جرجانی» مادرمؤید است که درسال ۶۱۵ هـ وفات کرده است، اوزنی فقیه بوده وازجماعتی ازبزرگان علماء روایت کرده واجازهٔ حدیث گرفته‌است. تولد ووفاتش درنیشابور بوده است .

۳ـ ابومحمد عبدالمؤمن بن خلف بن ابی الحسن دمیاطی شیخ محدثین‌است. او در آخر سال ۶۱۳ هـ متولد شده ودر ۷۰۵ هـ وفات کرده است. اواساتید زیادی داشته که بیش از ۱۳۰۰ نفرمی‌شده ودوجلدکتاب درشرح حال‌آنان نوشته‌است .

مجد الدین بن عدیم [۱] و فقیه حرمین کنجی [۲] در کفایة الطالب از او روایت کرده‌اند.

کنجی در کفایة الطالب صفحهٔ ۱۰۸ می گوید: ازاین قبیل است آنچه که شیخما حجة‌الاسلام شافعی عصر«ابوسالم محمد بن طلحه»قاضی شهرحلب به ما خبر داده است.

او در دمشق درمدرسهٔ «امینیه» اقامت داشت و به نامه نگاری ازناحیهٔ ملوك مشغول بود ودراینکار مقام ارجمندی یافت ودرسال ۶۴۸ھ پادشاه «الناصر» متوفی درسال ۶۵۵ھ صاحب دمشق به‌اونوشت که عهده‌دارمنصب وزارت شود، ولی‌اوامتناع کرد و شانه اززیربار آن خالی نمود، ولی در «طبقات سبکی» جلد ۵ صفحهٔ ۲۶ آمده تنها دوروزآن را پذیرفت آنگاه آن را ترك کرد ومخفیانه فرارنمود وتمام اموال ودارائی وآنچه‌ازلباس وبنده وغیره داشت همه رابرجای نهاد وبالباس‌پنبه‌ای ازدمشق خارج شد وبه جای نامعلومی‌رفت.

و گفته شده که: او دارای علوم غریبه بوده واز آن راه ازمغیبات آگاه می‌شده است.

بعضی گفته‌اند که: اوبعدازاین به‌منصب وزارت بر گشت واین گفته را گفتار اودر مورد منجم تأیید می کند که گفته‌است:

«هنگامی که منجم درمورد چیزی حکم قاطعی کرد توآن‌را نپذیرزیرا کی می‌داند که: خداچه حکم کرده‌است؟

اوبه من منصبی عنایت‌فرموده وتوبه حرف «منجم» اعتماد مکن».

وباز او دراین باره چنین گفته‌است: «هیچ گاه به گفتهٔ منجم اعتماد مکن و همهٔ‌کارها را به خدا واگذارنما و تسلیم اوباش و بدان اگرتدبیر چیزی را به‌

۱ـ اوقاضی القضاة عبدالرحمن بن عمربن احمدبن عدیم حلبی دمشقی حنفی است که درسال ۶۷۷ ھ وفات‌کرده است.

۲ ـ او ابوعبدالله محمد بن یوسف قرشی شافعی است کـه در سال ۶۵۸ ھ وفـات کرده است.

ستاره‌ای مربوط بدانی، مسلمان نخواهی بود».

اودرابتدای کارش قضاوت «نصیبین» وسپس «حلب» را عهده‌دار گردید آنگاه خطیب دمشق شد وبعدازآن پارسائی پیشه کرد وبمکه رفت وبعدازمراجعت، کمی دردمشق ماندآنگاه به حلب رفت ودرآنجا وفات کرد.

تألیفات او:

۱ـ عقدالفرید للملك‌السعید، این کتاب رابرای نجم‌الدین غازی بن ارتق که ازپادشاهان «ماردین» بوده تألیف کرده ودرمصرچاپ شده‌است.

۲ـ الدرالمنظم فی‌اسم‌الله الاعظم، نسخه‌ای ازآن درکتابخانهٔ حسین‌پاشا در آستانه‌به‌شماره ۳۴۶ موجود است. وشیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع‌المودة» صفحهٔ ۴۰۳ ـ ۴۷۱ قسمتی ازآن‌رانقل کرده است.

۳ـ مفتاح الفلاح فی‌اعتقاد اهل‌الصلاح.

۴ـ کتاب دائرة الحروف.

۵ـ مطالب السؤول فی مناقب آل‌الرسول که بارها چاپ شده‌است.

معاصراو «اربلی» در کتاب «کشف‌الغمة» صفحهٔ ۱۷ گفته‌است: مطالب‌السؤول فی مناقب آل‌الرسول تصنیف استاد دانا کمال الدین محمدبن طلحة است، او مرد مشهوروفاضلی بوده که فکرمی کنم درسال ۶۵۴هـ فوت کرده باشد، حال‌او در زهد وپارسائی و ترك کردنش وزارت شام را و گوشه گیری اختیار کردنش امری است آشکار و قریب العهد به تألیف آن کتاب، او در حـال گوشه گیری این کتاب (مطالب السؤول) و کتاب الدائرة رانوشت، اوشافعی مذهب و ازرؤساء و بزرگان آنها است.

وسید هبةالدین ابومحمد حسن موسوی در کتاب «المجموع الرائق» که درسال ۷۰۳ هـ آن را تألیف کرده تصریح می کند که این کتاب «مطالب السؤول» مال اوست.

وابن صباغ مالکی متوفی درسال ۸۵۵هـ نیزاین کتاب (مطالب‌السؤول) را از

آن اومی‌داند ودر کتاب «فصول المهمه» خوداز آن زیاد نقل می کند، وهم اکنون ازآن کتاب نسخه‌ای خطی که درسال ۸۹۶ه ازروی نسخه‌ای به خط مؤلف که در سال ۶۵۰ه در۲۵ جزوه نوشته بوده، نگارش یافته‌است درکتابخانهٔ «احمدیه» حلب موجود است .

و آقای «شبلنجی» نیز در کتاب (نورالابصار) در مناقب آل‌نبی مختار ، از آن نقل کرده است .

کمال الدین یاد شده چنانکه درطبقات سبکی و شذرات الذهب آمده : در سال ۵۸۲ه متولد شده وچنانکه دردو کتاب یادشده والوافی بالوفیات‌صفدی وتاریخ او و البدایة والنهایة ابن کثیر ومرآت‌الجنان یافعی والاعلام‌زرکلی و دیگر کتب آمده درهفده رجب سال ۶۵۲ه فوت کرده‌است.

ولی در بالا نظر اربلی را دیدید که معتقد است : او در سال ۶۵۴ ه فوت کرده است .

قسمتی از اشعارش که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده در کتابش «مطالب‌السؤل» موجوداست وازآن جمله‌است اشعاری که درپایان کتاب قراردارد وذیلا ترجمه می‌شود:

« اگر می‌خواهی حقائق را درك کنی کمی مهلت بده و از خواندن آیات مربوط به مناقب تجاوز مکن، مناقب آل مصطفی که وسیلهٔ آنها به‌نعمت تقوی و نیکیها راه می‌یابیم ، مناقب خاندان پیغمبر که پیشوای مردمند و هرطالبی وسیلهٔ آنها گمشده‌اش را می‌یابد، مناقبی که حقائق راآشکارمی کند و پرده های سیاه را دورمی‌افکند، برتوباد توجه به‌آنها درپنهان وآشکار که این عمل ترا پیش خدا بلند مرتبه خواهد کرد .

وهنگامی که زبانت به‌آیات مناقب اهلبیت مترنم‌است‌آنها را ازروی‌اخلاص وحضورقلب بخوان.

وهرگاه کسی دربارهٔ آن بادقت کتابی بنویسد قطعاً بزرگترین واجبش را

اداء نموده است.

و چه بسا ممکن‌است کسی آن رابخواند، حسناتش زیاد شود و از بالاترین مواهب بهرمند گردد.

وهر کس دراین باره ازخدا درخواست توفیق کند قطعاً دعایش مستجاب و اقبال‌ازهرسو به‌اوروی خواهدآورد».

و نیز از اشعار اوست که در صفحهٔ ۸ آن کتاب آمده و ترجمهٔ آن چنین است:

«کسانیکه به آنان (اهلبیت علیهم السلام) چنگ زنند، آنان برایشان «عروة الوثقی» وریسمان محکم خواهند بود، زیرا که مناقبشان ازراه وحی‌وقرآن ثابت شده و قرآن خوان مناقب آنان را در سورهٔ شوری و هل اتی و احزاب می یابد.

آنان اهلبیت مصطفی هستند که دوستی آنان به طور قطع بر مردم فرض است.

فضائل آنان‌ازلحاظ واقعیت ازهرروایتی که راویان ازروی جهد وکوشش‌به دست‌آورده‌اند برتری دارد».

او بااین عبارات، اشاره به عده‌ای از فضائل خاندان عترت وطهارت می کند که قرآن درسورهٔ شوری وهل‌اتی‌واحزاب بدان تصریح نموده‌است:

اما درسورهٔ شوری چنین آمده: **قل لااسألکم علیه اجرا الاالمودة فی‌القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا** ـ بگو: دراین‌باره (نبوت) ازشما پاداشی‌جزدوستی نزدیکانم نمی‌خواهم، وهر کس کارنیك انجام دهد برنیکیش بیافزائیم»[1].

و ما درجلد دوم این کتاب (عربی[2]) صفحهٔ ۳۰۶ ـ ۳۱۰ وجلد سوم صفحهٔ

۱ـ شوری آیهٔ ۲۳.

۲ ـ دراین کتاب هرجامرحوم مؤلف اشاره‌به مجلدات الغدیر می‌فرمایند خواننده متوجه باشدکه هرجلد عربی دردوجلد فارسی ترجمه شده لذا اگرمی‌فرمایند درجلد دوم صفحهٔ ۳۰۶ مراجعه‌شود، این‌جلد چهارم فارسی خواهد بود.

۱۷۱ دراینکه این آیه درمورد اهلبیت عصمت وطهارت نازل شده است بحث کردیم به‌آنجا مراجعه شود.

واما درسورهٔ هل‌اتی چنین آمده است: **یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شره مستطیراً ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً و اسیراً**: «آنان به نذر خود وفا می کنند وازروزی که شر آن انکارناپذیراست بیم دارند و غذا را باآنکه دوست دارند، به‌مستمند ویتیم واسیرمی‌دهند»[۱].

و ما در جلد سوم صفحهٔ ۱۰۷ ـ ۱۱۱ به طورمبسوط بررسی کردیم که این آیه مربوط به اهلبیت علیهم السلام است.

واما درسورهٔ احزاب چنین آمده‌است: **من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و مابدلوا تبدیلا**: «از مؤمنان مردانی هستند که براستی پیمانهائی که باخدا داشتند وفا کردند بعضی‌ازآنها تعهد خویش به‌سر بردندو بعضی‌دیگر منتظرند وبه هیچوجه تغییری نیافته‌اند»[۲].

و نیزدرهمین سوره است: **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیراً**: «خدا می‌خواهد که ناپاکی را ازشما اهلبیت ببرد وپاکیزه تان کند پاکیزهٔ کامل»[۳].

درجلد دوم این کتاب صفحهٔ ۵۱ گذشت که آیهٔ اول در مورد امیرالمؤمنین وعمویش حمزه وپسرعمویش عبیده نازل شده است. وتمام مسلمین اتفاق دارند که آیهٔ تطهیرنیزدرمورد رسول‌اکرم وعلی بن‌ابیطالب وحسن‌وحسین وفاطمه سلام‌الله علیهم نازل گردیده است.

وائمهٔ حدیث وحفاظ دراین باره احادیث صحیح متواتر، درصحاح ومسانید خود آورده‌اند که بیاری خدا درمجلدات آینده خوانندهٔ محترم را ازآن احادیث

۱ـ هل‌اتی‌آیهٔ ۷ـ۸.

۲ـ احزاب آیهٔ ۲۳.

۳ـ احزاب آیهٔ ۳۳.

آگاه خواهیم کرد.

همانطور که گفتیم: اودربارهٔ خاندان پیامبراکرم اشعارزیادی دارد که ترجمهٔ قسمتی ازآنها چنین است:

«خدایا! بحق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت وعمل‌شایسته‌اند، آنانکه سفینهٔ نجاتند، وافراد تاجرپیشه سودخواه بسوی آنها می‌شتابند ودوست شان دارند، آنانکه در روز قیامت آنگاه که مردم درموقف فضاحت بار توقف دارند، دارای مقام ارجمندند، خوارم مفرما وگناهم را بیامرز تا شاید ازآتش سوزان جهنم در امان بمانم، زیرا باعلاقهٔ شدیدی که به‌آنها دارم امیدوارم خداوند ازسر تقصیراتم درگذرد، آنان برای کسی که دوستشان داشته باشدسپری هستند که اوراازحوادث سهمگین نجاتش می‌دهند. ومن به‌آنان متوسلم به‌این‌امید که درخواست گناهکار بدبخت به‌هدف‌اجابت رسد ورستگاری نصیبم شود وازاین رهگذرراه راست‌رایافته مقامی شایسته‌یابم».

ونیزازاشعار اوست که درمورد قاتلان ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام‌سروده وذیلا ترجمهٔ قسمتی ازآن‌آورده می‌شود:

«ای دشمنان خدا پیشاپیش شما موقفی است که رسول خدا درآنجا ازشما پرسش وبازخواست خواهد کرد. درآنجا رسول‌خدا وفاطمهٔ زهرا، که عزادار است به دشمنی و دادخواهی برمی‌خیزند و علی نیزدادخواهی‌آنها را تأیید می کند که قطعاً گفتهٔ اومورد تأیید است.

وشما ای دشمنان خدا درآنروزچه جوابی به آنها خواهید داد؟ درصورتی که درآنروزراهی برای ترک جواب نخواهدبود!!

وشما باکشتن فرزندانشان‌کاربدی کردید وبارسنگینی متحمل‌شدید، وامید شفاعتی درآن روز جزازناحیهٔ دشمنان نخواهد بود وشرح این ماجرا مفصل است، و بسیار روشن‌است کسی که در روزحشر رسولخدا دشمنش باشد جایگاهش در آتش خواهدبود. درصورتی که برشماواجب بود رعایت‌آنهارابکنید ونسبت‌به‌آنها

مهربان باشید تا مورد شفاعت آنان قرار گیرید، زیرا آنان آل پیغمبر و اهلبیت اویند و تنها پیروی از طریقهٔ آنان مایه نجات است.

مناقبشان درمیان مردم مشهور و دارای ارزش چشمگیر است، مناقب آنان چنان زیاد است که ازشمارش بیرون است. البته برخی از آنها فرع و برخی دیگر اصلند، آنان مظهر مناقب خلقی وخلقی رسول خدایند که هیچگاه برای آنها افولی نخواهد بود».



قرن هفتم

۶۰

ابومحمد المنصور بالله

متولد ۵۹۶ ـ متوفی ۶۷۰

او قصیدهٔ ارزشمندی درمورد ولایت وازآن جمله «غدیرخم» دارد که در حدود ۷۰۸ بیت است که ذیلا ترجمهٔ قسمتی از آن آورده می‌شود :

«سپاس مخصوص خدای توانائی است که شب وروز را درپی یکدیگر می‌آورد وابرها و بارانها را برروی زمین وجانداران می‌باراند.

سپس، درود خدا مخصوص احمد پدرزهرا و برادربزرگوارش (علی) وفاطمه ودو فرزندان وآلشان که سفینهٔ نجات وهدایتند باد.

ای کسی که ازمن دربارهٔ امام و رهبر بعد ازرسول خدا واینکه چه کسی را پیامبراکرم جانشین وصاحب امرش تاقیامت قرارداده است، می‌پرسی، گوش به اشعارم ده که ازدل سوخته‌ام بخاطر حادثه‌ای که بعدازرسول‌خدا پیش آمده ووحدت مسلمین را برهم‌زده است، تراوش کرده‌است:

خلافت بلافصل بعد از رسولخدا طبق فرمان صریح خداوند، مال پسر عمش علی بن ابیطالب است، و این حقیقت چنان مشهوروآشکاراست که جای هیچ‌شك و شبهه‌ای نیست، وچگونه ممکن‌است نوردرروزمخفی باشد؟ لیکن آدم نابینای‌تندرو می‌لغزد وسقوط می کند».

شاعر نامبرده دربارهٔ شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام چنین ادامه می دهد :

«تولدش دربیت‌العتیق (کعبه) بوده درصورتی که مادرش به این قصد، درآن وارد نشده‌بود، تنها خدایش‌اورا‌تأیید کرد، وهر که‌اورا خوار کند جهنم‌جایگاهش خواهد بود .

پدرش سرپرست پیامبراکرم بوده وطبق تحقیقات دانشمندان بی‌غرض، اوبه خدا وقرآن مؤمن بوده است.

حال درپدران دیگران همانند اورانشان بدهید، ومادرش (فاطمهٔ بنت‌اسد) تربیت برادرش‌احمد رابعهده داشت وهنگامی که اورا بسوی‌حق وحقیقت خواند ازاوپیروی نمود .

بارها رسول‌خدا اورامادرخودخواند وبعدازمرگ شخصاً تجهیزاورابه‌عهده گرفت‌واورابا‌جامهٔ خود کفن کرد‌ودرمیان قبرش‌به‌احترام اوخوابیدوهمهٔ‌فرشتگان تا پایان نمازش‌ایستاده بودند.

اوبه حکم پروردگار عالمیان برادر رسول خدا بوده آنها از نور واحدی هستند و برای دیگران چنین شرافتی نیست. اوهمسر سیدهٔ نساء عالمیان است که پنجمین فرد ازپنج‌تن اهل کساء است که ازدواج اوباعلی درآسمان بسته شده‌است وآیا برای دیگران چنین‌افتخاروعظمتی می‌یابید؟

خدا درازدواج اوصاحب اختیاربوده وجبرئیل نیزازناحیهٔ علی نیابت داشته و حاملان عرش خدا نیزشاهد این‌ازدواج مقدس بوده‌اند، حال‌اگر چنین واقعه‌ای برای دیگران، سراغ دارید برایم نقل کنید ؟!

زهرا حورای انسیه‌ای است که خدا اورا ازسیب بهشتی خلق فرموده است ومعلوم‌است که ازچنین ریشهٔ پاکی که دیگران‌ازهمانندش محرومند چه‌فرزندانی بوجود خواهندآمد ؟

دوفرزند علی‌اززهرادو آقای جوانان اهل بهشتند وبحق فرزندان رسول‌خدا

بشمار می‌روند ، آنان از کتاب وسنت شیر خورده‌اند، وآیا دیگران چنین اسباب پیروزی دارند ؟

آنان به تصریح رسول خدا امامند زیرا آن حضرت فرموده است: «حسن و حسین چه‌قیام کنند وچه بنشینندامامند» رسول‌خداامامان حقیقی‌را که راهنمایان مردم تاروزقیامت هستند درنسل آنان قرارداده است.

بـرادر او جعفر طیار است کـه فرشتگان نیك سرشت برادران و مصاحبان اویند . وعمویش حمزه مرزدارشکیبا وشمشیرقاطع اسلام است.

وخدای ما اسم او(علی) راازاسمش (علی) مشتق کرده‌است علیهذا چه کسی چنین سهمی دارد؟

وتنها اوبر گزیدهٔ خدا دراعلام حکم خدا وخواندن سورهٔ برائت‌درمسجد‌ الحرام دربرابرانبوه مشرکین است نه دیگران .

اوتنها آئینه تمام نمای اسلام است و هیچ گاه دیگران چنین شایستگی را ندارند، خداوند صاحب عرش شخصاً وبه طورآشکار علی رابرگزید وجن وانس‌را دراین کار دخالت نداد، اما مردم، انتخاب خدارا نادیده گرفته دیگران راجای او برگزیدند، درصورتی که‌تنهااوصاحب اختیار و ولی‌مسلمین‌است که‌درحال رکوع انگشتربه سائل داده است وباچنین گواه زنده‌ای چگونه دست‌ازاوکشیده وبه‌سوی دیگران شتافتند ؟

وتنها اوولی حل‌وعقد وامرونهی بربندگان خدا است واین‌کارتنها به‌دستور خداوند بزرگ صورت گرفته‌است نه‌آنکه پیامبراکرم روی فامیلیت چنین عملی را انجام داده باشد.

و این دستور خدا است که می‌فرماید: از خـدا و پیامبر و صاحبان امـر اطاعت کنید.

علیهذا بدیهی‌است هر کسی ازاواطاعت کند رستگارخواهد بود.

رسول‌خدا منذروعلی هادی است واو در لیلة المبیت باخوابیدن جای‌پیامبر

اکرم زیرباران تیروسنگ که بسوی او پرتاب می کردند ثابت کرد که قربانی خوبی برای رسول خدااست، اودراین شب حساس که ازهرسوبوی مرگ به مشام می رسید تابه صبح شکیبائی پیشه کرد وهنگامی که هوا روشن گردید همانند شیرشرزه در میانشان آشکار گردید وآنان رنگ پریده و وحشت زده بسوی خانه هایشان برگشتند وخداوند آیه : «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» را در حقش نازل فرمود وآیا چنین حقیقتی که خداوند آنرا به جن وانس نشان داده هرگونه شك وشبهه‌ای رادرمورد ولایت‌اوازبین نمی‌برد؟

آیا رسول خدا در حقش نفرمود که : تو شهسوارعربی ؟ وچه بسیارخداوند وسیلهٔ او اندوه وبلا را (ازرسول خدا واسلام) دورفرمود؟ درشگفت باش و مادامی که زنده‌ای چیزهای شگفت‌آورخواهی دید .

وقتیکه حدیث رسول خدا شهرعلم وعلی درآنست‌راشنیدی دیگرمرا مورد ملامت قرارنخواهی داد که چرا در علاقمندی به مولایم اینقدر طولانی سخن می گویم .

ونیزرسول خدا دربارهٔاش فرمود : داورترین وداناترین شماعلی‌است.

وهمانند همین گفته‌است فرمودهٔ پیامبراکرم که: «اوصندوق دانش وعلم من است» وکجا غیرازوصی چنین مقامی را دارا است ؟.

آیا او حجت آشکار و دلیل روشن برای مردم و مافوق مردم نبود ودانش آنان دربرابر دانش اوبمنزلهٔ قطره در برابر دریا نبود درصورتیکه قطره کجا و دریا کجا؟!

او به حق آگاهی درست به تورات وانجیل وزبور وقرآن داشته ومحیط بر- آنها بوده است .

آیا دربارهٔ کدام یك از آنها رسولخدا فرموده است: علی با حق است وحق با او؟

آیا دیگران آنچه راکه او از دانش وسیع دارد، دارا هستند؟ پس درود

بسراو و بر دانش گسترده‌اش وآیا خطیب و نثر ونظم گو و واعظ ومشکل گشا و جوابگوی مشکلاتی چون او سراغ دارید؟ اوست که می گوید: تنزیل وتأویل، مجمل و مفصل، محکم ومتشابه، ناسخ و منسوخ قرآن را بخوبی می‌دانم واوست که می‌دانیم قطعاً امین بر وحی و همهٔ امور است و بغیر او چنین اطمینانی را قطعاً نداریم.

وخداوند دربارهٔ اووهمسرش فاطمه وفرزندانش سوره هل‌اتی رانازل فرمود آنگاه که نذرآنان مقبول‌افتاد درنتیجه مسکین ویتیم واسیررا اطعام کردند وخود گرسنه ماندند.

و آیهٔ انفاق درشب و روز، پنهان وآشکار بخاطر رضای خدا دربارهٔ او نازل گردید.

و آیهٔ عبادت برای خدا و سجده و قیام برای حق تعالی در حق او نازل گردید.

و آیهٔ وقوف برای سؤال، بی شک، در حق علی پدر حسن و حسین نازل شده است.

و اوست لسان صدق حضرت ابراهیم، وآیهٔ ایذاء و آیهٔ سقایه و ایمان و هدایت وآیهٔ محبتی ازرحمان وآیه تطهیر وامربه نماز درحق اونازل شده است.

و «اهل ذکر» درقرآن، او وجانشینان دیگرپیغمبر اکرمند نه دیگران وآیهٔ مباهله دربارهٔ اوودیگراز اصحاب کساء وپنج‌تن نازل شده‌است.

و این علی نفس پیامبر وفرزندانش فرزندان رسولخدایند واو چه شرافت و عظمت شگفت‌آوری دارد که ازنورخورشید نیزروشنتراست.

پیامبر اکرم بارها در حقش فرمود: «تو ولی و وصی و وزیر و برادر من هستی».

و هل سمعت بحدیث مولی - یوم الغدیر والصحیح اولی:

«وآیاحدیث مولی‌را درروزغدیرشنیدی که صحیح آن‌اولی‌است (یعنی‌منظور

ازمولی اولی بتصرف است.»

آیا رسول خدا دربارهٔ او چنان نگفت که جای شبهه‌ای برای مخالفان باقی نماند؟

و آیا حدیث منزلت را شنیده‌ای که دراین حدیث پیامبر اکرم آنچه را که هارون نسبت به موسی داشته جز نبوت که امید می‌رفت برای هارون باشد، برای علی اثبات فرموده است.

قرآن دربارهٔ وصی پیامبر اکرم حکم کرده که او امام درمیان بهترین امتها است.

پس هرکس مخالفت کند ستم وکاربدی کرده است.

یکی گفت: دلائل فراوانی درموردامامت وپیشوائی مردان نیکوکار(خلفاء) دارم، بااین‌همه دلائل چه می گوئید؟ گفتم: اگرحدیث منزلت وغدیر درمیان آنها باشد کافی است در صورتی که این احادیث مربوط به علی بن ابیطالب علیه السلام است وبدون اینها دلائل‌توعلیل‌است.

توهیچ گاه خبرواحد ویا گفتهٔ دروغگوی معاندرا همانند حدیث رسول‌خدا درروز «غدیر» دربرابرهمهٔ مردم قرارمده که این حدیث متواتر ومیان مردم‌چنان مشهور است که جای هیچ گونه شکی دربارهٔ آن نیست ورسول‌خدا رسماً درمیان مردم فرمود: علی‌امام برحق است».

شرح حال‌المنصوربالله :

ابومحمد منصوربالله امام حسن بن‌محمدبن‌احمدبن یحیی بن یحیی‌بن یحیی یکی ازامامان زیدیه دریمن ویکی ازبزرگان آنها است. او درعلم حدیث و ادب و شعرمقام ارجمندی دارد ودرعلم مناظره وجدل معروف است. و کتاب بزرگ و ضخیمش «انوارالیقین» که در شرح همین قصیده نوشته بیان‌گر شخصیت علمی اوست.

او در ایام «مهدی احمد بن حسین» از اجلهٔ علما بشمار می‌رفت ودربارهٔ او

اشعاری سروده که از آن جمله است شعری که سلامتی او را تهنیت گفته است (چنانکه گفته‌شده : یوسف‌بن عمرپادشاه‌یمن با معتصم‌عباسی ابواحمدعبدالله متوفی درسال ۶۵۶ه دونفررا تحریك کرده بود اورا بکشند ، آنها نیز براوحمله کردند ومجروحش نمودند، اما اطرافیانش آنهارا گرفته و کشتند واوازاین ماجرا جان بسلامت برد ، بعد از این واقعه ابومحمد منصور شعر مفصلی دربارهٔ امام مهدی احمد بن حسین سرود و نجاتش رااازاین حادثه به‌اوتبریك گفت).

ابومحمد منصوربالله درسال۵۹۶ه متولد شد وبعدازقتل امام احمد بن حسین به عنوان امامت بااو بیعت شد و دعوتش در سال ۶۵۷ ه بوده و در شهر «رغافة» ازشهرهای «صعدة» درمحرم سال ۶۷۰ه وفات یافته‌است.

شرح حال اودر کتاب «نسمة‌السحرفیمن تشیع وشعر» آمده است .



قرن هفتم

۶۱

ابو الحسین جزار

(متولد سال ۶۰۱ ومتو فی‌درسال ۶۷۲)

او اشعار زیادی درمورد امامت واز آنجمله مسألهٔ «غدیر» دارد که برخی از آنها ذیلاً آورده می‌شود :

« ای داماد رسول خدا گوارا باد ترا روزی که برای پاکان نشاط‌انگیز بود .

تو درخلافت ازهمه مقدمی زیرا چنانکه شرائط درتو جمع است دردیگران وجود ندارد :

حسب الغدیر علی الأُلی جحدوا الغلی   یوصی لها قبل القیام الزیر؛

«داستان غدیر برای کسانی که منکر آنند چون شعله آتشی است که آثیر آن پیش ازقیامت آگاهشان خواهد کرد» .

ان یهمروا فی قول احمد انت مو   لی للوری؟ فالهامز المهموز؛

«اگر گفتهٔ رسول‌خدا را که فرموده : «تو مولای مردمی» عیب گرفتند عیب‌گیرنده خود معیوب است .

دوست وارادتمند تو ازجهنم نمی‌ترسد زیرا جهنم بادوست توکاری ندارد و مخصوص‌دشمنان تواست. کسی که دوستی ترابه همراه داشته باشد، حرزی‌است که اورا ازآتش جهنم محفوظ می‌دارد .

تو قسیم‌الجنه و النار هستی که دشمنت را می سوزانی ودوستت را در بهشت رستگارمی کنی»

این قصیده که خیلی طولانی است دربسیاری از مجموعه هـای خطی کهنه موجود است وبعضی ازابیاتش درکتب ادبی پراکنده است.

آشنائی با این شاعر

یحیی بن عبدالعظیم بن یحیی بن محمدبن علی جمال‌الدین ابوالحسین جزار مصری یکی از شعراء فراموش شده شیعه است. باآنکه فرهنگهای قدیمی کمتر شرح حال اورانوشته‌اند، اشعارش در کتب‌ادبی وقاموسها بمناسبت زیبائی‌وجذابیتی که داشته زیادآمده است.

و اگر شرح حال نویسان ازتاریخ او غافل مانده‌اند اوشخصاً شرح‌کاملی از زندگی‌خود نوشته که هر کس بااشعارش آشنائی داشته باشد، چاره‌ای جزاین‌ندارد که اعتراف به فوق‌العادگی و نبوغش کند واو درفن «توریه» و «استخدام» مهارت خاصی دارد وازدیگران مقدم است.

«ابن‌حجة» درکتاب «الخزانه» می گوید: «جزار[1]» و«سراج‌وراق[2]» و«حمامی» باهم‌پیمان بستند که برای یکدیگرشعربگویند والبته شغل والقابشان درنظم‌توریه کمکشان می کرد تا آنکه درباره «سراج وراق» گفته شده: اگرلقب وکارت نبود نصف شعرت ازبین رفته بود.

آنچه که دربـارهٔ «جزار» در خزانهٔ ابن‌حجه دفوات الوفیات کتبی جلد ۲ صفحهٔ ۳۱۹ والبدایة والنهایة ابن کثیرجلد۱۳ صفحهٔ ۲۹۳ وشذرات‌الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۳۶۴ ونسمةالسحریمنی‌والطلیعه‌فی‌شعراء الشیعه علامهٔ سماوی‌آمده دون‌مقام اوست وشخصیت اوبالاترازاینهاست.

استاد ما علامهٔ سماوی ازاشعاراو دیوان بزرگی گردآورده که بیش‌از۱۲۵۰

۱ــ کسی که شتر نحر می کند.

۲ــ سراج یعنی زین‌ساز، وراق یعنی کاغذ فروش.

بیت شمردارد والبته برای اودیوان دیگری نیزبوده که درفرهنگ های پیش ازآن توصیف شده که مشهوراست، ونیزاو دارای قصیده‌ای است دربارهٔ حکام و خلفاء و عمال مصر که صاحب «نسمة السحر» آن‌را مفید دانسته است، وگویا آن قصیده در کتابخانه‌های یمن بوده که صاحب «نسمة السحر» ازآن آگاهی یافته‌است.

او درمرثیهٔ امام حسین علیه‌السلام اشعاری گفته که «تمام المتون» صفدی صفحهٔ ۱۵۶ وغیره آن‌را نقل کرده‌اند که ترجمهٔ قسمتی ازآن چنین است: «وعاشورا می‌آید ومرا بیاد مصیبت جانکاه حسین علیه‌السلام می‌اندازد وایکاش نیامده بود. روزی که می گذرد ولی هرگاه بیادش می‌افتم صبروقرارازمن ربوده می‌شود، ایکاش چشمی که درآنروز سرمه می کشد سالم نماند ودستی که به عنوان شماتت خضاب می کند بریده گردد، مگرحسین دراین‌روز کشته نشده؟ پس پدر اودراین روز از همه‌محزون‌تر است».

اودربارهٔ حریق حرم پیامبر اکرم چنین سروده است: «درآتش گرفتن حرم پیامبراکرم بگفتار ابلهان اعتناء نکنید زیرا قطعاً ازناحیهٔ خدا درآن سری‌بوده که بر عقلا پوشیده نیست و آن اینکه: **از آثار بنی‌امیه در ساختمان آن چیزی باقی نماند**».

مسجد شریف نبوی شب جمعه‌اول ماه‌رمضان سال ۶۵۴ هـ بعدازنمازتراویح (نماز مستحبی ماه رمضان) وسیلهٔ فراش ابوبکر مراغی که چراغ ازدستش افتاده بودآتش گرفت، سقف ودیوارهای‌آن سوخت وسربهای آن‌آب گردید، واین‌آتش سوزی پیش ازخوابیدن مردم صورت گرفته بود، وازاین‌آتش سوزی سقف حجرهٔ شریفه نیزطعمهٔ حریق گردید ودرمیان آن فروریخت !!

شعراء دراین باره شعرها گفتند وگویا «ابن تولوالمغربی» از ابیات یادشده «جزار» چنین پاسخ گفته است: «به روافض (شیعه های) مدینه بگو: چه‌چیزشمارا وادار می کندکه درمذمت کردن، ازسفیهان پیروی کنید؟ حرم پیامبراکرم آتش نگرفت مگربخاطرآنکه شما درآن صحابهٔ رسول‌خدا را مذمت می کردید !!».

ابن‌حجه در«الخزانة» صفحهٔ ۳۳۸ گفته‌است که اودرسال ۶۰۱ متولدشده ودر

سال ۶۷۲ هـ درمصر وفات کرده است.

وابن کثیر در «البدایة والنهایة» روز و ماه وفاتش را نیز ذکر کرده و گفته است: او در دوازدهم شوال سال ۶۷۲ هـ فوت کرده است.

وتمام مورخان ولادت و وفاتش را اینطور نوشته اند مگر صاحب «شذرات الذهب» فوت او را در سال ۶۷۹ هـ دانسته و گفته است: «او در شوال سال ۶۷۹ هـ فوت کرده و سنش در آن وقت ۷۶ سال یا همانند آن بوده و در «قرافه» دفن شده است».

ودر هر صورت خدا داناتر است.



قرن هفتم

۶۲

قاضی نظام الدین

(متوفی درسال ۶۷۸)

او اشعاری درمدح خاندان پیامبر اکرم و داستان غدیرخم دارد که ترجمهٔ برخی ازآنها چنین است:

«خدا به شما خیر کثیر عنایت کند ای آل یاسین وای ستارگان حقیقت و ای علمهای هدایت میان ما.

خداوند اعمال هیچ بنده ودین هیچ فردی‌را جزبامحبت شما نمی‌پذیرد.

اگردست های جنایتکارم جزمارؤافعی برایم فراهم نکرده درروزقیامت تنها امید نجات ازشما دارم.

آری سنگینی گناه را وسیلهٔ شما سبك می کنم، آری درحشرمیزانهاراوسیلهٔ شما سنگین می‌نمایم.

و هر کس شمارا درراه خدا دوست ندارد، ازعذاب دردناك قبر و قیامت در امان نخواهد بود. به خاطر شما افلاك آفریده شده که اگراونبود، اندازمهاتکون پیدا نمی کرد.

چه کسی در امر ولایت همانند علی است؟ دشمنان او جز دیوانگان نیستند.

چنانکه نقل کرده‌اند: اسم علی درعرش نوشته شده چه کسی می‌تواند آن را ازبین ببرد ویا رویش را رنگ کند؟

چه کسی حجت خدا و ریسمان محکم خدا و بهترین مردم است که دوستیش درحشر بی‌نیازتان می کند؟

چه کسی درمیدان معرکه مبارز، ودرمقام استدلال دلیل قاطع است؟

چه کسی همانند اودارای جفرو جامعه است که ازاسرارغیب درآن نگاشته شده است؟ وچه کسی همانند هارون نسبت به موسی برادریش را نسبت به پیامبراکرم پیش مردم ثابت کرده است؟

مهمـا تمسك بالاخبار طائفة — فقولـه: وال مـن والاه يكفينا
يوم الغدير جرى الوادي فطم على — قوى قـوم هـم كانـوا المعادينا
شبلاه ريحانتاروض الجنان فقل — في طيب ارض نمت تلك الرياحينا:

«هرگاه طائفه‌ای به اخبار تمسك جویند فرموده رسول خدا «خدایا دوست بدار آنکس که اورا دوست می‌دارد» مارا کفایت خواهد کرد.

در روز غدیر رسول خدا میان آن بیابان درمیان آن مردمی که دشمن ما بودند او را معرفی فرمود که فرزندانش دو ریحانهٔ بانستان بهشتند پس بگو: این عطرو ریاحین به خاطرپاکی وخوشبوئی آن زمینی است که این ریاحین راپرورده و پدیدآورده است».

این قصیده درحدود ۴۲ بیت است که قاضی مرعشی درمجالس المؤمنین صفحهٔ ۲۲۶ آن را ذکر کرده است.

اوبااین گفته‌اش «به خاطر جد شما افلاك آفریده شده که اگراونبود، اندازه‌ها تکون پیدا نمی کرد» اشاره به آن روایتی کرده که حاکم بطورصحیح درمستدرك جلد۲ صفحهٔ ۶۱۵ ازابن عباس رضی‌الله‌عنهما چنین آورده است: «خداوند به عیسی علیه‌السلام وحی فرمود که ای عیسی به محمد (ص) ایمان بیاور وبه آن عده از امتت که اورا درك می کنند دستورده که به او ایمان بیاورند، پس اگر محمد نبود من آدم راخلق نمی کردم، واگر محمد نبود من بهشت وجهنم را نمی‌آفریدم، من عرش را روی آب آفریدم اما قرارنداشت روی آن نوشتم: خدائی جز خدای یکتا

نیست، محمد (ص) رسول خدااست، آنگاه آرام گرفت».

سبکی نیز در «شفاء السقام» صفحهٔ ۱۲۱ آن را آورده و اقرار به صحت آن کرده‌است وزرقانی نیزدرشرح مواهب جلد۱ صفحهٔ ۴۴ آنرا آورده و گفته است: ابوالشیخ آنرا درطبقات اصفهانیین آورده وحاکم آن را صحیح شمرده وسبکی و بلقینی درفتاوای خود بآن اقرار نموده‌اند.

و حاکم بعد ازاین حدیث، حدیث صحیح دیگری را که تا حدودی همانند روایت گذشته است نقل کرده که مضمون آن چنین است: رسول خدا فرمود: «هنگامی که آدم خطا کرد، گفت: خدایا ازتو بحق محمد (ص) می‌خواهم که از خطایم صرفنظر کنی؛ خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد را شناختی درصورتی که هنوز اورا نیافریده‌ام؟ گفت: خدایا چون هنگامی که مرا آفریدی وازروحت درمن دمیدی، سرم را بالا کردم، در قائمه های عرش دیدم نوشته است: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدااست، پس دانستم که تو به اسمت اضافه نمی کنی مگر محبوبترین مخلوقت را، خداوند متعال فرمود: ای آدم راست گفتی، او محبوبترین خلق بسوی من است، مرا بحقش بخوان تاترا ببخشایم واگرمحمد نبود ترانمی آفریدم».

این روایت را بیهقی در «دلائل النبوه» که ذهبی درباره‌اش گفته است: از آن بهره گیر که تمامش هدایت ونوراست، وطبرانی درمعجم‌الصغیر آورده وسبکی در شفاءالسقام صفحهٔ ۱۲۰وسمهودی دروفاءالوفاء صفحهٔ ۴۱۹ وقسطلانی درمواهب اللدنیة وزرقانی درشرح آن جلد۱ صفحهٔ ۴۴ و عزامی درفرقان‌القرآن صفحهٔ۱۱۷ به صحتش اعتراف کرده‌اند.

این مختصررا برای آگاهی خوانندهٔ محترم درمورد نادرستی گفتهٔ ابن تیمیه وهم‌مسلکانش مانند «قصیمی» نوشته‌ایم تافضیلت رسولخدا راازروی بصیرت درك کرده گول این گمراهان را نخورند.

با شاعر ما بیشتر آشنا شویم

نظام‌الدین محمد بن قاضی القضاة اسحاق بن مظهر اصفهانی یکی از ادیبان

بزرگ و کم نظیر است که درهمهٔ فنون وفضائل فرید عصرش بوده ودرعراق قاضی‌ـ القضاة و همنشین خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان متوفی در سال ۶۸۳ه بوده ومدائحی درباره‌اش گفته که ازآن جمله است: «مردم همانند شعرند که بیت‌القصیدهٔ آن صاحب دیوان است او شمس‌الممالك است که با مرتبهٔ بلندش ملك وایوان، شوکت وجلال پیدا کرده‌است».

اودرپایان غدیریهٔ یاد شده‌اش خواجه بهاء الدین فرزند خواجه شمس‌الدین را مدح کرد و دیوانش رابنام علاء الدین خواجه عطاءالملك جوینی متوفی در سال ۶۸۱ه برادرخواجه شمس‌الدین صاحب دیوان نام گذاری نمود.

اوشعری دارد که درآن سلطان محققین خواجه نصیرالدین طوسی‌متوفی در سال ۶۷۲ه رامدح کرده است.

شرح حال اودر کتاب‌مجالس‌المؤمنین صفحهٔ ۲۲۶ وتاریخ آداب‌اللغة جلد۳ صفحهٔ ۱۳ آمده است. مؤلف کتاب اخیر دربـاره‌اش گفته است: او درسال ۶۷۸ ه وفات کرده ودارای دیوانی بنام «دیوان منشآت» است که درموزهٔ انگلستان‌موجود است‌وصاحب ریاض‌الجنة در قسمت چهارم‌در زمرهٔ علماء اوراآورده و گفته است:

اودارای رساله‌ای بنام «القوسیه» است که بعضی ازبزرگان نیشابور شرحی برآن نوشته واو را چنین ستوده‌اند: اوقاضی ترین قضات عالم، مفتی طوائف امم و منشی بدایع وعجایب است ...»

ازاشعاراو درکشکول شیخ‌بهائی ومجالس‌المؤمنین قاضی وخزائن‌نراقی کم وبیش بچشم می‌خورد.

قرن هفتم

۶۳

شمس‌الدین محفوظ

(متوفی درسال ۶۹۰ ه ق)

وی اشعار زیادی درمورد امامت وغدیر خم سروده که ترجمهٔ بعضی از آنها ذیلا آورده می‌شود:

«پیاله، شفاف ومی ناب ونسیم لطیف ونغمه بلبلان روح افزا است، و بهار چنان زمین را پوشانده که ازلحاظ زیبائی همانند ندارد، زمین بعد از برهنگی باغستان طرب انگیز ویاحریر سبزاست، وپرندگان دارای نغمه های گونه گونند یا نوحه سرا ویاطرب‌انگیز خواستنی هستند، وآبها برخی کم کم و برخی زیاد و پیچیده که ازچمنها روانند، ونسیم روح‌افزا برباغستان می‌وزد وبوی عطر وگلاب از آن به مشام جان می‌رسد همانند مدیحهٔ آل محمد (ص) که کشتیهای نجاتند وشعرا باشعر گفتن دربارهٔ آنها طلب عطر کرده ومعطر می‌شوند.

آنان پاکان و پاکیزگان و رکوع کنندگان و سجده کنان و آقایان و نجیبانند.

از آنها است علی ابطحی هاشمی تیز رأی هنگام حوادث و سرو صدا های جنگ.

ذاک الا میر لدی الغدیر اخو — البشیر المستنیر ومن له الانباء

طهرت له الا صلاب من آبائه — و کذاک قد طهرت له الابناء:

داوست‌امیر که درروز غدیرتعیین شده، اوبرادرپیامبرا کرم است، ازاصلاب پاك متولد شده وفرزندانش نیزهمگی پا کند»

آیا وصف کنندگان می توانند آنچنانکه شایسته است اورا مدح کنند در صورتی که قرآن دربارهٔاش مدح وثنا گفته است؟

او دارای همسری است که نورش همه جـا را روشن کرده واز این‌رو او را زهرا نامیده‌اند. وامامان ازفرزندان اویند که گذشتگان و آیندگان وسیلهٔ آنها شرافت پیدا کردند. مبدأ آنها امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که کریمان بـه انساب اوافتخارمی کنند.

وبعد ازاوامام حسین علیه‌السلام‌است که شهیدان وسیلهٔ اوبدرجات عالیشان نائل گردیده‌اند.

وبعد از او امام بزرگوار حضرت زین العابدین علیه‌السلام که امام نجیب و امین وسجده کننده و گریان است.

و بعد از او امـام باقر علیه السلام است که تمام کار هایش ستوده و نعمت است.

وبعد ازاوامام صادق علیه‌السلام است که عالم‌اهل‌بیت‌است وتمام شاگردانش همگی بزرگواران وسعادتمندانند.

و بعد از او امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که به ضریحش زوار تبرك می جویند.

وبعد از او امام رضا علیه السلام است که علم هدایت وگنج تقوی و بـاب امیدواری وازبین برندهٔ تاریکی وروشنی بخش دلها وجامعه است.

وبعد ازاو جواد الائمه و فرزند برومندش امـام هادی علیهما السلام‌اند که نشانه‌های روشنشان مردم راهدایت می کند.

وبعد از او امام حسن عسکری علیه السلام که درخشندگی خیره کننده‌ای ازنورجلال، اورا احاطه کرده است.

و بعد از او حضرت مهدی علیه‌السلام است که امام پاك و پسر امام پاك است و درشرق وغرب پرچم نورانی او برافراشته خواهد شد.

او زمین را بعد از فساد، آباد می کند تا جائی که گرگ با میش در یکجا زندگی کنند.

من ای پسر عم رسول خدا! قلباً شمارا دوست دارم ودلم به هوای کوی شما است.

و کسانیکه دربارهٔ شما غلو می کنند و یا شما را دشمن دارند کافر می دانم»[1]

این شاعر کیست ؟

شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح بن محمد ابومحمد حلی اسدی از اقطاب فقاهت وازبزرگان علم وادب است. اوازکسانی است که براریکه زعامت دینی وفتوی تکیه داشته ومرجع حل مشکلات ومراجعات مردم، وازمشایخ اجازهٔ کسانی که از شیخ نجم الدین محقق حلی متوفی در سال ۶۶۷ھ روایت می کرده‌اند بوده است.

و حافظ محقق کمال الدین علی بن شیخ شرف‌الدین حسین بن حمادلیثی واسطی از او روایت می کند.

وشارح قصائد هفتگانهٔ علویات سرودهٔ ابن‌ابی‌الحدید موسوم به «غررالدلائل» نیز از او روایت می کند ودراول همان کتاب می گوید: این‌قصائد را براستادم امام عالم فقیه محقق شمس‌الدین ابی محمد محفوظ بن وشاح قدس الله روحه قرائت کردم واینعمل درخانه‌اش در «حله» درصفرسال ۶۸۰ھ واقع شده است.

امینی می گوید :

ذکر می کنم که شارح این‌قصائد صفی‌الدین محمد بن حسن بن ابی‌الرضای علوی بغدادی صاحب قصیدهٔ بائیه باشد که قصیده بائیه را درمرگ شمس‌الدین

۱ــ علامهٔ سماوی این‌شعررا درالطلیعه جلد ۲ آورده است.

محفوظ سروده است، درهرصورت خدا داناتر است.

میان شاعر ما و استادش محقق حلی، مکاتباتی واقع شده که از آن جمله است آن چیزی که شیخ ما صاحب معالم دراجازهٔ بزرگش آورده است.[1]

از تاریخ ولادت شیخ ما شمس الدین ووفاتش آگاهی درستی نداریم، مگر اینکه می‌دانیم او تا سال ۶۸۰هـ زنده بوده و علامه سماوی وفاتش را درحدود سال ۶۹۰ هـ دانسته است و انسان جستجوگر، از قصائدی که بزرگان معاصرینش در مرگ او گفته‌اند می‌تواند عظمت مقام علمی وشخصیت اجتماعیش را دریابد.

پسراو ابوعلی محمد مشهور به تاج الدین بن وشاح است که قاضی حله بوده است.

صفی الدین حلی که درجلد ششم این کتاب شرح حالش خواهد آمد، دربارهٔ او مرثیه‌ای گفته که در دیوانش صفحه ۲۵۶ موجوداست ونیز قصیده دیگری درحدود ۵۳ بیت در دیوانش صفحهٔ ۴۱۰ دارد که در آن از گفته‌ای که به او ازقولش نسبت داده‌اند عذرخواهی می کند.

و از «آل محفوظ» در سوریه وعراق هم اکنون افراد شایسته‌ای هستند که استاد، حسین بن شیخ علی بن شیخ محمد جواد بن شیخ موسی آل محفوظ کاظمی رساله‌ای دربارهٔ شرح حال خانوادهٔ بزرگوارش نوشته است و شرح حال بزرگان این خانوادهٔ بزرگ را سیدنا صدر کاظمی درتکملة امل الآمل وشیخ رازی صاحب « الذریعه » در وفیات الاعلام آورده‌اند. در کتاب «امل الآمل» وغیره شرح حال فردی بنام «سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح سوریه‌ای» آمده که محقق حلی متوفی درسال ۶۶۷هـ براو قرائت کرده و سیدبن طاووس متوفی ۶۶۴هـ و پدر علامهٔ حلی ازاوروایت کرده‌اند درصورتی که علامه درسال ۶۴۸هـ متولد شده است.

وصاحب «روضات الجنات» درصفحهٔ ۳۰۱ از کتابش استظهار کرده که او پسر شاعر ما (شمس الدین محفوظ) است وحال آنکه چنین استظهاری درست به نظر نمی‌آید، زیرا شاعرما یکی از کسانی است که از محقق حلی روایت می کند.

---

۱ ـ دراجازات بحارالانوار مجلسی ص۱۰۰ این مطلب آمده است.

بنابراین چگونه ممکن‌است سالمی که محقق حلی بر او قرائت کرده پسرش باشد؟ به علاوه طبقهٔ کسانی که ازسالم روایت کرده‌اند طبقهٔ مشایخ شمس‌الدین محفوظ هستند ومقتضای آن اینست که ازپدرش مقدم باشد؟

و آنچه که نظر ما را تأیید می‌کند اینست‌که ازپسرشاعرما «ابوعلی محمد تاج‌الدین بن محفوظ» که درامل‌الآمل شرح حالش آمده سید تاج‌الدین ابن معیة متوفی درسال ۷۷۶ ﻫ روایت می کند وصفی‌الدین متوفی درسال ۷۵۲ﻫ درمرثیه‌اش شعر گفته‌است واگرسالم برادر او بود، می‌باید کسانی که از او روایت می کنند از اهل این‌طبقه باشند، نه مردم یك قرن پیش ازآن.



قرن هفتم

۶۴

بهاء الدین اربلی

(متوفی درسال ۶۹۲ یا ۶۹۳ ه. ق)

او نیز دربارهٔ « غدیر خم » اشعاری دارد که ترجمهٔ بعضی از آنها ذیلا آورده می‌شود :

«وآن را که به‌سوی امیرالمؤمنین فرستادم، همانند کشتیها است که درمیان امواج سهمگین دریا پنهان شده باشند.

تیر هائی که مسافت زیادی را طی می کنند ، از نازکی زه ها حکایت می‌کنند .

او بدوش گیرندهٔ سنگینی ها وبرآورندهٔ حاجتها و پناه بی‌پناهان و دادرس گرفتاران است.

اودارای چنان شرف وعزت‌است که حتی حسودان به‌آن اقراردارند وبرای «یعرب» و «نزار» نیزمایهٔ افتخاراست .

او دارای چنان بزرگواری مطبوعی است که همانند آب برای تشنه‌کام، و سطوتش نیز همانند آتش است.

او دارای چنان افتخاراتی است که دشمن به‌آن گواهی می‌دهد، آری حق آشکار وشمشیرها برهنه‌اند.

از او دربارهٔ «بدر» بپرس که شمشیرش چگونه با کشتن دشمنان خدا جلا یافته بود، آنگاه که نیزه‌ها همانند ستارگان درخشان درآسمان غبارآلود، پنهان وآشکار می‌شد.

از او در بارهٔ «خیبر» بپرس اگر از اخبار و آثار صحیح، در این باره بی‌خبر مانده‌ای. واز مردم «هوازن» بپرس که حیدرچگونه درآنروز همانند شیر شرزه فداکاری وحمله نمود.

و اسأل بخم عن علاه فانها تقضی بمجد و اعلاء منار:

«دربارهٔ مرتبه ومقام عالی او، از داستان تاریخی «غدیرخم» بپرس که دلیل قاطعی برعظمت وبزرگواری اوست».

و با دوستی او هر مقصری امید نجات دارد و گناهان بزرگ از او ریخته می‌شود.

بروبه سوی زمین نجف ودرآنجا توقف کن وزمین‌آن‌را ببوس وزیارت کن که بهترین مزارهااست. ودرآنجا با کمال تواضع وتعظیم زیارت کن، چنانکه در خانهٔ خدا زیارت می کنی وبگو: درود برتو ای بهترین مردم! وای پدرهدایت ـ کنندگان بزرگ ونیکوکار.

ای‌آل طه وای کریمان امروز، سوگند با شما است، زیرا درعصر ما «یمین فجار» نیست.

من به شما علاقمندم به این امید که آرزوهایم وسیلهٔ شما پنج تن‌بزرگوار برآورده شود.

پس بر شما از ناحیه‌ام درود باد، زیرا شما منتهای امید و آرزویم هستید»[۱].

او قصیده‌ای دربارهٔ مدح خاندان پیامبراکرم دارد که درصفحهٔ ۱۹۷ کتابش «کشف‌الغمه» چنین‌آمده است:

---

۱ ـ اودرکشف‌الغمة صفحه ۷۸ گفتة است: این‌قصیده را درکنار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام سروده‌ام.

«متعرض دوستی مردمی باش که ریسمان معروفشان نیرومند و محکم است، برگزیدگان خدا درمیان مردمند که چهرهٔ دوستانشان نورانی ودرخشان است، امناء بزرگوار خداوارباب کرمند که فضیلت آنان مشهوراست، بهره رسانند گانند هنگامی که تلاشها بی‌ثمر می‌ماند، و پناه دهند گانند هنگامی که پناه دهنده‌ای نیست، آنان دارای ریشه های پاك وطهارت مولدند ازشکمها وپشتهای پاك به‌دنیا آمده‌اند، آنان عترت پیامبر اکرمند، ای کسی که پرسیدی، افتخار به علی که معالم دین خدا وسیلهٔ او محکم شده و زمین ازاضطراب به خاطر او درامان مانده ترابس است که خداوند وسیلهٔ اودرآن هنگام که یاوری جزاو درمیان مردم‌بوده پیامبرش رایاری کرده است، وبافرزندانش که هادیان مردم بسوی حقند، تاریکیها را روشن ومبهمات راآشکار فرموده‌است، ازاو دربارهٔ حنین وبدربپرس که جزانسان آگاه بپرسشت پاسخ نخواهد گفت، درآن هنگام که‌آتش جنگ شعله‌وربود جزاو کسی غبارغم ازچهرهٔ رسول خدا ومسلمین دورنمی کرد.

حسدوه علی مـآثـر شتی وکفا هم حقداً علیه الغدیر:

« به افتخارات زیادش حسد بردند و تنها داستان غدیر برای حسد بردنشان کافی است .»

اوشیری است که درموارد دشواری ، جز چکاچك اسلحه صدائی ازاو شنیده نمی‌شود، اوقلبی آرام دارد وهیچ گاه مشکلات دراو سستی پدید نخواهد آورد، و هنگامی که نیزه هایش کند شود، شمشیرها رابرهنه می کند، زیرادشمن‌دربرابرش قطعه قطعه شده وبه خاك افکنده شده است، او دارای ثبات وصبری است که باقلم قضاء الهی در بـاره‌اش نوشته شده که بـه حکم آن حـوادث واقـع می‌شود ، او دارای افتخاراتی است کـه عطر آن افق را معطر کرده و از آن بـوی مشك و عبیر می‌آید»

شخصیت شاعر ما

بهاءالدین ابوالحسن علی‌بن فخرالدین عیسی‌بن ابی‌الفتح اربلی مقیم بغداد

ومدفون در آن، یکی از نوابغ و از دانشمندان کم‌نظیر جهان اسلام است که بادانش ومعلومات چشمگیرش درقرن هفتم درخشید، او درزمرهٔ بزرگترین علماء علم‌ادب پیش‌ازخود قراردارد واگرچه لؤلؤ نگارش وسیلهٔ اوگرد آورده شده وگردن‌بند شعر از اونظم یافته است، اما بااینحال او یکی ازسیاستمداران عصردرخشانش بوده که شانه های وزارت وسیلهٔ او بالا رفت وبساط‌آن رونق گرفت چنانکه حقیقت فقه وحدیث وسیلهٔ اوآشکار گردید وسنگرهای مذهب وسیلهٔ اوحمایت شد.

و کتاب ارزنده‌اش «کشف الغمه» بهترین کتابی است که دربارهٔ تاریخ پیشوایان دین و نشان دادن فضائلشان و دفاع ازحریمشان ودعوت به سوی آنان نوشته شده است. و آن کتاب دلیل قاطع بردانش زیاد او و مهارتش در حدیث، و ثباتش درمذهب، ونبوغش درادب، وجلوه‌اش درشعراست، خداوند اورا باعترت پاك پیامبر محشورفرماید.

شیخ جمال الدین احمدبن منبع حلی، تقریظی که بر کتابش نوشته درضمن آن چنین آورده است:

«آگاهانه وبا سوگند به نویسندهٔ این کتاب بگو که: به منتهای مقصودت نائل گشتی وبا تألیف‌آن چیزهائی ازفضائل اهلبیت عصمت وطهارت راآشکارکردی که دشمنان‌را ناراحت می کند».

مشایخ روایت او وکسانیکه ازاو روایت کرده‌اند:

او از بسیاری از بزرگان فریقین، (سنی وشیعه) روایت می کند که از آن جمله است:

۱ـ آقای ما رضی الدین جمال الملة، سید علی‌بن طاوس متوفی در سال ۶۶۴ هـ.

۲ـ آقای ماجلال‌الدین علی‌بن عبدالحمیدبن فخار موسوی که درسال۶۷۶هـ به او اجازه داده است.

۳ـ شیخ تاج‌الدین ابوطالب علی بن انجب بن عثمان مشهور به ابن‌الساعی

بغدادی سلامی متوفی درسال ۶۷۴ هـ . کتاب «معالم العترة النبوية العلية» تألیف حافظ ابی محمد عبدالعزیز بن اخضر جنابذی متوفی درسال ۶۱۱ هـ چنانکه در « کشف الغمة » صفحهٔ ۱۳۵ آمده از او (شیخ تاج الدین) روایت می کند.

۴ـ حافظ ابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی متوفی درسال ۶۵۸ هـ دو کتابش : « کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب » و « البيان فی اخبار صاحب الزمان » را در سال ۶۴۸ هـ در اربل بر او قرائت کرد واو از حافظ ابوعبیدالله اجازه‌ای با خطش دارد[1] و از کتابش « کفاية الطالب » زیاد در کشف الغمة نقل می کند.

۵ـ کمال الدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن وضاح فقیه حنبلی مقیم بغداد متوفی درسال ۶۷۲ هـ .

از او با اجازه واز کتاب « الذرية الطاهرة » تألیف ابی بشر محمد بن احمد انصاری دولابی متوفی در سال ۳۲۰ هـ که باخط استادش ابن وضاح نوشته شده بوده در کشف الغمة صفحهٔ ۱۰۹ روایت می کند.

۶ـ شیخ رشیدالدین ابو عبدالله محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم کتاب « المستغيثين »[2] تألیف ابی القاسم خلف بن عبدالملک بن مسعود بن بشکوال انصاری قرطبی، متوفی درسال ۵۷۸ هـ را بر محی الدین ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج ابن جوزی که از مؤلف آن به اجازه روایت می کرد، قرائت کرد و مرحوم اربلی این کتاب را بر شیخ رشید یاد شده قرائت نمود و او در کشف الغمة صفحهٔ ۲۲۴ می گوید: قرائت من بر او درشعبان سال ۶۸۶ هـ در خانه‌ام که مشرف بر دجلهٔ بغداد بوده صورت گرفته است.

او زیاد از عده‌ای از تألیفات معاصرینش نقل می کند و آن تألیفات عبارتند از:

۱ـ کشف الغمة صفحة ۳۱ـ۳۲۴.

۲ـ ابن خلکان در تاریخش جلد ۱ صفحهٔ ۱۹۰ گفته است: کتاب « المستغيثين بالله تعالى عند المهمات والحاجات » مجلد لطیفی است. بنا بر این آنچه که در کشف الظنون آمده که نام آن « المستعين بالله » است درست نخواهد بود.

۱ـ تفسیر حافظ ابی محمد عبدالرزاق عزالدین رسعنی حنبلی متوفی درسال ۶۶۱ھ که میان مرحوم اربلی واو صداقت وپیوندی بوده است چنانکه درجلد اول این کتاب گذشت.

۲ـ «مطالب السؤول» تألیف ابی سالم کمال الـدین محمد بن طلحهٔ شافعی چنانکه درشرح حالش درهمین کتاب بیان کردیم.

۳ـ تألیفات استاد بی‌نظیر ما قطب‌الدین راوندی چنانکه در شرح حالش گذشت.

واز مرحوم اربلی عدهٔ زیادی ازبزرگان فریقین روایت می کنند که ازآن جمله است:

۱ـ جمال‌الدین علامهٔ حلی حسن بن یوسف بن مطهر، چنانکه دراجازهٔ استاد ما شیخ حرعاملی صاحب وسائل آمده است.

۲ـ شیخ رضی‌الدین علی بن مطهر چنانکه دُر اجازه‌ای که سید محمد بن قاسم بن معیهٔ حسینی برای سید شمس‌الدین نوشته آمده است.

۳ـ سید شمس‌الدین محمدبن فضل علوی حسنی.

۴ـ پسرش شیخ تاج‌الدین محمدبن علی.

۵ـ شیخ تقی‌الدین بن ابراهیم بن محمد بن سالم.

۶ـ شیخ محمود بن علی بن ابی‌القاسم.

۷ـ نوهٔ اوشیخ شرف‌الدین احمدبن الصدر تاج‌الدین محمدبن علی.

۸ـ نوهٔ دیگرش شیخ عیسی بن محمدبن علی، برادرشرف‌الدین یاد شده.

۹ـ شیخ شرف‌الدین احمد بن عثمان نصیبی فقیه ومدرس مذهب مالکی.

۱۰ـ مجدالدین ابوالفضل یحیی بن علی بن مظفرطیبی که درواسط عـراق کاتب بوده قسمتی از کتاب «کشف‌الغمة» را بـر او (مرحوم اربلی) قـرائت کرده‌است.

مرحوم اربلی به او و به جمعی از بـزرگان یاد شده درسال ۶۹۱ ھ اجازه داده است.

و از کسانی که بر او قرائت کرده‌اند عبارتند از:

۱۱ـ عمادالدین عبدالله بن محمدبن مکی.

۱۲ـ الصدرالکبیر عزالدین ابوعلی حسن‌بن ابی‌الهیجا اربلی.

۱۳ـ تاج‌الدین ابوالفتح بن حسین‌بن ابی‌بکر اربلی.

۱۴ـ مولی امین‌الدین عبدالرحمن بن علی‌بن ابی‌الحسن جزری موصلی.

۱۵ـ شیخ حسن بن اسحاق‌بن ابراهیم‌بن عباس موصلی.

در کتاب «امل‌الآمل» و «ریاض العلماء» و «ریاض‌الجنة» در روضهٔ چهارم و «روضات‌الجنات» و «اعلام» زرکلی و «تتمیم‌الامل» ابن‌ابی شبانه و «الکنی‌والالقاب» و «الطلیعة فی‌شعراء الشیعة» ذکر خیر و بیان شخصیت ارجمند اربلی آمده‌است.

ابن فوطی در «الحوادث الجامعة» صفحهٔ ۳۴۱ گفته است: «در سال ۶۵۷هـ بهاءالدین علی‌بن الفخرعیسی اربلی وارد بغداد شد و مقام نویسندگی را در دیوان به عهده داشت تا مرد.

و درصفحهٔ ۴۸۰ گفته است: اودرسال ۶۹۳هـ دربغداد وفات کرد. و درصفحهٔ ۲۷۸ گفته است: او درسال ۶۷۸هـ تولیت تعمیر مسجد «معروف» را به عهده گرفت. ودرصفحهٔ ۳۸ قصیده‌ای را که او دربارهٔ مرگ خواجه نصیرطوسی وملك عزالدین عبدالعزیز گفته بوده چنین آورده است: «هنگامی که عبدالعزیزبن جعفروبه دنبال او خواجه نصیرطوسی مرد، به خاطرازدست دادن این دوستان، گریه‌ها کردم و رشتهٔ کارهایم همانند دانه‌های مرواریدکه نخ آنها پاره شده باشد، ازهم گسست و پراکنده شد، و تمام وجودم را غم واندوه فراگرفت و گفتم: عزادار و صبور باش که آخرازپس امروز فردائی هست».

و درصفحهٔ ۳۶۶ گفته است: در بیستم جمادی الآخر «علاء الدین» صاحب دیوان، می‌رفت برای نمازجمعه وقتی که به‌در مسجد که درمحل آبخورسوزنکاران واقع بوده رسید؛ مردی باکارد به اوحمله کرد وچند ضربه براو وارد کرد، همهٔ محافظان او؛ ازترس فرار کردند وضارب نیز پا به‌فرار گذاشت، مرد حمالی که در

باب «غلة ابن تومه» نشسته بود، جلوش را گرفت و لباسش را روی او انداخت و مأمورین نیزسررسیدند وبا باتون برسراو کوفتند واورا گرفتند، اماصاحب دیوان را به خانه بهاءالدین بن الفخر عیسی (یعنی مرحوم اربلی) که درآن وقت در خانه‌اش که معروف به «دیوان شرابی» بود سکونت داشت بردند، وقتی که او از جریان آگاه شد پابرهنه بسویش دوید وبغلش گرفت، فوراً دکترآورد، جراحتش را مورد بررسی‌قرارداد وآنرا مکید، معلوم شد که مسموم نشده‌است.

ودرصفحهٔ ۳۶۹ مکتوبی که دربارهٔ صداق دختر ابی‌العباس احمد بن خلیفه مستعصم که‌برای‌خواجه شرف‌الدین هارون‌بن شمس‌الدین جوینی درجمادی‌الآخر سال ۶۷۰هـ تزویج کرده بوده نوشته بوده‌آورده است.

و کتبی در «فوات الوفیات» جلد ۲ صفحهٔ ۸۳ شرح حالش را نگاشته و گفته است: او دارای شعر ونوشته‌ها است وآن‌زمان که رئیس بوده از «صلایا» به متولی «اربل» نامه‌هائی نوشته است. سپس درديوان نگارش درزمان «علاء الدین» صاحب دیوان در بغداد مشغول انجام وظیفه شد و در دولت یهود بازارش سست گردید و بعد از آنها همچنان برسر کار بود تا درسال ۶۹۲هـ فوت کرد. او دارای تجمل و حشمت و مکارم اخلاق و مذهب شیعه بوده و پدرش نیز در «اربل» والی بوده است.

او دارای نوشته های ادبی ازقبیل: المقالات الاربع، رسالةالطیف وغیراینها است. ادهنگامی که مرد مال زیادی از خود بجا گذاشت که درحدود هزار هزار درهم می‌شده و پسرش ابوالفتح آنها را دریافت کرد و زود آنها را از بین برد و بیچاره مرد !!

و صاحب «شذرات الذهب» جلد ۵ صفحهٔ ۳۸۳ شرح حال او را به نام «بهاء الدین بن الفخر عیسی اربلی» نوشته واورا از کسانی که درسال ۶۸۳هـ فوت کرده‌است بشمارآورده است، ومن فکرمی کنم که‌آن تصحیف ۶۹۳هـ باشد.

او را در فهرست کتاب «عیسی‌بن‌الفخر اربلی» قرار داده‌اند به‌گمان اینکه عیسی در کلام مصنف بدل ازقولش «بهاء الدین» است (درصورتی که بدل از برای

الفخراست که همان فخرالدین پدرمرحوم اربلی باشد) .

وصاحب «ریاض‌الجنه» دربارهٔ اوچنین می گوید: «او وزیربعضی ملوك بوده ثروت وشوکت عظیمی داشته ودرآخرکاروزارت راترك کرده به تألیف وتصنیف و عبادت وریاضت پرداخته بود.

وملاعبدالرحمن جامی به خاطرآنکه او وزارت را ترك کرده بود قصیده‌ای فارسی دربارهٔ او گفته‌است .

آنگاه صاحب «ریاض‌الجنة» پانزده بیت ازآن اشعار رانقل می کند که ما بخاطراختصار ازنقل‌آن خودداری می کنیم. وچون‌آن قصیده خالی ازاسم او و از هرگونه اشاره‌ای به موقعیت‌اوست، ازاین‌جهت نشان می‌دهد که اوازوزارت دست کشیده بوده ودرجوارحرم مقدس زندگی می کرده تامرده است»

ولی‌ازابن فوطی گذشت‌که اوکاتب بوده تامرده‌است وفاتش دربغداد واقع‌شده و درخانه‌اش که مشرف بردجله نزدیکی پل جدید بوده دفن شده است وهیچ کس دراین باره اختلافی ندارد، وقبرش معروف و مورد زیـارت بوده تا آنکه در این زمان های اخیر کسی مالك‌آن خانه شده وراه وصول به‌آن وزیارتش را قطع‌کرده است، و البته مـردم با اعمالشان پاداش داده می‌شوند اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر.

بیشتر اشعار او دربارهٔ عترت پاك پیامبراکرم است که در کتابش «کشف‌ـ الغمة» موجوداست، ازآن جمله شعری است که در کنارحرم شریف امیرالمؤمنین درمدح آن حضرت سروده و در صفحهٔ ۷۹ از کتابش بچشم می‌خورد وترجمهٔ آن چنین‌است: «دربارهٔ علی ازمقاماتی که به‌نام اوشناخته شده وریسمان دین درحل و حرم بدانها محکم شده بپرس .

بپرس ازبدر واحد وهوازن وواقعهٔ جمل واحزاب آنگاه که عمروبن عبدود مبارز می‌طلبید، وصفین .

او دارای افتخاراتـی است که از لحاظ مرتبه با ستارگان آسمان وازلحاظ

منزلت با زحل برابری می کند، ونیز دارای روش پسندیده‌ای است که راه و رسم صحیح زندگی را به‌انسان نشان می‌دهد.

چه مقدار دست توانای تو ای اباالحسن حوادث ناگوار را ازاسلام دور کرده است؟

و چه مصیبتهائی را که برای نابودی اسلام دندان قروچه می رفته از بین برده است؟

و چقدر رسول خدا را با تمام وجود، همانند شمشیر عاری ازخلل یاری نمودی؟

وچه بسا روزی که همانند سایهٔ نیزه نفس‌انسان شجاع ازشدت فزع آرام نداشته تودرچنین‌روزهائی ازرسول خدا واسلام حمایت نمودی.

و موضع جنگ تنگ است اما از آن گریزی نیست و آبشخور مرگ سیرابش نمی کند.

غبار تیرهٔ جهان را پر کرده همانند کوهی که روی کوه دیگر قرار گرفته باشد.

وتوباشمشیرقاطع وسپرطویل ونیزهٔ چرخان تیزت، آن را دور کردی.

جانت را در راه یاری رسول خدا، بذل کردی و هیچ گاه دراین راه بخل نورزیدی.

و تو همانند نیزه تنها و بدون هیچ ترس و وحشتی در یاری پیامبر اکرم بپا خاستی.

با عزم آهنین، دشمنان را پست وزبون می کردی که‌اگرباآن به سنگهای قله‌های کوهها حمله می کردی نابودشان می‌نمودی.

ای بهترین مردم ازعرب وعجم وای بهترین مردم ازلحاظ گفتار وعمل!

ای کسی که وسیلهٔ تو مردم هدایت یافته و امید سلامت هنگام حوادث بزرگ دارند.

ای کسی که رسم عدالت را به طور آشکار بر گرداندی درصورتی که سالها در بوتۀ تعطیل قرار گرفته بود.

ای شهسواری که قهرمانان دربرابرت خاشمند و ای کسی که همۀ مردم در برابرت بنده‌اند.

ای آقای مردم، ای کسی که همانند نداری، ای کسی که مناقبت ضرب‌المثل شده است.

مدیحه‌ای که گفتم ازباب کرم بپذیر و اگر نتوانستم چنانکه بایسته است مدحت کنم آن عجز از ناحیۀ من است، وبعداً مدیحۀ بهتری به‌سوی شما هدیه‌خواهم کرد اگر بتوانم وعمرم اجازه بدهد».

اودربارۀ مدح امام صادق علیه‌السلام چنین گفته‌است:

« مناقب امام صادق علیه السلام چنان مشهور است که راستگوئی از راستگوی دیگر آن را نقل می کند، او ازلحاظ عظمت وبرتری چنان مقامش بالا است که کسی نمی‌تواند حقیقت آن را درك كند، مجد وبزرگواری در دودمانش همانند شیر ازپستان جریان دارد.

او درجمیع حالاتش ازمردم زمانش برتری داشته ودارد.

آسمان بخشش اوریزان وباران عطایش جاری است و هرصاحب فضیلتی به بخشش وفضیلتش معترف وگویاست.

اودارای مقام شامخ وارجمندی‌است و کوه مجدش سربفلك کشیده است، او ازشجرۀ عزت‌است که شاخه هایش ازافلاك بالاتر رفته‌است.

عطایش چون باران رحمت ریزان‌است ونیکوئیش در عطایش برق می‌زند، رأی او صواب است اگرچه نادان آن‌را دشمن دارد، مانند ریزش باران که ممکن است راهروی را تر کند واواز تر شدنش ناراحت گردد درصورتی که باران برای عموم مفید ونافع است.

وگویا که چهره‌اش همانند ماه می‌درخشد ودارای بذل و بخشش فراوان و

واخلاق پسندیده‌ای است .

آنان مردمی هستند که پاکیزه وبلند مرتبه‌اند که خداوند این خصائص را درنهادآنان به ودیعت نهاده است .

او بزرگواری وعظمت رامحکم کرد ودرراه نیل به‌آن کوشید و گویا که آنها به یکدیگرعشق می‌ورزند .

اگرکارها دشوارشود وراهی به سوی‌آن نباشد، درآن وقت رتق‌وفتق امور بدست اوخواهد بود .

مجد وعظمت مشتاق اوست و این عجب نیست ، اونیز مشتاق آن است.

مولایم! من مخلص شمایم اگرچه دیگران نسبت به‌شما مخلص نباشند .

من آشکارا می‌گویم که : دوست شمایم وسر به آستان شما گذارده‌ام و به شما امیدوارم .

درآن هنگام که افرادمطیع نجات پیدامی کنند ونافرمانهاسقوط می‌کنند، تنها وسیلهٔ شماامید برآوردن حاجات وتحقق آرمانم رادارم».

و دربارهٔ امام موسی کاظم علیه السلام نیز مدیحه‌ای دارد که ترجمهٔ آن چنین است :

« مدیحه هایم وقف بر امام موسی کاظم است به افراد ملامتگر چه ارتباط دارد ؟

و چگونه مدح نکنم مولائی را که در عصرش بهترین فرزندان آدم بوده است ؟

چه‌کسی همانند موسی وپدران وفرزندانش تاقائم‌آل محمد است؟

اوامام برحق است اگرحکم به حاکم تسلیم گردد، عدلش اقتضا می کند که افاضهٔ عدل وبذل جودکند وجلوظالم‌رابگیرد، اودربرابرسائل متبسم وخوشرواست.

ای قربان چنین تبسم وخوشروئی بردم .

او در میدان جنگ شیرژیان ودرعالم بخشش همانند باران رحمت‌است.

او دارای افتخاراتی‌است که بلاغت گوینده ازوصف آن عاجزاست.

در دانش دریای بیکران ودر جنگ از شمشیر برنده تر است، از گناهکار درمی گذرد وبخشش رادوست دارد ودین بدهکاررا ادا می‌کند».

او در خاتمهٔ کتاب «کشف‌الغمة» صفحهٔ ۳۵۰ دربارهٔ خاندان پیامبر اکرم چنین می گوید:

«ای پیشوایان بزرگوار! شما بهترین خلق خدا همواره بوده وخواهید بود شما بامزایائی‌که دارید مقامتان بسیارارجمنداست، خدا دربارهٔ شما سورهٔ هل‌اتی را بانص‌جلی فرستاده، چه‌کسی می‌تواند باشما همسری کند درصورتی که خداوند اخلاق شما راپاکیزه کرده‌است؟ برای شما بزرگواری‌است که قرآن آن راتثبیت کرده واگر برق بخواهد به انتهای عظمت شما راه یابد به آخر نرسیده خاموش خواهد شد.

آنان دستهای دهنده وچهره‌های نورانی چون صبح صادق دارند و بر مردم بخشش می کنند و چون ابر رحمت برسرشان می‌بارند، آنان در برابر دشمنان شیر ودربرابر بیچارگان دریای کرمند، به‌دوستان بهشت و به دشمنان جهنم می‌دهند، به یتیم و فقیر و اسیر درحال عسرویسر غذا می‌دهند، آنان ازبخشش جزائی جز محبت خدا درنظرندارند، خداوند آنان را از کیفر روز قیامت درامان نگه داشته وبه‌آنان شادابی و سروروعنایت فرمود. ودربرابر شکیبائی که کرده‌اند پاداش نیکو خواهد داد که او سزاوارتر است به پاداش بهشت و حریر دادن

و هنگامی که آغاز سخن می کنند، به منبر شرف می‌دهند و گفتارشان میزان وفصل خطاب است ازلحاظ نورانیت جانشین خورشیدند و در شب ماه را شرمنده می کنند.

من بندهٔ شمایم ودراین علاقه‌ام ازخدایم پاداش می‌خواهم، خدا می‌داند که راه درستی رفته‌ام وخداوند لطف خاصش را نصیب فرماید، از زمان طفولیت دلم مملو از علاقه ومحبت شما بوده وشما را دوست می‌داشتم درصورتی که درخانواده‌ام

همانندم کسی نبود ، خداوند نور شما را آشکار کرد تا جائی که افق روشن گردید و بینا شدم و مرا ازروی لطف به‌سوی شما هدایت فرمود واو همواره ولی و یارم بوده است .

او چقدر به‌من محبت فرمود وچه نعمتها که به‌من ارزانی‌داشت؟ اینك برمن است که بنده شکور باشم ، ازناحیهٔ او باران رحمت برسرم بارید وحالم شاداب و خوب شد ، وهم او همواره مرا ازحوادث ناگوار زمانه حفظ فرموده ومن همیشه مؤید و منصور او بودم . اگر دربرابر نعمتی که به‌من ارزانی داشته همواره‌شکر-گذار باشم سزاوار است .

علیهذا سپاس همیشه مال اوست و شکر همواره مخصوص او ».

درمجموعه‌های خطی وکتب ادبی به‌قصائد غدیریهٔ دیگری برخوردیم که آنها را به‌افرادی که گفته می‌شد درقرن ششم‌وهفتم زیست می کردندنسبت داده‌اند، اما چون شرح حال آنان را در کتب معتبره نیافتیم ازاینرو ازنقل آنها خودداری کردیم .

پایان کتاب

تقریظهای منظوم

این تقریظها مال جمعی از شعراء غدیر درعصر حاضر است که شرح حالشان بعداً خواهد آمد :

۱ـ علامهٔ جلیل، شیخ محمد سماوی صاحب تألیفات ارزنده می‌فرمایند :

« امینی بوستان و غدیر آورد و جام دوستی را درخم، نه درخورنق و سدیر گرداند. ای‌فدای گردانندهٔ آن شوم ، ودراین باره شروع کرد به‌نغمه سرائی بانص و دلیل آشکار ، ازناحیهٔ خدای قدیم و توانا و گفتار بهترین پیامبر ، واشعار افراد دانا و شایسته ، تاآنکه درسال ۱۳۶۵ هـ این آرمان مقدس جامهٔ عمل پوشید و به چاپ آن اقدام گردید».

وبرای استادما علامهٔ سماوی گفتاری دربارهٔ این کتاب است که بعداً با کمال تشکر ازجناب ایشان نقل خواهیم کرد .

۲ـ خطیب توانا شیخ محمدعلی یعقوبی نجفی صاحب بابلیات می‌فرمایند :

«برای احمد درروز غدیرخم، دربارهٔ علی نصوصی است که ازقرآن سرچشمه گرفته و روح‌الامین آن را سربسته آورده و قلم امینی آنرا شرح کرده‌است...»

۳ـ ازخطیب شاعر شیخ‌حسن سبتی نجفی صاحب «الکلم الطیب» :

« امینی برای ما کتاب ارزشمندی آورده که انجیل و زبور دربرابر آن بسیار ناچیز است .

آیات مربوط به‌فضائل علی درآن مندرج ، وعنوانش «الغدیر» است .

جبرئیل آنها را برای پیامبراکرم طوری آورده که جای هیچگونه شك و

شبهه‌ای در آنها نیست فضائل او همانند علمش بقدری زیاد است که یکی از هزار آن را نشان داده است.

او برای ما سرچشمهٔ جوشانی که آب گوارا دارد و بی‌نظیر است آورده است.

او در اوراقش علومی را که چشمها را خیره می کند وهمواره ازآن نور می‌باشد بودیعت نهاده است».

۴ـ ازشاعر توانا حاج محمد شیخ بندر:

«ای عبدالحسین با تألیف الغدیر به‌آرزوی دیرینه‌ات نائل شدی.

و به طور تحقیق دُرهای گرانبها را درآن گرد آوردی.

وبیعت روز غدیررا برای همسر زهرا وپدر امام منتظر بانص پیامبر وآیات قرآن بابهترین بیان وروشنترین اثرثابت نمودی، درنتیجه حقیقت چون‌خورشید درخشنده آشکار گردید وآیا کسی منکر خورشید خواهد بود؟ علیهذا عذر کسانی که نص غدیر را منکرند چیست؟ در صورتی که نص را اهل سیر وتواریخ تأیید کرده‌اند.

آنان که با ما مخالفت می کنند اگر ازروی علم باشد، درحقیقت بافرمان خدا مخالفت می کنند».

۵ـ ازشاعر اهلبیت شیخ محمدرضاخالصی کاظمی:

«ای کسی که‌درقلعهٔ‌افتخاروعظمت‌قرار گرفتی توآقای من‌هستی‌ای‌آیت‌خدا! آیا غدیر را برای ماآوردی یااقیانوس، که برای سیر کنندهٔ درآن قراری نیست؟ آیا باغستان است که چنین شکوفه‌های معطر و زیبا دارد یا آسمان است که درآن این‌همه ستارگان می‌درخشد؟ ویاآنکه بهشت‌است که درختانش‌ازکثرت میوه‌های پاکیزه سنگین شده‌است؟! تو درجهان علومی را نشر کردی که پیش‌از «الغدیر» زیر پرده بوده است.

تو برای مردم راه درستی را آماده کردی که با نورها روشن است.

تو بااین عملت بهما لباس عزت و وقار و بزرگی و افتخار پوشیدی.

تو درغدیرت درهائی را به‌ودیعت نهاده‌ای که درخشندگی آنها از مروارید دریا بیشتر است.

تو شایسته‌ای که با صدای بلند طوری اعلام کنی کـه مردم همهٔ شهرهـا بشنوند که: «این آثار ما دلالت برما می کند وبعداز ما به‌آثارمان بنگرید».

نیکی برای‌شما جاودانه گوارابادوبزودی حیدر کرار به‌توپاداش نیك‌بدهد».

او نامه‌ای به‌ما نوشته ودرضمن آن دربارهٔ غدیرچنین گفته است: «روزغدیر تا قیامت عید است ودرهرسالی برمردم لازم است آن را تجدید کنند. به کسی که منکرآنست بگو: شهودآن آشکار شده است، وآن کسی‌است که همواره‌وجودش مایهٔ هدایت مردم است، و او امینی است که همانند ندارد، عبدالحسین صاحب تقوی کسی که سعادتش درخشید.

بگوبه‌امینی که هم‌سوگند با پرهیز کاری است، خداوند ترا به‌آرزوهایت برساند.

غـدیر مملو ازآب گوارایت، جگرهای دوستانت را خنك کرده است.

چشم نگاه به محتوای‌آن نکرد مگرآنکه بانظر اعجاب به‌آن نگریست ودستهایت‌را بزرگ شمرد کسی که به عمق‌آن فرو رود وانصاف داشته باشددربارهٔ بزرگی وعظمت حیران خواهد ماند.

برای مردم راه هدایت را آشکار کردی آنگاه که حکمت ازدهانت بارید.

همواره‌کامیاب و پیروز باشی وخدا دشمنانت را ذلیل وخوارنماید».

وبعداز ده بیت‌آن چنین ادامه می‌دهد: «ای غدیری که‌آب گوارایت‌جاری است گوهرهایت دریا را شرمنده کرده است، همواره‌برای‌ماجوشان وپاینده بمانی که خدای جهان‌آفرین ترا پدیدآورده است».

از او رحمةالله علیه قصائد چندی دربارهٔ این کتاب «الغدیر» دریافت کردم که نشان دهندهٔ علاقهٔ خاصش نسبت به‌عترت پاك پیامبراکرم است، خداونـد در برابر این علاقه واخلاصش اورا جزای خیر عنایت فرماید.

فهرست مندرجات

